

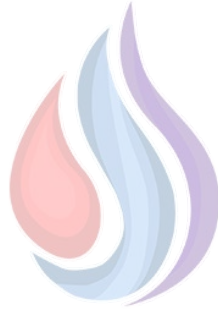
چراغی نامی فدایی خلوت

جلد دوم

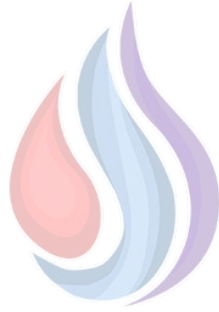
انقلاب اسلامی و بحران در گفتمان

TerrorSpring
محمود نادری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



TerrorSpring



TerrorSpring

حرکت‌های فدایی خلق

جلد دوم

انقلاب اسلامی و بحران در گفتمان



محمود نادری

TerrorSpring



مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

تهران، بهار ۱۳۹۰

نادری، محمود، ۱۳۳۸ -
چریک‌های فدایی خلق. جلد دوم. انقلاب اسلامی و بحران در گفتمان / محمود نادری.
تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، بهار ۱۳۹۰.
۶۷۵ صفحه، مصور.

ISBN:978-964-5645-66-1: (ج. ۱)
ISBN:978-600-5786-08-8: (ج. ۲) ریال ۱۲۰۰۰۰
ISBN:978-600-5786-09-5: (دوره)

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه همچنین به صورت زیرنویس.
۱. ج. ۱. نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷ - ج. ۲. انقلاب اسلامی و بحران در گفتمان.
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
الف. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
۱۳۸۶ چ ۴ / ۲ / ۱۵۴۱ DSR
کتابخانه ملی ایران
۹۵۵/۰۸۲۴۰۴۵
۱۱۶۰۳۰۴



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تهران، خیابان ولی‌عصر (عج)، بالاتراز بزرگراه شهید چمران، شماره ۲۸۲۸

تلفن: ۲۲۶۶۶۷۰۴

چریک‌های فدایی خلق
Teorizing

انقلاب اسلامی و بحران در گفتمان

محمود نادری

جلد دوم

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۸-۰۸-۵۷۸۶-۶۰۰-۹۷۸

شابک (دوره): ۵-۰۹-۵۷۸۶-۶۰۰-۹۷۸

این کتب با حمایت معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده‌اند

کلیه حقوق ناشر و مؤلف محفوظ است

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

تهران: صندوق پستی ۳۳۳-۱۹۶۱۵

info@ir-psri.com

www.psri.ir

فهرست مندرجات

ط	پیشگفتار
۱	ایدئولوژی سازمان و چرخش سیاسی
۱	بجوجه قیام و تزلزل در باور چریک‌ها
۶	بازسازی سازمان: تحلیل چریکی، سیاست سازمانی
۱۴	رؤیاهای ساواک: بازجویی از مسعود بطحایی
۲۳	جنگ گنبد
۳۷	گروه اشرف دهقانی
۴۹	انشعاب حرمتی پور - صبوری
۶۳	شاخه هرمزگان
۷۱	جنگ کردستان
۷۳	قدرت‌نمایی حزب دموکرات در برابر حاکمیت انقلاب
۷۵	چریک‌های فدایی در کردستان
۷۹	جنگ تمام عیار
۸۳	اعزام هیأتی از سوی رهبر انقلاب به کردستان
۸۷	درگیری‌های نقده
۹۵	جنگ خونین پاوه

- ۹۶ ورود ارتش و قوای مسلح
- ۱۰۲ دو رویه سیاست سازمان در کردستان
- ۱۱۴ تلاش دولت برای حل مسئله کردستان
- ۱۲۰ مواضع سازمان در قبال هیأت مذاکره‌کننده
- ۱۲۲ پیام امام به مردم کرد
- ۱۲۳ انتقاد درونی از مواضع سازمان در کردستان
- ۱۳۲ فرصت‌های صلح و کارشکنی‌ها
- ۱۴۱ درخواست آتش‌بس و بروز چنددستگی در سازمان
- ۱۴۶ تحلیل سازمان از ماهیت نیروهای درگیر
- ۱۵۰ نقد جنگ در نظر
- ۱۵۷ خروج اکثریت از کردستان و اصرار اقلیت و چریک‌ها به ادامه جنگ
- ۱۶۹ پلنوم مهر ۵۸
- ۱۷۷ انشعاب اقلیت
- ۱۸۲ تحلیل اقلیت از ماهیت طبقاتی حاکمیت
- ۱۸۶ جنبش کمونیستی ایران در بحران
- ۱۸۹ اقلیت و مسئله جنگ ایران و عراق
- ۱۹۱ گرایش اقلیت به براندازی
- ۱۹۷ تحلیل اقلیت از بن‌بست چپ در ایران
- ۲۰۲ شکست بزرگ
- ۲۰۴ اقلیت و سی‌ام خرداد
- ۲۱۲ جنگ از دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم
- ۲۲۳ برخورد با شورای ملی مقاومت
- ۲۳۹ اقلیت و بحران درون تشکیلاتی
- ۲۳۹ کنگره آذرماه اقلیت
- ۲۵۰ گزارش کمیته موقت
- ۲۵۶ قطعنامه و مباحث پایانی

فهرست مندرجات

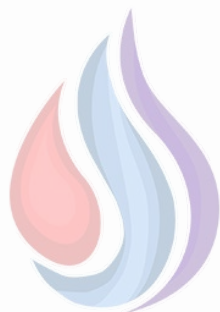
ز

- ۲۶۳ بازتاب بحث‌های کنگره درون سازمان
- ۲۶۹ انشعاب در اقلیت و تحلیل مرکزیت از ضربات
- ۲۸۰ عقب‌نشینی به کردستان و بازسازی سازمان
- ۲۸۷ پلنوم دی‌ماه اقلیت
- ۲۹۳ تنبیه حماد شیبانی
- ۲۹۶ برکناری سامع
- ۳۰۶ بلا تکلیفی در سازمان و اختلال در شاخه‌ها
- ۳۱۶ کبوتر پرقیچی
- ۳۲۶ تردید و تزلزل
- ۳۳۲ کشتار در گاپیلون
- ۳۴۹ اکثریت و حاکمیت
- ۳۶۵ اکثریت و اقلیت
- ۳۷۷ حاکمیت و تحلیل ماهیت آن
- ۳۸۵ اکثریت و حزب توده
- ۳۹۹ جناح چپ اکثریت
- ۴۰۵ جناح چپ و اقلیت
- ۴۱۷ پیروان بیانیه ۱۶ آذر
- ۴۱۷ انشعاب کشتگر - هلیل‌رودی
- ۴۲۰ بیانیه انشعاب
- ۴۲۶ واکنش مرکزی سازمان به انشعاب
- ۴۳۳ پاسخ انشعابیون
- ۴۳۹ دامنه انشعاب و پس از آن
- ۴۴۹ خروج از ایران
- ۴۵۳ نشست‌های مرکزیت
- ۴۵۴ دویدن به دنبال باد
- ۴۶۰ نگاه انتقادی به مباحث



TerrorSpring

۴۶۳	ترازوی ترکیب دو جناح در هیأت سیاسی
۴۶۵	در تور کا.گ.ب
۴۶۷	پلنوم شهریور ۱۳۶۷
۴۷۰	پلنوم اسفند ۱۳۶۷
۴۷۴	پلنوم فوق‌العاده در آستانه فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم
۴۷۸	نقدهای درون‌سازمانی
۴۸۱	نخستین کنگره
۴۹۷	دهه کنگره‌ها و بحران در گفتمان
۴۹۹	اتحاد با سلطنت‌طلبان
۵۰۷	فهرست منابع و مآخذ
۵۱۳	فهرست اعلام
۵۲۷	پیوست‌ها



TerrorSpring

پیشگفتار

سه سال پس از انتشار جلد نخست کتاب «چریک‌های فدایی خلق» اینک جلد دوم آن که رویدادها و تحولات این سازمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی را مورد توجه قرار داده است در اختیار علاقه‌مندان به تاریخ معاصر قرار می‌گیرد.

جلد نخست کتاب، انتقاد برخی از صاحب‌نظران و فعالان این حوزه را برانگیخت که هنوز نیز ادامه دارد. این انتقادات که گاه با ناسزا همراه بود به منظور تکمیل کاستی‌ها و روشن ساختن نکات مبهم صورت گرفت بلکه بیشتر آنها از سر عصبانیت و برای تخریب کتاب بود. استفاده از اسناد ساواک به ویژه بازجویی‌ها در تدوین اثر در کانون انتقادات قرار گرفته بود.

اصولاً در امر پژوهش تاریخی بسیار اتفاق افتاده است که درباره اهمیت، شمولیت و وثاقت برخی اسناد تردید شده و توافق حاصل نمی‌گردد. همین امر به انضمام عوامل دیگر موجب تنوع و گستردگی در پژوهش‌های تاریخی است. به طریق اولی تردید و عدم توافق پیرامون اسناد بازجویی که در «شرایط خاص» نگاشته شده بیش از اسناد دیگر است.

اما اگر استفاده از اسناد بازجویی از نظر برخی کنشگران سیاسی، عملی مجرمانه است از نظر برخی تاریخ‌پژوهان اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

برای آنکه ضرورت و اجتناب‌ناپذیر بودن استفاده از بازجویی‌ها روشن‌تر گردد مثالی می‌زنم. در بهمن ماه سال ۱۳۴۹ حادثه سیاهکل روی داد. همه کسانی که نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در این رویداد داشتند، بلافاصله پس از دستگیری

و پیش از آن که بتوانند خاطرات و خطرات خود را برای دیگران نقل کنند بی‌امان از دم تیغ گذشتند. برای بازشناسی این پدیده تاریخی - قطع نظر از داوری ما درباره آن رویداد - منابع در دسترس کدامست؟ آیا باید به مطالب نشر یافته در مطبوعات بسنده کرد یا می‌توان برای شناخت دقیق‌تر آن رویداد نقیبی نیز به اسناد دستگاه‌های اطلاعاتی - امنیتی زد. اگر بپذیریم که ناگزیر از مراجعه به این دسته اسناد هستیم، آنگاه این پرسش رخ می‌نماید که آیا مکاتبات اداری و گزارش‌ها و شرح عملیات دستگاه‌های امنیتی تکافوی نیاز ما برای شناخت کامل و همه‌جانبه واقعه را می‌کند یا خیر؟ از زمانی که گروه در نیمه شهریور ماه سال ۱۳۴۹ به جنگل رفت تا زمان حمله به پاسگاه سیاهکل، اتفاقاتی روی داد. اطلاع ما از رویدادها و حوادث این چند ماه چگونه و از چه منابعی ممکن است تأمین شود؟ آن اتفاقات که عده انگشت‌شماری از آن اطلاع داشتند به عنوان یک پدیده تاریخی آیا باید در سینه تاریخ دفن می‌شد و به عنوان یک راز سر به مهر باقی می‌ماند یا آنکه می‌توان آن را بازشناخت؟ آیا جز بازجویی‌ها، سند دیگری در دست است که بتوان با استناد به آن درباره آن روزها سخن گفت؟ بدون کمترین تردید هیچ منبع و مأخذی؛ جز بازجویی‌ها؛ وجود ندارد که ما را نسبت به حوادث، تعاملات و مناسبات گروه در طی آن چند ماه آگاه سازد. تاکنون در کدام یک از منابع مربوط به چریک‌ها و یا در خاطرات کدام یک از آنان با نام «ایرج صالحی» و پیوست و گسست او به گروه جنگل مواجه شدیم؟ اکنون به مدد اسناد بازجویی و توضیحات برادر ایشان^۱ که پس از چهل سال و احتمالاً در نتیجه انتشار کتاب بیان می‌شود با بخشی از مسائل و مناسبات گروه در جنگل آشنا می‌شویم.

بنابراین مجرمانه خواندن استفاده از اسناد بازجویی سخنی خام و غیرعلمی است. ده سال پیش از این، بهروز خلیق پیشنهاد داد تا برای گرامیداشت سی‌امین سالگرد

۱. نک: منوچهر صالحی، جنبش مسلحانه ایران و سازمان‌های خارج از کشور، وب‌سایت بی.بی.سی، چهلمین سالگی عملیات سیاهکل.

سازمان، تاریخ سازمان تدوین گردد. چه مانعی برای انجام این پیشنهاد وجود داشت؟ آیا در اختیار نداشتن اسناد متقن و معتبر از جمله اسنادی که عده‌ای استفاده از آن را مجرمانه می‌خواندند یکی از ده‌ها دلیل عدم تحقق این پیشنهاد نیست؟ البته حتی اگر سازمان چنین اسنادی را نیز در اختیار می‌داشت، هیچ‌گاه تاریخ سازمان تدوین نمی‌شد. چنان که تاریخچه‌اش در این سی‌ودو سال نگاشته نشد.

نگارنده این سطور از جانب برخی منتقدین متهم شد که با دخل و تصرف در اسناد، اهداف خاصی را در کتاب پی گرفته است. این منتقدین برای اثبات نظر خود هرگونه سخنی گفتند. یکی از منتقدین نوشت: «چند موردی که من از آن اطلاع داشتم، اطلاعات ارائه شده در کتاب را به واقعیت نزدیک یافتم»^۱.

کاش ایشان آن چند مورد را که از آن اطلاع داشته و به واقعیت نزدیک یافته بیان می‌کرد تا خیال خوانندگان حداقل از بابت درستی آن چند مورد آسوده می‌گشت. ولی نتیجه‌گیری ایشان، فقط نیت وی در تخریب کتاب را آشکار می‌سازد. ایشان در پایان می‌نویسد: «کتاب در بسیاری از موارد غیر واقعی و مخدوش است»^۲.

پافشاری برای مخدوش ساختن کتاب، مانع از آن می‌شود که صدر و ذیل نظرات ایشان هماهنگ گردد. اگر ایشان اطلاعات ارائه شده در کتاب را در چند موردی که از آن اطلاع داشته به واقعیت نزدیک یافته، چگونه حکم صادر کرده است که کتاب در بسیاری از موارد غیر واقعی و مخدوش است؟ دانسته‌های ایشان که به چند مورد محدود می‌شود اجمالاً در کتاب تأیید شده است، بنابراین حتماً ایشان آن «بسیار موارد» را با نادانسته‌های خود سنجیده که غیر واقعی و مخدوش بودن آن را نتیجه گرفته است!

آقای نقی حمیدیان در نقد خود نوشته بود: «وی [نادری] می‌کوشد چریک‌های فدایی خلق را از هرگونه دانش و معلوماتی تهی نشان دهد تا هرگونه

۱. جعفر بهکیش، نگاهی به واکنش سازمان اکثریت و اتحاد فدائیان به انتشار کتاب چریک‌های

فدایی خلق، سایت عصر نو، مورخه ۲۲ دی ۱۳۸۷.

۲. همان.

ارزش و اعتبار فکری و سیاسی نیز برایشان باقی نماند.^۱
 گرچه در مقاله «خیال‌اندیشی و ردّ حقیقت»^۲ از قول آقای عبدالرحیم‌پور به ایشان پاسخ دادم ولی نکته در اینجاست که اکنون خود ایشان اظهار می‌کند: «ما همه در زندان بودیم، یا در خانه‌های تیمی، یا در خفا بودیم. مگر کتابی آزاد بود تا ما بخوانیم؟»^۳

اگر چریک‌ها یا در زندان بودند و یا مخفی بودند و کتابی نیز آزاد نبود تا بخوانند، آن دانشی که ایشان ادعا می‌کند چریک‌ها از آن بهره داشتند و نادری تلاش کرده آن را نادیده انگارد، چگونه و از کجا حاصل شده است؟ آیا سخن امروز ایشان ناقض نظرشان در نقد کتاب نیست؟

در بیش از سی صفحه از کتاب، نام اشرف دهقانی به میان آمده که در عداد نام‌های پرشمار است. ایشان پس از سه سال، سکوت خود را شکسته و در چهلمین سالگرد عملیات سیاهکل در تورنتو درباره کتاب چنین می‌گوید: «در این کتاب نظراتی را که بیژن جزنی چند سال بعد از تشکیل چریک‌های فدایی خلق در زندان نوشته به گروه جنگل نسبت داده و بعد با مقایسه آن با نظرات احمدزاده به خیال خودش کشفی کرده و گفته که این دوگانگی نهفته در سازمان بود. در حالی که نظراتی که بیژن در زندان نوشته بود، چند سال بعد از سیاهکل و تشکیل سازمان چریک‌های فدایی خلق بود و حتی بیشتر این نظرات در گروه خود وی نیز مطرح نبود.»^۴

اولاً اینجانب هیچ‌گاه نکوشیدم نظرات جزنی را به گروه جنگل نسبت دهم. ثانیاً شایسته‌تر بود ایشان درباره موارد مربوط به خود نیز که عموماً از میان اسناد بازجویی‌ها استخراج شده، سخن می‌گفت تا معلوم گردد آیا اسناد بازجویی‌ها

۱. نقی حمیدیان، پژوهشگری مجرمانه در تاریخنگاری، آرش، شماره ۱۰۲.
۲. فصلنامه مطالعات تاریخی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، شماره ۲۴، بهار ۱۳۸۸.
۳. مصاحبه عنایت فانی با نقی حمیدیان، وبسایت بی.بی.سی، صفحه ویژه چهل سالگی عملیات سیاهکل.
۴. سخنرانی اشرف دهقانی به مناسبت سالروز سیاهکل در تورنتو، سایت رادیو فردا.

یکسره غیرقابل اعتنا و استناد است؟

آقای ایرج نیری در سخنرانی خود به مناسبت چهلمین سالگرد سیاهکل ادعا کرده است به بازجویی او مطالبی افزوده شده است «که اساساً با نگاه او به مسائل بیگانه بود. از جمله شناسایی کارخانه چای لاهیجان برای به آتش کشیدن آن. چیزی که در ذهن هیچ فدایی خلقی نمی‌گنجد.»^۱ می‌توان و باید به کتاب مراجعه کرد تا معلوم گردد در آنجا چه گفته شده است. در صفحه ۱۷۲ در بازجویی ایشان چنین آمده: «چهارم، درباره نقشه کارخانجات منتصری که در کجا واقع شده‌اند و همچنین سینمای منتصری و نحوه ورود و آتش زدن آنها [آنجا] که من نقشه کارخانه را که در کجا واقع شده است برایشان مشخص کردم و سینما هم که پهلوی کارخانه بود برایشان مشخص کردم و نوشتم که چون تا ساعت یازده شب، در سینما، فیلم [نمایش] می‌دهند، مردم در سینما هستند اگر شما بخواهید سینما را آتش بزیند مردم بی‌گناه از بین می‌روند.»

آشکار است که برخلاف نظر آقای ایرج نیری مقصود سینماست و نه کارخانه. اینجانب حتی در برابر کلمه «آنها» که توأمان می‌تواند هم به کارخانه و هم به سینما اطلاق گردد در داخل قلاب کلمه «آنجا» را نوشتم تا تأکید کرده باشم که مقصود سینما بوده است. اکنون آقای نیری می‌گوید چگونه فدایی‌ها ممکن است کارخانه را به آتش بکشند؟ درباره سخن ایشان چه باید گفت؟ اخلاق یا سیاست؟ من نمی‌دانم منتصری که بود و آیا واقعاً افراد گروه تصمیم به آتش زدن سینمای او داشتند یا خیر؟ همان‌طور که نمی‌دانم آدرس منزل «جعفر طیار» نزلوخواار^۲ که در ادامه بازجویی ایشان آمده به چه کار گروه می‌آمد.

آقای نیری حسابگرانه سخن می‌گوید. از یک سو نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند این سند را به کلی منکر شود و از دیگر سو با مشکل «آتش زدن آنها» که مستعد بدفهمی است چه کند؟ بنابراین اخلاقاً ترجیح می‌دهد آنچه را که قابل دفاع است

۱. گزارشی از برگزاری مراسم مشترک چهلمین سالگرد جنبش فدایی، سایت عصر نو، سه‌شنبه ۳ اسفند ۱۳۸۹.

بر عهده بگیرد و آنچه را که قابل دفاع نیست بگذارد بر گردن نادری! اصولاً این پدیده‌ای است عام. اسنادی صحیح است که ما را خوش آید. البته آقای نیری دیگر نیازی ندید تا لختی ببیند که احتمالاً نقشه شهر پس از ۴۰ سال تغییر کرده و ممکن است دیگر نه از متصری خبری باشد و نه از سینما و کارخانه او اثری.

بنابراین نادری چگونه می‌تواند این همه اطلاعات را گردآورد تا سندی فراهم کند برای شرم‌نامه ساختن آقای ایرج نیری.

متأسفانه همین نگاه برای عدم اعتراف به اتقان اسناد دامنگیر شورای مرکزی سازمان فداییان خلق نیز شده است. در مقاله «خیال‌اندیشی و...» نوشتم که یکی از تصفیه‌شدگان درون‌سازمانی شخصی است به نام «علی‌اکبر هدایت‌تبار نخ کلائی»؛ شورای مرکزی سازمان یک سال پس از انتشار مقاله اعلام می‌دارد با انجام تحقیقات به این نتیجه رسیده است که یکی از تصفیه‌شدگان «علی‌اکبر هدایتی» بوده است^۱ شورای مرکزی سازمان حتی پرهیز دارد نام این فرد را کامل و دقیق ذکر کند تا مبادا نادری از آن سوءاستفاده کند.

نام او هر چه که باشد فاقد اهمیت است، آنچه که اهمیت دارد این است که شورای مرکزی فدائیان عالمانه و عامدانه، نام او را تغییر می‌دهد. زمانی که آنها سندی را که در معرض دید همگان قرار گرفته چنین بی‌پروا مخدوش می‌سازند، چگونه می‌توان به اسناد و خاطراتشان اعتماد نمود؟ اسناد و خاطرات آنان دستمایه‌ای خواهد بود برای بازتولید آن اسطوره‌ها، اما بی‌شک راززدایی، اسطوره‌ها را در هم خواهد شکست.

مهدی فتاپور این نوع پریشان‌گویی‌های منتقدان را فقط «بی‌دقتی در طرح مطالب تاریخی» می‌خواند.^۲ گویا ایشان مایل نیست بپذیرد که این «بی‌دقتی»های

۱. قرار مصوب کنگره یازده سازمان فداییان خلق ایران - اکثریت - در مورد قتل‌های درون‌سازمانی در سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، کار آنلاین، ۳۱ خرداد ۱۳۸۱.

۲. مهدی فتاپور، تحلیل تاریخی بر اساس اوراق بازجویی، فیس بوک اتحاد جمهوری‌خواهان، ۱۲ تیر ۱۳۸۹.

عامدانه فقط با هدف مخدوش ساختن اتقان اسناد صورت گرفت. اگر بتوان از این «بی‌دقتی‌ها» درگذشت چرا نتوان برخی کاستی‌ها را که در هر پژوهش تاریخی راه می‌یابد نادیده گرفت؟

اصولاً اگر این بی‌دقتی‌ها از جانب کنشگران آن، عمدتاً و یا سهواً، به تاریخنگاری راه یابد، آنگاه تاریخ جز آن خواهد بود که در واقع امر روی داده است. لازم می‌دانم اکنون با اغتنام از فرصت و با توجه به اهمیت موضوع به اسنادی که در چرخه کار «اطلاعاتی - امنیتی» تولید می‌شوند نگاهی دوباره بیفکنم. اسناد اطلاعاتی و خصوصاً اسناد ساواک درباره گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی را می‌توان به هفت دسته کلی به شرح ذیل تقسیم کرد:

۱. مکاتبات اداری: این مکاتبات یا درون سازمانی است و یا برون سازمانی. هنگامی که ساواک و یا دیگر ارگان‌های نظامی و انتظامی خبر و یا گزارشی از فعالیت‌های یک گروه سیاسی دریافت می‌کردند، این خبر و یا گزارش در چرخه مکاتبات اداری قرار می‌گرفت. باید توجه داشت این اخبار و گزارشات الزاماً دقیق و صحیح نمی‌توانست باشد. میزان احاطه گزارش‌دهنده بر موضوع در درستی خبر و گزارش تأثیر می‌گذاشت.

فعالیت جزئی و همسرش به نفع حزب توده در سال ۱۳۴۲ از این دست گزارشاتی است که از دقت برخوردار نیست. گرچه جزئی فعالیت می‌کرد، اما نه به نفع حزب توده. سال‌ها بود که جزئی از حزب توده بریده بود.

شهربانی، ژاندارمری و ضداطلاعات ارتش موظف بودند اخبار مربوط به گروه‌های سیاسی را به اطلاع ساواک برسانند و با این سازمان همکاری کنند. این اخبار پیگیری بیشتری را طلب می‌کرد. بنابراین یا اداره کل سوم ساواک که وظیفه مقابله با گروه‌های سیاسی را به عهده داشت، نیازمندی‌های بعدی خود را به ارگان‌های ارسال‌کننده خبر اطلاع می‌داد و یا آنها متعاقباً اخبار تکمیلی را در اختیار اداره کل سوم قرار می‌دادند.

البته در مواردی این مکاتبات ناتمام می‌ماند و یا پاسخ صحیح و دقیقی بدان داده نمی‌شد. چنانکه در تاریخ ۱۳۴۸/۱/۲۷ ریاست کل ساواک طی نامه‌ای از

ضداطلاعات ارتش درخواست می‌کند که «ایرج» حسن‌پور را دستگیر و به ساواک تحویل دهند. ضداطلاعات ارتش به ساواک اطلاع می‌دهد که شخصی به نام «غفور» حسن‌پور در نیروی هوایی مشغول خدمت است. به علت عدم پیگیری طرفین، دستگیری حسن‌پور تا آذرماه سال ۱۳۴۹ و بر اثر رویدادی دیگر به تعویق افتاد.

۲. اقدامات اطلاعاتی: پس از آنکه ساواک از فعالیت‌های سیاسی یک گروه مطلع می‌شد اقدامات لازم برای شناسایی کامل اعضاء آغاز می‌گردید. این اقدامات به طور عمده شامل تعقیب و مراقبت و یا شنود تلفن بود. به رغم اهمیت این دسته از اسناد، متأسفانه بخش اندکی از آنها در اختیار اینجانب می‌باشد.

فقط آن بخش از مکالمات تلفنی که توسط ساواک از روی نوار استخراج شده است قابل استفاده می‌باشد که بخش اندکی را شامل می‌شود. گزارشات تعقیب و مراقبت نیز چندان قابل استفاده نیست زیرا افراد تحت تعقیب با لفظ «یارو» یاد می‌شوند. افراد تماس‌گیرنده نیز با شماره مشخص می‌گردند. بنابراین دانسته نیست که «یارو» با چه کسانی ارتباط گرفته است و آن افراد آیا عضو سازمان بوده‌اند یا خیر؟

۳. گزارش منابع: کلیه دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی تلاش دارند با استخدام منابع از فعالیت گروه‌های سیاسی اطلاع کسب کنند. بسته به تعداد منابع و میزان نفوذ و نزدیکی آنان به افراد اصلی و مؤثر گروه، اخبار دقیق‌تر و کامل‌تری در اختیار ساواک قرار می‌گرفت. چنانچه به علت نزدیکی ناصر آقایان به عباس سورکی، گروه جزئی پیش از هر اقدامی ضربه خورد.

۴. اسناد درون‌گروهی: این اسناد مشتمل است بر: نامه‌ها، گزارشات، اخبار، تحلیل‌ها و قرارها. این دسته از اسناد از نظر گروه دارای طبقه‌بندی متفاوت بودند. اسناد مهم‌تر و سری‌تری که طبقه‌بندی صفر و دو صفر داشت در صورت هجوم ساواک به یک خانه تیمی سریعاً به شعله‌های آتش سپرده می‌شد. بخش اندکی نیز به دست ساواک می‌افتاد.

اسناد درون‌گروهی آگاهی‌های مفیدی از تحولات درونی و عملکرد گروه به دست می‌دهند.

در مقاله خیال‌اندیشی و... با استناد به جزوه درون‌گروهی نوشتیم که مسرور فرهنگ توسط هم‌تیمی‌های خود به هنگام گریز از یورش ساواک کشته شد. اینک پس از سی‌وپنج سال خانم شیدا نبوی روشن می‌سازد که مسرور فرهنگ به همان ترتیب و توسط یوسف قانع خشکیجاری کشته شد.^۱ آیا نمی‌توان این اظهار خانم شیدا نبوی را در نتیجه انتشار آن سند دانست؟

۵. نشریات و اعلامیه‌های گروه: بخشی از اطلاعیه‌ها و نشریات که توسط گروه برای توضیح و تبیین مواضع و فعالیت‌های خود برای عموم مردم تدوین می‌شد توسط ساواک جمع‌آوری و نگهداری می‌شد که یکی از منابع مهم در شناخت گروه به شمار می‌رود.

۶. بازجویی: عمده‌ترین و مهم‌ترین بخش اسناد ساواک به بازجویی از اعضای دستگیر شده گروه اختصاص دارد. لغت‌نامه آکسفورد «هرگونه شاهد و مدرک مکتوب را سند» می‌نامد. مطابق با این تعریف، متن اعترافات متهمین نیز در زمره اسناد است. البته می‌توان اعترافات و اقرار را به لحاظ اعتبار، شمول، دقت و صحت مورد سنجش قرار داد ولی نمی‌توان آن را به کلی نفی کرد و نادیده گرفت و از سندیت ساقط ساخت.

اگر متهم به خاطر پای‌بندی به آرمان‌ها و یا به سازمان خود تلاش کند اطلاعات ناکافی و یا دروغین در اختیار بازجو قرار دهد، بازجو با تکیه بر دیگر قرائن و شواهد اطلاعات بیشتری، نه الزاماً همه اطلاعات را، از متهم اخذ می‌کند. شکنجه، اعترافات را به لحاظ قضایی مخدوش می‌سازد ولی در کار تاریخ‌نگاری «هر شاهد و مدرک مکتوب، سند نامیده می‌شود».

۷. کیفرخواست و دفاعیات: پرونده اعضای دستگیر شده پس از تکمیل برای صدور حکم به دادرسی ارتش ارسال و ظاهراً از حوزه اختیارات ساواک خارج می‌شد ولی نسخه‌ای از کیفرخواست و دفاعیات در پرونده‌های ساواک وجود دارد. کیفرخواست‌ها مشتمل است بر اتهامات و اعترافات. متهم در مقام دفاع از

۱. شیدا نبوی، ضربه ۵۵، از زمستان شمال تا تابستان تهران. وب‌سایت بی.بی.سی، همان.

خود روشن می‌سازد که کدام بخش از کیفرخواست را اتهام و کدام بخش را به عنوان اندیشه و عمل خود و یا گروهش قابل دفاع می‌داند. گرچه متهم اصولاً برای کاستن از کیفر تلاش دارد برخی از اقدامات خود را نیز انکار کند. ولی دفاعیات در کلیت خود، برخی واقعیات درباره گروه را روشن می‌سازد.

این اسناد هفت‌گانه پیوستگی معناداری با یکدیگر دارند. اصولاً اسناد با یکدیگر و یا گاه با دیگر منابع همپوشانی دارند.

عباس مفتاحی در بازجویی خود درباره «طرح بازگشت به کوه و شناسایی مناطق روستایی» و نقش اردشیر داور به تفصیل سخن گفته است.^۱ اظهارات مفتاحی به شکل دیگر توسط حمید اشرف در جمع‌بندی سه ساله آمده است و یا عباس جمشیدی‌رودباری در بازجویی خود نوشت که عباس مفتاحی اعتقاد داشت اورانوس پورحسن خائن و مستحق مجازات اعدام است.^۲ همین اعتقاد را نیز حمید اشرف درباره او در جمع‌بندی سه ساله بیان داشته است. بنابراین اسناد نمی‌تواند با واقعیات بیگانه باشد. یکی، دیگری را تکمیل می‌کند و همه آنها بخشی از فعالیت آن گروه را باز می‌تابانند.

اما نقدها و انتقادهای از جلد اول که عموماً جزئیات رویدادها را مورد توجه قرار داده بود زمینه طرح این پرسش اساسی‌تر را که چگونه می‌توان برای انقلاب کوشید ولی آمدنش را تا واپسین لحظات احساس نکرد و در برابرش غافلگیر شد به کلی سلب کرد.

به جرأت می‌توان ادعا کرد که انشعاب‌ها و کنش‌های فدایی‌ها از فردای پیروزی انقلاب واکنشی بود به آن غافلگیری. فدایی‌ها می‌خواستند عقب‌ماندگی خود را از سیر حوادث که بارها بدان اعتراف کردند جبران کنند، بنابراین هر یک راهی پیشنهاد دادند اما با هر بار شکست و مواجهه با بن‌بست، بار دیگر انشعاب می‌کردند. انشعاب، پس از انشعاب. آزمودن دگرباره آزموده‌ها.

۱. نک: جلد اول، ص ۳۶۶.

۲. همان، ص ۳۷۸.

ادعا شده است که سازمان در سال ۱۳۵۶ و اواسط سال ۱۳۵۷ «به بزرگ‌ترین جریان سیاسی کشور بدل شده و در یک قدمی تبدیل شدن به یک حزب سیاسی بزرگ و پرنفوذ در کشور قرار داشت»^۱.

در صورت قبول این ادعا باید پرسید چرا این سازمان پرنفوذ و قدرتمند ناگاه به هزار تکه تبدیل شد و هر یک از در دشمنی با دیگری درآمد و برخی از آنها چنان انحطاطی از خود نشان دادند که در گروه‌های سیاسی کمتر می‌توان مشابه آن را یافت.

آیا سرنوشت فدایی‌ها می‌توانست جز آن باشد که پس از انقلاب شاهد بودیم؟ یا آنکه باید آن سرنوشت را در سرشت سازمان چریک‌های فدایی خلق جستجو کرد.

این کتاب اهتمام دارد که بخشی از سرشت و سرنوشت چریک‌های فدایی را در معرض دید و داوری قرار دهد. دستمایه این پژوهش به طور عمده، نشریات، جزوات، اطلاعیه‌ها و اسناد درون‌گروهی شاخه‌های مختلف، «چریک‌های فدایی» که بالغ بر هزاران برگ می‌باشد، بوده است.

انبوهی و گستردگی منابع به میزان کمبود آن می‌تواند پژوهشگر را در تنگنا قرار دهد و دشواری‌هایی فراهم سازد. با این وجود تلاش شده است مواضع اصلی تمامی جریاناتی که ذیل عنوان «چریک‌های فدایی خلق» فعال بوده‌اند به درستی تبیین گردد.

انشعاب‌های پی‌درپی درون تمامی جریانات فدایی که به بهانه‌های ایدئولوژیک صورت می‌گرفت بر ساختار کتاب سایه انداخته است. روند رویدادها گاه با یک انشعاب از هم گسسته می‌شود. بنابراین تلاش شده است مواضع سیاسی و عملکرد هر یک از این جریانات به طور مستقل واریسی شود. به علت تداخل رویدادها و روندها نتوانستم ساختار کتاب را به نحوی تنظیم کنم که از یک پژوهش تاریخی انتظار می‌رود. مراجعه به صفحات پسین و پیشین برای بازشناسی هر یک از

۱. قربانعلی عبدالرحیم‌پور، تحریف و وارونه‌سازی رویدادها، آرش، ۱۰۲.

جریانات اجتناب‌ناپذیر شده است. از این بابت پوزش می‌طلبم. امید است تکرار برخی مطالب برای خوانندگان ملال‌آور نباشد. به مسائل نظری و تئوریک کمتر پرداخته شده است زیرا در جایی که عضو برجسته رهبری سازمان بر این باور است که «دوران تئوری‌ها گذشته است.» نمی‌توان انتظار داشت که عمل و پراتیک آنان بر تئوری مبتنی بوده باشد. لاجرم پرداختن به تئوری بلاموضوع است. «انطباق خلاقانه مارکسیسم» با جامعه ایرانی که پیشینیان از آن سخن می‌گفتند جای خود را به کیسی‌برداری محض از تئوری‌های مارکسیستی سپرد.

در خاتمه باید تأکید کنم که به رغم پافشاری، بنا به ملاحظاتی، اسناد به تمامی در اختیار اینجانب قرار نگرفت. هرگاه بتوان از آن اسناد استفاده کرد، بی‌تردید این پژوهش، جلد سوم نیز خواهد داشت. لازم است در اینجا مراتب سپاس خود را از «مرکز بررسی اسناد تاریخی» که برخی اسناد را در اختیارم نهاد، اعلام دارم. ساحت تاریخنگاری جدای از ساحت سیاست است. امید است در نقد این اثر این دو ساحت در هم نیامیزد.



TerrorSpring

ایدئولوژی سازمان و چرخش سیاسی

در آخرین ساعات روز ۲۰ بهمن ۱۳۵۷ گارد جاویدان شاهنشاهی به مرکز آموزش نیروی هوایی در دوشان‌تپه حمله برد. ساعاتی پیش از آن، هنرجویان همافری که شاهد پخش فیلم و تصاویر مربوط به بازگشت رهبری انقلاب، امام خمینی، به ایران از تلویزیون بودند با فرستادن صلوات و سر دادن شعار، با انقلاب ابراز همبستگی کردند. این اقدام برخی از فرماندهان نیروی هوایی را نگران ساخت، خصوصاً آن که روز پیش نیز عده‌ای از افراد ارتش، عمدتاً افسران و همافران نیروی هوایی، در مدرسه علوی حضور یافته و با ادای احترام نظامی به رهبری انقلاب، تبعیت خود از ایشان و پیوند با مردم را آشکار ساختند. از این رو فرماندهان دوشان‌تپه سراسیمه از گارد جاویدان برای فروخواباندن آنچه که تمرّد و شورش می‌پنداشتند کمک خواستند. خبر حمله گارد و استمداد همافران به سرعت شهر را دربر گرفت و مردم شتابان از هر سو خود را به مرکز آموزش همافری و ستاد فرماندهی نیروی هوایی رساندند. همافران درهای اسلحه‌خانه‌ها را به روی مردم گشودند و مردم به سرعت مسلح شدند. در زد و خورد مسلحانه‌ای که صورت گرفت، مردم گارد شاهنشاهی را شکست دادند و سپس با حمله به دیگر مراکز نظامی و انتظامی تهران، یک به یک آنها را فتح کردند. ارتش که پیش از این از درون فروریخته بود، اعلام بی‌طرفی کرد. در نتیجه نظام پادشاهی در بیست‌ودوم بهمن‌ماه به پایان رسید.

بجوبه قیام و تزلزل در باور چریک‌ها

انقلاب ایران در شرایطی پیروز شد که از چند ماه پیش از آن چریک‌های فدایی در

معدود خانه‌های تیمی خود درگیر این بحث بودند که آیا شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب فراهم است یا خیر؟ به یاد داریم که مسئله مهیا بودن شرایط عینی و ذهنی انقلاب همواره مهم‌ترین مسئله مورد بحث و مناقشه درون سازمان بود؛ ولی اینک اعضای سازمان به روشنی شاهد بودند که طبق فرمول لنین درباره انقلاب دیگر «پایینی‌ها حکومت را نمی‌خواهند و بالایی‌ها نیز قادر به ادامه حکومت نیستند». بنابراین شرایط عینی آماده است. ولی آیا در غیاب یک سازمان پیشاهنگ که بتواند توده‌ها را تحت رهبری خود قرار دهد، می‌توان به پیروزی انقلاب امید بست؟ پاسخ بدین پرسش مهم‌ترین دغدغه آن روز رهبری سازمان بود. پرسشی که در همان روزها نیز مورد مزاح تعدادی از چریک‌ها واقع شده بود.^۲

گفته شده است احمد غلامیان لنگرودی (هادی) که در آن زمان یکی از رهبران سازمان به شمار می‌رفت، بیش از دیگران به طرح این بحث اصرار می‌ورزید. او که در میان چریک‌ها به کم‌دانشی و خشکاندیشی معروف بود، چنان در اندیشه‌های لنین در باب انقلاب غوطه‌ور بود که قادر به دیدن اطراف خود و درک واقعیات جامعه نبود؛ به طوری که در شب انقلاب، هنگامی که دو تن از افراد تحت مسئولیتش در میان مردم به هر سو می‌دویدند و هر یک وظیفه‌ای را به انجام می‌رسانیدند، آمرانه و تحکم‌آمیز از آنان خواست که به خانه تیمی بازگردند.^۳ این یک دستور تشکیلاتی بود که نگاه سازمان به تکاپوهای مردم و انقلاب را بازمی‌تاباند. اگر چند چریک فدایی چون «مهرنوش و جواد» در این سو و آن سوی شهر «به همراه توده مردم، پیاده و یا سوار بر ماشین و وانت در خیابان‌های تهران اسلحه به دست به مراکز نظامی رژیم هجوم می‌آوردند و از این پادگان به آن پادگان می‌رفتند»، بدون کسب اجازه از تشکیلات بوده است. زیرا در این شرایط بی‌مانند «هادی به عنوان مسئول و فرمانده نظامی» سازمان که باید

۱. لنین، مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۲۱۸، نقل به مضمون.

۲. نقی حمیدیان، سفر با بال‌های آرزو، سوئد، چاپ اول، ۲۰۰۴، ص ۲۸۱.

۳. همان، ص ۳۰۳.

۴. همان.

به استقبال این موقعیت خطیر برود، با بی‌اعتمادی مطلق به تلاش مردم، دستور بازگشت اعضا به خانه را صادر می‌کند.

با آزادی زندانیان سیاسی در ماه‌های پایانی حیات رژیم پهلوی، گویا به ابتکار عبدالرحیم‌پور و با هدف ارتقای توانایی سیاسی سازمان تعدادی از اعضا و هواداران چریک‌ها با عنوان «کادرهای ویژه» مجدداً عضوگیری شدند. «کادر ویژه یعنی کسی که اندکی نوشتن بلد باشد. این افراد را جلب می‌کردند تا اعلامیه‌ها را بنویسند. معمولاً هم به این کادرهای ویژه اندکی مشکوک بودند.»^۱ پیوستن این افراد که به واسطه مطالعه در زندان عموماً از دانش و تجربه سیاسی بیشتری نسبت به رهبری سازمان در آن سال‌ها برخوردار بودند، لاجرم با چالش‌هایی مواجه گردید. رهبری وقت سازمان با بی‌اعتمادی به تحولات جامعه می‌نگریست و همچنان برای حضور در قرارهای سازمانی در خیابان از بیم ساواک - که دیگر وجود نداشت - تمامی موارد امنیتی و حفاظتی را رعایت می‌کرد و اکیداً اعضا را از شرکت در ناآرامی‌ها منع کرده بود. اما «کادرهای ویژه»، که از زمان آزادی تا پیوست مجددشان توانسته بودند خارج از حصارهایی که در زندگی چریکی اجتناب‌ناپذیر است سپری کنند، نه تنها این مقررات را درک نمی‌کردند، بلکه برخی از آنان حتی شرایط را برای تشکیل سازمانی علنی مناسب تشخیص می‌دادند.

این دوگانگی در تحلیل شرایط چنان بر سازمان سایه افکنده بود که هنگامی که اعلامیه معروف به «قیام را باور کنید» منتشر شد، در سازمان شایع گردید که این اعلامیه از سوی ساواک انتشار یافته است. عنوان اعلامیه این است: «در این قیام خونین که آغاز شده مردم را یاری کنیم؛ و در آخرین پاراگراف آن آمده است:

مبارزان آگاه خلق! روی سازمان با شماست. گول کسانی را که از شما می‌خواهند در این بجوچه قیام، مردم را بی‌دفاع زیر رگبار گلوله‌های رژیم رها کنید و در خانه‌های خود به درازگویی بنشینید، نخورید که هیچ خیانتی کثیف‌تر از این نیست. مردم را رها نکنید. مردم قطعاً از شما بهتر فهمیده‌اند

۱. فرج‌الله ممبینی کاظمی، گزارش به کنگره اول...، خرداد ۱۳۷۰، کتاب کنگره، ص ۱۷.

[که] پیروزی بر شاه جلاد و سرنگونی پهلوی چقدر نزدیک است. آنها این را خوب دریافته‌اند و دیده‌اند. از آنها بخواهید آنچه را که دیده‌اند به شما نیز بنمایانند. قیام را باور کنید.

این اعلامیه توسط فرخ نگهدار که به تازگی به سازمان پیوسته بود، نوشته شده بود و با تئوری مبارزه مسلحانه انطباقی نداشت. بنابراین به دستور رهبری سازمان جمع‌آوری و به شعله‌های آتش سپرده شد.^۱ می‌توان با نقی حمیدیان هم‌رأی بود که این اعلامیه «خودی‌های سازمان را» مخاطب قرار داده بود و دانسته و یا ندانسته در نقطه مقابل تفکر رایج چریکی به حساب می‌آمد.^۲ در این صورت نوشتن این اعلامیه کاری بود جسورانه. جسارت از آن روی که اعلامیه، رهبری سازمان را فراخوانده بود تا به جای درازگویی‌های بی‌حاصل درباره شرایط عینی انقلاب، به مردم بیوندند؛ زیرا که انقلاب در تمام شریان‌های کشور جاری بود. البته در ذیل این اعلامیه شعار همیشگی چریک‌ها: «پیروزی مبارزه مسلحانه تنها راه رهایی خلق ایران» همچنان به چشم می‌خورد. در حالی که این اعلامیه از نظر رهبری وقت سازمان «مستوجب آتش» بود، بعدها شاخه اکثریت صدور آن را در ردیف مهم‌ترین حوادث سازمان قرار داد.^۳ ناتوانی رهبری رسمی سازمان در درک انقلاب و همسو ساختن خود با مردم ناگزیر به شکل‌گیری رهبری غیررسمی در میان کادرهای ویژه انجامید. این رهبری غیررسمی در دوران سپری ساختن محکومیت خود، تحت‌تأثیر آموزه‌های جزئی واقع شده بود. جزئی با آموزش‌ها و نقدهای خود توانسته بود نظریه «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک» را به حاشیه رانده و با تأکید بر محوری بودن کار نظامی، کار سیاسی - صنفی را به عنوان پای دوم جنبش، بقبولاند.

البته در همان روزها، برخی از چریک‌ها با اپورتونیست خواندن جزئی به مقابله با آراء او برخاستند؛ که انتقال این اختلافات از درون به بیرون زندان پایه

۱. نقی حمیدیان، همان.

۲. همان، ص ۲۸۲.

۳. نشریه کار ارگان سراسری سازمان چریک‌های فدایی خلق اکثریت، سال دوم، دوشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۵۹، شماره ۹۷.

انشعاب‌های بعدی شد.^۱

بدین ترتیب سازمان چریک‌های فدایی خلق با انبوهی اختلاف، با ترکیبی نامتجانس با بنیان‌های نظری متفاوت، با برخورداری از دانش اندک تئوریک با اعضای انگشت‌شمار به طوری که «تا نیمه سال ۵۷، آنچه از سازمان مانده بود کمتر از ده تیم بود که مسئولیت آن بر دوش سه چهار نفر از اعضای معمولی و مغز کم تجربه سازمان افتاده بود»^۲ و با هیأتی «دایناسوری با بدنه بسیار بزرگ و مغز بسیار کوچک»^۳ چنان که گویا «سازمانی در کار» نبود،^۴ اینک ناظر پیروزی انقلابی

۱. گزارش‌های فراوانی از اختلاف بین چریک‌های فدایی در زندان وجود دارد که گزارش ذیل یک نمونه آن است: منبع شماره ۹۴۴۱ در تاریخ ۱۱-۳-۱۳۵۵ از زندان اوین گزارش می‌دهد «حدود پنج ماه پیش افراد گروه چریک‌های به اصطلاح فدایی خلق در زندان اوین قصد به وجود آوردن تشکلی را داشتند که این کار با مخالفت کلیه زندانیان روبرو شد ولی با این حال تشکل به وجود آمد و افراد زیر عضو آن می‌باشند. ۱. عبدالرحیم (عزالدین) صبوری ۲. علی اصغر ایزدی ۳. جمشید طاهری پور ۴. مهران شهاب‌الدین ۵. اکبر دوستدار صنایع ۶. نریمان رحیمی بالو ۷. مهدی فتاپور ۸. علی توسلی ۹. ابوالقاسم طاهرپرور ۱۰. پرویز نویدی چراغ‌تپه ۱۱. یوسف کشی‌زاده ۱۲. فرزاد کریمی ۱۳. حبیب‌الله فرزاد ۱۴. شاهرخ نعمتی ۱۵. رضا نعمتی ۱۶. فرخ نگهدار ۱۷. حسین عابد املی ۱۸. عباس خلیلی.

بنیانگذاران این تشکل رحیم صبوری، ایزدی و طاهری پور بودند و ابتدا فعالیت شدیدی داشتند ولی در حال حاضر اختلافات ایدئولوژیک در بین آنها ظاهر شده و مسائل مورد بحث این افراد به طور کلی از این قرار است: الف) عده‌ای می‌گویند بیژن جزنی اپورتونیست بوده و بعضی گفتند نه گرایشات اپورتونیستی در نظرات او وجود داشته است. ب) مسئله آنگولا و اینکه حق با چین است یا شوروی. ت) مسئله ضرباتی که اخیراً به گروه وارد شده و اکثراً عقیده دارند این نشانه قدرت گروه است. ث) تبلیغ مسلحانه و مسئله آن که ابتدا جنبه نظامی داشته و نه سیاسی و آنها انقلاب را آغاز کردند و صبوری و ایزدی می‌گویند وارد جنگ توده‌ای شدند.

و اخیراً بحثی درباره این مسائل بین ایزدی و بهروز سلیمانی به وجود آمد که تا صبح ادامه داشت. در مقابل گروه فوق‌الذکر عده‌ای مرکب از ابراهیم‌زاده، مسعود بطحانی، روبن مارکاریان، محمد فارسی و بهروز سلیمانی قرار گرفته‌اند و دسته سوم و یا گروه سیاسی کارها عبارتند از نظام رشیدیون، بهروز نابت، حسین سحرخیز اصفهانی، سیامک ستوده، رضوان خرسند خسروشاهی، عبدالله افسری، موسی محمدنژاد، گنجینه کتاب، ابراهیم دین‌خواه که مخالف به وجود آمدن تشکل گروه چریک‌ها هستند.

۲. کتاب کنگره، فرح‌الله ممبینی کاظمی، ص ۱۶.

۳. بهزاد کریمی، همان، ص ۱۹.

۴. قربانعلی عبدالرحیم‌پور، همان، ص ۲۷.

بود که توانست جمهوریت را جانشین نظام سلطنت کند. انقلاب‌ها، سیاست را به امری عمومی تبدیل می‌کنند و آن را از چارچوب سازمان‌ها و احزاب خارج، و به سطح خیابان و خانه‌ها می‌کشاند. افراد جامعه نسبت به پدیده‌های سیاسی واکنش نشان می‌دهند و هر یک به فراخور تمایلات، آرمان‌ها و دل‌بستگی‌های خود به یک گروه و یا سازمان سیاسی علاقه‌مندی نشان می‌دهد و برای موفقیت آن می‌کوشد. سازمان‌های سیاسی نیز با بیان رنج‌ها و تلاش‌هایی که برای پیروزی انقلاب متحمل شده‌اند و با تبلیغ اهداف و برنامه‌های خود می‌کوشند هواداران بیشتری بیابند. کثرت هواداران می‌تواند حضور آنان را در قدرت تضمین کند.

بازسازی سازمان:

تحلیل چریکی، سیاست سازمانی

پس از انقلاب ایران، افراد بسیاری به سازمان چریک‌های فدایی خلق پیوستند. چریک‌های فدایی که خود فاقد ساختارهای سازمانی بودند، در همان روزهای اولیه پس از پیروزی با دائر کردن ستاد در دانشکده فنی دانشگاه تهران به سازماندهی هواداران و علاقه‌مندان خود پرداختند. این هواداران به طور عمده از میان دانشجویان برخاسته بودند. پیش از این مهدی فتاپور که پس از آزادی از زندان در بهار ۱۳۵۷ مجدداً به سازمان پیوسته بود، به سازماندهی دانشجویان هوادار چریک‌ها پرداخته بود. بعدها این دانشجویان سازمان دانشجویی پیشگام را به وجود آوردند. اما سازمان چریک‌های فدایی که هنوز ساخت چریکی داشت، از توانایی لازم برای سازماندهی علاقه‌مندان و هواداران بی‌بهره بود. آنان بعدها نوشتند:

سازمان ما که قبل از قیام به جهت وجود انحرافات جدی در زمینه مسائل ایدئولوژیک و مضمون فعالیتش دارای ساخت سازمانی چریکی بود، قادر نشد نیروهای مشتاق را در تشکیلات جذب نماید. بعد از قیام که مضمون فعالیت سازمان دگرگون گشت و اشکال علنی مبارزه در پیش گرفته شد، بالطبع ساخت سازمانی چریکی و تجربیات گذشته سازمان توان پاسخگویی به مسائل

پیچیده در شرایط متحول بعد از قیام را نداشت. دیدگاه‌های انحرافی سازمان در زمینه مسائل ایدئولوژیک و سیاسی اجازه نمی‌داد که به امر سازماندهی نیروها و ساخت تشکیلاتی مطابق با اصول و موازین حزبی برخورد شود. علیهذا آنچه که بر حرکت سازمان در زمینه مسائل تشکیلاتی حاکم گردید، نه عنصر آگاهی بلکه دقیقاً عنصر خودبخودی بود.^۱

اوضاع در استان‌ها نیز بدین منوال بود. با بازگشت زندانیان سیاسی به موطن خود، شعبه‌های سازمان بدون هیچ ارتباط ارگانیک با مرکز تشکیل می‌گردید. این خود به آشفتگی‌های موجود می‌افزود. در غیاب ارگان رهبری هر بخشی مستقل تصمیم می‌گرفت و عمل می‌کرد. تصمیم‌های سازمانی توسط جمعی مرکب از آخرین شورای عالی رهبری که به سرعت به محاق رانده می‌شد و تئوریت خود را از دست می‌داد و تعدادی از کادرهای ویژه اتخاذ می‌گردید. به عبارت دیگر رهبری غیررسمی که هنوز چند ماهی بیش از پیوستن مجدد آنان به سازمان نگذشته بود، اکنون تا سطح رهبری رسمی ارتقا یافته بود و در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت می‌کرد. این جلسات همواره با جار و جنجال و منازعه توأم می‌شد؛ زیرا اعضای آخرین شورای رهبری و در رأس آنان غلامیان لنگرودی، که بر این باور بودند که سازمان توسط افراد «سیاسی کار» در حال تصرف شدن است، با بیشتر مصوبات و یا اعلامیه‌هایی که توسط این سیاسی‌کارها تدوین می‌شد مخالفت می‌کردند. غلامیان لنگرودی [هادی] که سابقه چند عملیات نظامی در کارنامه خود داشت، از نفوذی بلامنازع در تعدادی از شاخه‌ها برخوردار بود. همین موقعیت او تصمیم‌گیری‌ها را با مشکل مواجه می‌ساخت. گه‌گاه که اختلافات بالا می‌گرفت با پادرمیانی قربانعلی عبدالرحیم‌پور (مجید)، که عموماً به سود کادرهای سیاسی و تازه وارد موضع می‌گرفت، موضوع فیصله می‌یافت. این اختلافات عمدتاً پیرامون مسایل سیاسی روز بود. وجود گرایش‌های مختلف در سطح تصمیم‌گیران سازمان، مانع از پیروی از یک مشی واحد بود.

۱. جزوه درون تشکیلاتی؛ پیرامون مسائل حوزه‌های سازمانی، مورخه مهر ۱۳۶۰.

سازمان چریک‌های فدایی خلق در اولین موضع‌گیری رسمی خود، از شرکت در همه‌پرسی مربوط به نظام جایگزین امتناع ورزید. از سوی رهبر انقلاب، «جمهوری اسلامی» به عنوان نظام مطلوب پیشنهاد گردید. مردم نیز در طول یک سال گذشته همواره شعار داده بودند «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»؛ و هم در قطعنامه راهپیمایی عظیم اربعین ۵۷، «جمهوری اسلامی» به عنوان تنها نظام مطلوب و موردنظر ایرانیان، رسماً اعلام شد. باری جمهوری اسلامی به رأی عموم گذاشته شد. سازمان با این استدلال که از محتوا و ماهیت چنین نظامی بی‌اطلاع است شرکت در همه‌پرسی را تحریم کرد.

بی‌گمان تحریم همه‌پرسی را باید در چارچوب اختلافات درونی سازمان و فقدان مشی روشن و واحد مورد ملاحظه قرار داد.

اما این عدم شرکت در همه‌پرسی تعیین نوع نظام جایگزین، مانعی برای شرکت در انتخابات مجلس خبرگان که چهارماه بعد برگزار شد، نبود. مجلس خبرگان، جایگزین مجلس مؤسسان شده بود و وظیفه تدوین قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی را برعهده داشت.

سازمان چریک‌های فدایی خلق با انتشار جزوه‌ای توضیح داد که «چرا در انتخابات مجلس خبرگان شرکت می‌کند. به نظر می‌رسد این جزوه پیش از آن که مردم را مخاطب قرار داده باشد پاسخی بود به آن دسته از اعضاء که خواهان تحریم انتخابات بودند.

این جزوه توضیح می‌دهد که درباره انتخابات مجلس خبرگان دو رویکرد وجود دارد. یک دسته بر این اعتقاد هستند که برای «افشای محتوای ضدکارگری و غیردموکراتیک پیش‌نویس قانون اساسی و مجلس خبرگان» باید از شرکت در انتخابات امتناع ورزید و آن را تحریم کرد و دسته دوم معتقدند که «تنها از طریق پیوند عمیق با مردم» می‌توان توده‌ها را نسبت به ماهیت حاکمیت آگاه ساخت زیرا چنانچه «پیشرو» صرفاً درک خود از حاکمیت سیاسی را مبنای موضع‌گیری قرار دهد گرفتار چپ‌روی و ماجراجویی خواهد شد.

این جزوه با تبیین خواست‌ها و آمال اقشار مختلف شرکت‌کننده در انقلاب

می‌نویسد ناآگاهی طبقه کارگر و فقدان صف مستقل و متشکل آن سبب گردید «تا وسیع‌ترین بخش پرولتاریا تحت رهبری خرده‌بورژوازی که کوشیده بود خود را مدافع همه توده‌ها جلوه دهد» قرار گیرد. گرچه به گمان نویسنده «ایستادگی مقابل حاکمیت سیاسی به طور اخص و عمده در میان خلق‌ها گسترش یافته» و «پروسه جدا شدن خلق از حاکمیت و متمایز شدن صف کارگران از خلق» آغاز شده است ولی همچنان «وجه غالب گرایش‌ات توده‌ها، انتظار آمیخته به امید در مقابل حاکمیت سیاسی است» و در شرایط کنونی ذهن توده‌ها «مغلوب اوهام خرده‌بورژوازی است». نویسنده نتیجه می‌گیرد که تاکتیک‌های سازمان باید با «روند حرکت غالب طبقه کارگر و توده‌ها تنظیم گردد.» و چون «در این زمان توده، کسانی را که از شرکت در انتخابات سر باز زنند عملاً خارج از صف خود می‌داند و به آنان به گونه نیرویی جدا از خود و بی‌ارتباط با مسائل خود می‌نگرد.» شرکت در انتخابات به منظور افشای حاکمیت و آگاه نمودن توده‌ها یک تاکتیک صحیح و پذیرفته شده است.

نویسنده جزوه، یادآور می‌شود «که لنین شرکت در انتخابات و پارلمان را در دوران اعتلاء انقلابی تحریم کرده است» در حالی که اکنون هیچ نشانی از اعتلاء انقلابی وجود ندارد. زیرا «شرط حتمی برای دوره اعتلاء انقلابی، بریده شدن کامل توده‌ها از حاکمیت سیاسی و قطع امید کامل او از تحقق خواسته‌هایش توسط دولت است» ولی اینک «اکثریت مردم حاکمیت را تأیید می‌کنند و در انتخابات شرکت می‌نمایند.» و به تحقق خواسته‌هایشان امید بسته‌اند. نویسنده با بیان اینکه حتی «در بهترین شرایط ممکن هم پارلمان نمی‌تواند برای مارکسیست - لنینیست‌ها چیزی جز وسیله افشاگری و آگاه‌سازی و سازماندهی پرولتاریا باشد» تأکید می‌کند «ما شرکت در انتخابات را نه با تأیید مجلس خیرگان بلکه بر پایه رد آن برگزیدیم.»

تحول از یک سازمان نظامی - مخفی به یک سازمان سیاسی - علنی در جایی که رهبران نظامی قادر به درک تحولات و همسویی با آن نیستند، نمی‌توانست به سهولت صورت بگیرد. در سازمانی که سلاح تقدیس می‌شود و دنیا را فقط از لوله تفنگ می‌توان نظاره کرد و اسلحه اولین و آخرین راه‌حل منازعات است نمی‌توان

انتظار داشت که کادرهای سیاسی پرورده شود. عبدالرحیم‌پور در اعترافاتش چنان دیرهنگام که دیگر نمی‌توان آن را شجاعانه خواند، می‌گوید که در سال ۵۶ در جزوهای نوشته بود: «جنبش ما بیش از هر زمانی به مغزهای اندیشمند نیازمند است. دو ماه سر این جمله دعوا شد. هادی نمی‌گذاشت این جمله چاپ شود. یادش بخیر. گفت رفیق ما به پراتیسین احتیاج داریم. دوران تئوری‌ها گذشته است». انتقاد عبدالرحیم‌پور از فقدان مغزهای اندیشمند به یک دوره خاص محدود نیست؛ بلکه به گمان او خانه از پای‌بست ویران بود. در سال ۵۳ که به او پیشنهاد عضویت داده شد، او خود را شایسته عضویت در سازمان نمی‌دانست؛ ولی پس از آن که مخفی شد و با تنی چند از اعضای کمیته مرکزی ارتباط گرفت، تصوراتش شکست و سطح این اعضا را بسیار نازل یافت و حتی حمید اشرف را نیز هم‌سطح دیگران ارزیابی کرد. او ادامه می‌دهد:

حقیقت این است که حتی بنیان‌گذاران این سازمان مغزهای اندیشمندی نبودند. بهترین آنها جزئی است... یک سری آیه‌های مذهبی گونه درست کرده بودیم که گویا مارکسیسم - لنینیسم بودند. ما مارکسیست - لنینیست بودیم؛ ولی درست به همان اندازه مادر من که مسلمان است! کاش ما آثار مارکس و اینها را زیاد می‌خواندیم. اگر می‌خواندیم این قدر خرابکاری نمی‌کردیم. یکی «انسان چگونه غول شد» را خوانده بود و فکر می‌کرد مارکسیست است. بچه‌های ما کتاب‌های جزئی را می‌خواندند و می‌گفتند چون جزئی مارکسیست است و چون قضایا را مارکسیستی تحلیل می‌کند پس ما هم مارکسیست هستیم. رفقا! این عین حقایق است شما انتظار دارید از این جنبش که بر بستر پراتیک بنیان گذاشته شده بهتر از آنچه که الآن هست دربیاید؟^۲

به هر تقدیر سازمان با آن نیروی انسانی و با این پشتوانه تئوریک به بازسازی خود پرداخت. با انتقال ستاد سازمان از دانشکده فنی به یکی از ساختمان‌های

۱. کتاب کنگره، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۲۸.

ساواک در خیابان میکده که پس از انقلاب به دهکده تغییر نام داد، سامان بخشیدن به نابسامانی‌ها در دستور قرار گرفت. برای این منظور با ابتکار و تلاش عبدالرحیم‌پور و مهدی فتاپور چند کمیته شکل گرفت. نمایندگان سازمان برای تشکیل شاخه‌های استانی به مناطق مختلف اعزام شدند. اما کشاکش‌ها در سطح رهبری برای تسلط بر سازمان همچنان ادامه داشت. در این میان اشرف دهقانی و محمد حرمتی‌پور که به تازگی از خارج بازگشته بودند، به همراه تعدادی از کادرهای قدیمی همچون فریبرز سنجری و عبدالرحیم صبوری که همچنان به مبارزه مسلحانه به عنوان «هم استراتژی و هم تاکتیک» می‌نگریستند، جدی‌ترین چالش‌ها را با رهبری سازمان داشتند. تلاش‌های فرخ نگهدار برای حفظ آنان در چارچوب سازمان بی‌نتیجه ماند.

چریک‌ها برای حفظ و گسترش سازمان‌شان و تنظیم و تدوین اهداف و برنامه‌هایشان ناگزیر از ایجاد ساختارهای لازم بودند که مهم‌ترین آنها تعیین تکلیف کادر رهبری بود. بنابراین از اواخر بهار ۵۸ تجدید سازمان رهبری در دستور کار قرار گرفت. عبدالرحیم‌پور و فتاپور به گفت‌وگو و تبادل‌نظر با چریک‌ها پرداختند. نهایتاً توافق شد تمامی چریک‌ها در جلسه‌ای گرد آیند و اعضای کادر رهبری را برگزینند. اما چه کسی «چریک» خوانده می‌شود؟ در این باره نیز توافق شد که تمامی کسانی که پیش از انقلاب رسماً عضو سازمان تلقی می‌شدند و یا در یکی از شاخه‌ها فعال بوده‌اند «چریک فدایی» و صاحب‌رای محسوب گردند.^۱ عضویت تعدادی از جمله مهدی سامع، فرج‌الله کاظمی و مصطفی مدنی محل تردید بود. بدین ترتیب به گفته فتاپور ۷۴ نفر، و به گفته عبدالرحیم‌پور و نقی حمیدیان ۹۰ نفر، عضو سازمان به شمار آمدند. چند روز پیش از رأی‌گیری فتاپور و عبدالرحیم‌پور با مراجعه به اعضا، افراد موردنظر خود را تبلیغ می‌کردند. جلسه رأی‌گیری در منزل مستوره احمدزاده و با حضور کسانی که امکان شرکت داشتند صورت گرفت. مدیریت جلسه به عهده فرخ نگهدار،

۱. نقی حمیدیان، همان، ص ۲۹۶.

قربانعلی عبدالرحیم‌پور و مهدی فتاپور بود. جمع‌آوری و قرائت آرا به عهده غبرایی، عبدالرحیم‌پور و فتاپور بود. پس از اخذ رأی هشت نفر اکثریت آرا را کسب کردند که به ترتیب عبارت بودند از: ۱. قربانعلی عبدالرحیم‌پور ۲. محمدرضا غبرایی ۳. فرج‌الله ممینی کاظمی ۴. مهدی فتاپور ۵. محمد دبیری‌فرد ۶. هادی میرمؤیدی ۷. علی‌رضا اکبری شان‌دیز ۸. فرخ نگهدار.

این هشت نفر چهار نفر دیگر را نیز به جمع خود افزودند که عبارت بودند از علی توسلی، بهزاد کریمی، انوشیروان لطفی و نقی حمیدیان. این دوازده نفر کمیته مرکزی سازمان نامیده شدند.

نقی حمیدیان می‌نویسد که در تاشکند از فتاپور شنیده که برای حذف غلامیان لنگرودی از کادر رهبری در شمارش آرا جابجایی صورت گرفت. عبدالرحیم‌پور نیز ضمن تأیید این تخلف می‌افزاید که یک رأی لنگرودی به نگهدار داده شد.^۱ این تقلب^۲ در رأی‌گیری به بهانه مقابله با اقدامات انشعاب‌گرایانه لنگرودی

۱. همان، ص ۲۹۷.

۲. بهروز خلیق در این باره می‌گوید: آقای حمیدیان این موضوع را به نقل از رفیق مهدی فتاپور نقل کرده است. من مدتی قبل به ایشان [فتاپور] مراجعه کردم و خواهان توضیح در این زمینه شدم و خواستم صحت و سقم این مسئله را روشن کند. او این مسئله را تکذیب کرد و نامه‌ای را که برای آقای حمیدیان ارسال کرده و خواستار تصحیح آن شده است، در اختیار من گذاشت. از آنجا که این نامه تاکنون منتشر نشده و این موضوع دستاویز مخالفان سازمان تاکنون قرار گرفته است، من در این جا نامه او را می‌آورم تا واقعیت امر روشن گردد. نقی عزیز! در انتخابات اولین کمیته مرکزی سازمان و سایر انتخابات‌ها هیچ رأیی جابجا نشد و آنچه شما در رابطه با انتخابات اولین کمیته مرکزی سازمان در کتاب درج کرده‌اید، به دلایل زیر صحیح نیست: ۱. شما نوشته‌اید که منبع شما در این رابطه من هستم و آنچه شما نوشته‌اید از من شنیده‌اید. من در هیچ کجا چنین صحبتی نکرده‌ام و بنابراین آنچه در اینجا آمده از پایه بر اساس یک برداشت نادرست شکل گرفته. من آن زمان با حضور هادی در رأس سازمان، به دلیل مسائلی که در تیم‌های چریکی اتفاق افتاده بود، موافق نبودم و به او رأی ندادم. ولی در رابطه با موضوع مورد بحث شما، تنها یک بار در یکی از مسافرت‌هایم به تاشکند در استراحت جلسه هیأت سیاسی گفتم کنار گذاشتن هادی از کمیته مرکزی بدون هیچ توضیحی نادرست بود. او رهبر سازمان بود و ما درست نبود که به او رأی ندادیم و او را از کل کمیته مرکزی کنار گذاشتیم. ما حداقل می‌توانستیم در اضافه کردن اعضا به جمع ۸ نفره هادی را اضافه کنیم و این بی‌توجهی ما بدون وجود دلیل مشترک کاری زشت و غیرمسئولانه بود. به نظر می‌رسد که شما این صحبت مرا آن گونه که در کتاب آمده برداشت کرده‌اید. ۲.

صورت گرفت. کمیته مرکزی هفت نفر را نیز به عنوان مشاور به شرح ذیل برگزید: ۱. جمشید طاهری پور ۲. اکبر دوستدار صنایع ۳. اصغر سلطان‌آبادی ۴. بهروز سلیمانی ۵. حشمت رئیسی ۶. احمد غلامیان لنگرودی و ۷. اکبر کامیابی.

با آن شناختی که از سطح دانش چریک‌ها به دست آوردیم، شاید اعجاب‌آور نباشد اگر بشنویم که از این جمع نوزده نفره «فقط ۵ نفر توان قلم‌زنی داشتند. یعنی کسی که بتواند مطلبی را با چهار تا استدلال بنویسد. آن هم با نثر مطبوعاتی حزبی و نه دارای [قدرت] قلم زدن در نشریات معتبر. چون به لحاظ انشایی نصف مطالبشان اشکال داشت... بر این پایه می‌توان گفت هفتاد درصد مرکزیت شامل دانشجویان مجرد حدوداً سی ساله به لحاظ معیشتی نامتکی بر خود [و] به لحاظ سیاسی بی‌تجربه و به لحاظ قلمی ناتوان تشکیل می‌شد... می‌توان گفت این

من در این انتخاب و شمارش آرا هیچ نقشی نداشتیم. مسئولیت برگزاری انتخابات با حیدر (محمد دبیری فرد) و منصور (رضا غیرایی) بود. متأسفانه منصور کشته شده ولی حیدر زنده است و تمامی روند را به خاطر دارد و همان طور که خودتان با وی صحبت کرده‌اید، تمام روند را به خاطر دارد و همه اظهارات مطرح شده در این نامه را تأیید می‌کند. ۳. در این انتخابات قرار بود ۱۵ نفر انتخاب شوند. تعداد رأی‌دهندگان هفتاد و یک نفر بود. علت انتخاب اولیه ۸ نفر این بود که تنها ۸ نفر موفق شدند ۵۰ درصد آرا (۳۶ رأی) را به دست آورند. شما شرایطی را توضیح داده‌اید که بین فرخ و هادی باید یکی انتخاب می‌شده. این تنها در شرایطی می‌توانست اتفاق افتد که قرار می‌شد کمیته مرکزی ۸ نفره باشد. اگر آراء هادی و فرخ مساوی می‌شد یا هر دو انتخاب و یا هر دو حذف می‌شدند و اساساً این حالت که باید بین این دو یکی انتخاب می‌شده در این انتخابات بی‌موضوع بود. چنین حالتی فقط می‌توانست برای نفرات ۱۵ و ۱۶ پیش آید و نه برای نفر هشتم. ۴. در این انتخابات نه تنها هادی رأیش با فرخ مساوی نبود بلکه حتی نفر نهم هم نبود. نفر نهم انوشیروان لطفی بود. من این موضوع، به این دلیل یادمانده که او دو رأی کمتر از حد نصاب داشت (۳۴ رأی) و من چون او را شایسته می‌دانستم از این که انتخاب نشده بود خیلی ناراحت شدم. هشت نفر انتخاب شده، چهار نفر بعدی (انوشیروان لطفی، بهزاد کریمی، علی توسلی و نقی حمیدیان) را به کمیته مرکزی اضافه کردند. هادی نه تنها رأیش با فرخ مساوی نبود بلکه جزو نفرات بعدی هم نبود. تنها نفری که در جلسه ما مورد بحث قرار گرفت و به کمیته مرکزی اضافه شد، جمشید طاهری پور بود که تعدادی از هشت نفر انتخاب شده با او مخالف بودند. هادی از آنجا که در رده‌های بعدی بود مورد بحث قرار نگرفت و به عنوان عضو علی‌البدل به همراه مصطفی مدنی، اصغر سلطان‌آبادی، اکبر کامیابی، بهروز سلیمانی و حشمت رئیسی برگزیده شد. با توجه به دلایل فوق آنچه در کتاب آمده صحیح نیست و بر اساس برداشت نادرست از یک صحبت نوشته شده است. مهدی فتاپور. سایت عصر نو، مورخه ۸۹/۶/۱۵.

ترکیب به لحاظ سیاسی بازیگوش و به لحاظ فرهنگی بی‌بضاعت بود. در جذب مغزهای علمی، ادبی، هنری، سیاسی، سندیکالیستی به سازمان و در نگهداری آنها ناتوان بود، ناکام بود و با شکست بسیار شدید روبرو شد.^۱ اگر سطح نازل دانش چریک‌ها مایه اعجاب نباشد، حتماً مایه اعجاب خواهد بود که بدانیم برخی از این کادر مرکزی تصور می‌کردند «یک مرکزیت دیگری در یک جای دیگر وجود دارد که در واقع» آنان را هدایت می‌کند.^۲

بنابراین به تعبیر فتاپور در سال ۵۸ آنان در حالی که در توانایی خود در اداره سازمان تردید داشتند به کمیته مرکزی پرتاب شدند. با معین شدن اعضای کادر مرکزی و هیأت مشاوران کمیته‌هایی نیز طراحی و مسئولان آن تعیین گردیدند: عبدالرحیم‌پور مسئول کمیته سازماندهی و پرسنل ارتش؛ غلامیان لنگرودی مسئول کمیته نظامی، انتشارات و مالی؛ علی توسلی مسئول کمیته تهران؛ محمدرضا غبرایی مسئول کمیته استان‌ها؛ محمدرضا دبیری فرد مدیر نشریه کار؛ مهدی فتاپور مسئول دانشجویان پیشگام و مسئول روابط عمومی؛ مهدی سامع و محسن مدیرشانه‌چی نیز در همین قسمت عضو بودند. تدریجاً نیز کمیته‌های دیگر مانند زنان، معلمان، پزشکان، ترجمه و نشر به تعداد کمیته‌ها افزوده شد.

TerrorSpring

رویاهای ساواک:

بازجویی از مسعود بطحایی

یکی از مهم‌ترین رویدادهای دوره استقرار چریک‌های فدایی در ساختمان ساواک واقع در خیابان دهکده، بازجویی از مسعود بطحایی بود. چریک‌ها هیچ‌گاه درباره محتوای بازجویی به رغم اهمیت آن سخنی نگفتند و ترجیح دادند سکوت اختیار کنند. این بازجویی در تاریخ ۵۸/۱/۸ صورت گرفته است و بطحایی در یکصدویست‌ویک صفحه از روابط خود با ساواک و طرح‌های آن سازمان پرده

۱. کتاب کنگره گزارش امیر، ص ۱۸.

۲. همان، سخنرانی امیر...، ص ۱۶، مجید، ص ۲۸، نقی حمیدیان، سفر با بال‌های آرزو، ص

برداشته است. نکته بسیار حائز اهمیت در اینجاست که ۴ صفحه از این بازجویی که طرح ساواک برای نفوذ در سازمان، در آن توضیح داده شده است، مفقود است. گرچه در صفحات بعدی، طرح ساواک اجمالاً روشن می‌شود، ولی مفقود شدن آن صفحات که احتمالاً در آن، طرح با جزئیات بیشتری بیان شده است، نمی‌تواند اتفاقی باشد. مسلماً فدایی‌ها باید توضیح دهند که اولاً جزئیات طرح ساواک چه بوده است. ثانیاً چه کسانی به این بازجویی دسترسی داشتند و علت مفقود شدن آن صفحات چه می‌تواند باشد؟

مسعود بطحایی یکی از اعضای گروه «فلسطین» بود. اعضای گروه چون تصمیم داشتند برای آموزش چریکی به فلسطین بروند، بدین نام خوانده شدند. این گروه در سال ۱۳۴۸ در تور ساواک گرفتار آمد و ضربه خورد. بطحایی یکی از دستگیرشدگان گروه بود.

به موجب «گزارش کار»ی که «بخش اطلاعاتی» سازمان چریک‌های فدایی خلق به بازجویی بطحایی ضمیمه ساخته است، وی در سال ۵۱ رسماً همکاری با ساواک را پس از مدتی چانه‌زنی پذیرفت و «پس از انقلاب از ترس اینکه ساواکی‌ها اسرار خیانتش را آشکار کنند خود را معرفی کرد و اطلاعاتی در اختیار گذارد که همگی دال بر خیانتش می‌باشد.» تأکید «بخش اطلاعاتی» سازمان بر خیانتکار بودن بطحایی برای تعیین نوع مجازات او بوده است. زیرا در نزد چریک‌ها، مجازات خیانت، مرگ بود. چریک‌ها با حکم خود تصمیم به قتل بطحایی گرفتند. اما گویا با وساطت برخی اعضای حزب توده وی را رها می‌سازند. بطحایی به خارج از کشور رفت و در آنجا فوت کرد.

مسعود بطحایی در سطر آغازین این بازجویی می‌نویسد: «خود افسشایی وظیفه‌ای بود که می‌بایستی روزی آن را در برابر همه بچه‌های زندان و همه مردم انجام می‌دادم.»

او می‌گوید پس از آنکه در مرز عراق به اتفاق محمدرضا شالگونی دستگیر شد، تصمیم گرفت ساواک را بفریبد. از این رو در اولین جلسه بازجویی خود که یک روز پس از دستگیری انجام شد، ادعا کرد که قصدش از سفر به عراق ترور

تیمور بختیار بوده است. بطحایی از مرز به تهران اعزام می‌شود. او همین ادعا را مجدداً مطرح می‌کند که مورد تمسخر سربازجو «حسین‌زاده» قرار می‌گیرد.

بطحایی پس از محاکمه به زندان برازجان تبعید می‌گردد. در آنجا نیز در این اندیشه بود که چگونه می‌توان خود را از دست ساواک خلاص کرد. تصمیم گرفت «خود را در شرایط شکنجه شدید قرار» دهد تا پس از آن باب گفت‌وگو و اظهار ندامت را باز کند. پس از اینکه از برازجان به زندان قصر آمد، در هنگام انتقال از قزل‌قلعه شروع به سردادن شعار علیه «شاه» کرد. فردای آن روز وی را به زندان اوین بردند. در آنجا حسینی و عضدی، او را به سختی کتک زدند. سپس عضدی به او گفت یا باید بمیری یا باید همکاری کنی. بطحایی فرصت را مناسب دید تا از این کتک زدن‌ها گلایه کند. در ملاقات روز بعد عضدی با او، اوضاع دگرگون شد. بطحایی از کارهای خود اظهار پشیمانی کرد. عضدی او را به نوشتن دانسته‌هایش تشویق کرد و این موارد را نوشت:

۱. موضوع نامه‌ای که توسط مهدی [سامح] برای رفقای خارج از ایران نوشته بودم که از طریق کپسول پلاستیکی خورده شده بود.

۲. مسئله ربودن هواپیمایی که توسط برادر رحیم‌خانی و دو تن از رفقای من به عراق برده شد و جریان اطلاع من، ناصر رحیم‌خانی و هیئت‌الله غفاری که غفاری در این زمان با گروه ستاره سرخ در زندان قصر بود و من....

۳. موضوع فرار از زندان برازجان که تا حدود زیادی عضدی از آن اطلاع داشت.

۴. موضوع فرار از زندان قصر در سال ۴۹ که یک توطئه بود و توسط یک عرب به زیر هشت گزارش شده بود.

۵. موضوع خارج کردن دفاعیات من و پاک‌نژاد از زندان که توسط خانواده زندانیان و بچه‌های زندان در حین آزادی».

بطحایی برای انجام مصاحبه و اظهار ندامت، اظهار آمادگی کرد؛ ولی عضدی نپذیرفت و گفت اگر کارهایی که به تو می‌گویم در زندان انجام دهی به زودی آزاد خواهی شد. این «کارها» خبرچینی در مورد افکار و اعمال زندانیان بود.

عضدی اضافه کرد:

ترا به زندان قزل قلعه می فرستیم و عده‌ای از بچه‌ها را هم از زندان‌های دیگر می آوریم آنجا. عده‌ای از بچه‌های بالای فدایی‌ها و افراد معروف دیگر و عده‌ای از بچه‌هایی که زندانشان تمام شده و می خواهند آزاد شوند همه اینها را به قزل قلعه می آوریم. کاری که از تو می خواهیم این است، ما می دانیم که بچه‌های بالای زندان کسانی را که آزاد می شوند به درون سازمان‌های خود می فرستند. اینها از داخل و خارج با هم رابطه دارند. تو در این بچه‌ها نفوذ کن، به تو اعتماد دارند... بعد به ما بگو که فلان کس در این تاریخ و در این ساعت و در این مکان قرار است با چریک‌ها تماس بگیرد. دیگر بقیه کارها با ما.

عضدی همچنین به بطحایی پیشنهاد می کند «با افرادی که مربوط به سازمان‌های چریکی داخل زندان نیستند جداگانه تماس بگیر و به آنها بگو که سازمانی در بیرون وجود دارد که تو صد در صد به آن اطمینان داری و اطمینان آنها را جلب کن و با آنها قرار بگذار، ما خودمان می رویم سر قرار و خودمان را سازمان چریکی معرفی می کنیم و بقیه کارها دیگر با ما.»

عضدی اضافه کرد که ناصر جعفری یکی از اعضای گروه فلسطین را به قزل قلعه خواهند آورد و بطحایی باید او را راضی سازد که پس از آزادی به عراق رفته و دیگر اعضای گروه را که در آن کشور بودند متقاعد کند که برای ادامه مبارزه به داخل کشور بازگردند.

عضدی همچنان به بطحایی وعده آزادی می داد. او گفت: «ما یک هواپیمای قلابی می دزدیم و اسم تو و چند نفر دیگر را در لیست قرار می دهیم. تو آزاد می شوی و کسی هم مشکوک نمی شود. بعداً تو وارد سازمان می شوی و ادامه می دهی.»

ناصر جعفری را به زندان قزل قلعه آوردند. بطحایی به رغم میلش او را به رفتن به عراق ترغیب کرد. جعفری نیز به رفتن شائق شد ولی در آخرین روزهای زندان، به بطحایی گفت که منصرف شده است و مایل است به زندگی خود بپردازد.

بطحایی در توضیح طرح می نویسد:

طرح کلی و برنامه اصلی ساواک با مسئولیت عضدی این بود که عده‌ای از بچه‌های بالا و متوسط و پایین را در قزل‌قلعه جمع کند که این کار را به تدریج در مدت دو - سه ماه انجام دادند. قزل‌قلعه از ۱۷-۱۶ نفر در زمستان به ۱۲۰ نفر در بعد از عید رسید. شرایط قزل‌قلعه رو به بهبود می‌رفت. ساواک می‌خواست بچه‌ها به تدریج به خواب خرگوشی روند و کم کم احساس کنند دستگاه با آنها کاری ندارد و ساواک هم به تدریج این فکر را اشاعه دهد که می‌خواهیم قزل‌قلعه را تبدیل به یک زندان نمونه نماییم. با توجه به کنار کشیدن ساواک و آزاد گذاشتن بچه‌ها در کارهایشان این شایعه کم کم پذیرفته می‌شد و بچه‌ها بی‌آنکه به منظور اصلی ساواک پی ببرند دست به کار می‌شوند. این طرحی بود که ساواک ریخته بود و به صورت عاجلی انتظار بهره‌برداری داشت. این مرحله اول طرح بود. در مرحله دوم من می‌بایستی وارد عمل می‌شدم و در مرحله سوم ساواک آزادی‌های بیشتری بدهد و حتی به تدریج پلیس‌های شناخته شده خودش را نیز بیرون بکشد و سرانجام ملاقات را کاملاً آزاد نماید و حتی در هفته دو - سه بار ملاقات بدهد و سرانجام طرح به صورت کامل پیاده شود. البته بعد از آن که من دست به کار می‌شوم بچه‌های بیشتری به عناوین مختلف می‌آمدند (بچه‌های در آستانه آزادی) البته چنانچه کسانی در عمل مخالفت خود را با وصل کردن ابراز می‌کردند با اشاره من به بهانه‌ای به زندان دیگری منتقل می‌شدند.

بطحایی از انجام این مأموریت به اشکال مختلف طفره می‌رفت و حتی آن را در نزد عضدی ناممکن توصیف می‌کرد. تا اینکه سعید کلانتری به زندان قزل‌قلعه منتقل شد. کلانتری بی‌اطلاع از طرح ساواک ضرورت ارتباط‌گیری با سازمان و معرفی افراد را در جمع گروه مطرح می‌سازد. بطحایی توضیح می‌دهد: «هنگامی که در گروه فکری آنجا [قزل‌قلعه] قرار داشتم و دیگر گروه با آمدن سعید [کلانتری] و عبدالله افسری تکمیل شده بود، اعضای این گروه اینها بودند: اصغر ایزدی، شهاب، مهدی سامع، خودم، عبدالله افسری و سعید کلانتری که بعداً پیوسته بودند. قبلاً گفته‌ام من در مورد وصل کردن افراد به ساواک به دروغ گفته

بودم که با بچه‌ها صحبت کردم ولی مخالفت کردند. این موضوع را همواره در ملاقات‌هایم با عضدی و یا رسولی مطرح کرده بودم تا اینکه سعید کلاتتری وارد گروه شد و مدتی بعد که زمانش دقیقاً به خاطر من مسئله هولناکی را مطرح کرد. البته با توجه به اینکه من می‌دانستم ساواک چنین منظور کثیف و مهلکی دارد موضوع برایم هولناک جلوه کرد... به هر حال سعید طرح خود را در گروه مطرح کرد که این به تنهایی کافی نیست که ما در سطح کنونی فعالیت کنیم باید بعد از اینکه مدتی روی بچه‌های خوب که دارند آزاد می‌شوند کار کردیم و به نقطه‌نظرهای مشترک و اساسی رسیدیم آنها را به گروه در خارج [از زندان] وصل کنیم (منظور از گروه، سازمان چریک‌های فدایی خلق است) و از این طریق حداکثر خدمت را به جنبش انجام دهیم. در غیر این صورت این نیروهای انقلابی به هدر می‌روند.» گرچه ظاهراً امور مطابق میل و خواست ساواک در حال تحقق بود، ولی دانسته نیست چرا این طرح اجرا نشد.

بطحایی به آزادی می‌اندیشید و نه به همکاری با ساواک. او هیچ تمایلی برای چنین همکاری نداشت. بدین خاطر همواره عذر و بهانه می‌آورد و استدلال می‌کرد که این طرح و یا آن پیشنهاد عملی و دقیق نیست. او به عضدی گفت زندانی‌ها اساساً با برقراری ارتباط با خارج زندان مخالفند؛ زیرا «دلایشان این است که زندانیان در شرایط خفقان، شکنجه و دیکتاتوری حق ندارند در اموری که مربوط به خارج از زندان و مربوط به سازمان‌های چریکی می‌باشد دخالت کنند... زیرا ممکن است روزی از طریقی این موضوع برای ساواک کشف گردد، آنگاه ساواک همه را زیر شکنجه خواهد کشید.»

عضدی استدلال زندانی‌ها را ناشی از بی‌اعتمادی آنان به بطحایی دانست. بطحایی از قزل‌قلعه به اوین منتقل شد. این بار رسولی به او گفت ترتیبی می‌دهم که در بندی قرار گیری تا «بچه‌های بالای فدایی» در آنجا نباشند و فقط افراد در آستانه آزادی در آنجا باشند تا بتوانی کار خود را انجام دهی. بطحایی این طرح را نیز نپذیرفت و گفت در صورت ضربه به من مشکوک خواهند شد. بطحایی پیشنهاد داد برای نفوذ در سازمان چریک‌های فدایی بهتر است او را آزاد کنند.

مدتی بعد بطحایی از اوین به زندان کمیته مشترک ضدخرابکاری منتقل شد. این بار همان طرح به شکل دیگری به او پیشنهاد شد. طرح این بود که بطحایی به تنهایی به زندان قصر منتقل شود و پس از مبارزه ایدئولوژیک با بیژن جزنی نظرات وی را بپذیرد. بدین ترتیب در کنار او و در رأس تشکیلات داخل زندان قرار گیرد. بطحایی در پاییز ۱۳۵۲ از زندان کمیته مشترک به زندان قصر منتقل می‌شود. او می‌نویسد: «نزدیک شدن به بیژن کار ساده‌ای بود. جلب اعتماد بیژن پس از طی یک مبارزه ایدئولوژیک و انتقاد از خود و قبول نظرات وی» ممکن می‌شد. اما بطحایی از همان بدو ورود به قصر از نزدیک شدن به جزنی پرهیز می‌کرد. هنگامی که او برای عضدی توضیح داد که نتوانسته است به جزنی نزدیک شود، عضدی با عصبانیت گفت طرح دیگری دارم. «می‌خواهم یک شورش قلبی درست کنم و همه را به مسلسل ببندم و بعد هم اعلان کنیم می‌خواسته‌اند فرار کنند. مأموران آنها را زده‌اند. فقط تو مقدماتش را فراهم کن و اگر لازم دیدی حتی تو گوش زمانی [رئیس زندان] هم بزنی و دعوا راه بینداز.»

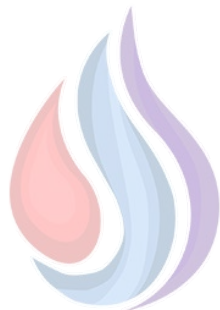
این طرح گرچه به صورت قتل عام زندانیان انجام نشد، ولی در فروردین سال ۱۳۵۴، به شکل دیگری با تیرباران ۹ تن از زندانیان به اجرا درآمد.

طرح‌های ساواک به اجرا درنیامد. در نتیجه در حالی که ساواک از بطحایی ناامید شده بود، وی را در سال ۵۵ از زندان آزاد کرد؛ ولی همچنان به رابطه خود با بطحایی ادامه داد تا شاید او را طعمه گردانند. تا اینکه بالاخره در سال ۵۶ عضدی به بطحایی گفت: «ما از آدم‌های بزرگ کارهای بزرگ می‌خواهیم تو ذر وضعی هستی که می‌توانی کارهای بزرگ انجام دهی. می‌خواهیم روی مسئله [جرج] حبش فکر کنی ببین چه کار می‌توانی بکنی اگر توانستی او را بکشی که هیچ، ولی اگر نتوانستی، در سازمان آنها نفوذ کن. من می‌دانم که تو این امکان را داری و می‌توانی از طریق بیچه‌های فلسطین که در خارج هستند و ما می‌دانیم با سازمان حبش و فلسطین روابطی دارند اقدام کنی... عضدی گفت: فکر پولش را نکن یک میلیون، دو میلیون، سه میلیون، پنج میلیون، هر چه بخواهی برای این کار بودجه می‌گذاریم.»

این طرح زمانی پیشنهاد شد که شرایط سیاسی کشور تدریجاً دگرگون می‌شد. بنابراین ساواک، دیگر پی آن را نگرفت.

بطحایی بدانچه که ساواک از او می‌خواست تن نداد؛ حتی هنگامی که برخی افراد مرتبط با گروه‌های مخفی با او تماس گرفتند، بطحایی برای نفوذ تلاشی نکرد. بنابراین همکاری او با ساواک محدود بود به دادن جسته و گریخته اخبار درون زندان که خطری نیز متوجه افراد نکرد. او حتی خود را در نزد محمدرضا شالگونی افشا کرد. بنابراین دانسته نیست چرا «بخش اطلاعاتی» سازمان که احتمالاً عبدالرحیم‌پور مسئولیت آن را به عهده داشت او را خائن نامید.





TerrorSpring

جنگ گنبد

در نخستین روزهای سال ۱۳۵۸ یعنی به فاصله اندکی پس از فروپاشی رژیم پهلوی و استقرار دولت موقت، در گنبد و ترکمن صحرا جنگی درگرفت که در یک سوی آن سازمان چریک‌های فدایی خلق قرار داشت. منطقه گنبد و ترکمن صحرا به واسطه برخورداری از اراضی مرغوب و حاصلخیز، همواره مورد توجه درباریان و مقامات عالی‌رتبه ارتش بود. بنابراین بهترین و بیشترین این اراضی در تملک آنان بود. خرده‌مالکان بومی، سهم اندکی از این اراضی در اختیار داشتند. گرچه اصلاحات ارضی، بر تعداد خرده‌مالکان افزود، ولی این افزایش چندان قابل توجه نبود که وضعیت اقتصادی را به نفع اهالی تغییر دهد.

گذشته از ستم اقتصادی، که به واسطه تخصیص امکانات به درباریان و ارتش و بزرگ‌مالکان بر مردم منطقه صورت می‌گرفت سیاست فرهنگی رژیم پهلوی در منطقه نیز بر پایه ستم ملی و تحقیر ترکمانان استوار شده بود. در نتیجه آن ستم را مضاعف می‌ساخت.

اما ویژگی‌های فرهنگی ترکمانان به نحوی بود که این ستم اقتصادی و ستم ملی موجبی برای توجه آنان به سیاست و مبارزه با رژیم نبود به طوری که «سکوتی که بعد از شکست جنبش ۳۲ آغاز شد تا آغاز جنبش سراسری سالهای ۵۷-۵۶ ادامه یافت و حتی در طی این سالها فعالیت سیاسی در سطح محفل نیز صورت نمی‌گرفته است.»^۱

۱. زندگی و مبارزه خلق ترکمن از انتشارات کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شورای اماکن ترکمن صحرا، بهمن‌ماه ۱۳۵۸، ص ۳۹.

در اواخر دهه چهل برخی از افراد تحصیلکرده و روشنفکر منطقه با گرایش‌های چپ تلاش کردند محفلی به منظور احیاء و اشاعه فرهنگ قومی ترکمن سامان دهند. در این محفل افرادی چون دکتر آهنگری و بیگ‌مرادگری قرار داشتند اما چون ساواک حتی این محافل را نیز بر نمی‌تابید این محفل در اوایل دهه پنجاه مورد یورش قرار گرفت و متلاشی شد.

در نتیجه این فقر فرهنگی و سیاسی، پیوست ترکمانان به انقلاب، برخلاف غیرترکمانان ساکن در منطقه نه تنها بسیار دیر هنگام صورت گرفت، بلکه آنها تا آخرین لحظات در برابر انقلاب ایستادگی کردند.

در واپسین ماه‌های پایانی رژیم پهلوی، تحرکاتی از سوی دانشجویان و معلمان در گنبد آغاز گردید. این فعالان مشخصاً به سود سازمان چریک‌های فدایی موضع می‌گرفتند. بدین ترتیب محفلی از هواداران سازمان پدید آمد که در رأس آن ابراهیم لیماکشی و خانجان جبل‌عاملی قرار داشتند. با پیوستن دکتر بردی آهنگری و بیگ‌مرادگری و کاکا عنصری به آنان، این محفل اعتباری در سطح شهر یافت. اما فعالیت‌ها و اقداماتی که هواداران فدایی‌ها در ماه‌های پایانی حکومت پهلوی انجام می‌دادند، مخاطبی در نزد ترکمانان نمی‌یافت.

طرح شعارهایی چون «باز پس گرفتن زمین‌های غصب شده»^۱ توسط هواداران سازمان در راهپیمایی‌ها برخلاف انتظار، در آغاز با استقبال ترکمانان مواجه نگردید؛ بلکه بهانه‌ای به دست آخوندهای مرتجع ترکمن و فئودال‌ها داد تا با تحریک روستائیان به اجتماعات مردم حمله کنند. به طوری که در روز بیستم بهمن‌ماه یعنی دو روز قبل از پیروزی انقلاب «جمعیتی با رقم تقریبی بیست‌هزار نفر از روستائیان ترکمن که برخی با خود قمه و شمشیر حمل می‌کردند» تظاهراتی به طرفداری از شاه و قانون اساسی برپا کردند.^۲ پیش از برگزاری تظاهرات، هواداران چریک‌ها تلاش کردند روستائیان را از شرکت در این اجتماع منصرف کنند.^۳ اما روستائیان

۱. زندگی و مبارزه خلق ترکمن، ص ۴۰.

۲. نقی حمیدیان، همان، ص ۲۴۲.

۳. همان.

بدین درخواست اعتنایی نکرده و در اجتماع موردنظر - که سخنرانان آن، آخوند آنقلیچ نقشبندی و سرهنگ قدرت دیده‌ور بودند حاضر شدند و به تحریک عوامل آنان و «با پراکندن این شایعه که فارس‌ها به گنبد ریخته و ترکمن‌ها را آزار و اذیت می‌کنند توانستند جمعی از روستائیان ناآگاه ترکمن را»^۱ فریفته و پس از پایان سخنرانی به منطقه شیعه‌نشین حمله کنند. در جریان این حمله نزدیک به پانزده نفر کشته و یکصد تن زخمی شدند.

یک هفته پس از پیروزی انقلاب یعنی در «تاریخ بیست‌وهفتم بهمن‌ماه ۱۳۵۷ بعد از گذشت ۵ روز از قیام، کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن توسط هواداران سازمان در شهر گنبد تشکیل گردید.»^۲

این کانون با اشغال ساختمان کتابخانه عمومی شهر واقع در ضلع غربی باغ ملی، فعالیت خود را آغاز کرد. چند روز بعد نیز میهمانسرای فرمانداری گنبد در ضلع جنوبی همان باغ را تصرف کردند. در اواخر بهمن ماه به دعوت هواداران سازمان، محمود حسن‌پور و حشمت‌الله رئیسی از سوی سازمان عازم گنبد می‌شوند تا پیوند خود را با این هواداران مستحکم سازند. پس از آنکه آنان مأموریت خود را به پایان برده و به تهران بازگشتند، سازمان تصمیم گرفت ستاد خود را در مازندران سروسامان بخشد. از این رو نقی حمیدیان [عبدالله]، ناهید قاجار [مهرنوش]، حسن میرزائیان [عباس هاشمی]، حسن جعفری [قاسم] و محمود حسن‌پور را با تعیین وظایف هر یک از آنان به ساری اعزام کرد. پیش از عزیمت آنان، عبدالرحیم‌پور [مجید] به حمیدیان و ناهید قاجار در مورد «تکروی و یا تندروی هاشم» تذکراتی داد و از آنان خواست که هوای او را داشته باشند.^۳

با این ویژگی‌هایی که عبدالرحیم‌پور در عباس هاشمی [هاشم] سراغ داشت، اعزام او به منطقه‌ای که مستعد فعال شدن شکاف‌های اجتماعی‌اش است، از سهل‌انگاری و لاقیدی سازمان در قبال مسائل اجتماعی حکایت می‌کند. چنانکه

۱. زندگی و مبارزه خلق ترکمن، ص ۴۲.

۲. کار، از تجربه مبارزات زحمتکشان میهنان درس بگیریم، شماره ۶۳، مورخه ۵۱/۳/۲۸.

۳. نقی حمیدیان، همان، ص ۲۳۹.

بعداً آشکار شد تحلیل عبدالرحیم‌پور از عباس هاشمی کاملاً صحیح بود و حضور عباس هاشمی در گنبد در برافروخته شدن جنگ بسیار مؤثر بود. با این اوصاف نقی حمیدیان معتقد است «نباید تصمیمات خاص و حتی اشتباه‌آمیز مسئولین ستاد را عامل تعیین‌کننده شعله‌ور شدن جنگ دانست.»^۱ اما وی توضیح نمی‌دهد که چرا نباید اتخاذ تصمیمات اشتباه از سوی مسئولین سازمان و ستاد را عامل جنگ دانست؟ صرف‌نظر از عوامل و مقدمات فراوان و گاه بغایت پیچیده، جنگ‌ها با همین اشتباهات آغاز می‌شوند. هنر سیاست در این نهفته است که به رغم موجود بودن اقتضائات جنگ، از بروز آن پیش‌گیری کند. هیزم جنگ اندک اندک فراهم می‌آید، اما این مهم است که بالاخره چه کسی بر آن هیمنه، شعله می‌افکند. با استقرار گروه اعزامی سازمان در ساری، حسن جعفری به بندر ترکمن می‌رود و عباس هاشمی و محمود حسن‌پور راهی گنبد می‌شوند تا سازماندهی و شیوه‌های فعالیت کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن را به عهده بگیرند.

«کانون» در آغاز، فعالیت خود را بر مصادره زمین‌های کشاورزی و تشکیل شوراهای دهقانی متمرکز ساخت. با سازماندهی عباس هاشمی و محمود حسن‌پور، گروه‌های هوادار به روستاها رفته و روستائیان را به مصادره زمین‌هایی که اکنون صاحبان آن گریخته بودند و تشکیل شوراهای دهقانی تشویق و ترغیب می‌کردند. با گسترش این شوراهای دهقانی، به پیشنهاد عباس هاشمی «ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا» در محل میهمانسرای فرمانداری تشکیل گردید و امور اراضی و دهقانی از کانون به «ستاد» سپرده شد.

این ستاد به منظور گسترش فعالیت‌های خود در منطقه و اداره کنترل بهتر مسائل ارضی، اتحادیه شوراهای دهقانی را تشکیل داد. اتحادیه‌ها متشکل از چندین شورای روستایی همجوار بود. نمایندگان اتحادیه‌های دهقانی در اتحادیه سراسری عضویت داشتند که ماهیانه در محل ستاد تشکیل جلسه می‌دادند. از فعالین ستاد می‌توان از محمد درخشنده توماج، عبدالحکیم مختوم، طواق

محمد واحدی و حسین جرجانی و جبل عاملی نام برد و مسئولیت ستاد نیز به عهده اسفندیار کریمی [فریدون] بود.

به موازات فعالیت کانون و ستاد، نهادهای دیگر مرتبط با فدائیان مانند کانون جوانان پیشگام، کانون فرهنگیان ترکمن صحرا و ... آغاز به کار کرد.

بدین ترتیب سازمان توانسته بود مراکز قدرتمند و بی‌رقیبی در شهر ایجاد کند. احساس قدرت، چریک‌ها را در منطقه فعال مایشاء ساخته بود. آنان بر این گمان بودند که مجازند هر آنچه را که درست تشخیص می‌دهند به موقع اجرا گذارند. کوشش برای خلع سلاح پاسگاه‌های ژاندارمری، یکی دیگر از اقدامات نسنجیده چریک‌ها بود که به علت مرز مشترک ترکمن صحرا با اتحاد شوروی می‌توانست بدگمانی‌ها را برانگیزد. عبدالرحیم پور اظهار داشته در «جریان چنین تلاش‌ها و یا تصمیماتی قرار نداشته است»؛ ولی عباس هاشمی نقش محرک را در این میان ایفا می‌کرد. او برای خلع سلاح گروهان مرزی مراوه‌تپه اعلام کرد «اگر کسی داوطلب نیست من خود به تنهایی خواهم رفت». در نتیجه تعدادی از هواداران «برای خلع سلاح پاسگاه بسیج شدند». چنانکه حمیدیان به درستی خاطرنشان می‌سازد این اقدام «معنایی جز بی‌دفاع کردن کشور در مناطق مرزی اتحاد شوروی نداشت که حساسیت کشوری به ماجرا می‌بخشید و حتی می‌توانست ابعاد جهانی هم پیدا کند.»

پذیرفتنی است که تحریکات عباس هاشمی برای خلع سلاح پاسگاه‌های مرزی به منظور تمهید مقدمات الحاق به شوروی نبود ولی می‌توانست آن کشور را به طرح ادعاهای گزاف تشویق کند. ضمن آنکه بهانه لازم را به دست بهانه‌جویان می‌داد. مهاجمین موفق به خلع سلاح پاسگاه مراوه‌تپه نمی‌شوند، ولی در بازگشت یک خودروی ارتشی را خلع سلاح کرده و اسلحه‌ها را به گنبد منتقل می‌کنند.

اسلحه برای یک سازمان چریکی می‌توانست پشتوانه‌ای باشد برای پیش بردن

۱. همان، ص ۲۵۸.

۲. همان.

اهداف خود و مذاکره قدرتمندانه با حاکمیت؛ و اقدامات عباس هاشمی باید در همین چارچوب مورد ارزیابی قرار گیرد.

در چنین شرایطی فقط یک حادثه می‌توانست شکاف‌های موجود در منطقه را فعال کرده و بلوای بزرگی ایجاد کند. این حادثه در روز پنجم فروردین ۱۳۵۸ رخ داد. در این روز مأمورین کمیته گنبد، مشغول جمع کردن سیگارفروش‌ها در سطح شهر بودند. یکی از سیگارفروش‌های ترکمن مقاومت کرده و از همراه شدن با مأمورین کمیته امتناع می‌کند. عده‌ای از جوانان ترکمن از فرد سیگارفروش حمایت می‌کنند. با افزایش جمعیت مدافعین، آنان به سوی شهربانی که محل استقرار نیروهای کمیته بود حرکت می‌کنند. افراد کمیته سعی می‌کنند اجتماع‌کنندگان را متفرق کنند. اما عده‌ای از جوانان ترکمن همچنان مقاومت می‌کنند. در نتیجه تیراندازی یک نفر کشته می‌شود. کشته شدن وی جمعیت را تهییج کرده، تلاش می‌کنند شهربانی را تصرف کنند.

به سرعت جو شهر ملتهب می‌شود. در بعد از ظهر آن روز جوانان ترکمن در چند نقطه، راه‌بندان ایجاد می‌کنند.

روز بعد، تشییع‌جنازه کشته‌شدگان در آرامش نسبی برگزار می‌شود. پیش از این رویداد، قرار بود راهپیمایی و گردهمایی از سوی کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن در محل پارک ملی گنبد و به منظور اعلام تحریم همه پرسبی «جمهوری اسلامی» و همبستگی با مردم کردستان برگزار گردد. هنوز لحظاتی از راهپیمایی نگذشته بود که دیوار صوتی توسط یک فروند هواپیما شکسته شد. راهپیمایان به سرعت خود را به محل گردهمایی رساندند. به منظور حراست از مراسم، از سوی عباس هاشمی تعدادی از هواداران به طور مسلح در نقاط مختلف مستقر شده بودند. در حین انجام سخنرانی‌ها ناگهان از دو سو تیراندازی درگرفت. مردم وحشت‌زده به هر سو می‌گریختند. در نتیجه تیراندازی تعدادی کشته و مجروح شدند. بلافاصله به دستور محمود حسن‌پور و حاج رحیم عجمی، یکی از مسئولین ستاد و کانون، سنگربندی در بیست نقطه شهر آغاز گردید و هواداران مسلح چریک‌ها در آنجا مستقر شدند. در همان شب گروهی از هواداران سازمان به

پاسگاه داشلی برون در ۶۰ کیلومتری شرق گنبد حمله کرده و آنجا را خلع سلاح کرده و به مقرهای خود در گنبد منتقل می‌کنند. در سحرگاه روز هفتم فروردین هواداران سازمان و عناصر متشکل در شوراها و روستایی و کانون فرهنگی آق‌قلاء بندر ترکمن، گمیشان و دیگر نقاط برای حمایت از نیروهای سازمان، خود را به گنبد می‌رسانند. آنان توانستند برخی از مناطق حساس شهر را تصرف کنند. در نتیجه درگیری‌ها، عده‌ای دیگر از دو طرف کشته و زخمی می‌شوند. با رسیدن خبر درگیری‌ها به ستاد سازمان در تهران، عبدالرحیم‌پور از نقی حمیدیان می‌خواهد که خود را به گنبد رسانده و برای پیشگیری از ادامه درگیری‌ها تلاش کند؛ و اعتراض کنان به او می‌گوید که «چرا هاشم را تنها گذاشتی؟»^۱ این اعتراض نشان می‌دهد که سازمان نیز عباس هاشمی را در برافروخته شدن شعله‌های جنگ کم‌تقصیر نمی‌داند.

نقی حمیدیان به سوی گنبد حرکت کرد. در نزدیکی شهر یکی از رفقاییش را دید که به اتفاق چند نفر دیگر در آن سوی جاده در جهت مقابل وی می‌رفتند. از مقصد آنان پرسش کرد گفت «می‌رویم پاسگاه ژاندارمری را خلع سلاح کنیم و به سرعت به راهشان ادامه دادند.»^۲

پس از آنکه حمیدیان وارد شهر شد، با مشکلات زیاد یکی یکی دوستان را پیدا کرد؛ همه را مسلح یافت که با تمام قوا به فکر ادامه نبرد بودند.^۳ با آنان جلسه‌ای تشکیل داد و اهدافشان را از ادامه جنگ جویا شد و به آنان نوید داد «به زودی مقداری اسلحه از سوی سازمان خواهد رسید و از این نظر سازمان به وظایف و تعهدات انقلابی خود عمل خواهد کرد!» حمیدیان این سخن را برای دلخوشی دوستانش نگفته بود؛ بلکه وی قبل از رفتن به گنبد «زمینه حمل مقداری اسلحه را آماده کرده بود.»^۴

۱. نقی حمیدیان، همان، ص ۲۶۱.

۲. همان، ص ۲۶۲.

۳. همان، ص ۲۶۳.

۴. همان.

معلوم نیست که حمیدیان از سوی سازمان مأموریت داشت تا مانع از تشدید درگیری‌ها شود یا آنکه آنان را به رسیدن اسلحه دلگرم سازد؟ اگر در گنبد و ترکمن صحرا، پیش و پس از بروز جنگ، هواداران سازمان به تحریک عباس هاشمی و محمود حسن‌پور به پاسگاه‌های ژاندارمری حمله برده و اسلحه‌ها را به یغما برده و بر اندوخته سازمان می‌افزودند، قطعاً این اتفاقات در ساری، مرکز استان، رخ نداد. بنابراین حمیدیان چگونه می‌توانسته است در مدت یکی دو روز مقدار قابل توجهی سلاح تهیه کرده و در اختیار عباس هاشمی قرار دهد؟ آیا جز این است که سازمان پیشاپیش خود را برای جنگ احتمالی آماده کرده بود؟

با شدت گرفتن جنگ در روز هفتم فروردین، گلوگاه‌های ورودی شهر در اختیار اعضای کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا قرار گرفت. به طوری که اعضای هیأت اعزامی دولت بازرگان توسط آنان برای ساعاتی بازداشت شدند. ضمناً آنان موفق شدند محل کانون و ستاد را مجدداً متصرف شوند. گرچه با مذاکرات طرفین از ساعت ۷ بعد از ظهر به مدت ۷۲ ساعت آتش‌بس اعلام شد، ولی جنگ در روز ۸ فروردین همچنان ادامه داشت. موقعیت برتر سازمان موجب گردید تا آنان در مذاکرات خود شرایط هشت‌گانه‌ای برای پذیرش آتش‌بس دائم قرار دهند؛ از جمله آن شروط، بازگرداندن تمامی اسناد و مدارک و سلاح‌های ستاد مرکزی شوراها در سراسر منطقه و تحویل اسلحه عناصر حوادث اخیر به شورایی مرکب از نمایندگان خلق ترکمن بود. ولی چون پذیرفتن این شروط، آشکارا به منزله نفی حاکمیت دولت در منطقه بود، هیأت اعزامی از سوی دولت آنها را نپذیرفت و این امر بهانه‌ای برای ادامه درگیری به دست آنان داد. به طوری که در دهمین روز فروردین ماه هواداران چریک‌ها، بخش‌های دیگری از شهر را تصرف کردند. در همین روز از سوی سازمان چریک‌های فدایی طی اطلاعیه‌ای اعلام شد که صبح روز جمعه دهم فروردین هیأتی با اختیارات کامل از سوی سازمان به گنبد اعزام خواهد شد تا با همکاری سایر هیأت‌های اعزامی ریشه‌ها و علل وقایع گنبد را بررسی کند. این هیأت مرکب بود از فرج‌الله کاظمی، مستوره احمدزاده و اشرف دهقانی. به موازات این هیأت، با توافق دولت موقت مهدی

فتاپور، محسن مدیرشانه‌چی و مهدی سامع نیز راهی گنبد شدند تا شاید راهی برای پایان جنگ بیابند. بالاخره در حدود نیمه شب یازدهمین روز فروردین ۱۳۵۸ طرفین توافق کردند که از ساعت هفت بامداد روز یکشنبه ۵۸/۱/۱۲ آتش‌بس به موقع اجرا گذاشته شود. اما به رغم این توافق، آتش‌بس به طور کامل به اجرا درنیامد. ناگزیر از سوی هیأت اعزامی دولت و وزارت کشور اطلاعیه‌ای صادر و در آن تأکید شد: «اینک که آرامش و امنیت این منطقه برقرار نشده است به نیروهای نظامی دستور داده شد چنانچه تا ساعت ۱۵ روز دوشنبه ۱۳ فروردین تیراندازی و تجاوز و مزاحمت قطع نشود و شهر به حالت عادی و آرام بازنگردد برای اعاده امنیت و حفظ جان و مال اهالی بی‌گناه و استقرار نیروهای انتظامی شهر و خلع سلاح و دستگیری اخلال‌گران متجاوز اقدام قاطع به عمل آورند.» متعاقب صدور این اطلاعیه، نیروهای مردمی از شهرهای اطراف راهی گنبد شدند. با پایان یافتن اولتیماتوم دولت در ساعت ۱۵ روز سیزدهم فروردین بار دیگر تیراندازی شدید از دو سو آغاز شد که بیش از ۵ ساعت ادامه یافت. با ورود نیروهای مردمی، هواداران کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن موقعیت برتر خود را از دست دادند و این بار با کوتاه آمدن از شروط پیشین خود آتش‌بس را پذیرفتند. البته آنان توانستند در مذاکرات مجوز فعالیت کانون فرهنگی - سیاسی و ستاد مرکزی شوراهای را به دست آورند.

به رغم آشکار بودن نقش سازمان چریک‌های فدایی خلق در تأسیس کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن و نقش کانون و برخی از چریک‌ها در بروز جنگ، چریک‌ها تلاش داشتند این نقش را پنهان دارند و فعالیت خود را به امور پزشکی و درمانی محدود سازند. شاید این بی‌رغبتی سازمان برای بیان نقش خود در جنگ، ناشی از بی‌میل یافتن ترکمانان برای این نوع درگیری‌ها بوده است. به طوری که حتی یک آخوند ترکمن به نام «ولی محمد ارزانش» که مورد احترام چریک‌ها بود و در هیأت نمایندگی ستاد برای برقراری آتش‌بس قرار

۱. کوروش کاکوان، زندگی و مبارزه خلق ترکمن، فاجعه ترکمن صحرا را چرا به راه انداختند؟ ص ۱۳۵.

داشت، به سیاست‌های جنگ‌افروزان فریدون [اسفندیار کریمی] اعتراض می‌کند و فریدون به او پاسخ می‌دهد: ما همه فدایی هستیم و به خاطر اعتقاد و آرمانمان مرگ و نیستی را می‌پذیریم و مانند حزب توده فرار نمی‌کنیم.

ارزانش در جریان جنگ دوم از همان ابتدا راه خود را از سازمان و ستاد جدا کرد و آنان را به علت چپ‌روی و جنگ‌افروزی خائن به خلق ترکمن خواند. گرچه خود نیز پس از جنگ دوم گنبد به اتحاد شوروی گریخت. بنابراین جنگ در منطقه مقبولیت عمومی نیافت و موجب پدید آمدن شرایطی شد که چریک‌ها پس از جنگ دوم مجبور به ترک منطقه شدند.

بعدها چریک‌ها به نقش خود تلویحاً اعتراف کرده و نوشتند این جنگ «با هوشیاری و اتخاذ تاکتیکی اصولی از سوی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به موقع مهار گردید»^۱.

در نتیجه جمع‌بندی که سازمان پس از جنگ ۹ روزه داشت، برخی سیاست‌هایش در منطقه تغییر کرد. از آن پس «تأکید اساسی بر اتخاذ تاکتیک‌هایی بود ... تا فرصت بیابند مبارزات توده‌ها را هر چه بیشتر سازماندهی کنند و جنبه طبقاتی آنان را تعمیق بخشند»^۲. در این دوره می‌بایست از اتخاذ حرکات تحریرآمیز اجتناب می‌شد.

ستاد مرکزی شوراها که توانسته بود در مذاکره با هیأت اعزامی جواز فعالیت به دست آورد، همچنان مسائل ارضی و «مصادره زمین‌های زمین‌داران بزرگ اعم از بومی و غیربومی» را در دستور کار خود قرار داد. شعار «خودمختاری خلق ترکمن» جای خود را به «حق تعیین سرنوشت برای خلق ترکمن» که شعاری ملایم‌تر بود، سپرد.

اما نه سازمان و نه ستاد شوراها طرح مشخصی برای اراضی زراعی نداشتند. سازمان با طرح این شعار که «زمین متعلق به کسانی است که روی آن کار

۱. کار، از تجربه مبارزات زحمتکشان میهنان درس بگیریم، شماره ۶۴، مورخه ۵۹/۴/۴.

۲. کار، همان.

می‌کنند»، عملاً شعار حق تعیین سرنوشت برای خلق ترکمن را نفی کرد. زیرا بخش عمده کارگرانی که روی زمین کار می‌کردند سیستانی بودند و نه ترکمن. روستائیان ترکمن نیز خود را مالک اصلی زمین می‌دانستند و برای سیستانی‌های کارگر و مزدبگیر سهمی قائل نبودند. در برخی روستاها که ستاد، نفوذ فراوانی روی شوراها داشت و زمین‌های زراعی مصادره شده نیز نسبتاً زیاد بود، سیاست‌های سازمان پیاده می‌شد؛ ولی در اکثر روستاها پیشبرد این سیاست دشوار و حتی ناممکن بود؛ زیرا روستائیان و حتی شوراهای دهقانی مایل نبودند غیرترکمن‌ها و سیستانی‌ها را در استفاده از زمین سهم سازند. ناتوانی سازمان در حل مسائل ارضی موجب پراکندگی تدریجی کشاورزان از گرد ستاد مرکزی شوراها گردید.

با پایان یافتن جنگ، عباس هاشمی و محمود حسن‌پور منطقه را ترک کردند ولی جمع‌آوری سلاح و آموزش نظامی به هواداران همچنان در دستور کار سازمان بود. در تابستان سال ۵۸ بهمن جیل عاملی در حالی که در صدد بود مقداری سلاح و مهمات را از تهران به گنبد منتقل کند بازداشت گردید. چریک‌ها برای آموزش نظامی هواداران، آنان را به کردستان اعزام می‌کردند. در اولین گروه اعزامی به کردستان افرادی مانند حاجی رحیم عجمی، نازمحمد گوگلانی، حسین جرجانی و در گروه دوم خانجان جیل عاملی، محسن نیک‌پی، تاجی طالبی، عیسی پاریسیان و حمید آرتا حضور داشتند.

چریک‌های فدایی که نیازمند ترمیم موقعیت خود در نزد ترکمنان بودند، تصمیم گرفتند سالگرد نوزدهم بهمن را با شکوه هر چه بیشتر برگزار کنند. پس از کسب اجازه از فرمانداری گنبد برای انجام راهپیمایی و گردهمایی، سراسر شهر گنبد و شهرهای اطراف از اعلامیه و تراکت که مردم را به این تظاهرات فرامی‌خواند آکنده شد. این اقدام به اندازه کافی تحریک‌آمیز بود. به نظر می‌رسید هر دو طرف مایلند قدرت خود را به رخ طرف مقابل بکشند. اهالی غیرترکمن در گنبد، تراکت‌ها و اعلامیه سازمان را از سطح شهر جمع‌آوری کردند؛ و نیز در شب نوزدهم بهمن به منظور پیشگیری از ورود احتمالی اسلحه به داخل شهر غیر

از دو پل بسیار مهم داشلی برون در شمال و گدم آباد در مغرب که در منطقه ترکمن‌نشین قرار داشت در بقیه معابر شهر مستقر شدند.

راهپیمایی از ساعت ۹ صبح روز نوزدهم بهمن آغاز شد و راهپیمایان از شمال شهر به سوی مرکز شهر به حرکت درآمدند. از سوی دیگر تعدادی از نیروهای مخالف تلاش داشتند به هر نحو ممکن مانع از برگزاری این تظاهرات شوند. هنگامی که این دو گروه با یکدیگر مواجه شدند، سرهنگ خوشکام رئیس شهربانی وقت کوشید مانع از ایجاد درگیری شود. نیروهای انتظامی بین این دو گروه حائل شدند؛ اما لحظاتی بعد درگیری آغاز شد. تعدادی از هواداران سازمان بر اساس رهنمود فریدون و دیگر مسئولین سازمان در چهارراه منوچهری متحصن شدند. در همان حال سلاح‌هایی که توسط حاج‌رحیم عجمی و آنه گلدی گوگلانی به گنبد آورده شده بود، در بین هواداران توزیع گردید و سنگربندی در نقاط مختلف شهر آغاز گردید. در روز بیستم بهمن درگیری آغاز شد و در روز بیست‌ویکم درگیری‌ها شدت یافت. با ورود ارتش به صحنه، هواداران سازمان صحنه را ترک و به منازل ترکمانان پناه می‌برند. ستاد مرکزی شوراهای توسط مردم تسخیر می‌شود.

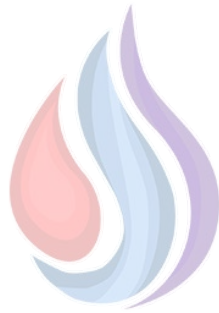
در پنجمین روز درگیری یعنی روز ۲۳ بهمن، مردم پل گدم آباد و پل داشلی برون را - که به لحاظ تأمین تدارک نظامی برای چریک‌ها اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت - تصرف می‌کنند. تلاش مسئولین سازمان و ستاد شوراهای برای سازماندهی مجدد نیروهایشان مؤثر واقع نمی‌شود. بنابراین در شب ۲۴ بهمن فریدون دستور عقب‌نشینی می‌دهد. عقب‌نشینی از ساعت ۲۲ آغاز و تا ساعت ۲ بامداد ادامه می‌یابد. از سوی مسئولین سازمان دستور می‌رسد که افراد درگیر در جنگ، گنبد را ترک و به شهرها و روستاهای اطراف بروند. این نیروها هنگام عقب‌نشینی سلاح‌های خود را مخفی می‌سازند و مسئولین سازمان نیز به تهران بازمی‌گردند. بدین ترتیب به علت عدم حمایت مردم و حتی انزجار آنان از جنگ، و عقب‌نشینی چریک‌ها، به فاصله کوتاهی آرامش به منطقه بازگشت. چریک‌ها برای پایان دادن به جنگ اتفاق نظر داشتند. گروهی از آن بابت که

حاکمیت را ضدامپریالیست می دانستند، خواهان پایان جنگ بودند؛ و دسته‌ای دیگر استدلال می کردند چون منطقه کوهستانی نیست و در دشت نمی توان جنگید، با ادامه جنگ مخالفت می کردند.^۱

چند ماه پس از جنگ دوم، انشعابی در سازمان رخ داد. حفظ و نگهداری سلاح برای شاخه اکثریت دیگر بلاموضوع بود. بنابراین سلاح‌های مخفی شده تدریجاً به سپاه پاسداران تحویل گردید.



۱. علی کشتگر، کار، جناح کشتگر، مصاحبه با سه تن از رفقای کمیته مرکزی: معینی، غفاری و کشتگر. شماره ۱۴۰، مورخه ۱۳۶۰/۱۰/۲.



TerrorSpring

گروه اشرف دهقانی

هنوز چند ماهی از پیروزی انقلاب و علنی شدن سازمان چریک‌های فدایی خلق نگذشته بود که این سازمان دستخوش انشعاب شد و منشعبین با حذف کلمه سازمان و با عنوان «چریک‌های فدایی خلق» اعلام موجودیت کردند. اشرف دهقانی و محمد حرمتی‌پور که در اوایل اسفند از اروپا به ایران بازگشته بودند، به همراه چند تن از اعضا که تدریجاً در طول مبارزات مردم از زندان آزاد شده بودند این انشعاب را رقم زدند. وجه اشتراک این افراد اعتقاد به مشی مسعود احمدزاده و تئوری «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» بود. بنابراین آنان از غلبه نظرات «بیژن جزنی» که از سال ۵۵ به آرامی بر سازمان سایه می‌گسترده، ناخرسند بودند. منشعبین پیش از جدایی و در آخرین نشست‌هایی که با مرکزیت سازمان داشتند اعلام کردند که مایلند نظرات خود را در سازمان به بحث بگذارند و به مبارزه ایدئولوژیک بپردازند؛ ولی این درخواست که «به معنای قبول موجودیت فراکسیون در داخل سازمان بود» پذیرفته نشد.^۱ خصوصاً آن که «در آن آشفتگی اوضاع سیاسی که همه می‌کوشیدند تحولات عظیمی که در کشور به وجود آمده بود را به شکلی تبیین کنند» غیرمفید و ناممکن دانسته شد.^۲ شاخص‌ترین و معروف‌ترین این افراد اشرف دهقانی [ربابه عباس‌زاده دهقان] بود. فرار دهقانی از زندان در سال ۵۲ و انتشار کتاب «حماسه مقاومت» اش نام او را در محافل مبارزاتی پرآوازه ساخته بود. دهقانی چند سال پس از پیوستن مجدد

۱. پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک پاسخ به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی؛ سازمان

چریک‌های فدایی خلق، مرداد ۱۳۵۸، ص ۸

۲. نقی حمیدیان، همان، ص ۲۸۸.

به سازمان راهی خارج از کشور شد و در آنجا به همراه محمد حرمتی پور بخش خارج از کشور سازمان را نمایندگی می‌کرد.

پس از آنکه سازمان به نظرات جزئی گرایش یافت، دهقانی و حرمتی پور که در اروپا به سر می‌بردند بدون هماهنگی با سازمان و در مخالفت با این گرایش جزوه‌ای به نام «درباره شرایط عینی انقلاب» منتشر کردند. انتشار این جزوه مورد مناقشه واقع شد و عضویت آن دو به حالت تعلیق درآمد؛ ولی با انتقادی که دهقانی و حرمتی پور از خود کردند، آنان همچنان به عنوان عضو سازمان تلقی می‌شدند. دهقانی و حرمتی پور تحت تأثیر اندیشه‌های تروتسکیستی سازمان وحدت کمونیستی بر این اعتقاد بودند که همه دنیای غیرکمونیست، زیر سلطه سرمایه‌داری جهانی قرار دارد و همگی زنجیره امپریالیستی را تشکیل می‌دهند و چون بحران در دنیای امپریالیسم عمومی است، لاجرم همه سرزمین‌هایی که در این زنجیره قرار دارند خود به خود بحران‌زده هستند و شرایط عینی انقلاب در آنها وجود دارد. دهقانی و حرمتی پور که در دانش تئوریک تنک مایه بودند، با این اندیشه‌ها در کوران انقلاب به کشور بازگشتند. گفته شده است که دهقانی برای پنهان داشتن ضعف تئوریک خود دو - سه تن از اعضای کنفدراسیون را با خود همراه ساخت. یکی از آنان شخصی بود با نام جابر کلیبی. اطلاعات ما درباره وی بسیار اندک است. عبدالعظیم صبوری برادر عبدالکریم فقط به «شخص مرموزی» اشاره دارد که جزوات اشرف دهقانی را می‌نوشت.

به رغم برخی اختلافات دهقانی و حرمتی پور با رهبران سازمان، آن دو با حفظ مواضع، همچنان خود را عضوی از سازمان دانسته و با آن همکاری می‌کردند؛ ولی مایل بودند که این امکان برای آنان فراهم آید تا در چارچوب سازمان به تبلیغ دیدگاه‌های خود بپردازند و هواداران را از نظرات خود آگاه سازند.

در فضای به غایت سیاسی و مبارزاتی دوران انقلاب که هرگونه مبارزه با رژیم شاه احترام‌برانگیز و مایه مباهات بود، نام اشرف دهقانی که با مبارزه و شکنجه و حماسه و مقاومت همراه شده بود، می‌توانست بر اعتبار سازمان بیفزاید. بنابراین از سوی رهبران جدید سازمان به رغم آشکار بودن اختلاف در برخی

دیدگاه‌ها، برای توافق با او تلاش‌هایی صورت گرفت؛^۱ اما این رهبران به تقاضای دهقانی و حرمتی‌پور مبنی بر تبلیغ دیدگاه‌های خود تمایلی نشان نمی‌دادند. تدریجاً هواداران مشی احمدزاده که برخی از آنان به یک حوزه جغرافیایی تعلق داشتند، توانستند یکدیگر را بیابند و با پافشاری بر نظرات خود در برابر رهبری سازمان صف‌آرایی کنند.

هر دو گروه، یعنی هواداران نظرات جزنی و هواداران نظرات احمدزاده، تلاش می‌کردند تا دهقانی را به سوی خود جذب کنند. «فرخ [نگهدار] تمام تلاش خود را برای جلب اشرف به کار می‌برد. این موضوع موجب نگرانی حرمتی‌پور و صبوری شده بود. آن‌ها می‌ترسیدند که فرخ، اشرف را به سوی سازمان جذب کند و در نتیجه موضع آنها در مقابل سازمان و مبارزه با نظرات حاکم بر آن به کلی تضعیف گردد.»^۲ هر دو جناح توجه داشتند که دهقانی از چنان دانش‌تئوریکی بهره‌مند نیست که بتوان با اتکا بر آن بر رقیب فائق آمد؛ بلکه آشکار است که این تلاش‌ها برای برخورداری از نام و اعتبار دهقانی صورت می‌گرفت؛ زیرا بی‌تردید او شناخته‌شده‌ترین «چریک فدایی» در قید حیات بود. اشرف دهقانی در نزد بسیاری «نماد چریک فدایی» بود. بنابراین جذب او یک امتیاز به حساب می‌آمد. چنین تصور می‌شد که گرایش اشرف دهقانی به هر یک از دو سو می‌تواند کفه ترازو را به لحاظ تعداد هوادار و اقبال اجتماعی بدان سو سنگین‌تر سازد. با وجود این روشن نیست چرا مهدی فتاپور در سخنرانی خود در دانشگاه صنعتی شریف در تاریخ ۲۶ اردیبهشت ۵۸ از جدا شدن اشرف دهقانی سخن گفت؟ آیا به راستی او تصور می‌کرد که دهقانی از سازمان جدا شده است؟ یا آنکه رهبری سازمان پس از چند بار گفت‌وگوی بدون نتیجه با نامبرده ترجیح داد زمینه جدایی او را از سازمان فراهم سازد؟ به هر جهت پس از سخنان فتاپور راهی جز انشعاب برای دهقانی و گروه همراه او باقی نماند.

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۹۰.

در مرکزیت این انشعاب که از این پس عنوان «چریک‌های فدایی خلق» را برای خود برگزید، محمد حرمتی‌پور (با نام مستعار مسعود)، عبدالکریم صبوری (با نام مستعار بهروز)، اشرف دهقانی (با نام مستعار شیرین)، فریبرز سنجری (با نام مستعار حسن) و رحیم کریمیان (با نام مستعار عباس) قرار داشتند.

نتیجه انشعاب برخلاف تصور مشترک دو طرف بود، زیرا طرفین بر این باور بودند که نام اشرف دهقانی خواهد توانست بی‌شماری از هواداران را جذب کند؛ اما چنین نشد. سهم انشعاب‌کنندگان در جلب و جذب هواداران بیش از آن که تصور شود اندک بود. «چریک‌های فدایی خلق» بر این گمان بودند که اقبال بخش‌هایی از جامعه به سازمان چریک‌های فدایی خلق به معنای اقبال به مبارزه مسلحانه است و این باور غلط را حتی پس از تحمل شکست‌های متوالی رها نکردند؛ در حالی که آنان از این نکته غافل ماندند که اقبال به چریک‌ها زمانی صورت گرفت که حداقل از نگاه این هواداران دیگر به مبارزه مسلحانه نیازی نبود.

مدت کوتاهی پس از آن که فتاوی‌ور جدایی دهقانی را از سازمان اعلام کرد، جزوه‌ای حاوی مصاحبه‌ای با اشرف دهقانی انتشار یافت. گفته شده است این جزوه «از پیش آماده» شده بود تا در صورت لزوم برای جلب نظر هواداران و اعضا از آن استفاده شود؛^۱ اما سیاق مصاحبه و یا حداقل مدخل آن چنین اطلاعی به دست نمی‌دهد. احساس دهقانی نسبت به سازمان متبوعش پارادوکسیکال است؛ از یک سو با تأثر و تأسف از اخراج و یا خروجش سخن می‌گوید و علاقه و میل خود را به عضویت در سازمان پنهان نمی‌دارد و از سوی دیگر سازمان را اسیر «اپورتونیست‌ها» می‌داند. دهقانی امید داشت در سازمان بماند و پس از آن که مرکزیت جدید تحلیل خود را از تئوری مبارزه مسلحانه ارائه کرد، و در نزد کادرها و هواداران «مفتضح» شد آنها را به سهولت تصفیه کند.^۲ دهقانی در مقام شارح تئوری مبارزه مسلحانه توضیح می‌دهد «که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به

۱. همان.

۲. اشرف دهقانی سخن می‌گوید. مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی. چریک فدایی خلق، قطع

جیبی، ص ۱۵.

امپریالیسم» هیچ‌گونه مبارزه صرفاً سیاسی نمی‌تواند امپریالیسم را شکست داده و بیرون براند و فقط با تکیه بر «عالی‌ترین شکل مبارزه سیاسی یعنی مبارزه نظامی» امپریالیسم نابود خواهد شد. او «بهترین دلیل کارایی این تئوری» را در این می‌داند که اگر همه کادرها و اعضا کشته و دستگیر شوند، حتی یک نفر هم می‌تواند سازمان را احیا کند. به گمان دهقانی درباره بها دادن به کار سیاسی اختلاف چندانی میان نظرات جزئی و احمدزاده وجود ندارد و اساساً بحث بر سر اختلاف میان نظرات میان آن دو نیست، «بلکه بحث بر سر مبارزه اپورتونیست‌ها علیه تئوری مبارزه مسلحانه است که هم مسعود احمدزاده و هم بیژن جزنی، اگر چه با دیدگاه‌های متفاوت، از هواداران آن به حساب می‌آیند.»

دهقانی سپس با انتقاد از سازمان که چرا در حالی که «توده‌ها فوج فوج به سمت چپ گرایش پیدا می‌کنند» تحلیلی از اوضاع ارائه نمی‌کند و برای رهبری جنبش نمی‌کوشد، نظر خود را درباره ماهیت طبقاتی دولت مهندس بازرگان بیان می‌کند. به نظر او پایگاه طبقاتی دولت بازرگان با «اندک تفاوتی» همان پایگاه طبقاتی رژیم سابق است؛ یعنی همان بورژوازی وابسته که به خاطر داشتن تشکل توانست پس از سقوط شاه از سقوط خود جلو گیرد و اکنون شرایطی است که «خلق» باید تکلیف خود را با این بورژوازی یکسره کند. دهقانی وابسته دانستن بازرگان و دولت او را به آمریکا از «نتایج ناپسند» بحث خود می‌داند بنابراین برای آنکه از این تناقض‌رهایی یابد و ضمناً به کسانی که بازرگان را نماینده بورژوازی ملی می‌دانند پاسخ داده باشد، می‌گوید نباید «تحلیل را از افراد» شروع کرد. دهقانی روشن‌ساخت در حالی که پایگاه طبقاتی دولت بازرگان بورژوازی وابسته است، چرا وابسته دانستن او و دولت‌ش می‌تواند نتیجه‌ای ناپسند تلقی گردد؟

استدلال دهقانی در ردّ نظر کسانی که پایگاه طبقاتی دولت جدید را خرده‌بورژوازی می‌دانند نیز جالب توجه است. او می‌گوید: «خرده‌بورژوازی در کجا حکومت کرده که در اینجا بکند؟» دهقانی استدلال نمی‌کند که چون

خرده‌بورژوازی دارای این و یا آن ویژگی است، پس فاقد توانایی و یا شایستگی برای حکومت کردن است؛ بلکه استدلال می‌کند چون تاکنون خرده‌بورژوازی حکومت نکرده است پس حکومت او امری محال است. این تناقض‌ها و مغالطه‌ها در گفتار او همچنان ادامه می‌یابد. وی می‌گوید نه تنها نباید با این دولت که پایگاه طبقاتی‌اش همان پایگاه طبقاتی رژیم شاه است جنگید، بلکه باید هوشیار بود که در صورت تعرض امپریالیسم به این دولت به یاری‌اش شتافت و برای این منظور «باید سازمان مسلح توده‌ها را به وجود آورد.» او می‌افزاید که باید روحانیون را متقاعد سازیم «که مسلح نگه داشتن خلق به نفع همه است». دهقانی هشدار می‌دهد در صورت «بی‌طرفی و بی‌تفاوتی» مردم، زمینه بار دیگر برای یک کودتای امپریالیستی آماده خواهد شد. بنابراین توصیه می‌کند: «باید خلق را برای جنگ آماده کرد» و ضرورت این امر توسط کمونیست‌ها و روحانیون مبارز باید برای مردم توضیح داده شود.

مصاحبه دهقانی حاوی جملات قصار دیگری نیز هست. مثلاً او می‌گوید: «این طبقه‌ای که ما کمونیست‌ها دل در گروش بسته‌ایم طبقه عجیبی است خودش پای در زنجیر دارد و به آزادی اسرای دیگر می‌اندیشد و آنها را آزاد هم می‌کند... [این طبقه] حتی بند از پای دژخیمان خویش باز می‌کند در حالی که خود همچنان در اسارت قرار دارد. وقتی به فکر باز کردن زنجیرهای پای خود می‌افتد که دیگر همه را از اسارت رهانیده باشد.»

نظرات و دیدگاه‌های مطرح شده در مصاحبه صرفاً به اشرف دهقانی محدود نمی‌شود؛ بلکه او دیدگاه‌های دیگر افراد انشعابی را نیز باز می‌تاباند. عبدالکریم صبوری که نظریه‌پرداز منشعبین شناخته می‌شد و بعدها به نقد مصاحبه اشرف دهقانی پرداخت، بلافاصله پس از انتشار آن به تمجید و تفسیر مصاحبه پرداخت. صبوری مقاله خود را با بیتی از حافظ آغاز می‌کند که نمی‌دانیم وجه به کار بردن آن چیست. کدام خزف، بازار کدام لعل را شکسته است؟ آیا تعریض او به

«اپورتونیست‌ها» است که چون بر سازمان مسلط شده‌اند، بازار منشعبین را کساد کرده‌اند؟ در این صورت این اعترافی سهمگین است. به هر تقدیر صبوری دفاع از مصاحبه را به عهده دارد. به گمان او این مصاحبه «روزنه‌های جدیدی» در پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک گشوده است. بنابراین صبوری می‌کوشد تا به «اپورتونیست‌ها» نشان دهد که مصاحبه از «پشتوانهٔ مارکسیستی - لنینیستی برخوردار است» و «در پس ایده‌های آن، آتش سرخ روح مارکسیسم - لنینیسم زبانه می‌کشد.»^۱ مضمون سخن صبوری این است که «اپورتونیست‌ها» طوطی‌وار سخنان لنین را تکرار می‌کنند و نیت خود را پشت آن پنهان می‌سازند؛ بدون آن که روح آن سخنان را دریابند. لنین می‌آموزد که وظیفه پیشاهنگ به تحلیل طبقاتی محدود نمی‌شود؛ بلکه پیشاهنگ باید این شناخت را توده‌ای کند و به تربیت سیاسی توده‌ها بپردازد و «یکی از مهم‌ترین وسایل برای تربیت سیاسی توده‌ها افشاگری‌های همه‌جانبه سیاسی» است. پیشاهنگ باید از مسائلی که توده‌ها به طور روزمره با آن مواجهند تحلیلی مارکسیستی ارائه کرده و برای رشد جنبش آن را به میان توده‌ها ببرد و بدین طریق «روح فعالیت انقلابی» را پرورش دهد و این همان مطلبی است که اشرف دهقانی در مصاحبه خود بر آن تأکید کرده است. صبوری می‌افزاید که «اپورتونیست‌ها» این وظیفه را به بعد از تشکیل حزب موکول ساخته‌اند؛ زیرا به گمان آنان فقط حزب می‌تواند استراتژی و تاکتیک مبارزه را تدوین کند. صبوری می‌گوید پذیرش این استدلال به معنای قبول فقدان استراتژی و تاکتیک می‌باشد؛ یعنی به دنبال توده‌ها دویدن و این همان چیزی است که دهقانی آن را در نقد فعالیت سازمان بدین شکل بیان کرده است. «به دنبال جریان شنا کردن چیزی است و پیشاپیش آن حرکت کردن چیزی دیگر». صبوری همچنین با استشهاد به اینکه لنین کتاب «چه باید کرد» و مارکس کتاب «کاپیتال» را، که استراتژی و تاکتیک کلی پرولتاریا در آنها مندرج است، در شرایط

۱. عبدالرحیم صبوری؛ نگاهی به: مصاحبه رفیق اشرف دهقانی، انتشارات چریک‌های فدایی

خلق ایران، مرداد ۱۳۵۸، ص ۱.

۲. همان، ص ۲.

فقدان حزب نگاشته‌اند، نتیجه می‌گیرد که برخلاف تصور «اپورتونیست‌ها» برای تدوین استراتژی و تاکتیک مبارزه نیاز به وجود حزب نیست.

صبوری برای آن که نشان دهد که دهقانی در «وابسته دانستن دولت و امکان تعرض امپریالیسم» دچار تناقض‌گویی نشده است، می‌نویسد زمانی که جنبش اوج گرفت، امپریالیست‌ها به تکاپو پرداختند که جنبش را کنترل کنند. آنان شاه را بردند و کسانی را جایگزین ساختند که بتوانند جنبش را کنترل و مهار سازند. صبوری برای اثبات ادعای خود به پاکسازی در و دیوار شهر از شعارهای دوران انقلاب اشاره می‌کند. به گمان او «پاکسازی هیچ چیز نبود جز پاک کردن ذهن انقلابی توده‌ها؛ جز محور تفکر انقلابی‌شان».^۱

به عقیده صبوری امپریالیست‌ها دولتی می‌خواهند که هیچ مانعی برای آنان فراهم نسازد «و حال آن که دولت کنونی که البته وابسته است؛ تحت‌تأثیر مبارزات توده‌ها، لاقط در شرایط کنونی در خود عناصری دارد که اینان مزدور و خودفروخته نیستند و بی‌شک در اجرای سیاست‌ها [ای امپریالیستی] موانعی ایجاد می‌کنند.» بنابراین امپریالیست‌ها برای برداشتن این موانع امکان دارد که تعرض نمایند؛ در نتیجه سخن دهقانی عاری از هرگونه تناقض است.^۲ به گمان صبوری دولت وابسته است، ولی امپریالیسم برای برداشتن چند نفری که مزدور و خودفروخته نیستند و در سیاست‌های امپریالیستی خلل ایجاد می‌کنند، ممکن است لشکرکشی کند.

در مراسم گرامیداشت واقعه سیاهکل در روز نوزده بهمن سال ۵۸، اشرف دهقانی در میتینگ هواداران سازمان در مهاباد سخنانی ایراد کرد. مضمون سخنان او تکرار مصاحبه بود. او ضمن تأکید بر وابستگی حاکمیت به امپریالیسم و شکست «قیام»، تاکتیک مبارزه گروهش را با حاکمیت نیز بیان می‌کند:

راه چریک‌های فدایی خلق به این صورت است که در جایی که مردم به

۱. همان، ص ۱۳.

۲. همان، ص ۱۵.

مبارزه مسلحانه برخاسته‌اند آن مبارزات را سازمان داده و به پیش ببریم و در جاهایی که مردم فریب سیاست‌های مکارانه رژیم را خورده‌اند [و] دردها و آلام زندگی را به امید یک آینده واقعی تحمل می‌کنند، با افشاگری‌های همه جانبه و با ارتقاء سطح مبارزه مردم به آنها نشان دهیم که راه واقعی مبارزه همانست که خلق کرد. دلیرانه درگیر آنست. بنابراین شعار ما این است پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها.^۱

سخنرانی دهقانی همچون مصاحبه‌اش با انتقاد سازمان چریک‌های فدایی خلق روبرو گردید. شاخه کردستان سازمان، دهقانی را «بازمانده‌ای از دوران کودکی» خواند. در جزوه‌ای که گویا علی‌رضا اکبری شاندیز آن را نگاشت، دهقانی «ساده‌لوحی» خوانده شد که در میتینگ مهاباد «احساسات رمانتیک» خود را به نمایش گذاشت.

اما تحلیل «چریک‌های فدایی خلق» از ماهیت دولت و وابستگی‌اش به امپریالیسم، تحلیل پایه‌ای و استراتژیک آنان محسوب می‌شد و کلیه رفتارها و تاکتیک‌هایشان بر این مدار قرار گرفته بود. همه تحولات سیاسی در پرتو وابسته دانستن دولت بورژوایی بازرگان به امپریالیسم تحلیل و تفسیر می‌شد و «مبارزه مسلحانه هم استراتژیک و هم تاکتیک» نیز کلید رمزگشای این تحولات بود. به گمان آنان، امپریالیسم که از رادیکالیزه شدن جنبش هراسان بود، با سه شرط تغییر رژیم را پذیرفت. اولاً: ارتش به عنوان پایگاه اصلی امپریالیسم باقی بماند. ثانیاً: نفت تولید و صدور آن ادامه پیدا کند. ثانیاً: با کمونیست‌ها مبارزه شود. آنچه که چریک‌ها را به این تحلیل رهنمون می‌ساخت این بود که تاکتیک‌های رهبری جنبش اثبات می‌کند «چشم‌انداز مساعدی از انتقال قدرت و جابجایی آن را می‌دید». ^۲ به عبارت دیگر چون رهبری جنبش مردم را از درگیری با ارتش منع

۱. میتینگ مهاباد. سخنرانی چریک فدایی خلق، رفیق اشرف دهقانی. تکثیر از: جنبش دانشجویی ۱۹ بهمن - تبریز، ص ۲۱.
 ۲. مقاله درون تشکیلاتی. تحلیل جنبش انقلابی سال ۵۷ و نحوه استقرار حکومت جدید، ص ۳۲.
 ۳. همان، ص ۳۹.

ساخته بود و مردم نیز بر اساس این رهنمود شعار می‌دادند که ارتش برادر ماست، بنابراین رهبر انقلاب پیشاپیش از انتقال مسالمت‌آمیز قدرت اطمینان حاصل کرده بود. چریک‌های فدایی خلق که از این منظر به تحولات سیاسی جامعه می‌نگریستند، لاجرم دولت بازرگان را «محصول قیام توده‌ها» نمی‌دانستند و دولتی که «ارگان قیام نباشد» و بر اساس زد و بند به قدرت رسیده باشد، «روابط خود را طوری تنظیم می‌کند که به این زدوبند لطمه‌ای وارد نیاید.» چریک‌ها برای آن که نشان دهند «رهبری جنبش اخیر ایران» اهداف بورژوازی کمپرادور را تعقیب می‌کند، استدلال می‌کنند که این رهبری «کوچکترین صحبتي از مسائل اقتصادی ایران به میان» نمی‌آورد و برنامه اقتصادی ارائه نمی‌دهد؛ و حتی شعارهای سیاسی او نیز مبهم است.

چریک‌ها که در جزمیات خود غوطه‌ور بودند برای اثبات گزاره‌های خود به خوانش وارونه تحولات سیاسی روی می‌آوردند. تسخیر سفارت آمریکا در سیزده آبان ۵۸ که به قطع روابط ایران و آمریکا و سقوط دولت بازرگان منتهی گردید، خود دلیل مهمی بر وابستگی حاکمیت به آمریکا دانسته شد. «حادثه اخیر نیز درس‌های آموزنده‌ای دارد. سفارت آمریکا ابتدا به وسیله پاسداران واریسی می‌شود. بعد عده‌ای وارد آن می‌شوند درها را می‌بندند و از ورود مردم جلوگیری می‌کنند. در حقیقت اشغال سفارت با محاسبه کامل انجام پذیرفت.»^۱ اشغال سفارت آمریکا «فریبی» دانسته شد که حاکمیت برای غلبه بر بحران‌ها و تضادهای درونی‌اش به کار گرفت. چریک‌ها یک سر این «فریبکاری» را در داخل و یک سر دیگر آن را در آمریکا می‌دانستند:

اگر توجه کنیم که انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نزدیک است و همواره در آستانه انتخابات درگیری‌های گروه‌های مالی آمریکا تشدید می‌گردد؛ اگر به یاد آوریم که کارتر؛ این تجسم تمامی جنایت‌های امپریالیسم

۱. همان، صص ۳۷-۳۴.

۲. اعلامیه مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران، بخش اول، مورخه ۵۸/۸/۱۷.

محبوبیت خویش را هر چه بیشتر از دست داده بود و حال با استفاده از موضوع تسخیر سفارت آمریکا در ایران در اوج محبوبیت بسر می‌برد در خواهیم یافت که اشغال سفارت را نباید تنها در محدوده ایران مورد بررسی قرار داد بلکه باید آن را در ارتباط با تضادهای بین امپریالیست‌ها و انعکاس این تضادها در ایران دانست.^۱

و این در حالی بود که پس از تسخیر سفارت آمریکا، کارتر نتوانست موقعیت خود را در نزد افکار عمومی آمریکا ترمیم کند، در نتیجه در دوره بعدی انتخابات ریاست جمهوری، جای خود را به جمهوری خواهان داد.

چریک‌ها همچنین ادعا می‌کنند که حاکمیت با مشاهده عدم استقبال مردم از انتخابات شورای شهر، و «جو انفجاری حاکم در جامعه» بدین نتیجه رسید که باید با قربانی کردن بازرگان مسئولیت «تمام فجایع» را به گردن او بگذارد و چون این امر اگر با «مانور جدیدی» توأم نمی‌شد موفقیتی به دست نمی‌آورد، آن را با «تسخیر سفارت آمریکا» با «تمام عواقب خطرناکش» همراه کرد.

به گمان چریک‌ها حتی اعدام «جنایتکاران رژیم سابق» دلیل دیگری بود بر وابستگی. زیرا آمریکا می‌دانست «تثبیت حاکمیتی که از قبل از قیام با او بر سر میز مذاکره نشسته بود، تنها از طریق فریب توده‌ها» امکان‌پذیر است.^۲

چریک‌ها اصرار داشتند حوادث را به نحوی تحلیل کنند تا درستی تئوری خود را اثبات کرده و بقبولانند. آنان آشکارا بر طبل جنگ می‌کوبیدند. نشریات و اعلامیه‌هایی که آنان در دهه‌های خود به فروش می‌رساندند و یا در کوی و خیابان در دست مردم می‌نهادند، مبارزه مسلحانه را علیه حاکمیت جدید تبلیغ می‌کرد. آنان برای رادیکالیزه کردن فضای سیاسی می‌کوشیدند؛ زیرا گمان می‌کردند در این صورت است که می‌توانند درستی نظر خود را به اثبات برسانند. اما آنان به رغم همه هیاهوی خود برای «سازماندهی مسلح توده‌ها» و جنگ

۱. همان، بخش دوم، مورخه ۵۸/۹/۱.

۲. اعلامیه: با تحریم رفرا دوم هیأت حاکمه را در پیشبرد مقاصد ارتجاعی‌اش رسوا کنیم.

چریکی شهری فاقد توانایی بودند. آنان هم دچار فقدان تئوری بودند و هم دچار کمبود نیرو. بنابراین کردستان تنها نقطه‌ای بود که می‌توانست نشان دهد آنان به تئوری‌شان وفادارند. به گواهی اسناد و اعلامیه‌هایی که گروه منتشر کرد، در کردستان نیز گهگاه به عنوان چرخ پنجم ایفای نقش می‌کردند و حضورشان با فقدانشان برابر بود.



انشعاب حرمتی‌پور - صبوری

در تیرماه سال ۶۰ در گروه «چریک‌های فدایی خلق» انشعابی رخ داد؛ و چند تن از افراد نامدار گروه که در رأس آنان محمد حرمتی‌پور و عبدالکریم صبوری قرار داشتند، از «چریک‌های فدایی خلق» جدا شدند. منشعبین از آن پس عنوان «ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران» (آرخا) را به نام گروه - چریک‌های فدایی خلق - افزودند.

ریشه‌های نظری این انشعاب به همان مصاحبه اشرف دهقانی بازمی‌گردد؛ مصاحبه‌ای که از همان آغاز مسائل و مباحثی را در میان اعضا و هواداران خصوصاً در نزد معتقدین و مدافعین مشی مسلحانه برانگیخت. برخی از اعضای مرکزیت «چریک‌های فدایی خلق» به «این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند از موضع مشی مسلحانه به سئوالات، اشکالات و انتقادات» هواداران به مصاحبه دهقانی پاسخ گویند؛ زیرا بین «مصاحبه» او و نظرات مسعود احمدزاده اختلافات اساسی وجود داشت.^۱ گذشته از اختلاف در تبیین نظرات احمدزاده، ناتوانی در سازماندهی، انتقادهای اعضا و هواداران علیه مرکزیت را علنی ساخت. در این میان برخی مسائل دیگر نیز مورد بحث و مناقشه بود؛ از جمله این مسائل «مسئله جبهه شمال و رابطه آن با کردستان بود.»

بالاخره مرکزیت «چریک‌های فدایی خلق» در آذر ۵۹ نشستی برگزار کرد تا به بررسی عملکرد خود بپردازد. در این نشست برخی اعضا ضمن انتقاد از گذشته گروه تأکید کردند که رهبری گروه «از مشی انقلابی، مبارزه مسلحانه هم استراتژی

۱. تصمیمات آخرین نشست، جزوه درون‌گروهی، ص ۴.

و هم تاکتیک، عدول کرده است.^۱ پس از این نشست که بدون دستیابی به نتیجه مشخص به پایان رسید، نشست دیگری مرکب از مسئولین هسته‌ها و شاخه‌ها تدارک دیده شد. در این نشست مسائلی مانند «جبهه شمال» مورد بحث واقع گردید که بیشتر اعضا با آن موافقت داشتند. افراد شرکت‌کننده در نشست همچنین برای نظارت بر مرکزیت گروه یک «شورای عالی» انتخاب کردند. این شورا مرکب بود از: ۱. فریبرز سنجری ۲. محمد حرمتی‌پور ۳. عبدالکریم صبوری ۴. شاهرخ نعمتی ۵. اشرف دهقانی ۶. محمدرضا خادمی ۷. سهراب افشارقاسمی ۸. رحیم کریمیان ۹. محسن فرزانیان و ۱۰. علی اصغر نیک‌خواه. شورای عالی، مرکزیت پیشین مرکب از محمد حرمتی‌پور، عبدالکریم صبوری، اشرف دهقانی، رحیم کریمیان و فریبرز سنجری را ابقا کرد. اما اختلافات چنان عمیق بود که امیدی نمی‌رفت شورا بتواند آن را حل و فصل کند. در اولین جلسه شورا برخی اعضا در درستی گشودن «جبهه شمال» ابراز تردید کردند. اما چون این امر مصوب نشست عمومی آذر ۵۹ بود، شورا نمی‌توانست آن را ملغی سازد. بنابراین دو تن از اعضای مرکزیت برای اجرای مصوبه کنگره تعیین گردیدند. اما مخالفت‌ها در خصوص گشودن جبهه شمال همچنان ادامه یافت و در نتیجه «تضادهای درونی مرکزیت هر چه بیشتر حاد شده و این اندیشه قوت گرفت که مرکزیت موجود توانایی هدایت سازمان را ندارد.»^۲ برای حل بحران، شورای عالی تشکیل جلسه داد و «مرکزیت جدیدی را انتخاب کرد که اکثریت آن (به جز یک نفر) معتقدین به مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک بوده و به گشودن جبهه شمال و تبدیل سازمان به سازمان سیاسی - نظامی مؤمن و معتقد بودند.»^۳

شورای عالی، مبارزه ایدئولوژیک را مبرم‌ترین وظیفه مرکزیت می‌دانست و آن را در دستور کار قرار داد. شورا بر این گمان بود که با مبارزه ایدئولوژیک خواهد توانست درون گروه وحدت ایجاد کند. نامه‌ای از یکی از اعضای مرکزیت به یک

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۰.

۳. همان.

هسته در دست است که ابعاد اختلافات و فقدان وحدت نظر در پیروان مشی احمدزاده را به نمایش می گذارد:

رفقا!

شورای عالی سازمان در تاریخ ۶۰/۱/۱۱ در دومین نشست خود با اکثریت قاطع مبارزه ایدئولوژیک را تا روشن شدن تطبیق مشی، جزو اساسی ترین و مهم ترین وظایف سازمانی خوانده. شورا بر این عقیده بود از آنجایی که تطبیق مشی در شرایط کنونی مشخص نمی باشد مبارزه ایدئولوژیک باید در سرلوحه وظایف سازمان ما قرار داشته باشد.

همانطور که می دانید در جلسه شورا به تاریخ ۶۰/۱/۱۱ یکی از مسائل مهمی که مورد بحث قرار گرفت، این بود که خط سیاسی - ایدئولوژیک سازمان مشخص نیست و همه رفقا اذعان داشتند که وحدت سیاسی - ایدئولوژیک به معنی واقعی خود در سازمان وجود ندارد و به دلیل اینکه قبلاً مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل مبارزاتی جریان داشته است، رفقا از نظرات همدیگر مطلع نیستند.

انتخاب مرکزیت جدید که در آن دیگر نامی از اشرف دهقانی و رحیم کریمیان مشاهده نمی شد و شاهرخ نعمتی و نیک خواه جایگزین آن دو شده بودند به حل بحران کمکی نکرد. گروه در آستانه متلاشی شدن بود. مسئول خبرنامه گروه در تباری با فراکسیون دهقانی - سنجری و با این بهانه که ما نه یک سازمان بلکه یک محفل هستیم، استعفای خود را به مرکزیت ارائه کرد. به گمان منشعبین «در گنه این نظر، اپورتونیسیم مودیانهای پنهان شده» بود.^۱ مسئول جدید کردستان نیز اعلام کرد که به کردستان نخواهد رفت و در مقابل تقاضای مرکزیت مبنی بر عزیمت به کردستان تهدید به استعفا نمود. فرد دیگری که تعیین شده بود تا در «ارگان اعلامیه نویسی» فعالیت کند، از قبول آن سر باز زد. فریبرز سنجری مسئول شاخه تهران «خودسرانه» اعلامیه منتشر می ساخت و به انتقاد اکثریت قاطع

۱. تصمیمات آخرین نشست، ص ۱۰.

مرکزیت واقعی نمی‌نهاد، هرج و مرج تمامی ارکان گروه را دربر گرفته بود. «در حقیقت آنها با انتقام‌جویی خرده‌بورژوازی خود می‌خواستند به قول خویش نشان دهند که این مرکزیت توانایی اداره سازمان را ندارد.»^۱ بالاخره فراکسیون حرمتی‌پور - صبوری به این نتیجه قطعی رسید که «این افراد فرصت‌طلبانی هستند که می‌کوشند تا به هر نحو که شده مانع پیشرفت پراتیک انقلابی» شوند.^۲ صرف‌نظر از روند شکل‌گیری و گسترش اختلافات، گفتیم که مصاحبه اشرف دهقانی محوری‌ترین علت انشعاب بود.

عبدالکریم صبوری از نخستین افرادی بود که به نقد این مصاحبه پرداخت. این نقد اول بار در نشریه تئوریک درون تشکیلاتی انتشار یافت. بعدها «چریک‌های فدایی» آن را در جزوه‌ای تحت عنوان «بر ما چه گذشت؟ تحلیلی از انشعاب تحمیلی سال ۶۰» منتشر کردند.

صبوری که پیش‌تر کوشیده بود تا نشان دهد در پس ایده‌های مصاحبه دهقانی «آتش سرخ روح مارکسیسم - لنینیسم زبانه می‌کشد» اکنون می‌کوشد تا نشان دهد در پس ایده‌های مصاحبه خاکستر کبود روح اپورتونیسم پنهان است.

صبوری می‌نویسد که: «روح بیژن جزنی در این مصاحبه زنده می‌شود» و این در تقابل آشکار با آموزه‌ها و نظرات مسعود احمدزاده است. مهم‌ترین ایراد صبوری به «مصاحبه» این است که از ضرورت مبارزه مسلحانه تبیین نادرستی ارائه کرده است. زیرا ضرورت مبارزه مسلحانه را فقط در ربط با «دیکتاتوری سیاه» مورد ملاحظه قرار داده است و «این همان چیزی است که بیژن جزنی برجسته‌ترین نماینده آن بوده است و... موجب می‌شود که ایده‌های بیژن جزنی از طریق ما و زیر نام رفیق مسعود، همچنان به حیات خود ادامه دهد.»

صبوری همچنین نشان می‌دهد که اشرف دهقانی در مصاحبه خود «تضاد عمده را تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه می‌داند و این دقیقاً همان تز جزنی

۱. همان، صص ۱۵-۱۳.

۲. همان، ص ۱۵.

است». دهقانی در مصاحبه خود درباره مذهب با تساهل سخن می‌گوید و تأکید می‌کند که کمونیست‌ها «در صورت لزوم با مذهب استثمارگران مبارزه می‌کنند و نه با مذهب استثمارشوندگان». صبوری این نظر او را به «غایت غیرمارکسیستی - لنینیستی» دانسته و آن را بر نمی‌تابد و تأکید می‌کند «کمونیست‌ها دشمن مذهب‌اند و این فرقی ندارد، چه مذهب استثمارکنندگان باشد، چه مذهب استثمارشوندگان».

اشرف دهقانی، در مصاحبه خود مبارزه صنفی را پیش‌درآمد مبارزه سیاسی و سپس مبارزه مسلحانه می‌داند، ولی صبوری آن را انکار می‌کند و یادآور می‌شود که در یک جامعه دیکتاتوری مبارزه صنفی و یا سیاسی می‌تواند رخ دهد، ولی این مبارزات بدون مبارزه مسلحانه راه به جایی نخواهد برد. به عبارت دیگر در جامعه‌ای که امپریالیسم مسلط است، مبارزه صنفی و یا سیاسی به تنهایی نمی‌تواند شرایط را به نفع مردم تغییر دهد، بلکه مبارزه مسلحانه است که می‌تواند چنین تغییری را ایجاد کند: «[تئوری] مبارزه مسلحانه اعتقاد نداشت که مبارزه صنفی بلافاصله به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی بلافاصله به مبارزه نظامی تبدیل می‌شود... اما این اعتقاد را داشت که شرط ارتقای مبارزه توده‌ها و دستیابی به اهداف مشخص انقلابی در تبدیل اشکال صنفی یا سیاسی مبارزه به مبارزه مسلحانه است.» و بالاخره آن که از دیدگاه صبوری، اشرف دهقانی تعریف درستی از یک سازمان سیاسی - نظامی به دست نمی‌دهد. زیرا که دهقانی مهارت‌های نظامی را یک رجحان و مزیت برای یک عضو سازمان می‌داند؛ ولی صبوری این تعریف را نیز نادرست می‌داند و یادآور می‌شود که سازمان سیاسی - نظامی با عملکردش تعریف می‌شود و نه با دارا بودن این و یا آن مهارت.

دهقانی همچنین در سخنرانی خود گفته بود در جایی که مردم به مبارزه مسلحانه برخاسته‌اند، چریک‌های فدایی آن مبارزات را سازمان داده و به پیش می‌برند و در جایی که مردم فریب سیاست‌های مکارانه رژیم را خورده‌اند

چریک‌های فدایی با افشاگری‌های همه‌جانبه خود، راه مبارزه واقعی را به آنان نشان خواهند داد.

از سوی گروه آرخا نظر دهقانی با تئوری مبارزه مسلحانه مغایرت داشت. بر پایه این تئوری پیشاهنگ مسلح، مبارزه مسلحانه را آغاز می‌کند و در جریان آن توده‌ها را در آن شرکت می‌دهد در حالی که دهقانی به مبارزه مسلحانه مردم تقدم بخشیده است که چریک‌ها بعداً آن را سازمان‌دهی کرده و به پیش می‌برند. گروه آرخا همچنین به شعار «پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها» که از جانب دهقانی مطرح شده بود، ایراد گرفت و شعار «پیش به سوی تشکیل ارتش خلق» را جایگزین آن ساخت.

تعداد دیگری از اعضا و از جمله شاهرخ نعمتی [بهرام] نیز نقدهایی بر مصاحبه نوشته و خط حاکم بر آن را انحرافی دانستند؛ اما دانسته نیست آیا محمد حرمتی‌پور که زمانی با اشرف دهقانی مشترکاً «درباره شرایط عینی انقلاب» جزوه‌ای منتشر کرد، نیز نقدی بر مصاحبه نگاشته است یا خیر؟ ولی می‌دانیم که او دهقانی را فردی خوانده بود که فاقد تئوری است و از این سبب دست به دامان این و آن شده است.

صرف نظر از اختلافات نظری که منشعبین با اشرف دهقانی و گروه او داشتند، رویکرد آنان پیرامون جغرافیای مبارزه نیز تفاوت داشت. «آرخا» برخلاف «چریک‌ها» به تقدم مبارزه در کوه قائل بود و استدلال می‌کرد که اگر در زمان شاه چریک شهری عمده می‌شد، بدین خاطر بود که جنبش در حال رکود و خمودگی بود و عملیات مسلحانه وجهی تبلیغی داشت تا جنبش از رکود خارج شود؛ ولی اینک جنبش در حال اعتلاء است و «ما در دورانی طوفانی و انقلابی زندگی می‌کنیم... و جامعه در حال انفجار است.»^۱ و لاجرم مردم برای شروع مبارزه مسلحانه در انتظار پیشاهنگ‌اند؛ و دیگر آنکه به خاطر کمبود امکانات در شهر، چریک نمی‌تواند برای مدت طولانی خود را از تعرض مصون دارد؛ ولی در کوه

۱. نامه رفیق (چ) درباره جبهه شمال. بر ما چه گذشت؟ جلد دوم.

چریک نه تنها خود را حفظ می‌کند، بلکه قادر است نیروی خود را گسترش دهد. «آرخا» کوه‌های شمال ایران را برای مقصود خود گزینه‌ای مناسب می‌دانست؛ زیرا بر این باور بود که «در شمال دارای روابط توده‌ای» است و «علاوه بر حمایت معنوی، تا اندازه‌ای از حمایت مادی نیز برخوردار» است.^۱ گذشته از آن، جنگل‌های انبوه، تراکم جمعیت، فراوانی روستا و توریستی بودن منطقه برای چریک امتیاز محسوب می‌شد؛ به طوری که آرخا بر این پندار بود که هرگونه عملیاتی از جانب آنان از نظر تبلیغی برد وسیعی خواهد یافت و حاکمیت نیز قادر بر دستیابی به آنان نخواهد بود.

آرخا با انفجاری دانستن وضعیت جامعه «به وجود آمدن کردستان‌های دیگر را بسیار محتمل» می‌دید. آرخا توضیح داد که اگر در کردستان حضور یافت، بدین خاطر بود که مبارزه مسلحانه در آنجا در دستور روز بود؛ ولی اکنون جامعه مستعد است تا کردستان‌های دیگری به وجود آورد و چون آرخا در شمال از موقعیت برتر و از حمایت توده‌ای برخوردار است و این امکان را دارد که مردم را به سرعت مسلح کند، بنابراین آنجا بر کردستان ترجیح دارد؛ و از همه مهم‌تر این که در کردستان وضعیت «طوری است که کومله و دمکرات تمام نقاط را قبضه کرده‌اند»، در حالیکه در شمال «موانعی همچون کومله و دمکرات» وجود ندارد.^۲ با این تحلیل آرخا با انشعاب از «چریک‌های فدایی خلق» بیشتر نیروهای خود را از کردستان راهی جنگل‌های شمال ایران کرد.

اما از نظر «چریک‌های فدایی خلق» این انشعاب «بی‌مسما و غیراصولی» بود. بیش از دو سال پس از انشعاب یعنی در بهمن‌ماه سال ۶۲، چریک‌ها به بررسی ابعاد انشعاب پرداختند و توضیح دادند که در سال ۶۰ بر آنان چه گذشته است. این تحلیل از آن رو ارائه شد که در همان اوان از سوی باقیمانندگان آرخا دو جزوه یکی به نام «پاسخ به انحلال‌طلبان» که گویا توسط شاه‌رخ نعمتی نوشته

۱. همان.

۲. همان.

شده بود، و دیگری به نام «برخورد به گذشته» انتشار یافته بود. اما این توضیح و تحلیل بسیار دیر هنگام بود؛ زیرا دیگر نه از تاک نشان مانده بود و نه از تاک‌نشان. نه از آرخا جز چند نفر نشانی مانده بود و نه از نظریه پردازان انشعاب. به هر حال از نظر «چریک‌های فدایی خلق» این انشعاب کاری‌تر از «ضربه اپورتونیست‌های مدافع کار آرام سیاسی» بود؛ چون بار دیگر «مسئله مرگ و زندگی» را در برابر چریک‌ها نهاد.^۱ «چریک‌های فدایی خلق» نوشتند کسانی به مخالفت با مصاحبه برخاستند که پیش‌تر نیز از موضع و منظر دیگر با آن مخالفت کرده بودند. بنابراین به گمان چریک‌ها استنباط منشعبین از مصاحبه ناگهان دستخوش تغییر شد. چریک‌ها به استهزاء نوشتند که احتمالاً مضمون مصاحبه تغییر کرده است «و اگر چنین چیزی در عالم واقعیت، غیرممکن باشد خواهیم دید که رفقا چگونه آن را ممکن ساختند... همه آن چیزهایی که مصاحبه می‌گفت درست است، رفقا به او نشان خواهند داد بر عکس می‌گویند غلط است. همه آن چیزهایی که مصاحبه می‌گفت باید انجام داد، رفقا به او نشان خواهند داد که اینک می‌گویند نباید انجام داد».^۲ چریک‌ها می‌گویند ناقدین مصاحبه «ایده‌های» مندرج در آن را نادیده گرفته و «ایده‌های» خود را بر کلمات مصاحبه سوار می‌کنند. «چریک‌های فدایی خلق» تلاش می‌کنند تا نشان دهند که برخلاف تصور منشعبین، خط احمدزاده بر «مصاحبه» حاکم است و نه خط جزنی.

چریک‌ها همچنین توضیح دادند که مخالف «گشودن جبهه شمال» نبودند، بلکه فقط بر «روشن» بودن موفقیت این حرکت تأکید کرده‌اند.

به هر تقدیر پس از انشعاب، محمد حرمتی‌پور که تا این زمان مسئول شاخه کردستان بود، با سپردن مسئولیت خود به کاظم [علی اصغر نیک‌خواه]، مسئولیت شمال را به عهده گرفت و عبدالرحیم صبوری نیز به عنوان پشت جبهه مسئولیت شهر را عهده‌دار شد و محسن فرزانیان نیز با نام مستعار سیروس رابط کوه و شهر

۱. بر ما چه گذشت؟ تحلیل از انشعاب سال ۶۰، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۱۹.

شد؛ او مدتی بعد جای خود را به حسن رادمیخی سپرد. گروه کوه در اوایل شهریورماه سال ۶۰ با استعداد تقریباً ۲۰ نفر در جنگل‌های نور مستقر شد و شناسایی‌ها برای انجام عملیات آغاز گردید. اولین عملیات در روز دوشنبه مورخه ۶۰/۷/۲۰ رخ داد. چریک‌ها به فرماندهی علی عمادیان در این روز به تأسیسات تلویزیونی مرکز مازندران در ارتفاعات شهر نور واقع در محلی به نام سوردار حمله بردند و آن را برای لحظاتی از کار انداختند. آرخا در اطلاعیه‌ای اعلام نمود «یک مبارزه انقلابی - جدی و قاطع از جانب چریک‌ها آغاز شده است». در این اطلاعیه از مردم خواسته شده بود که در «دفتر ارتش خلق نام‌نویسی» کنند.

یک ماه بعد، در تاریخ ۶۰/۸/۲۵ تعداد بیست نفر از افراد آرخا که به دو گروه تقسیم شده بودند به پاسگاه جنگلبانی در جاده هراز-کرسنگ حمله کردند. وظیفه گروه اول حمله به پاسگاه جنگلبانی بود که در طی آن تعدادی از جنگلبانان کشته شدند. وظیفه گروه دوم مسدود کردن جاده هراز و پیاده کردن مسافرین برای تبلیغ هويت و اهداف گروه بود. در بین مسافرین یک روحانی به نام شریعتی و پسر او حضور داشتند. پس از آنکه جلیل [اسد رفیعیان] حضور آن دو را به اطلاع بهرام، فرمانده عملیات، رساند، بهرام [شاهرخ نعمتی] هر دو را به قتل رساند.

در آخرین ساعات روز جمعه ۶۰/۱۲/۷ افراد آرخا به مقر بسیج شهر شیرگاه حمله برده و افراد حاضر در آنجا را به اسارت گرفته و سپس هشت نفر از آنان را در همانجا کشته و به جنگل بازگشتند و عضو مجروح تیم عملیاتی را پس از مرگ در جنگل دفن کردند.

در ساعت ۹ بعد از ظهر ۴ فروردین سال ۶۱، یک گروه از آرخا جاده ساری - قائم‌شهر را تحت کنترل خود درآورده و به تبلیغ خود پرداختند. عبدالعظیم صبوری در داخل اتوبوس‌های عبوری گروه را معرفی کرده و هدف خود را از مسدود ساختن جاده بیان می‌کرد. افراد گروه سه تن از مسافرین معترض یکی به نام محمد منتظرظهور دانشجوی پزشکی تهران، دیگری به نام هوشنگ قیله‌چی دانشجوی پزشکی دانشگاه کراچی در پاکستان و دیگری به نام ناصر حسینی را از

یک اتوبوس و از یک اتومبیل سواری پیاده کرده و در همانجا کاظم که فرماندهی گروه را به عهده داشت هر سه را در برابر چشمان وحشت‌زده مسافریان به قتل رساند. در اطلاعیه‌ای که آرخا به همین مناسبت منتشر کرد اعلام نمود که آن سه تن پاسدار بوده‌اند. گروه عملیاتی پس از بازگشت به مقر خود دریافت که افراد باقی‌مانده در مقر ضربه خورده و فرمانده جنگل یعنی محمد حرمتی‌پور به همراه چهار تن دیگر کشته شده‌اند.

پس از کشته شدن حرمتی‌پور مدتی کاظم عهده‌دار فرماندهی جنگل بود که در خلال آن چند عملیات دیگر از جمله حمله به پاسگاه ژاندارمری لاریج از توابع شهرستان نور در تاریخ ۶۱/۴/۳۰ و یا درگیری با مأمورین در جنگل‌های هراز در تاریخ ۶۱/۷/۲۰ که منجر به کشته شدن سه تن از مأمورین شد، صورت پذیرفت؛ ولی شکست این استراتژی قطعی شده بود. همچنین بی‌انگیزگی و اختلافات افراد جنگل رو به گسترش بود؛ به طوری که برخی افراد به عنوان اعتراض، جنگل را ترک و به کردستان بازگشتند و برخی دیگر نیز خواهان بازگشت به شهر و ادامه مبارزه در شهر بودند. در این میان سرقت‌های شبانه از مواد غذایی که توسط افراد گروه صورت می‌گرفت، شرایط بغرنجی پدید آورده بود و از سوی دیگر با کشته شدن عبدالرحیم صبوری که نظریه‌پرداز گروه محسوب می‌شد، پشت جبهه به کلی متلاشی شده بود.

تشکیلات، مدت‌ها پیش از کشته شدن صبوری و حرمتی‌پور بحران‌زده بود. نامه‌ای از بهرام (شاهرخ نعمتی) خطاب به مسعود [محمد حرمتی‌پور] در دست است که بخشی از بحران را نشان می‌دهد. بهرام در این نامه به جلسه‌ای اشاره می‌کند که با سیروس [محسن فرزانیان] و کاظم [علی‌اصغر نیک‌خواه] داشت. او می‌نویسد: «در مورد وضعیت کوه و چشم‌اندازهای آن سعی کردم رفقا را در جریان آنجا قرار دهم و روی مسئله نیرو بسیار تأکید داشتم. در این رابطه رفیق کاظم مطرح کرد که حداکثر ۱۰ نفر نیرو می‌توانیم به شما بدهیم. من حتی شرایط کوه و اینکه معیارهای ما در یک حد متوسط دور می‌زند را تشریح کردم و از رفیق سیروس خواستم که کلیه هوادارانی که در شهرهای مختلف وجود دارند را

در نظر گرفته و با ارزیابی آنها نیرو در اختیار ما قرار دهند و رفیق مطرح کرد که حتی یک نفر هم نمی‌تواند برای کوه بفرستند به هر حال قرار شد حداقل این ۱۰ نفر از کردستان به کوه اعزام گردند.» بهرام نیز تأیید می‌کند به «علت ضعف سازمان در شهر عملاً امکان تماس و جمع‌آوری هواداران بسیار مشکل است و تنها کاری که ما می‌توانیم در شرایط کنونی انجام دهیم در این است که بخشی از نیروهای بالفعل کردستان و شهر را به کوه منتقل کنیم تا بدین طریق موجب تقویت جبهه شمال گردد.»

هنوز چند ماهی پیش، از صدور اعلامیه آرخوا مبنی بر آغاز یک مبارزه جدی، قاطع و انقلابی نمی‌گذشت که رهبران آن از ناتوانی و شکست خود در جلب نیرو حتی با معیارهای متوسط سخن می‌گویند. مرگ صبوری و حرمتی پور که شیفتگان مبارزه چریکی در کوه و جنگل بودند، فقط این شکست را تسریع و نمایان ساخت؛ به طوری که بهرام که در جنگل معاون حرمتی پور بود و در چند عملیات در کوه شرکت داشت، ترجیح داد «جبهه شمال» را ترک کرده و به کردستان برود. پس از کشته شدن حرمتی پور، به پیشنهاد کاظم، افراد به جنگل فراخوانده شدند که در طی «مبارزه ایدئولوژیک» خطوط حرکت آینده را ترسیم کنند. افراد شرکت‌کننده در کنگره عبارت بودند از: علی اصغر نیک‌خواه؛ علی عمادیان؛ محسن فرزانیان؛ شاهرخ نعمتی؛ جمال بابایی؛ نسرین نیک‌سرشت؛ زینت مهدی‌نیا و حسن رادمریخی. کاظم (نیک‌خواه) با خود نقدی از فعالیت گروه به همراه داشت. او توانست با تبلیغ ایده‌های خود آراء تعدادی را جلب کند؛ اما بهرام و یوسف با او مخالفت کردند. یوسف [علی عمادیان] که در غیاب کاظم مسئول کردستان بود و بازگشت او را به کردستان بر نمی‌تابید، خواهان ادامه حرکت در جنگل بود. بالاخره بیشتر افراد به تعطیل جنگل و بازگشت به کردستان تمایل نشان می‌دادند. در نتیجه این نظر فائق آمد و افراد تدریجاً از کوه پائین آمدند تا به کردستان بروند و در آنجا بار دیگر «مبارزه ایدئولوژیک» کنند تا شاید به نتیجه برسند. در کردستان سه جناح در برابر یکدیگر صف‌آرایی کردند: جناح کاظم اعتقاد داشت که جنگل را باید برای همیشه تعطیل کرد. جناح بهرام - یوسف معتقد بودند که باید هر چه سریع‌تر

امکانات پشت جبهه را تدارک دیده و بار دیگر حرکت خود را در جنگل آغاز کرد. این جناح استدلال می‌کرد که در پروسه معین می‌توان از یک واحد چریکی به چند واحد چریکی و از چند واحد چریکی به یک ستون و از یک ستون به چند ستون و از چند ستون چریکی به یک ارتش خلق دست یافت و از درون ارتش خلق می‌توان حزب طبقه کارگر را سامان داد! و تنها در این صورت است که حزب طبقه کارگر از هرگونه تعرضی مصون می‌ماند. جناح سوم را حمید [عبدالعظیم صبوری] نمایندگی می‌کرد که موضعی بینابین داشت. این اختلافات چند پارگی در آرخا ایجاد کرد و البته هیچ‌کدام از آنان هرگز به جنگل‌های شمال بازنگشتند و پس از ضرباتی که در کردستان متحمل شدند، هر یک به سویی رفتند و سرنوشتی یافتند.

یک سال و نیم پس از انشعاب، در یازدهم اسفند سال ۶۱ دو گروه «چریک‌های فدایی خلق» و آرخا بار دیگر بیانیه مشترک وحدت و وصلت صادر کردند. در این بیانیه آمده است «وقتی مبارزه مسلحانه شیوه اصلی مبارزه در جامعه ماست وحدت اصولی نیز در جریان این مبارزه امکان‌پذیر می‌شود». بنابراین دو گروه با درس‌گیری از گذشته و برای انجام بهتر مسئولیتی که بر عهده دارند بار دیگر وحدت می‌کنند؛ اما این وحدت هیچ‌گاه حاصل نشد. گهگاه عده‌ای از آرخا جدا می‌شدند و به «چریک‌های فدایی خلق» می‌پیوستند و مدتی بعد نیز از چریک‌ها جدا و به سوی دیگر گروه‌ها می‌رفتند.

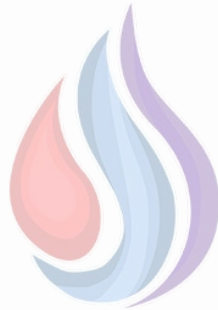
آرخا برای تأمین نیازهای تدارکاتی خود در «جبهه شمال»، شاخه‌ای نیز در شهر داشت که مسئولیت آن به عهده عبدالرحیم صبوری بود. فعالیت این شاخه محدود به چند مورد سرقت از بانک بود: در اولین مورد بانک تجارت واقع در خیابان جلال آل‌احمد مورد دستبرد واقع گردید که طی آن دویست و بیست هزار تومان موجودی بانک به سرقت رفت. در دومین مورد مبلغ چهارمیلیون و سیصد هزار تومان از بانک ملی شعبه آبشار واقع در خیابان ولی‌عصر (عج) روبروی پارک ساعی به سرقت رفت. در سومین مورد به بانک ملی شعبه حافظ واقع در خیابان حافظ پایین‌تر از کریم‌خان حمله شده و مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان از پیشخوان بانک به سرقت رفت. صرف‌نظر از این چند مورد سرقت مسلحانه که جنبه تدارکاتی

داشت، مهم‌ترین عملیاتی که گروه انجام داد حمله به «اتومبیل یکی از سیاستمداران امپریالیست یعنی سفیرکبیر آلمان غربی» بود. این عملیات در روز دوشنبه مورخ ۶۰/۱۱/۱۹ در بزرگراه مدرس روی داد. «پنجره ضدگلوله اتومبیل سفیر آلمان با ضربات پتک و رگبار مسلسل تقریباً خرد شده و سیاستمدار جنایتکار عاجزانه به گریه و تضرع پرداخته بود.» این حمله بدان سبب روی داد که «دولت آلمان غربی یکی از سرسخت‌ترین و پایدارترین متحدین آمریکا» به حساب می‌آمد و دیگر اینکه «نقش آلمان غربی در اقتصاد وابسته ما به عیان و آشکار است» و بالأخره اینکه «آلمان غربی کوشش‌های ذیقیمتی در سازمان دادن دستگاه‌های امنیتی» جمهوری اسلامی به خرج داده است. آرخا در اطلاعیه‌ای که به مناسبت این حمله منتشر کرد فرصت را غنیمت شمرد تا بار دیگر به آراء جزئی تعریض زند. این اعلامیه با اشاره به برخی گروه‌ها که برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی به جلب حمایت امپریالیست‌ها پرداخته‌اند می‌نویسد: «آنها می‌خواهند بار دیگر قصه معروف اول شاه و بعد آمریکا را در گوش خلق ما بخوانند.»

مدت کوتاهی پس از این عملیات، عبدالرحیم صبوری مسئول شاخه شهر طی یک درگیری کشته شد و فعالیتهای شهر به کلی تعطیل گردید. چند تن از دیگر اعضای شهر نیز بعدها ضربه خورده و نابود شدند. یکی از هواداران اقلیت در تاریخ ۶۲/۶/۳ دستگیر شد. مدتی بعد وی توسط یکی از خویشاوندان علیرضا بامری، مسئول اقلیت در سیستان و بلوچستان، با او قراری گذاشت. این قرار در تاریخ ۶۲/۱۰/۷ در میدان کرج اجرا گردید و بامری نیز دستگیر شد. بامری در بازجویی‌های خود از حسن رادمیرخی نام برد و به ارتباط او با آرخا اشاره کرد. بنابراین رادمیرخی نیز در تاریخ ۶۲/۱۰/۱۷ در منزل خود در لاهیجان دستگیر شد. رادمیرخی در تاریخ ۶۲/۱۰/۲۱ سر قرار جمال بابایی حضور یافت. جمال بابایی دستگیر و فرد همراه وی به نام فرهاد کشته شد. سه روز بعد جمال بابایی

۱. چریک‌های فدایی خلق ایران، ارتش رهایی بخش خلق‌های ایران: اعلامیه درباره حمله چریک‌های فدایی خلق ایران به اتومبیل حامل سفیرکبیر آلمان غربی، مورخه ۱۳۶۰/۱۱/۱۹.

بار دیگر سر قرار فیروز حاضر شد. فیروز که احتمال دستگیری بابایی را می‌داد، در حالی که از سوی یک گروه پنج نفره مسلح حمایت می‌شد، در این قرار حضور یافت. در نتیجه درگیری، فیروز به همراه یک مرد و یک زن کشته شدند. بدین ترتیب شاخه شهر «آرخا» نیز از پای درآمد.



TerrorSpring

شاخه هرمزگان

شاخه‌ای که به «چریک‌های فدایی خلق» پیوست، محفلی بود که در بندرعباس تشکیل شده بود. این محفل که در رأس آن فتح‌الله فرید و عزیز پوراحمدی جای داشتند، از اواخر سال ۵۶ تدریجاً با برخی منابع و متون مربوط به چریک‌های فدایی آشنا شد. در خرداد سال ۵۸ اعضای اصلی گروه که تحت تأثیر آوازه اشرف دهقانی بودند برای حضور در سخنرانی او و ارتباط‌گیری با چریک‌ها راهی مهاباد شدند. پس از این تماس روابط این محفل با چریک‌ها ادامه یافت و آنان به عنوان هوادار به تبلیغ و ترویج «چریک‌های فدایی خلق» در هرمزگان پرداختند.

چریک‌ها برای تبیین دیدگاه‌ها و تقویت ارتباطشان، در آغاز فردی به نام منوچهر را به عنوان نماینده خود راهی بندرعباس کردند؛ ولی به علت ناتوانی او در ساماندهی این هواداران مدتی بعد شخصی با نام مستعار محمدحسین [غلامرضا لولویی کوهپایه] و دختری با نام مستعار طیبه [نسرین سلمانی گلّه] را جایگزین او کردند. محمدحسین به سازماندهی نیروهای موجود خصوصاً در میان دانش‌آموزان پرداخت. به طوری که نسبت به دیگر گروه‌های رقیب موقعیت برتری داشت و آن گروه‌ها بدون جلب نظر موافق محمدحسین در سطح شهر اقدامی انجام نمی‌دادند.

شاخه هرمزگان تا نیمه‌های سال ۵۹ به توسعه و گسترش خود پرداخت و از آن پس برای تأمین نیازهای مالی و تدارکاتی برای شروع مبارزه مسلحانه که شعار محوری گروه بود به چند مورد سرقت اقدام نمود. در نیمه شهریور مبلغ یک میلیون و دویست هزار تومان از شعبه مرکزی بانک صادرات سرقت شد. در دی‌ماه همین سال اتومبیل حامل پول‌های نیروی دریایی در فلکه یادبود مورد

حمله واقع شد. دو تن از محافظین کشته و مبلغ هشت میلیون تومان به سرقت رفت. در همین ایام بانک ملی شعبه سورا مورد تهاجم واقع و با کشته شدن یکی از پرسنل نیروی دریایی مبلغ پانصد هزار تومان به سرقت رفت. گروه با تأمین نسبی مالی برای تهیه دیگر نیازهای خود به چند مورد سرقت دستگاه‌های کپی، تایپ، تکثیر و بی‌سیم دست زد. پس از این کلیه بخش‌های گروه برای شناسایی منطقه مناسب برای آغاز درگیری و شروع مبارزه مسلحانه فعال شدند. در نتیجه این پژوهش‌ها کوه‌های بلوچستان از این نظر مناسب تشخیص داده شد. خصوصاً آن که فردی به نام عیسی احمدی که به تازگی به گروه پیوسته بود، از اهالی آن منطقه بوده و آشنایی نسبی با کوه‌های آنجا داشت. گروه در رشته کوه دستکرد در امتداد کوه‌های بشاگرد و در محلی به نام قلعه گنج مستقر شد. رشته کوه دستکرد از شمال غربی به کوه‌های حاجی‌آباد و از آنجا یک رشته به کوه‌های کرمان و یک رشته به کوه‌های بختیاری متصل می‌شد. از طرف جنوب شرقی نیز به کوه‌های تفتان که تا مرز پاکستان ادامه می‌یافت ختم می‌شد.

هدف گروه از عزیمت به کوه در ابتدا کسب آموزش‌های رزمی و سپس شناسایی کامل و دقیق منطقه و ایجاد انبارک برای نگهداری سلاح، مواد غذایی و دارو بود. این اقدامات چند ماهی ادامه داشت؛ ولی به علت درگیر شدن با مردم محلی و دادن دو کشته و تعدادی زخمی و فاش شدن محل استقرارشان، برنامه متوقف و ناچار از بازگشت به شهر شدند و مترصد فرصتی ماندند تا بار دیگر از نقطه‌ای دیگر کار خود را در کوه پی‌گیرند. اما پس از آن که مرکزیت «چریک‌های فدایی خلق» از قصد هواداران خود در هرمزگان مطلع شد، با آن مخالفت ورزید. محمدحسین برای سرپوش نهادن بر شکست خود در کوه، از اوایل فروردین سال ۶۰ شعار «پیش به سوی خلع سلاح» را مطرح کرد که در نتیجه گروه به چند مورد ترور و ربایش سلاح از مأموران دولت اقدام نمود. هواداران گروه چریک‌ها - که مصمم بود هژمونی خود را بر دیگر گروه‌ها حفظ کند - در نهم اردیبهشت‌ماه یعنی دو روز پیش از روز جهانی کارگر که از جانب سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر مردم به راهپیمایی دعوت شده بودند، اقدام به ربودن

اتومبیل حامل سلاح بسیج نمود که در جریان آن نیز یکی از اعضای بسیج کشته شد و شش قبضه اسلحه به سرقت رفت. بنابراین راهپیمایی تحت تأثیر این واقعه لغو شد. چند روز بعد یعنی در پانزدهم همان ماه یکی از شهروندان به نام مهدی عراقی توسط همین گروه مجروح و موتور او به سرقت رفت. شش روز بعد دو تن از پاسداران به نام صمد شمشیری و محمد سعادت‌تی توسط گروه کشته شدند. در روز بیست‌ونهم یک پاسبان ترور و اسلحه یوزی وی به سرقت رفت. در سوم خرداد یک ستوان راهنمایی و رانندگی مجروح و بی‌سیم وی سرقت شد. محمدحسین که توانسته بود پس از ناکامی در بلوچستان موقعیت خود را بازسازی کند، به منظور متقاعد ساختن مرکزیت گروه برای شروع مجدد فعالیت در کوه‌های بلوچستان راهی تهران شد.

در نشستی که در اردیبهشت‌ماه اعضای شورای هرمزگان با مرکزیت گروه در تهران داشتند، بار دیگر مرکزیت گروه مخالفت شدید خود را با شروع عملیات در کوه‌های بلوچستان اعلام نمود و حتی به آنان هشدار داده شد که در صورت انجام عملیات در کوه‌های بلوچستان حق استفاده از نام و آرم «چریک‌های فدایی خلق» را ندارند؛ ولی از آنان خواسته شد که اعضای خود را به تهران اعزام دارند تا در صورت بازگشایی جبهه‌ای در کوه‌های شمال ایران آنان به عنوان پشت جبهه شمال به فعالیت بپردازند. بر اساس این تصمیم از اوایل خرداد گروه هرمزگان شش هسته پنج نفره خود را به تهران گسیل داشت و یک هسته را نیز به زاهدان اعزام کرد.

استقرار این هسته‌ها در تهران مصادف بود با علنی شدن انشعاب آرخوا؛ و چون محمدحسین با فریبرز سنجری در ارتباط بود، ناگزیر او و شاخه هرمزگان به «چریک‌های فدایی خلق» پیوستند. مدت کوتاهی بعد یکی از هسته‌ها برای تأمین نیازهای مالی گروه، موجودی بانک سپه کرج را به سرقت برد.

اما از مردادماه ضربه به گروه آغاز شد و محمدحسین، طیبه، فتح‌الله فرید و دو تن دیگر در کرج دستگیر شدند. این ضربات متوالیاً ادامه یافت؛ به طوری که تا شهریورماه بیشتر اعضا دستگیر و یا کشته شدند. در این ایام محمدحسین که به

همراه چهار نفر دیگر برای محاکمه به بندرعباس اعزام شده بود، توانست از زندان بگریزد و مجدداً به سازماندهی گروه بپردازد. او به همراه حسین رکنی به سازماندهی چند مورد ترور پرداخت. در بیست و دوم مردادماه یوسف دقت؛ در پنجم شهریور فردی به نام دژواخ، کارمند دادگاه مبارزه با مواد مخدر؛ در نوزدهم همان ماه باقر پیشداد؛ و یک زن به نام مریم جلالی؛ و در اوایل آبان‌ماه علی عوض‌پور و سعید صفرزادگان توسط این گروه به شهادت رسیدند. در یازدهم همین ماه دو تن دیگر به نام‌های دامن باغ و بشکال ترور شدند که در نتیجه دامن باغ کشته و دیگری مجروح شد.

پس از آن که در اواخر آبان هسته حسین رکنی ضربه خورد و اعضای آن دستگیر شدند، محمدحسین به سازماندهی ترورها پرداخت؛ ولی فرار محمدحسین از زندان و ضرباتی که گروه پی‌درپی متحمل می‌شد، شائبه همکاری او را با دستگاه‌های امنیتی قوت بخشید. بنابراین محمدحسین از سوی گروه به اعدام محکوم گردید. اجرای حکم به اسحاق فلامرزی واگذار شد. با کسب اطلاع محمدحسین از حکم صادره او به دفاع از خود پرداخت و بالاخره دفاعیات او پذیرفته شد و توانست مجدداً موقعیت پیشین خود را در نزد گروه تثبیت کند. محمدحسین برای تحکیم موقعیت خود چند مورد ترور دیگر را نیز پی‌ریزی کرد. در بیست و ششم دی ماه فردی به نام شاهوند و در دوازدهم بهمن دو تن از کارمندان جهاد سازندگی به نام‌های سبزه غلامی و آبسوران توسط گروه کشته شدند. چند مورد ترور دیگر نیز نافرجام ماند. محمدحسین پس از آن به کردستان رفت تا کارنامه خود را به مرکزیت «چریک‌های فدایی خلق» عرضه کند. گزارش عملکرد گروه هرمزگان که در مقر «سرد کوهستان» و توسط «اسمر» تایپ شد، با استقبال «چریک‌ها» مواجه گردید. زیرا این گزارش نشان می‌داد که «چریک‌های فدایی خلق» همچنان به تئوری «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» وفادارند و لاجرم «اکثریتی» شدن اشرف دهقانی که آرخا آن را می‌پراکند، شایعه‌ای بیش نیست. بنابراین در جلسه‌ای که مرکزیت چریک‌ها در «دایماب» برگزار کرد، محمدحسین را به عضویت مرکزیت گروه ارتقا داد و

گروه هرمزگان نیز به عنوان شاخه پذیرفته شد. به پیشنهاد محمدحسین و تصویب مرکزیت، هواداران شاخه هرمزگان از تهران، زاهدان و بندرعباس از اسفند سال ۶۰ راهی کردستان شدند تا به دیگر پیشمرگه‌ها پیوندند. محمدحسین که اکنون به مرکزیت راه یافته بود، مصمم بود با اتکا به «بندری»‌ها مرکزیت را تحت انقیاد خود درآورد. او برای تأمین این نیت خود پیشنهاد عضویت یکی از بندری‌ها را در مرکزیت گروه داد؛ ولی این پیشنهاد با مخالفت روبرو شد. محمدحسین برای به چنگ آوردن گروه مانعی به نام عباس [رحیم کریمیان] پیش روی داشت. بنابراین در غیاب پولاد [فربرز سنجری] محمدحسین توانست نظر موافق تورج [محمدرضا خادمی] و اشرف دهقانی را برای اخراج عباس به دست آورد، ولی اصرار او برای تسریع در این امر بدون نتیجه ماند. پس از آنکه پولاد از فرانسه به کردستان بازگشت و در جریان موضوع قرار گرفت، با این تصمیم مخالفت کرد. پولاد با شناختی که از برتری‌جویی محمدحسین داشت، می‌دانست که پس از کریمیان نوبت دیگران فراخواهد رسید که توسط محمدحسین حذف و قلع و قمع شوند. از آن پس محمدحسین به محاق رانده شد. او نیز متقابلاً مخالفت خود را با مرکزیت علنی ساخت و آنان را به بی‌تحركی و اپورتونیسم متهم می‌کرد و از آنان خواست تا کارنامه فعالیت خود را منتشر سازند. اظهارات محمدحسین، دیگر اعضای مرکزیت را علیه او برانگیخت. بنابراین کمی بعد، یعنی در تیرماه سال ۶۱، همکاری بندری‌ها و چریک‌ها از هم گسست. پس از این جدایی محمدحسین که مسئول «بندری‌ها» بود، با تعیین جانشین در دو مقر «کلب رضاخان» و «دایماب»، در شهریورماه به ارومیه رفت تا گشایشی در وضع مالی گروه پدید آورد. این بار نوبت محمدحسین بود که در غیابش یکی از معاونینش با نام مستعار عارف که هویتی افغانی داشت و از همان آغاز و در بندرعباس با «بندری‌ها» پیوند یافته بود با یادآوری اشتباهات او از جمله استبداد رأی و جدایی از چریک‌ها به انتقاد از او پرداخته و مخالفت خود را علنی سازد و دیگران را علیه او بشوراند. محمدحسین در شهریورماه از گروه اخراج و یک شورای پنج نفره جایگزین او شد. محمدحسین در دوران اقامت در ارومیه با

حمله به اتومبیل حامل پول بانک و کشتن پاسبان محافظ، مبلغ یک میلیون و ششصد هزار تومان به سرقت برد و مدتی بعد نیز با ترور یک استوار ارتش، مسلسل وی را سرقت کرد؛ ولی پس از آن که وی در مهرماه به مقر دایماب بازگشت، دریافت که دیگر جایگاهی در نزد شاخه ندارد. بنابراین به همراه چند تن به ارومیه رفت و مدتی بعد یکی از افراد خود را به بندرعباس اعزام کرد تا به جذب نیرو پردازد؛ ولی با دستگیری فرد اعزامی، خانه محمدحسین در ارومیه لو رفت و در آبان‌ماه همگی در آنجا ضربه خوردند.

اما شورای پنج نفره در ارزیابی خود از دوران اقامت در کردستان آن را ناموفق دانسته و تصمیم به بازگشت به شهرهای کرمان، زاهدان و بندرعباس گرفت. تدریجاً تعدادی از افراد از کردستان خارج شدند. پس از آن که خبر انشعاب بندری‌ها و تصمیم آنان مبنی بر خروج از کردستان در سطح گروه‌های موجود در منطقه انتشار یافت، «اقلیت» با همکاری حزب دمکرات و به بهانه آن که بندری‌ها قصد تحویل سلاح‌های خود را به حاکمیت دارند، آنها را خلع سلاح کردند. «چریک‌های فدایی خلق» برای جلب رضایت بندری‌ها و در اعتراض به اقدام اقلیت در تاریخ ۶۱/۹/۲۸ در اطلاعیه‌ای اعلام کردند:

اقلیت که پس از اخراج این عده از طرف سازمان ما احساس نزدیکی زیادی به آنها می‌کرد و حتی بارها پیشنهاد همکاری‌های هر چه بیشتری را به آنها داده بود ناگهان به این نتیجه رسید که آنها در صدد فروش اسلحه‌های خود و فرار از کردستان هستند و به این بهانه به عنوان میهمان به مقر آنها رفته و حدود نیمه شب ناگهان به روی آنها ریخته و اسلحه‌های آنها را جمع‌آوری می‌کنند.

«چریک‌های فدایی خلق» به اقلیت هشدار دادند که این رفتارها به جنبش ضدامپریالیستی لطمه زده و موجب خشنودی امپریالیسم است. به هر تقدیر پس از چند ساعت درگیری سنگین با وساطت دفتر سیاسی حزب دموکرات، طرفین به جنگ خود خاتمه دادند.

باقیمانده بندری‌ها در کردستان برای تثبیت موقعیت خود در دی‌ماه سال ۶۱ با حذف کلمه شاخه با عنوان «چریک‌های فدایی خلق هرمزگان» اعلام موجودیت

کردند. این گروه نیز در کردستان در پیوند با حزب دمکرات، در چند عملیات شرکت کرد؛ مثلاً بر اساس «اطلاعیه سیاسی - نظامی» این گروه در تاریخ ۶۳/۷/۵ پیشمرگان این گروه به همراه دسته‌ای از پیشمرگان حزب دمکرات کردستان در ۲ کیلومتری شهر اشنویه در کمین پاسداران نشستند و در ساعت ۶ بعدازظهر یک خودرو پر از پاسدار به کمین افتاد که تمام آنان در دم کشته شدند. اما بخش عمده گروه تدریجاً راهی بندرعباس شدند و یکی پس از دیگری ضربه خورده و نابود شدند. بدین ترتیب شاخه هرمزگان که زمانی مایه مباهات «چریک‌های فدایی خلق» به شمار می‌رفت، به پایان خود رسید.



جنگ کردستان

صرف نظر از فقر و محرومیتی که در دوران پهلوی سراسر کشور را فراگرفته بود، مناطق کردنشین به رغم برخورداری از ظرفیت‌های مطلوب برای توسعه و آبادانی به خاطر وجود سنت مبارزاتی با گرایش‌های تند قومی که یک مورد جمهوری خودمختار را نیز در پیشینه خود داشتند، با بی‌اعتنایی مطلق رژیم پهلوی روبرو شدند. این بی‌اعتنایی تأثیرات خود را بر جای می‌نهاد. بنابراین نه تنها از سنت مبارزه و حس نوستالژیک مردم نسبت به جمهوری مهاباد نکاست، بلکه آن خطه همچون آتش زیر خاکستر باقی ماند. از این رو کردستان در چارچوب «مسئله ملیت‌ها» همواره مورد توجه گروه‌های مارکسیست - لنینیست بود. بیژن جزنی جنبش خلق کرد را در رأس جنبش‌های ملی خلق‌های تحت ستم دانسته و چون این جنبش در مقابل رژیم وابسته به امپریالیسم قرار دارد، به گمان او به طور خودبخود ماهیتی ضدامپریالیستی می‌یابد. جزنی توصیه می‌کند تا با «پایان دادن به هر گونه تنگ‌نظری بورژوایی و خرده‌بورژوایی در زمینه مسئله ملی سنگ بنای وحدت و همبستگی خلق‌های ایران در یک جامعه آزاد و دمکراتیک» گذاشته شود. او همچنین پیشنهاد می‌دهد که جنبش [سراسری] حتی نیروهای نظامی خود را ولو جنبه سمبلیک داشته باشد، در اختیار این جنبش‌های قومی و محلی قرار دهد. زیرا زمینه‌های فکری ترقیخواهانه در کردها عامل مهمی برای پیوند جنبش انقلابی مسلحانه با جنبش ملی خلق کرد به شمار می‌رود. به رغم این توصیه جزنی، سازمان چریک‌های فدایی تا آستانه انقلاب جز چند هوادار در

کردستان فاقد پایگاه اجتماعی بود. علیرضا اکبری شاندیز یکی از مسئولان سازمان در کردستان، می‌نویسد: «تا دوران قیام، به واسطه دیدگاه حاکم بر سازمان در زمینهٔ مشی مسلحانه پیشتاز که مرحلهٔ فعالیت خود را تنها در شهرهای بزرگ و مناطقی که مشکلات زندگی مخفی تیمی قابل حل باشد، می‌یافت، ... سازمان هیچ‌گاه فعالیت مشخصی را در کردستان سازماندهی ننمود. و تنها چند ماه قبل از قیام بود که توانست در سنندج با یکی از گروه‌های هوادار تماس بگیرد و در ارتباط با آنها در دوران قیام چند عملیات مسلحانه علیه ارتش انجام دهد.»^۱ اولین گروه هوادار که قبل از انقلاب در ارتباط با سازمان قرار گرفت، گروه مبارزین در سنندج بود که توسط بهروز سلیمانی، جلیل حواری‌نسب، علی‌اکبر مرادی و چند تن دیگر تشکیل شده بود. در اسفندماه ۵۷ بهزاد کریمی از سوی سازمان مأموریت یافت تا کمیته ایالتی کردستان را ایجاد کند. این انتخاب از آن رو صورت گرفت که وی در گذشته خدمت سربازی خود را در کردستان سپری کرده بود و اندکی با مسائل کردستان آشنایی داشت. متعاقب او افراد دیگری مانند اصغر جیلو، یوسف کشی‌زاده، جواد اصغرزاده، اکبر صادقی بناب، حمزه فراحتی، کیان آذرفام، ماشاءالله خاکساری و دیگران به کردستان رفتند. نخست قرار بود سنندج به عنوان مرکز شاخه و کمیته ایالتی انتخاب شود. اما پس از مذاکراتی که صورت گرفت، شهر مهاباد به خاطر موقعیت سیاسی و فرهنگی و نقش تاریخی‌اش جهت استقرار دفتر مرکزی انتخاب شد. این انتخاب با مخالفت دفتر سنندج مواجه گردید. زیرا بهروز سلیمانی و دیگر اعضای دفتر که نیروهای بومی بودند برای خود صلاحیت بیشتری قائل بودند تا برای افرادی که از خارج از منطقه آمده بودند. مرکزیت سازمان برای حل این مشکل، سلیمانی را به عنوان مشاور برگزیده و مسئولیت شهرهای جنوبی کردستان را به او سپرده بود. حضور فرد ماجراجویی چون سلیمانی در رأس دفتر سنندج و دیگر عوامل، شرایط را برای

۱. اشرف دهقانی: بازمانده‌ای از دوران کودکی! درباره سخنرانی اشرف دهقانی در مهاباد به مناسبت ۱۹ بهمن، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران - شاخه کردستان، ص ۱۸.

آشوب مستعد ساخته بود. برپایه این پیشینه در حالی که هنوز رژیم شاهنشاهی به تمامی فروپاشیده بود، حزب دمکرات با استفاده از خلأ قدرت در مرکز و پیش از استقرار دولت بازرگان جنگ خود را علیه حاکمیت جدید آغاز کرد.

قدرت‌نمایی حزب دموکرات در برابر حاکمیت انقلاب

در روز بیست‌وسوم بهمن‌ماه، یعنی یک روز پس از سقوط رژیم پهلوی حزب دموکرات به تحریک عبدالرحمن قاسملو دبیرکل آن حزب به کلانتری‌ها، قرارگاه اصلی شهرستانی و مرکز ژاندارمری مه‌آباد هجوم برده و اسلحه‌های موجود را به غارت بردند. سپس برای غارت سلاح‌های موجود در پادگان مه‌آباد آنجا را محاصره کردند. غنی بلوریان می‌نویسد:

دکتر قاسملو... برای تصرف پادگان طرح‌ریزی می‌کرد. او در این زمینه با من هیچ مشورتی نکرد ولی من از کانال دیگری از اقداماتش مطلع می‌شدم. به این خاطر به او گفتم: پیش از این که اقدامی صورت گیرد بهتر است ما مردم کرد علیه حکومت موقت بازرگان قیام نکنیم اگر شما معتقد هستید که مسئله کرد باید از طریق مسالمت‌آمیز حل شود لازم است از همان موضع حرکت کنیم. دکتر گفت: این پادگان مایه شر و فساد است و باید برچیده شود. گفتم: این گفته شما برخلاف نظر حزب دمکرات است ما اگر به آشتی اعتقاد داریم و می‌خواهیم از طریق مسالمت‌آمیز مسئله گُرد را حل کنیم دیگر نباید به کاری دست بزنیم که بعدها برایمان مشکلاتی به وجود آورد. دکتر گفت: این موضوع راه آشتی را نخواهد بست.^۱

یکی از کسانی که بعدها اسنادی درباره ارتباط وی با یکی از مأموران آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا منتشر شد^۲، بدون آن که به تاریخ حمله حزب دمکرات به پادگان مه‌آباد اشاره‌ای کند آن را نشان هوشیاری قاسملو در برابر رژیم جدید

۱. ناله کوک: غنی بلوریان، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۸۲، صص ۳۵۵-۳۵۴.
 ۲. چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، زمستان ۱۳۸۳، ص ۴۱۱.

ارزیابی می‌کند.^۱

آشکار است که این اقدام حزب دمکرات، پیش از آن که چانه‌زنی درباره خودمختاری در چارچوب تمامیت ارضی باشد، عملاً قدرت‌نمایی در برابر حاکمیت جدید بود. خصوصاً آن که شیخ عزالدین حسینی (امام جمعه مهاباد) در همان روز در این شهر شورای انقلاب تشکیل داد. محاصره پادگان یک هفته به طول انجامید و بالاخره در سی‌ام بهمن‌ماه همزمان با حضور هیأت نمایندگی دولت موقت در مهاباد سقوط کرد و سلاح‌های سبک و سنگین آنجا توسط هواداران حزب دمکرات و کومله به یغما رفت. در همین روز طرح هشت ماده‌ای مصوبه نمایندگان شوراها و انقلابی‌اعزامی از شهرهای کردستان ایران در گردهم‌آیی ۳۰ بهمن در شهر مهاباد منتشر شد. به موجب این طرح همه پادگان‌ها در کردستان باید تحت نظر شورای انقلابی اداره شود و همچنین «همه نمایندگان حاضر که نماینده شهرستانهای کردنشین هستند اعلام می‌دارند که حضرت آیت‌الله سیدعزالدین حسینی صلاحیت دارند تا در رأس هر هیأتی قرار بگیرند که از طرف خلق کرد با دولت مرکزی مذاکره نمایند و دستگاه رهبری انقلاب و دولت موقت را از مذاکره و تماس با عناصر ارتجاعی کرد برحذر می‌دارند.»

در اولین روز اسفندماه قریب به چهارهزار نفر به دعوت «جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب» در سنندج راهپیمایی کردند و شعارهایی چون «شورای انقلابی - نظامی فقط با انتخاب آزاد سربازان، درجه‌داران و افسران تشکیل گردد» سر دادند. «گرچه نماینده تمامی جریان‌های سیاسی چپ» در این جمعیت حضور داشتند، عناصر اصلی تشکیل‌دهنده این جمعیت اعضای سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان - کومله - بودند. این سازمان از تداوم محفلی با گرایش‌های مائوئیستی پدید آمده بود و سازمان چریک‌های فدایی خلق آن را «یک سازمان مترقی و ضدامپریالیست با گرایش‌های چشمگیر مارکسیستی -

۱. حمید شوکت، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفت‌وگو با مهدی خانابا تهران، ناشر: بازتاب. ساربروکن، ص ۵۶۴.

۲. جنگ خونین سنندج و دستاورد آن، شورای شهر، ص ۳۹.

لنینیستی» و پرچمدار دموکراتیسم انقلابی و نماینده خرده بورژوازی کردستان ارزیابی می کرد.^۱ در حالی که گروه هواداران چریک‌ها در آنجا «گروهی نوپا و از نظر تشکل هنوز کم‌تجربه بود و نمی‌توانست نقش مهمی در بسیج توده‌ها به عهده بگیرد»^۲.

چریک‌های فدایی در کردستان

سازمان چریک‌های فدایی از هیچ‌گونه جاذبه‌ای در کردستان برخوردار نبود. مبارزه مسلحانه آنان و شعارهایشان برای کردها بی‌فروغ بود. یافتن متحد در کردستان برای چریک‌ها از چنان اهمیتی برخوردار بود که ناگزیر چشم بر پاره‌ای از اصول خود بستند. زیرا می‌دانستند بدون وصل کردن خود به افراد و یا سازمانی بومی در منطقه‌ای که ساخت عشیره‌ای دارد امکان فعالیت نخواهند یافت. بنابراین سازمان چریک‌های فدایی در حالی که سازمانی سراسری بود، در مناطق کردنشین در ذیل سازمان‌های قومی قرار گرفت و لاجرم برای تثبیت موقعیت متزلزل خود دنباله‌رو سازمان‌های سیاسی آنجا شد و به ایفای نقشی حاشیه‌ای رضایت داد. چریک‌های فدایی مشروعیت خود را در کردستان در پیوند و همکاری با سازمان‌های بومی آنجا می‌جستند؛ و با این کار به خاطر پیشینه خود، به سازمان جدیدالتأسیس و مجهول‌الهویه کومله و حزب دمکرات که سابقه همکاری با رژیم عراق را در پرونده خود داشت نیز مشروعیت می‌بخشیدند. این سازمان در اولین اعلام رسمی حضور خود در چهارم اسفندماه در سنندج راهپیمایی کرد. سه روز بعد به دعوت جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب گروهی از مردم سنندج راهپیمایی کردند و در قطعنامه پایانی خود خواهان تشکیل ارتش خلقی شدند و متعاقب آن کومله در پیامی خطاب به نیروهای نظامی پادگان‌های کردستان از آنان خواست تا «راه انقلابیون پادگان مهاباد» را انتخاب کنند. در بیانیه

۱. مصاحبه دانشجویان پیشگام تبریز با نیروهای سیاسی هیأت نمایندگی کردستان، ص ۴۷.

۲. جنگ خونین سنندج و...، ص ۳۹.

کومله ادعا شده بود که داخل پادگان‌ها سنگربندی شده، و در اطراف پادگان‌ها و اطراف شهرهای کردستان توپ و مسلسل کار گذاشته شده است. در همین روز هواپیماهای عراقی به یک منطقه مرزی به نام سیرین در نزدیکی بانه حمله بردند و در نتیجه آن حدود پانزده نفر کشته شدند.

چریک‌ها در این روزها از تلگرامی به امام خمینی سخن به میان آوردند که به موجب آن عبدالله مرادی یکی از خان‌های کردستان به همراه ده تن از خوانین دیوان‌دره «آمادگی خود را برای قلع و قمع معلمان و کمونیست‌ها به دستور مفتی‌زاده اعلام می‌کنند»^۱ در درستی این خبر می‌توان تردید کرد. زیرا در صورت صحت، دستاویز مناسبی بود؛ هم برای شیخ‌عزالدین حسینی جهت از میان به در بردن مفتی‌زاده که رقیب او بود و هم برای کومله جهت جنجال‌آفرینی.

روابط چریک‌ها با احمد مفتی‌زاده خصمانه بود. زیرا به گمان آنان پیش از انقلاب تنها فعالیت مدرسه او «تاختن به مارکسیست‌ها و فلسفه علمی بود و در جهت برنامه‌های رژیم عمل می‌کرد... افراد این مدرسه در آغاز حرکت انقلابی، نقش ترمز داشتند... مفتی در اوج قدرقدرتی ژنرال ازهاری و همزمان با تبلیغات شدید ضدمارکسیستی دولت در مسجد جامع شدیدترین توهین‌ها را به مارکسیست‌ها نمود و به همکاری و همگامی نیروهای مذهبی و چپی ضربه زد و این آغاز تفرقه جدی در صفوف خلق بود و به تدریج اوج یافت تا جایی که مذهبیون واقعی و مبارز را مفتی آنچنان منحرف کرد که نماز جهاد خواندند و قصد تصرف دفتر هواداران را نمودند»^۲ اما حسن امینی اطلاع دیگری به دست می‌دهد:

در اواخر سال ۱۳۵۶ [مفتی‌زاده] به دنبال تأسیس مدرسه قرآن در شهر مریوان؛ در سندج نیز مدرسه قرآن را تأسیس کرد... آن زمان در ایران به خصوص در شهرهای بزرگ تظاهرات خیابانی و اعتراضات علنی مردم علیه رژیم شاه به راه

۱. اعلامیه‌ها و بیانیه‌های سازمان چریک‌های فدایی خلق در سال ۵۷، ص ۲۲۹.

۲. جنگ خونین سندج...، صص ۴۱-۴۰.

افتاده بود و آقای مفتی زاده رهبری همراه شدن مردم کرد و بعضی مناطق دیگر اهل سنت را با شجاعت و فداکاری و سازش‌ناپذیری به عهده گرفت که در آن برهه همه راهپیمایی‌ها در سنج از مدرسه قرآن ترتیب [داده] و راه‌اندازی می‌شد. تنها کسی که با خط و امضای خود اعلامیه‌های افشاگرانه و شدیدالحن در کردستان علیه رژیم شاه و مسئولانش می‌نوشت مرحوم آقای مفتی زاده بود.^۱

در روز نهم اسفند در مریوان تظاهراتی صورت گرفت. این تظاهرات بدان خاطر که عده‌ای شعار می‌دادند «جمهوری دمکراتیک کردستان وطن ماست» به خشونت گرایید و به جراحت عده‌ای انجامید. در بانه نیز که زیر نگین شیخ جلال حسینی برادر شیخ‌عزالدین بود تظاهراتی صورت پذیرفت. تظاهرکنندگان در اعلامیه‌ای ده ماده‌ای اعلام کردند که شیخ‌عزالدین حسینی تنها نماینده خلق کرد است. آنان همچنین موضع‌گیری رادیو و تلویزیون در مورد اعلام رهبری احمد مفتی زاده را به شدت محکوم کردند.

همچنین از بانه خبر می‌رسید که عراق در مرز مشترک خود با بانه نیرو پیاده کرده است. اوضاع در مناطق کردنشین متشنج و ناآرام بود. عوامل حزب دموکرات در اجتماعاتی که به مناسبت شروع فعالیت حزب در شهرهای مختلف تشکیل می‌گردید مسلحانه شرکت می‌کردند. به برخی پادگان‌ها مانند پادگان جلدیان شبانه حمله می‌شد. به درستی معلوم نبود که این حملات از جانب چه گروه‌هایی صورت می‌گرفت. زیرا صرف‌نظر از سازمان‌های بومی و هواداران چریک‌های فدایی، عوامل رژیم پیشین مانند سپهد پالیزبان و سردار جاف تحرکاتی را علیه حکومت جدید آغاز کرده بودند. اعدام سالار جاف نماینده مجلس شورای ملی توسط دادگاه انقلاب، سولیوان، سفیر آمریکا در تهران را متقاعد کرده بود که این امر موجب «رادیکال شدن روزافزون جنبش کردها و در نهایت مواجهه خشونت‌بار با دولت مرکزی» خواهد شد.^۲

۱. حسن امینی، چشم‌انداز ایران، پاییز ۱۳۸۴، ص ۳۳.

۲. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، کتاب سوم، ص ۷۷۴.

بیژن جزینی که ساده‌انگارانه تصور می‌کرد چون جنبش‌های ملی در برابر رژیم وابسته به امپریالیزم قرار دارند لاجرم خودبخود ماهیتی ضدامپریالیستی می‌یابند، هرگز نمی‌توانست پیش‌بینی کند که به زودی زمانی فراخواهد رسید که میراث‌داران او با کارگزاران رژیم وابسته به امپریالیسم و عوامل رژیم بعث عراق دوشادوش یکدیگر جنبش کردی را به پیش می‌برند. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان - کومله - با انتشار اطلاعیه‌ای از زحمتکشان خواست تا مسلح شوند. در این اطلاعیه که در بیست‌وچهارم اسفند انتشار یافت، آمده است: «درست در شروع و اوج مقاومت مسلحانه تضاد و شکافی در صفوف انقلاب ظهور نمود. تضاد بین بخشی از رهبری و توده‌های مسلح؛ زیرا مردم نه تنها از هیچ مرجعی دستور مقاومت مسلحانه را دریافت نکرده بودند حتی توسط سازشکاران از مقاومت منع می‌شدند. ولی آنها با شور انقلابی و ابتکار خویش راه صحیح مبارزه را برگزیده بودند. سازشکاران وقتی که دیدند نمی‌توانند مردم را از صحنه نبرد خارج سازند با سران خونخوار ارتش مقابله نموده و ارتش را از میدان نبرد خارج نمودند. ارتش را به پادگان‌ها برگرداندند برای این که حفظش کنند. این اولین شکاف در انقلاب بود». کومله در ادامه اطلاعیه خود مهم‌ترین مسائلی را که مسلح شدن زحمتکشان را ضروری می‌ساخت، چنین برمی‌شمارد: «کتک‌کاری و زخمی نمودن معلمین قریه بوریدر (بین مریوان و سنندج) حمله به ستاد چریک‌های فدایی خلق در خانه (پیرانشهر). حسین آغائی بیزیلی و برادرش قرنی آغا مالکین قریه بالان نزدیک سردشت با دسته‌ای مسلح به قریه تالان حمله نموده بعد از کتک‌کاری و ارعاب مسلحانه طناب به گردن دهقان‌ها انداخته و آنها را دوره گردانده است. جعفر آغا مالک قریه سدرآباد در منطقه بوکان از تشکیل شورای دهقانان جلوگیری کرده و به زور اسلحه در مسجد را به روی مردم بسته است تا مانع تجمع آنها بشود. حاج‌احمد بیگ حیدری مالک مرتجع قریه گویزه کویره از دهات مریوان اخیراً زمین یکی از دهقانان را به زور تصرف نموده است.» این موارد کفایت می‌کرد تا کومله حکم خود را مبنی بر مسلح شدن زحمتکشان صادر کند.

نزدیک به یک دهه پیش برجسته‌ترین نظریه‌پردازان فدایی با مطالعه ساخت اقتصادی - سیاسی جامعه و با تأکید بر نوع مناسبات رژیم پهلوی با دنیای سرمایه‌داری و با مشاهده و تحلیل دیگر انقلاب‌های جهان و با زیرورو کردن متون مارکسیستی مبارزه مسلحانه را برگزیدند؛ ولی اینک میراث‌داران آنان اختیار خود را به گروهی سپرده بودند که کتک‌کاری در یک روستا، مسلح شدن مردم را در نظرشان اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت.

جنگ تمام‌عیار

کومله آشکارا برای شروع جنگی تمام‌عیار علیه حاکمیت جدید لحظه‌شماری می‌کرد. بنابراین تلاش می‌کرد از اختلافات موجود در میان مدعیان «واقعاً جاه‌طلب و خودخواه» رهبری کرد - که به طور مشخص احمد مفتی‌زاده و شیخ‌عزالدین حسینی بودند - استفاده کند. کومله و به تبع آن چریک‌های فدایی در حالی که موضعی دشمنانه در برابر مفتی‌زاده داشتند، «دور شیخ‌عزالدین حسینی را گرفته و بزرگش می‌کردند. او هم فکر کرده بود کسی است و می‌خواست خودش را با آیت‌الله خمینی برابر کند»^۱ و متقابلاً عزالدین حسینی نیز «به دستور کومله» کار می‌کرد و «افسارش» در دست کومله بود.^۲

در روز ۲۶ اسفند مفتی‌زاده طی نامه‌ای به سرهنگ صفری فرمانده لشکر ۲۸ سنج خوهان دریافت فشنگ برای اسلحه‌های پاسداران کمیته تحت فرماندهی خود می‌شود. او در این نامه یادآور می‌شود «تا حالا آشوبگران بارها طرح حمله به پادگان را داشته‌اند و ما همیشه آن را خنثی کرده‌ایم.» مفتی‌زاده از این آشوبگران نامی به میان نمی‌آورد، ولی آشکار است که آشوبگران مورد نظر او عوامل کومله می‌باشند. سرهنگ صفری تحویل فشنگ را به موافقت حجت‌الاسلام صفدری موکول کرد. سازمان چریک‌های فدایی ادعا کرد «صفدری

۱. احمد صدر حاج‌سیدجوادی، چشم‌انداز ایران، همان، ص ۴۲.

۲. عزت‌الله سبحانی، چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، فروردین ۱۳۸۲، ص ۶۳.

۳. غنی بلوریان، همان، صص ۳۶۷-۳۶۶.

به بهانه اینکه شنیده است افراد مفتی‌زاده فشنگ‌ها را می‌فروشند و از ترس آن که اسلحه علیه خودش به کار رود، حاضر نشد اسلحه و مهمات در اختیار مفتی‌زاده قرار دهد.^۱

شایعات منتشره در شهر مردم را نگران ساخته بود. فردای آن روز عده‌ای در استانداری تحصن کردند. گروهی از بازاریان سنندج برای گماردن نگهبانان بیشتری در بازار به کمیته مستقر در استانداری مراجعه و درخواست کردند برای حفظ جان و مال آنها به درخواستشان ترتیب اثر داده شود تا در نگرانی و حفاظت شهر اشکالی پیش نیاید. افراد کمیته مفتی‌زاده آنان را به سوی کمیته صفدری ارجاع دادند. صفدری در میان آنان حاضر شد. نشریه کار ارگان سازمان مدعی است صفدری آنان را به تجزیه‌طلبی و اخلال متهم کرد.^۲ با تحریک عده‌ای کمیته صفدری محاصره و درگیری آغاز شد. سرهنگ صفری سرپرست لشکر ۲۸ کردستان برای تحریک مساعی و بازگرداندن آرامش به سنندج از بهروز سلیمانی و صدیق کمانگر نمایندگان چریک‌های فدایی و کومله «استدعا» کرد به ستاد لشکر «تشریف‌فرما» شوند؛ اما به تحریک صدیق کمانگر به ستاد لشکر ۲۸ سنندج حمله شد و سرهنگ صفری و سرگرد مسعودی در دفتر کارشان توسط عناصر کومله بازداشت شدند. ساعاتی بعد عناصر کومله و چریک‌های فدایی با حمله به پادگان ژاندارمری، آنجا را تصرف و سلاح‌های موجود را به یغما بردند. مهاجمین با اسلحه‌های غارت شده به سوی پادگان سنندج یورش بردند؛ اما با مقاومت پرسنل حاضر در پادگان مواجه شدند. از این رو کمانگر با تحت فشار قرار دادن سرهنگ صفری که به اسارت آنان درآمده بود، تلاش کردند دیگر فرماندهان را تسلیم و پادگان را تصرف کنند؛ اما با استنکاف این فرماندهان مقاومت در برابر مهاجمین ادامه یافت. در ساعات پایانی همان روز عوامل کومله و چریک‌های فدایی به سرکردگی صدیق کمانگر رادیو و تلویزیون سنندج را

۱. جنگ خونین...، ص ۴۳.

۲. نشریه کار، ویژه کردستان، شماره ۳: ۱۳۵۸/۱/۵، ص ۳.

اشغال کردند و «صدیق کمانگر یکی از مسئولان وقت کومله در سنندج از تلویزیون مردم را تهییج می‌کند که به کمک مردمی که در پادگان به دام افتاده‌اند بروند. خود افراد کومله نیز وارد جریان شده سرانجام درگیری به وجود می‌آید.»^۱ کومله که از پیش مترصد فرصت بود، تلاش کرد دامنه آشوب را به دیگر شهرها بگستراند. در همین روز عزیز رضایی یکی دیگر از «سران کومله» به ملا عبدالله محمدی امام جمعه سقز گفت: «جنگ سنندج شروع شده، نیروهای جلال طالبانی به کمک ما آمده‌اند و تیربار و خمپاره آورده‌اند و پادگان سنندج نزدیک است که سقوط کند؛ شما اجازه بدهید ما به پادگان سقز حمله کنیم. اگر کمک نمی‌کنید لااقل مخالفت نکنید... ایشان دست انداخت زیر عبا و برگشت یک نگاهی به او کرد و با لحنی تحقیرآمیز و محکم گفت: برو (پادگان) را بگیر، به قرآن قسم گفته‌ام اگر یک نفرتان دوروبر (پادگان) بروید همه‌تان را بزنند.»

رادیو سنندج که در تصرف عناصر کومله و فدایی بود از آنان که اسلحه در اختیار داشتند دعوت کرد تا به مهاجمین در پادگان بیوندند. در همان روز شورای موقت انقلاب سنندج اعلام موجودیت کرد. این شورا در پیام شماره یک خود - که در ساعت ۳ بامداد روز ۲۸ اسفند انتشار یافت - از همه رزمندگان خلق خواست «۱. جاده‌های شهر را ببندید ۲. در خیابان‌ها و محله سنگربندی کنید ۳. با سلاح خود به کمیته نظامی واقع در خیابان ۲۲ بهمن (شاپور سابق) ستاد لشکر ۲۸ سنندج مراجعه کنید.» شهر وضعیتی جنگی به خود گرفته بود. شورای مذکور در دومین پیام خود از مردم می‌خواهد «در سنگرهای ساخته شده در محله‌ها و کوچه‌ها به دفاع از شهر» پردازند. با انتشار شرایط اضطراری در شهر هواداران مسلح چریک‌های فدایی و کومله از شهرهای مهاباد؛ بوکان؛ سقز؛ مریوان؛ بانه؛ دیواندره؛ کامیاران؛ نقده و... راهی سنندج شدند.^۲

با تلاش‌های صورت گرفته مذاکره برای برقراری آتش‌بس آغاز شد و توافق

۱. غنی بلوریان؛ همان، ص ۳۶۰.

۲. خاطرات سیدهاشم هدایتی.

۳. جنگ خونین سنندج و...، ص ۹۳.

گردید که ستاد لشکر ۲۸ و رادیو و تلویزیون از سوی مهاجمین تخلیه و فرمانده لشکر نیز آزاد شود.

شورای موقت انقلاب سنندج در بیانیه شماره ۳ خود آتش‌بس را به اطلاع مردم رساند. در عین حال از آنان خواست تا با ماندن در سنگرهای کوچک‌ها و محلات شهر، آماده دفاع از شهر باشند. سازمان چریک‌های فدایی در نامه‌ای سرگشاده به نخست‌وزیر ادعا کرد «به هیچ‌وجه در آغاز درگیری خونین روزهای اخیر سنندج شرکت نداشته است.»

در روز ۲۹ اسفند آتش‌بس شکسته شد و مهاجمین بار دیگر پادگان را زیر آتش گرفتند. معاون استانداری کردستان در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد این روز با ارسال یادداشتی برای امیرانتظام، معاون نخست‌وزیر، و سرلشکر قرنی، رئیس ستاد مشترک ارتش، اعلام کرد: «با تمام تلاشی که برای حفظ ادامه آتش‌بس به عمل آمد، متأسفانه حدود ساعت ۱۱ شب آتش‌بس شکسته شد و هم‌اکنون تیراندازی به شدت ادامه دارد.» فرمانده لشکر که در دست مهاجمان اسیر بود به کلیه یگان‌های لشکر دستور داد: «چون نیروهایی که درشورا شرکت دارند نمایندگان مردم هستند، هیچ‌گونه مقاومتی در برابر آن نکنند و بی‌قید و شرط تسلیم شورای موقت انقلاب سنندج شوند.» اما ستاد ارتش از تهران به مدافعان پادگان پیغام داد که به مقاومت خود در برابر مهاجمان ادامه دهند. رادیو صدای سنندج که در دست عوامل کومله بود با تحریک مردم از آنان خواست که برای جنگ با ارتشیان به مهاجمان یاری رسانند.

ارسال اخبار نگران‌کننده به ستاد ارتش سرلشکر قرنی رئیس ستاد ارتش و سرهنگ ظهیرنژاد فرمانده لشکر ۶۴ ارومیه را به برگزیدن راه‌حل نظامی برای حل بحران کردستان متقاعد ساخته بود. قرنی از رهبر انقلاب اجازه خواست از این طریق به بحران فیصله بخشد. اما ایشان در پاسخ گفت: «من نمی‌خواهم خون از دماغ هیچ‌کس بریزد.»

۱. مهندس هاشم صباغیان؛ چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، فروردین ۱۳۸۲، ص ۵۲.

اعزام هیأتی از سوی رهبر انقلاب به کردستان

در اولین روز فروردین ۱۳۵۸ شورای موقت انقلاب سندج در هفتمین اطلاعیه خود به مردم توصیه می‌کند: «همچنان به ساختن سنگر در کوچه‌ها و محلات شهر ادامه دهند.»

در ساعات پایانی این روز هیأتی مرکب از آیت‌الله سید محمود طالقانی، آیت‌الله سید محمد حسینی بهشتی، احمد صدر حاج سید جوادی (وزیر کشور)، ابوالحسن بنی‌صدر و آقای هاشمی رفسنجانی برای بررسی اوضاع از سوی رهبر انقلاب وارد سندج شد و از ساعات اولیه بامداد گفت‌وگوی خود را با نمایندگان گروه‌های سیاسی آغاز کرد. گزارش دفتر هواداران چریک‌های فدایی از این گفت‌وگوها مخدوش و ناقص است.

غنی بلوریان هنگامی که قصد داشت به اتفاق عبدالله حسن‌زاده از جانب حزب دمکرات در این جلسه حضور یابد، صدیق کمانگر مانع ورود او شد و گفت به معنی‌ها اجازه شرکت نخواهد داد. بالاخره غنی بلوریان بدون همراهی حسن‌زاده در این جلسه شرکت می‌کند. «مسائل مختلفی مورد بحث قرار گرفت. هنگامی که صدیق کمانگر شروع به صحبت کرد، طالقانی گفت: صدای شما خیلی به گوشم آشناست، شما کی هستید؟ کمانگر گفت: من از جانب شورای شهر آمده‌ام. طالقانی گفت: شورای شهر منتحب مردم است؟ کمانگر گفت: خیر، کومه و چریک‌های فدایی آن را تشکیل داده‌اند. طالقانی گفت: ما شما را نماینده مردم نمی‌شناسیم. آن‌گاه نواری را روی ضبط صوت گذاشت. صدای کمانگر از نوار برمی‌خاست که مردم را به جانب پادگان فرامی‌خواند. طالقانی از کمانگر پرسید: این صدای شماست؟ کمانگر گفت: بله، صدای من است. طالقانی با عصبانیت گفت: شما با اجازه کی مردم را تحریک کرده و جنگ به راه انداخته‌اید؟^۱ فتنه‌طلبی و جنگ‌افروزی شورای موقت موجب گردید که آیت‌الله طالقانی در اجتماع مردم سندج اظهار دارد: «هیأتی از سوی گروه‌های مختلف به عنوان شورای موقت

۱. غنی بلوریان، همان، صص ۳۶۴-۳۶۳.

انتخاب شده و این هیأت یک هفته مهلت دارد تا مقدمات اخذ آرای عمومی مردم در جهت گزینش نمایندگان شورای شهر را فراهم کند.» بی‌اعتمادی آیت‌الله طالقانی به شورای موقت به تشکیل کمیته‌ای برای اداره شهر و برگزاری انتخابات منتهی گردید. این کمیته مرکب از پنج نفر بود که دو تن آن منتخب شورای موقت انقلاب کردستان و دو تن منتخبین ستاد عملیات انقلاب اسلامی و یک نفر منتخب آیت‌الله طالقانی از بین کردهایی که در خارج از کردستان اقامت داشته باشد. این کمیته آیین‌نامه‌ای برای برگزاری انتخابات تدوین نمود. همزمان با گفت‌وگوهای هیأت اعزامی با نمایندگان گروه‌های سیاسی کردستان، دولت موقت برای نشان دادن حسن‌نیت خود و حل مسالمت‌آمیز بحران سرلشکر قزاقی رئیس ستاد کل ارتش را برکنار و سرلشکر ناصر فرید را جانشین وی ساخت همچنین ابراهیم یونسی نیز به استانداری کردستان منصوب شد.

با تدبیر آیت‌الله طالقانی مقدمات انتخاب شورای شهر سنندج فراهم، و انتخابات در روز ۲۴ فروردین با شرکت ۶۶ داوطلب برگزار گردید. پس از اخذ رأی، اعتراض به نحوه برگزاری از هر سو آغاز شد و شمارش آرا را به تعویق انداخت. گروه‌های طرفدار مفتی‌زاده خواهان لغو انتخابات و برگزاری مجدد آن شدند. آقای مظفر پرتو ماه نماینده آیت‌الله طالقانی در شورای برگزارکننده انتخابات برخی تخلفات در مورد ثبت‌نام مردم سنندج و در نوشتن اسامی نامزدهای مورد علاقه افراد بی‌سواد را تأیید کرد؛ ولی با مساعی ایشان شمارش آرا آغاز گردید. احمد صدر حاج‌سیدجوادی - وزیر کشور - با اعلام صحت انتخابات گفت: «اخلال‌هایی که گروهی در کار انتخابات به عمل آوردند، نتوانست موجب ابطال انتخابات شود.» دفتر هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق در سنندج در نامه‌ای به آیت‌الله طالقانی ادعا کرد: «ما شواهد و مدارک فراوانی داریم که افراد طرفدار آقای مفتی‌زاده پس از آن که متوجه شدند مردم گرایشی به سوی آنها ندارند، مسئله تحریم را پیش کشیدند و در اعتراض به نحوه برگزاری انتخابات شورای یازده نفری شهر سنندج، اقدام به تحصن در مسجد جامع شهر کردند.»

اما نتایج آرا برخلاف ادعای چریک‌ها بود. زیرا نتیجه انتخابات به نفع گروه مؤتلفان اسلامی بود و آنان توانسته بودند ۸ نماینده در شورای شهر داشته باشند؛ ولی مردم شهر ورود همان ۳ تن از گروه‌های دیگر را نتیجه تقلب در انتخابات دانسته و با ترک مسجد جامع که در آنجا متحصن بودند به خیابان‌ها ریخته و با شعارهایی که می‌دادند در صدد تخلیه دفاتر هواداران چریک‌ها و جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب کردستان برآمدند. تظاهرکنندگان خشمگین به هواداران چریک‌های فدایی و کومله اخطار کردند که باید دفاتر خود را تعطیل کنند و به حضور نظامی خود در شهر پایان دهند و تا ساعت ۸ روز بعد به آنان مهلت دادند. مفتی‌زاده در میدان آزادی شهر برای تظاهرکنندگان سخنرانی کرد و آنان را به خویشتن‌داری دعوت نمود و گفت: «من اعتراض همه شما را در مورد انتخابات و تقلباتی که به نفع گروه‌های پیشرو صورت گرفته قبول دارم؛ اما برای احقاق حق و مبارزه با باطل حتماً نباید به اسلحه متوسل شد». مفتی‌زاده همچنین در گفت‌وگو با روزنامه اطلاعات اظهار داشت: «پرونده بسیار قطوری از انواع تقلباتی که چپی‌ها در این انتخابات انجام داده‌اند در کمیته پنج نفری موجود است». متقابلاً چریک‌های فدایی ادعا کردند که چهل نفر از افراد قیاده موقت - نیروهای ملامصطفی بارزانی - در روز ۵۸/۱/۲۷ در سنندج حضور یافتند تا انتخابات به نفع مفتی‌زاده خاتمه یابد. با پایان یافتن مهلت مقرر بار دیگر مردم شهر در روز ۵۸/۱/۳۰ از نخستین ساعات بامداد در برابر دفاتر چریک‌های فدایی و جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب کردستان اجتماع کرده و خواستار برچیده شدن آن دفاتر شدند. هواداران سازمان چریک‌ها با ارسال تلفنگرامی برای مهندس بازرگان اعلام کردند که «عده‌ای در سنندج قصد حمله به دفتر این سازمان را دارند، در صورتی که دولت جلوی این توطئه شوم را نگیرد، ما مسئول عواقب وخیم حاصله نخواهیم بود». صدیق کمانگر نیز در گفت‌وگو با روزنامه

۱. قیاده موقت چماق امپریالیسم و ارتجاع در کردستان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران - شاخه کردستان، ص ۷۸.

کیهان گفت: «ما به هیچ وجه دفاتر خود را تعطیل نمی‌کنیم و از آن‌ها دفاع خواهیم کرد. اگر حادثه‌ای پیش آید مقصر بعضی رهبران این شهر هستند.»^۱

در واکنش به اجتماع مردم، تعدادی از هواداران گروه‌های سیاسی نیز در مقابل محل ژاندارمری سابق سندج میتینگ برگزار کرده و قطعنامه‌ای در هفت ماده منتشر کردند که در بند ۶ آن آمده است: «ما تهدید عوامل اخلاک‌گر را به حمله و به اصطلاح تعطیل دفاتر سازمان‌های مترقی و مردمی از جمله جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب و دفتر هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق و شورای زنان و دیگر نیروهای دمکراتیک تحت هر نام و لوایی که انجام گیرد کاملاً ضدانقلابی و برخلاف خواست توده مردم ارزیابی کرده و ضمن محکوم کردن آن اعلام می‌داریم که به هیچ وجه در مقابل چنین دسیسه‌ها و توطئه‌ها سر خم نمی‌کنیم.»

شهر که در آستانه آشوبی مجدد بود با پیام آیت‌الله طالقانی آرام گرفت و متحصنین پس از ۷ روز تحصن و با امضای یک توافقنامه مسجد جامع را ترک کردند.

در فردای آن روز یعنی ۵۸/۱/۳۱ حزب دمکرات در اقدامی تحریک‌آمیز دفتر خود را در نقده افتتاح کرد. «متأسفانه کردها دچار احساسات شدید قومی شدند و نتوانستند به دقت به بررسی موضوع بپردازند.»^۲

بنابراین حزب دمکرات با استفاده از احساسات قومی و تحریک کردها علیه ترک‌هایی که سه چهارم ساکنین شهر نقده را شامل می‌شدند و به رغم مخالفت شورای شهر با برگزاری میتینگ مسلحانه از سوی آن حزب با فراخوان هواداران خود از شهرستان‌های پیرانشهر، سقز، مهاباد، سردشت، اشنویه، بانه، نقده، بوکان و دیگر مناطق کردنشین که گروهی از آنان مسلح بودند با اجتماع در استادیوم ورزشی شهر گشایش دفتر خود را اعلام کرد. به هنگام اجرای مراسم گلوله‌ای از سمت جنوب استادیوم شلیک می‌شود. ترک‌های شهر که این میتینگ را قدرت‌نمایی حزب دمکرات ارزیابی می‌کردند و به آن بدگمان بودند به مقابله

۱. کیهان، ۵۸/۱/۳۰، ص ۳.

۲. غنی بلوریان، همان، ص ۳۶۹.

برخاستند. ناگهان شهر به دو بخش تقسیم شد و درگیری آغاز گردید. حزب دمکرات که خود را برای چنین لحظاتی آماده ساخته بود، راه‌های منتهی به شهر را مسدود ساخت. روزنامه کیهان گزارش داد که همزمان با آغاز درگیری‌ها در نقده، گروهی از کردها جاده‌های این شهر را بسته‌اند و مانع ورود اتومبیل و مسافر و ارسال کمک به این شهر هستند.^۱ نماینده حزب دموکرات کردستان در تهران اعلام کرد: «عاملین اصلی وقایع خونین این شهر فئودال‌هایی هستند که در روستای صومای برادوست^۲ دهقانان را از زمین‌هایشان بیرون راندند!»^۳

درگیری‌های نقده

با گسترش درگیری‌ها و سپری شدن دو روز از آغاز آن، استاندار آذربایجان غربی از اعضا و هواداران حزب دمکرات که برای شرکت در میتینگ به نقده آمده بودند خواست که نقده را ترک کنند تا غائله پایان پذیرد. اما تلاش‌ها برای ختم درگیری بدون نتیجه ماند. بنابراین دولت اعلام کرد که برای پیشگیری از ادامه درگیری، ارتش از نزدیک‌ترین پادگان راهی منطقه خواهد شد تا بین طرفین درگیر حائل شود. با قطعی شدن اعزام ارتش به منطقه حزب دموکرات سعی کرد مانع حرکت ارتش به آن سمت شود. غنی بلوریان در نامه‌ای به آیت‌الله طالقانی از ایشان خواست که مانع ورود ارتش به نقده شود. قاسملو نیز هشدار داد: «من توصیه می‌کنم دولت از اعزام ارتش به نقده خودداری کند.» با ورود ارتش به نقده از شدت تیراندازیها کاسته شد و آرامش به شهر بازگشت. در حالی که عبدالله حسن‌زاده دبیرکل حزب دمکرات بعدها در خاطرات خود اعتراف کرد که در فاجعه نقده «رهبران حزب سهل‌انگاری کردند و در دام خطرناکی افتادند»؛ ولی چریک‌های فدایی نه می‌خواستند و نه می‌توانستند از اقدامات آشوب‌طلبانه و جنگ‌افروزانه حزب دمکرات انتقاد جدی به عمل آورند. آنان در جزوه‌ای که به

۱. کیهان، ۵۸/۲/۱، ص ۷.

۲. بخش صومای برادوست از بخش‌های تابعه شهرستان ارومیه.

۳. اطلاعات، ۵۸/۲/۱، ص ۲.

مناسبت حادثه نقده منتشر کردند، با اشاره به واقعه سنندج و گنبد نوشتند: «حادثه مثل دو مورد قبلی از شلیک یک تیر از سوی مأمورین کمیته آغاز شد.» آنان به یک انتقاد ملایم از حزب دمکرات بسنده کردند؛ زیرا نیاز چریک‌ها به سازمان‌های بومی در کردستان چشم آنان را کاملاً بسته بود؛ به طوری که وقتی حزب دمکرات به متحد خود، عشیره منگور، حمله برد تا اسلحه‌های آنان را از چنگشان درآورد؛ و تعدادی از آنان را قتل‌عام کرد، چریک‌ها هیچ‌گونه واکنشی نشان ندادند.

آشفته‌گی در مناطق کردنشین موج می‌زد. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران - کومله - و متحدانش بر این آشفته‌گی‌ها دامن می‌زدند. این سازمان تقریباً به طور روزانه اعلامیه‌های تحریک‌کننده منتشر می‌کرد. در اعلامیه مورخه ۵۸/۳/۲ این سازمان ادعا شده است که «سران حکومت به قیاده موقت کمک مالی می‌کنند و دولت موقت بازرگان با سکوت در مقابل توطئه و جنایات قیاده موقت ماهیت واقعی‌اش را بیش از پیش روشن می‌کند. با دادن پول و کمک‌های نظامی به دارودسته قیاده موقت، با پشتیبانی و اجیر کردن خانها و جاش‌ها و مزدوران محلی، بار دیگر همان روش‌های آریامه‌ری را برای به بند کشیدن بیشتر خلق ستم‌دیده‌گرد و سایر خلق‌های ایران به کار می‌برد و این به خوبی نشان می‌دهد که پایه‌های رژیم منحوس پهلوی چطور هنوز باقی مانده‌اند.»

دو روز بعد این سازمان در اطلاعیه دیگری به اختلاف مالکان و دهقانان در روستاهای سوسان، آلاوان و میوه‌ژ در منطقه نه‌لین^۲ و زدوخورد مسلحانه بین آنان اشاره می‌کند و در انتها به دهقانان توصیه می‌کند: «مسلح شوید تا بتوانید با قدرت از حق خودتان دفاع کنید.»

در روز ۵۸/۳/۷ از سوی سازمان مذکور اطلاعیه دیگری درباره حوادث «نه‌لین» انتشار می‌یابد و دولت موقت متهم می‌شود که در مقابل اخراج و غارت

۱. در افشای هر چه بیشتر فاجعه نقده بکوشیم؛ سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران - شاخه کردستان، ص ۱.

۲. بین پیرانشهر و سردشت.

دهقانان توسط مالک‌ها در صومای برادوست، ترگور و مرگور هیچ عکس‌عملی نشان نمی‌دهد. «این نمونه‌ها و صدها نمونه دیگر نمایان‌گر پشتیبانی دولت از مالکان غارت‌گر و مرتجع» می‌باشد.

در روز ۵۸/۴/۲۱ سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان در اطلاعیه‌ای هشدار داد که دولت موقت حملات همه‌جانبه‌ای را به خلق کُرد آغاز کرده است. این اطلاعیه به خوبی نیت صادرکنندگان آن را آشکار می‌ساخت و نشان می‌داد که توطئه دیگری در شرف وقوع است. در این اطلاعیه آمده است:

دولت موقت انقلابی برای استقرار کامل قدرت سیاسی خود در کردستان مدت‌هاست تلاش کرده و در این تلاش‌ها مانند غریق به هر تخته‌پاره‌ای متوسل شده است. دولت به جای تکیه بر خلق کرد و تحقق بخشیدن به خواست‌های عادلانه‌اش به دشمنان خلق کرد متوسل شد. دولت به عمال امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم یعنی قیاده موقت پناه برد و فاجعه‌ها آفرید... دست‌اندرکاران دولت فعلی به خلق کرد برچسب ناچسب تجزیه‌طلبی می‌زنند. اتهاماتی که بوی تعفن و گندیدگی رژیم منفور پهلوی از آن برمی‌خیزد و مشام تمام خلق‌های ایران را می‌آزارد، تهمتی که هدفی جز آماده کردن زمینه برای حمله ارتش به کردستان نمی‌تواند داشته باشد و خیر نقل و انتقالات ارتش حاکی از این توطئه و در همین رابطه است.

دو روز پس از آن یعنی در روز ۵۸/۴/۲۳ مریوان شاهد حمله شدید گروه‌های مسلح به مقر پاسداران بود. در این روز گروه‌های مختلف مردم مریوان در اعتراض به گزارش‌های رادیو و تلویزیون درباره رویدادهای کردستان دست به راهپیمایی زدند. یک گروه سیصد نفره از این راهپیمایان در حالی که همگی مسلح بودند، هنگامی که به مقابل ساختمان کمیته انقلاب اسلامی مریوان رسیدند، از پاسداران مستقر در کمیته خواستند که سلاح‌های خود را تحویل دهند؛ ولی با مقاومت پاسداران مواجه شدند. بنابراین زدوخورد آغاز شد که در نتیجه تعدادی از طرفین کشته و بیش از چهل نفر نیز زخمی شدند. کومه که مسبب اصلی این درگیری بود، در اطلاعیه‌ای اعلام کرد: «معلم شهید رثوف کهنه‌پوشی در تاریخ ۵۸/۴/۲۳ در

عملیات خلع سلاح جاش‌های مریوان به شهادت رسید.» عزالدین حسینی مدعی شد که در این درگیری «مالکین مرتجع قیاده موقت نیز شرکت داشته‌اند.»^۱ سخنگوی سازمان دفاع از زحمتکشان کردستان اعلام کرد که پاسداران، اعضای مکتب اسلام و افراد قیاده موقت به سوی مردم تیراندازی کردند و «تظاهرات‌کنندگان نیز با سنگ‌بندی پاسخ تیراندازی‌های آنان را دادند.»^۲ سخنگوی حزب دمکرات نیز اعلام کرد این راهپیمایی «در نتیجه عملیات مالکین به تصادم شدید منجر شد و پس از ساعت‌ها زدوخورده خونین، ۱۳ تن از وابستگان به کمیته و ۴ نفر از دهقانان کشته شدند.» سخنگوی سپاه پاسداران مهاجمین را از حزب دمکرات دانسته و اظهار داشت: «۱۳ تن از ۲۵ تن برادران پاسدار مبارز شهید شدند و بقیه کشته‌شدگان مربوط به مهاجمین است.» کومله که طراح اصلی این حمله بود، برای تحت فشار گذاردن حکومت خانواده‌های هوادار خود را از شهر خارج کرد و در اطراف مریوان اسکان داد؛ ولی با ناموفق بودن این توطئه، کومله در تماسی با بهروز سلیمانی از وی خواست که برای انعکاس این واقعه یک راهپیمایی از سنندج به سوی مریوان را تدارک ببیند. راهپیمایی هواداران گروه‌ها آغاز شد. راهپیمایان پس از ۶ روز به اردوگاه آوارگان رسیدند. سلیمانی از سوی فدایی‌ها برای آنان سخنرانی کرد؛ ولی مردم که از این وضعیت خسته شده بودند تدریجاً به شهر بازگشتند. کومله سعی کرد مردم را به سوی جاده پادگان هدایت کند؛ اما شاید حضور عبدالرحیم‌پور در مریوان مانع از آن شد که سلیمانی با تبعیت از کومله بار دیگر آتش افروزد. مصطفی چمران نیز می‌نویسد: «در شهر مریوان ۲۵ پاسدار کرد محلی زندگی می‌کردند که اهل مریوان بودند... در تاریخ ۲۳ تیرماه ۵۸ صدها نفر از مسلحین احزاب چپ وارد مریوان شدند و پاسداران را محاصره کردند و نیمی از آنها را کشتند... یکی از مجروحین پاسدار را با موزاییک سر بریدند و جسد او را روی سنگ‌فرش‌ها و اتاق‌ها کشاندند و نواری پهن از خون او همه جا را گلگون

۱. روزنامه اطلاعات، ۵۸/۴/۲۴.

۲. همان.

کرده بود». به هر تقدیر با اعزام نیروهای کمکی از کرمانشاه آرامش به شهر بازگشت. مصطفی چمران از سوی دولت مأموریت یافت که به همراه سرتیپ فلاحی، فرمانده نیروی زمینی، به مریوان رفته و موضوع را فیصله بخشد. در گفت‌وگوهای چمران با مقامات محلی توافق شد که مسلحین حزبی و نیروهای خارجی از شهر خارج شوند و هیچ مسلحی مزاحم دیگران نشود؛ حتی آنها که کشته داده‌اند حق انتقام‌گیری ندارند و فقط دادستان انقلاب و یا دادگستری حق رسیدگی به اتهامات مجروحین را دارند. اهالی شهر که از این توافق خرسند بودند از مسلحین گروه‌های سیاسی خواستند که شهر را ترک کنند و مردم که توسط این گروه‌ها در خارج از شهر اسکان داده شده بودند، گروه گروه به شهر مراجعه می‌کردند؛ «ولی در همان روز حدود ۳۵ نفر از چریک‌های فدایی خلق و احتمالاً همراه با احزاب دیگر در پشت ساختمان دژبان مریوان که تلفن‌خانه هم بود تحصن کردند و با این توافق مخالفت می‌نمودند.»

وزارت کشور در اطلاعیه‌ای که در روز ۵۸/۴/۲۶ منتشر کرد تعداد کشته‌شده‌ها را ۱۱ نفر اعلام کرد «که تعداد چهار نفر از کشته‌شدگان مربوط به افرادی هستند که راهپیمایی می‌کردند و هفت نفر دیگر مربوط به پاسداران انقلاب می‌باشند.»

سازمان انقلابی دفاع از زحمتکشان کردستان در بیانیه‌ای که در روز ۲۸ تیرماه منتشر کرد، ادعا کرد که نوکران شاه سابق با کمک نمایندگان دولت موقت جمهوری اسلامی و گرفتن اسلحه از آنها دست به توطئه زده و به نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در مریوان ستاد خرابکاری خود را ایجاد کرده در محل ساختمان ساواک منحله! که روبه‌روی مرکز رادیو تلویزیون مریوان می‌باشد مستقر شدند. این سازمان سپس با ارائه تحلیلی از حوادث مریوان نتیجه می‌گیرد که حل مسئله کردستان جدا از حل طبقاتی آن نبوده، خلق کرد تا به دست آوردن حق تعیین سرنوشت خود به مبارزه ادامه خواهد داد؛ و در انتها از همه سازمان‌ها و

جمعیت‌های دمکراتیک می‌خواهد که «آمادگی انقلابی خود را در برابر چنگال‌های تیز جلاخان و عاملان امپریالیسم صدچندان کنند.»

سازمان مذکور در همین روز به مناسبت کشته شدن جلال جلالی عضو جمعیت مبارزین راه آزادی اطلاعاتی صادر کرد و در آن نوشت:

دولت جمهوری اسلامی حاصل تبانی قبلی امپریالیسم آمریکا با مرتجعین و سرسپردگان داخلی‌اش است که دست‌آوردهای قیام خلق‌های ایران را غصب می‌کند.

و سپس توصیه می‌کند که برای آمادگی در برابر توطئه و خرابکاری مرتجعین اتحادیه‌های دهقانی را مستحکم‌تر و سرتاسری کنیم و با بالا بردن آگاهی سیاسی خود تفنگ‌هایمان را محکم‌تر در دست بفشاریم.

سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان که سازمانی مائوئیستی بود، در غیاب طبقه کارگر برای برافروختن مبارزه طبقاتی! در کردستان لاجرم دهقانان را پیشگام این مبارزه می‌دانست. بنابراین بیانیه‌هایش آکنده بود از تحریک و تحریص دهقانان به این مبارزه. آنان به عام‌ترین و نازل‌ترین اختلافات ملکی رنگ طبقاتی و انقلابی می‌زدند و آن را نشانی از اعتلای جنبش دهقانی برمی‌شمردند. در اطلاعاتی که شاخه این سازمان در کامیاران منتشر کرد به اختلاف «مهری خانم با دهقانان خامسان بر سر قطعه زمینی» در سال‌های ۶۶-۶۵ اشاره دارد که پس از انقلاب، دهقانان خامسان زمین‌های خود را به زور از مهری خانم پس گرفتند! به گمان کومله بازپس‌گیری زمین از «مهری خانم» توسط دهقانان خامسان نشانه اعتلاء انقلابی و اوج‌گیری مبارزه طبقاتی بود. با ورود هیأت اعزامی از تهران به مریوان گفت‌وگوی هیأت با اعضای شورای شهر و نمایندگان گروه‌های مسلح آغاز شد. نمایندگان این گروه‌ها پیشنهاد دادند که سپاه پاسداران شهر را ترک کند و افراد مسلح بازداشت شده که از بانه و سقز برای کمک به مردم مریوان به این شهر آمده بودند، آزاد شوند.

دفتر هواداران سازمان چریک‌های فدایی با انتشار اطلاعاتی در روز ۵۸/۵/۱ دولت را مسئول «سرکوب و وحشیانه زحمتکشان در سنندج، نقده، جلدیان و سرو» دانست و اعلام کرد: «دولت کنونی سعی دارد جنگ خونین دیگری را به خلق

مبارز گُرد تحمیل نماید». از این رو از مردم سنندج خواست تا در راهپیمایی روز ۵۸/۵/۲ شرکت کنند. در پایان راهپیمایی که در این روز برگزار شد، قطعنامه‌ای صادر شد که در آن آزادی بی‌قید و شرط افراد دستگیر شده؛ خروج پاسداران از مریوان؛ و قطع توطئه‌گری دولت علیه حق خلق کرد خواسته شده بود. از سوی دیگر در پی بی‌نتیجه ماندن گفت‌وگوی هیأت اعزامی از تهران با نمایندگان گروه‌ها این هیأت به تهران بازگشت. حجت‌الاسلام لاهوتی که سرپرستی این هیأت را به عهده داشت در مورد درخواست گروه‌ها گفت: «خواست‌های آنان آزادی ۱۶ نفر از افراد مسلح بازداشت شده؛ خروج کلیه پاسداران اعزامی به مریوان؛ و تحویل پاسدارانی که پس از حمله به پاسدارخانه اسلامی مریوان به پادگان مریوان پناهنده شده‌اند، به آنان است.»

حجت‌الاسلام لاهوتی گفت: «این سه خواسته به هیچ‌وجه عملی نیست. زیرا من شخصاً در مورد ۱۶ نفر بازداشت شده تأکید کرده‌ام که آزاد نشوند؛ چون آنها علاوه بر این که ۴۰ قبضه اسلحه همراه داشته‌اند، مدارک باارزشی نیز از آنان به دست آمده است که نشان می‌دهد یکی از آنان شکنجه‌گر معروف ساواک است.»

استقرار سپاه پاسداران در مناطق کردنشین که می‌توانست نیات پنهان گروه‌های سیاسی را خشنی کند، با مخالفت شدید آنان مواجه گردید. تشکیلات سنندج حزب دمکرات در اعلامیه ۵۸/۵/۲ خود نوشت: «پاسداران اعزامی نیز اس.اس.وار، مُصرأ می‌خواهند به هر شکل و صورتی که شده وجود زائد خود را به مردم شرافتمند مریوان تحمیل نمایند. «دفتر هواداران سازمان چریک‌های فدایی» نیز به استقرار عناصر مزدور و بعضی از مرتجعان به عنوان سپاه پاسداران اعتراض کرده و تأکید می‌کند «مبارزه ما و تمامی نیروهای انقلابی زمانی پایان می‌پذیرد که امپریالیسم و وابستگی‌ناش نابود شوند. ما ایمان داریم نابودی امپریالیسم و در رأس آن آمریکا فقط با مبارزات پی‌گیر و بی‌امان توده‌ها و به رهبری طبقه کارگر امکان‌پذیر است. فقط حزب طراز نوین طبقه کارگر است که قادر است مبارزات توده‌ها را رهبری کرده و به پیروزی برساند.»

چند روز بعد همین دفتر پیامی به «اهالی آگاه و مبارز دهات جاده مریوان»

ارسال می‌کند و خطاب به آنان می‌نویسد:

در زمانی که دولت با ارتش و پاسداران ضدخلق در اندیشه سرکوب زحمتکشان است... در زمانی که پاسداران مزدور را می‌خواهد بر گرده مردم مریوان و تمامی شهرها و روستاها سوار کند... در زمانی که شوراها را روستایی و اتحادیه‌های دهقانی پایه حکومت نیست و دولت می‌خواهد با جهاد سازندگی و اردوگاه عمران و هزارویک نقشه دیگر به روستاها نفوذ کند و تخم تفرقه بپاشد، هوشیاری و آگاهی شما عزیزان زحمتکش مایه دلگرمی بیشتر و پشت گرمی فراوان ماست.

در همین روز دفتر هواداران سازمان چریک‌های فدایی تحلیلی از تحولات کردستان و «سیاست ضدخلق دولت» ارائه می‌دهد. اعلامیه‌های گروه‌های سیاسی پیاپی صادر می‌شد و با بحرانی خواندن منطقه، مردم را علیه حکومت جدید تحریک می‌کرد. سازمان چریک‌های فدایی خلق در اعلامیه‌ای که در مورخه ۵/۹ منتشر کرد نوشت:

کارشناسان نظامی امپریالیسم که مردم آنها را با دادن هزاران شهید بیرون ریختند بار دیگر جهت پاسداری از منافع امپریالیسم و صهیونیسم به میهن ما بازمی‌گردند و قراردادهای تسلیحاتی با امپریالیست‌ها مرتباً ابقا و تمدید می‌شود. این اعلامیه اضافه می‌کند:

آنها (دولت) نمی‌توانند به خواست‌های کارگران، دهقانان و زحمتکشان پاسخ دهند و زحمت‌کشان ما همچون گذشته در بدترین شرایط ممکن زندگی می‌کنند و امروز اکثریت مردم ما می‌دانند که دولت به هیچ‌یک از وعده‌هایی که در نخستین روزهای پس از قیام زیر فشار توده‌ها پذیرفته بود عمل نکرده است. بدین جهت فشار از جانب توده‌ها روزبه‌روز بر آنها شدت می‌یابد. جمعیت طرفدار زحمتکشان و دفاع از حقوق ملی خلق کرد که گروهی مجهول‌الهویه و خلق‌الساعه بود، با انتشار بیانیه‌ای با اشاره به هزاران سال اسارت خلق کرد، نوشت:

در حالی که غبار یأس و بدبینی، گرانی و بی‌کاری، سانسور و خفقان، دسیسه و

توطئه چینی فضای ایران را فرا گرفته، شعله فروزان ادامه انقلاب از کردستان، این سرزمین مبارزه و جنبش زبانه می کشد تا نویدبخش همه خلق های ایران گردد. دفتر هواداران سازمان چریک های فدایی با انتشار اطلاعیه در مورخه ۵/۱۱ نوشت: گروهی از مردم مبارز که از راهپیمایی همبستگی با مردم مریوان به سنندج باز می گشتند در نزدیکی سنندج با «پاسداران مزدور» مواجه می شوند. پاسداران آنان را به رگبار می بندند که در نتیجه ۳ نفر زخمی شده و در بیمارستان مداوا می شوند و بدین ترتیب ماهیت ضد خلقی خود را بار دیگر نشان دادند. یکی از مجروحین این حادثه گفت: «نمی توان جلوی حرکت تاریخ را با توپ و تانک گرفت.»

این دفتر در همین روز به مناسبت فصل درو، اطلاعیه ای صادر کرد و هشدار داد که مالکین می خواهند دسترنج دهقانان را به غارت ببرند.

جنگ خونین پاوه

هنوز آرامش به مریوان بازنگشته بود که پاوه در گیر جنگی تمام عیار شد. یک هفته پیش از شروع درگیری، حزب دمکرات در نامه ای به رهبری انقلاب هشدار داد که کردستان در آستانه فاجعه بزرگی قرار دارد... قرائن و شواهد نشان می دهد که فاجعه نزدیک است. چند روز بعد یعنی در مورخه ۵۸/۵/۲۰ سازمان های سیاسی کردستان در قریه قوری قلعه در حومه پاوه اجتماع کرده و قطعنامه ای در ۱۲ ماده منتشر کردند. فردای آن روز بین یکی از اهالی پاوه و یکی از عشایر مشاجره ای در گرفت. تهدیدات دو طرف درگیر به سرعت شهر را دربر گرفت. مردم نگران و مضطرب به فرمانداری پناه برده و خواستار تأمین امنیت شهر توسط ارتش و سپاه پاسداران شدند و در آنجا متحصن شدند. عشایر مسلح وابسته به سردار جاف و عوامل حزب دمکرات بلافاصله راه های منتهی به شهر را مسدود، کامیون های حامل مواد غذایی را غارت و پاوه را محاصره کردند. سرهنگ کریمی فرمانده هنگ ژاندارمری کرمانشاهان به قوری قلعه رفت تا با نمایندگان گروه ها گفت و گو کند. استاندار کرمانشاهان به همراه نماینده لشکر ۸۱ زرهی با هلیکوپتر به پاوه رفته از

مردم خواست تا به تحصن خود خاتمه دهند؛ ولی محاصره‌کنندگان شهر حلقه محاصره را تنگ‌تر کرده و در نیمه شب ۵/۲۴ به شهر حمله بردند. از سوی دولت موقت به مصطفی چمران مأموریت داده شد تا به پاوه رفته و با گفت‌وگو موضوع را فیصله بخشد. هنگامی که او و سرتیپ فلاحی به پاوه رسیدند، شهر و بلندی‌های آن در اختیار مهاجمین بود. مهاجمین برای تصرف بیمارستان شهر ۲۵ تن از محافظان را قتل‌عام کردند. پاسگاه ژاندارمری و خانه پاسداران تنها مراکزی بود که در برابر مهاجمین مقاومت می‌کرد. این مقاومت چند روز ادامه یافت. از سوی دیگر در روز ۲۸ مردادماه از سنندج خبر رسید که در شهر شایعه شده است که اشرار، زنان را می‌ربایند. در ساعت ۱۳:۳۰ همان روز خبرگزاری پارس از سنندج خبر داد که نفرهای ارتش مورد حمله واقع شده است و عوامل گروه‌های سیاسی نیز سرگرم سنگربندی در خیابان‌ها هستند. در این روز اعضای گروه‌های سیاسی سنندج از جمله هواداران سازمان چریک‌های فدایی یک دستگاه اتوبوس حامل افراد هوابرد شیراز را که از فرودگاه عازم محل لشکر سنندج بود خلع‌سلاح کردند.

ورود ارتش و قوای مسلح

متعاقب بروز حوادث پاوه و انتشار اخباری ناگوار از سنندج، رهبری انقلاب در روز بیست‌وهشتم مردادماه به قوای مسلح فرمان داد تا در اسرع وقت به سوی کردستان حرکت کرده و با شدت تمام اشرار را سرکوب نمایند. با این فرمان رهبری انقلاب، ارتش، سپاه پاسداران و نیروهای مردمی رهسپار پاوه شدند و مهاجمین نیز عقب‌نشینی کردند. غنی بلوریان که آن زمان از اعضای رهبری حزب دمکرات بود تلاش دارد با کمرنگ ساختن نقش این حزب، حادثه پاوه را به اختلاف عشیره جاف و مردم پاوه فروبکاهد. او می‌نویسد که قاسملو با اعزام چند نفر مسلح به پاوه «گناه جنگ پاوه را که با دخالت غیرمستقیم رژیم بعث عراق شروع شد به گردن حزب دمکرات انداخت»^۱.

۱. غنی بلوریان، همان، ص ۳۸۸.

پس از این حادثه حزب دمکرات که از سوی شورای انقلاب غیرقانونی اعلام گردیده بود، نامه‌ای سرگشاده خطاب به برخی رهبران کشورها و سازمان‌های بین‌المللی منتشر کرد و ادعا نمود انهدام یکپارچه خلق کرد در کردستان ایران به هدف نهایی دستگاه جمهوری اسلامی مبدل شده است. برخلاف نظر غنی بلوریان که حادثه پاره را در نتیجه دسیسه عشیره جاف و دخالت غیرمستقیم رژیم بعث عراق می‌داند، جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب و سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان با انتشار اطلاعیه‌های جداگانه که متضمن اعلان جنگ رسمی به حاکمیت جدید بود، دولت را مسبب حوادث پاره دانستند.

حوادث پاره و شایعات در مورد سندج موجب شد که صادق خلخالی که به واسطه شدت عمل در محاکمه سران رژیم پیشین اشتهاری به دست آورده بود، به عنوان حاکم شرع راهی کردستان شود. وی در اطلاعیه‌ای به همه افراد مسلح و شورشی در مناطق کردنشین هشدار داد که به شهر و دیار خود بازگردند و دست از شورش و یاغی‌گری بردارند. حضور خلخالی و محاکمات سریع او در کردستان در سرکوب «اشرار و متجاسرین» موفق نبود.

سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان در پیامی به مردم سردشت، نیت خود را برای آغاز جنگ آشکار کرد. این گروه همه سازمان‌های ملی و مترقی را علیه دولت فاشیستی وابسته به امپریالیسم به اتحاد فرا خواند و یادآور شد: «مهم‌تر از همه و قبل از هر چیز باید سیاست جنگ مقاومت را به درستی درک کرده و رهبری کرد». این سازمان پیش‌بینی کرد که جنگی فرسایشی در پیش رو دارد و این جنگ تا زمان مداخله وسیع و همه‌جانبه جنبش سراسری ایران به رهبری طبقه کارگر طول خواهد کشید. بنابراین از کسانی که در شهر و دهات اسلحه در اختیار دارند، می‌خواهد که به آنان ملحق شوند تا آنها را سازماندهی کنند. سپس برای همگانی و توده‌ای کردن این جنگ اکیداً دستور می‌دهد: «باید مردم شهرها و دهات آذوقه و خواروبار پیشمرگه‌ها را تأمین کنند» همچنین به هواداران توصیه می‌کند سلاح و مهمات و دیگر اجناس موردنیاز را ذخیره کنند.

در فردای انتشار این اطلاعیه یعنی در آخرین روز مردادماه حملاتی علیه

ارتش در حوالی پل سقز روی داد؛ و تعدادی کشته و مجروح بر جای گذارد. به گفته سرهنگ سپهر چند روز پیش از این حادثه، عوامل مهاجم با بلندگو در خیابان‌های سقز به راه می‌افتادند و اعلام می‌کردند که پادگان سقز سقوط کرده و در اختیار آنهاست. ایشان می‌افزاید عوامل مهاجم از تمام راه‌های خاکی به داخل سقز رخنه کرده بودند و مرتباً نیز به آنها کمک می‌شد. خصوصاً از منطقه بوکان افراد مسلح به یاری آنها آمده بودند و ما در تمام این موارد گزارش‌های موثقی داشتیم.

روابط عمومی ستاد مشترک ارتش با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام کرد که یک گردان از لشکر سنندج به منظور تقویت تیپ سقز عازم این شهرستان شد و در بدو ورود به شهر، مهاجم به آن آغاز گردید. فرمانده تیپ سقز سرهنگ دوم محمد فراشاهی به منظور جلوگیری از ریخته شدن خون غیرنظامیان، موقتاً ستون را متوقف و هنگام تلاش برای مذاکره با مهاجمین در حالی که با در دست داشتن پرچم سفید به سوی مهاجمین می‌رفت با رگبار مسلسل مهاجمین مواجه و به شهادت رسید.

با استقرار گردان مذکور در پادگان سقز، پادگان به محاصره درآمد و با فرارسیدن شب، حملات مهاجمین که از سلاح سنگین برخوردار بودند شدت گرفت. در جریان این درگیریها تعداد ۲۶ نظامی و یک پاسدار کشته و ۱۸ نظامی و ۱۹ پاسدار زخمی گردیدند. فردای آن روز آمبولانس شیروخورشید سرخ ایران هنگام انتقال مجروحان به بیمارستان سقز مورد هجوم قرار گرفت که در نتیجه سه تن از بهیاران کشته شدند. مهاجمین به هنگام ترک شهر انبارهای نفت این شهر را به آتش کشیدند به طوری که از کیلومترها دورتر شعله‌های آتش و دود مشاهده می‌شد.

سازمان انقلابی زحمت‌کشان کردستان با انتشار اعلامیه‌ای ادعا کرد «نیروهای فاشیست در اولین حمله شکست فاحشی خوردند و با دادن حداقل ۵۰ کشته از

میدان جنگ فرار کردند. رزمندگان خلق کرد با تجهیزات اندک خود توانستند تلفات سنگینی به نیروهای دشمن وارد آورند و صدها اسیر و ده‌ها کشته از دشمن بگیرند.^۱ این اطلاعیه می‌افزاید: «نیروهای مترقی با تشکیل ستادهای سقز، بانه و بوکان توانستند نقش انقلابی خود را به عمل آورند.»^۱ با استقرار ارتش و سپاه در پادگان این شهر و ناکامی مهاجمین در تصرف پادگان، آنان ناگزیر عقب‌نشینی کردند. مهدی بازرگان «نخست‌وزیر» با ارسال پیامی به «برادران عزیز پادگان پرافتخار سقز» از آنان به خاطر «دفاع دلیرانه‌ای که در روز ۳۱ مرداد» از پادگان و شهر سقز و از وطن و انقلاب به عمل آوردند خاضعانه تشکر نمود.

روزنامه اطلاعات به نقل از خبرنگار اعزامی خود به سقز گزارش داد که در روز ۵۸/۶/۳ به دنبال تک‌تیراندازی‌هایی که در جاده بوکان پیش آمد، یک تانک برای پاکسازی به طرف جاده بوکان حرکت کرد؛ اما فرمانده تانک که برای رهبری عملیات از تانک خارج شده بود از داخل یک خانه هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. لحظاتی پس از کشته شدن ستوان یکم قهرمان دودانگه خانه مذکور محاصره و چهار مهاجم مستقر در آنجا دستگیر شدند. آنان اعتراف کردند که عضو سازمان چریک‌های فدایی خلق هستند که از تهران به سقز آمده‌اند. از دستگیرشدگان مقدار زیادی اسلحه از جمله انواع اسلحه‌های کالیبر کوچک ژ-۳، ام-یک، مسلسل ام.جی، اسلحه ضدتانک، موشک و تفنگ ۱۰۶ متعلق به تیپ مهاباد به دست آمد.^۲ این عملیات از جمله همکاری‌های مشترک سازمان چریک‌های فدایی خلق با سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان بود.^۳ سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان پی‌درپی اطلاعیه صادر می‌کرد. در رهنمودهای تشکیلاتی که این سازمان خطاب به اعضا و هواداران خود در سوم شهریور صادر کرد، تحلیلی از «موقعیت فوق‌العاده حساس و خطرناک خلق کرد و انقلاب

۱. اعلامیه، مورخه ۵۸/۶/۳.

۲. روزنامه اطلاعات، مورخه ۵۸/۶/۴.

۳. مصاحبه دانشجویان مبارز طرفدار آزادی طبقه کارگر با یکی از اعضای مرکزی کومله: جزوه مصاحبه با یکی از اعضای مرکزی کومله، آبان ۵۸.

دمکراتیک ملی ایران» ارائه داد. بر اساس این تحلیل یورش نظامی به کردستان از ماهیت ارتجاعی رژیم که از روحانیت ارتجاعی و دولت وابسته به امپریالیسم تشکیل شده و از ناتوانی این رژیم در حل بحران عظیم اقتصادی سیاسی و نظامی سرچشمه می‌گیرد. این سازمان سپس سیاست کلی خود را برای «ایجاد یک جبهه مقاومت متشکل از سازمان‌ها و جمعیت‌های کردستان، چریک‌های فدایی خلق ایران شاخه کردستان، حزب دمکرات و کلیه نیروهای میهن‌پرست و مبارز خلق کرد» اعلام می‌دارد. این اعلامیه یادآور می‌شود که هر اندازه مواضع گروه‌ها به هم نزدیک‌تر باشد، اتحاد بیشتر امکان‌پذیر است. بنابراین نتیجه می‌گیرد «ما اول با جمعیت‌ها، سپس با چریک‌های فدایی خلق و سرانجام با حزب دمکرات کردستان ممکن است بتوانیم به توافق برسیم.» این توافق به منظور «تدارک و شروع جنگ پارتیزانی در شهر و روستا» صورت می‌گرفت. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان با طرح شعار «زننده باد جنبش مقاومت بر علیه اشغال کردستان» استراتژی خود را که کردستانی مستقل است به نمایش می‌گذارد. این سازمان در اطلاعیه مورخه هفتم شهریور اظهار امیدواری کرد که شعله‌های این مبارزه نوین خلق کرد از کردستان به تمام ایران کشیده خواهد شد. «هر کوه و دره، هر جنگل و دشت و هر شهر و ده آتشگاهی خواهد شد که لانه‌های پلید مهاجمان فاشیست و جاش‌هایشان را به خاکستر تبدیل خواهد کرد».

به رغم استقرار ارتش و سپاه پاسداران در سقز، هنوز شهرهای مهاباد، بانه و سردشت در اختیار سازمان‌های مسلح بود. خبرنگار خبرگزاری پارس در سنجندج کسب اطلاع کرد که بسیاری از افراد وابسته به حزب دمکرات هنوز در مهاباد به سر می‌برند و افراد مسلح در تپه‌های اطراف این شهر و نیز در پشت‌بام‌ها موضع گرفته‌اند و مرکز رادیو و تلویزیون نیز همچنان در تصرف حزب دمکرات قرار دارد و این در حالی است که ارتش به چند کیلومتری مهاباد رسیده بود. در یک گزارش درون‌گروهی سازمان چریک‌های فدایی که متأسفانه نویسنده آن معلوم نیست چه کسی است و تاریخ نگارش آن نیز پس از تشکیل هیأت ویژه حل مسئله کردستان است، با عنوان «گزارشی از اوضاع عمومی منطقه» می‌نویسد:

مهاباد با توجه به اهمیت سیاسی آن به عنوان مرکز کردستان اکنون کاملاً در دست نیروهای سیاسی در رأس آنها حزب دمکرات قرار دارد و ارتش و سپاه پاسداران فاقد هر گونه قدرت عملی و اجرایی می‌باشند؛ حتی برای رفت و آمد عادی خود در شهر از پیشمرگه‌ها اجازه می‌گیرند؛ زیرا تا روزهای اخیر آنها حتی اجازه رفت و آمد در سطح شهر برای خرید نیز نداشتند. نیروهای مسلح به صورت علنی در همه جا حضور دارند. سازمان‌های سیاسی عملاً دفاتر علنی خود را مجدداً باز کرده‌اند. ما نیز جهت ارتباط‌گیری با هواداران و کسانی که از خارج کردستان می‌آیند دفتر موقت باز کرده‌ایم. حزب دموکرات با توجه به عمده نیرو بودنش در مهاباد و اینکه در جریان‌ات اخیر پیشمرگه‌هایش نیروی عمده بوده‌اند با سایر نیروها در این شهر برخوردهای بسیار بدی دارد مخصوصاً با سازمان انقلابی زحمتکشان در چند مورد برخورد داشته‌اند و در چند مورد جزئی با ما. آنها از هم‌اکنون به صورت ژاندارم در شهر عمل می‌کنند و تلاش دارند همانند حکومت حدود آزادی‌های دموکراتیک را برای سایر نیروها مشخص نمایند. همچنین از نظر تبلیغی وسیعاً علیه سایر نیروها زده‌اند و می‌خواهند آنها را به صورت نیروهایی که ضد خودمختاری عمل می‌کنند معرفی نمایند. مخصوصاً هفته گذشته که دمکرات ظاهراً آتش‌بس اعلام کرده و رفقای ما و کومله (سازمان انقلابی...) علیه ارتش دو عملیات انجام دادند، آنها اینگونه تبلیغ کردند که اینها تا به حال علیه دولت نجنگیده‌اند؛ ولی حالا که ما می‌خواهیم خودمختاری بگیریم با این اعمال خود می‌خواهند جلوی آن را بگیرند. عملیات انجام شده عبارت بود از حمله با موشک ۲/۵ به مقر پاسداران و ژاندارمری و مین‌گذاری سنگر نظامیان در سر جاده‌های فرعی شهر که هر دو مورد، موفقیت‌آمیز بود. در مردم شهر یک حالت انتظار آمیخته به امیدواری نسبت به مذاکرات صلح وجود دارد. بدین دلیل در موقعیت کنونی مهاباد نمی‌توان دست به حرکات نظامی زد؛ به اضافه اینکه مردم خود را پیروز شده می‌بینند. حزب دمکرات در روز عید قربان تظاهرات دعوت شده از جانب شیخ‌عزالدین حسینی را تحریم کرد و برای آن

نیز هیچ‌گونه توضیحی نداد. بدین دلیل این مسئله در بین نیروهای خودش نیز ایجاد مسئله کرده بود. در روز عید مردم شهر به دعوت شیخ پاسخ گفتند و در تظاهرات شرکت کردند. همچنین تعداد زیادی از پیشمرگه‌های حزب نیز آمده بودند که جریان تظاهرات عید قربان در مهاباد به زیان حزب دمکرات تمام شد... در این روز شعارهای تظاهرات به طرفداری از عزالدین حسینی و شعارهایی نظیر فدایی دمکرات کومله متحد شوید بود.

رادیو لندن از قول خیرگزاری رویتز همدلانه گزارش می‌دهد:

برخلاف آنچه که گزارش داده شده بود که شهر بانه در ۶۰ کیلومتری سقز به دست نیروهای دولتی افتاده است، این شهر هنوز در دست افراد کرد است و به عنوان ستاد فرماندهی شیخ عزالدین حسینی درآمده است.^۱

دو رویه سیاست سازمان در کردستان

مقارن با این روزها، علیرضا اکبری شاندیز از سوی مرکزیت سازمان، به عنوان مسئول امور سیاسی به کردستان اعزام شد. گفته شده است این انتخاب در پی اوج‌گیری اختلافات درون سازمانی صورت گرفت. جناح فرخ نگهدار به واسطه بی‌اعتمادی به سلیمانی و دادن این احتمال که در صورت انشعاب در سازمان، که تدریجاً علایم آن آشکار شده بود، سلیمانی جانب جناح رقیب را خواهد گرفت، اکبری را به آن منطقه روانه کردند تا مواضع اکثریت مرکزیت را در شاخه کردستان تبلیغ و ترویج کند.

در آستانه ورود ارتش به مهاباد و بانه، هجده تن از ائمه جماعات مهاباد تلگرام فوری برای امام خمینی ارسال کردند و در آن اظهار تأسف کرده بودند که چرا ایشان تحت تأثیر تبلیغات سوء علیه کردها و اهل تسنن اعلام بسیج عمومی نموده است. این بیانیه می‌تواند بر اثر فشار و تهدید گروه‌های سیاسی که در مهاباد مستقر بودند صادر شده باشد. این گروه‌ها می‌خواستند بدین وسیله اهل سنت را سپر اقدامات خود

۱. کیهان، همان.

سازند و احتمالاً برای خود مصونیت ایجاد کنند و یا هرگونه تعرض به خود را تعرض شیعیان به اهل سنت تبلیغ کنند تا شاید بدین طریق جنگ خود با حاکمیت را به جنگ میان شیعیان و اهل سنت تبدیل سازند، اما پاسخ رهبری انقلاب به این ائمه جماعات مانع از بهره‌برداری گروه‌های سیاسی شد. امام خمینی در بیانیه‌ای که صادر کرد تأکید نمود همواره «من مکرر اعلام کردم که در اسلام، نژاد، زبان، قومیت و گروه و ناحیه مطرح نیست. تمام مسلمین - چه اهل سنت و چه شیعی - برادر و برابر و همه برخوردار از همه مزایا و حقوق اسلامی هستند.» ایشان در ادامه افزودند: «آیا ما برادران اهل سنت را دشمن می‌دانیم که بارها و بارها اعلام کرده‌ایم که هیچ فرقی بین این دو فرقه نیست.» و بالاخره ایشان در خاتمه تضمین می‌دهند: «آن دسته از اعضای حزب منحل شده دمکرات و سایر برادران ما که به وسیله تبلیغات باطل سران جنایتکار این حزب اغفال شده‌اند، در صورتی که به برادران مسلمان پیوندند، اسلحه را زمین گذاشته و تسلیم شوند، باز هم مورد عفو هستند و در امان حکومت اسلامی می‌باشند.»^۱ اما سازمان‌های مسلح در کردستان همچنان بر طبل جنگ می‌کوبیدند و مانع استقرار ارتش در شهرها می‌شدند. ارتش و سپاه پاسداران در روز دوازدهم پس از چند ساعت درگیری در گردنه بالای شهر و در نقطه‌ای به نام قرچ دابان وارد بانه شدند و افراد مسلح به سوی سردشت عقب‌نشینی کردند. به گزارش خبرنگار اعزامی کیهان قبل از ورود ارتش و پاسداران به شهر، دمکرات‌ها با بلندگو به مردم گفتند که اگر شهر را ترک نکنید فانتوم‌ها و هلیکوپترها شما را بمباران می‌کنند و زن و بچه‌های شما را می‌کشند. همین گزارش می‌افزاید: «گزارش‌هایی که از ستاد دمکرات‌های مسلح قبل از ورود ارتش به شهر به دست آمده و اسناد و پرونده‌هایی که در این ستاد موجود بود همگی نشان‌دهنده آن است که افراد مسلح کرد در آینده دست به جنگ چریکی خواهند زد و میدان عمل آنان تمام نقاط کردستان خواهد بود.»^۲ همزمان با بازپس‌گیری بانه، مهاباد نیز از تصرف گروه‌های مسلح خارج شد.

۱. صحیفه امام، ج ۹، صص ۳۵۱-۳۵۲.

۲. کیهان، ۵۸/۶/۱۳.

هواداران چریک‌های فدایی نیز شهر را ترک کرده و در اطراف سردشت در مرز ایران و عراق مستقر شدند. حضور اکبری شاندریز در کردستان تغییری در سیاست‌های جنگ‌طلبانه سازمان نداد؛ زیرا همان طور که خواهیم دید گزارش‌های متعددی از وی در دست است که بر ادامه جنگ پای می‌فشرد.

در اوایل شهریورماه، پیش از آن که ارتش به سوی مهاباد حرکت کند، حزب توده توسط رضا شلتوکی به حزب دمکرات اطلاع داده بود که ارتش درصدد است «از طریق جاده ارومیه خودش را به مهاباد نزدیک کند. به همین دلیل لازم است هوشیار باشید و به دام نیفتید.»^۱ حزب دمکرات تصمیم به تخلیه شهر گرفت. هنگامی که بانه و مهاباد به تصرف ارتش درآمد، شیخ عزالدین حسینی خود را به روستای «نستان»، که غنی بلوریان در آنجا بود، رساند. شیخ سرآسیمه به بلوریان گفت: «کاک غنی حال دیگر نه تنها باید از عراق اسلحه بگیریم بلکه باید دست نیاز به سوی ترکیه و ناتو هم دراز کنیم.»^۲

به رغم تمام تلاش‌های گروه‌های سیاسی برای رودررو قرار دادن مردم با ارتش، زندگی در مهاباد پس از چند روز به حالت عادی بازگشت. «افرادی که در دوره حاکمیت حزب در شهر مهاباد طیانیچه می‌بستند و کلاشینکف بر دوش می‌انداختند، به هنگام اشغال مهاباد با اسلحه و بدون اسلحه فرار کردند و پس از چند روز به مهاباد برگشتند و ساکت و آرام سر جای خود نشستند.»^۳

حزب دمکرات در اعلامیه‌ای که در پانزدهم شهریور صادر کرد، اظهار داشت که برای حل مسالمت‌آمیز مسئله کرد تلاش کرده است؛ ولی سردمداران ایران قصد دارند با توسل به دروغ و نیرنگ بار دیگر مردم کردستان را فریب دهند. این اعلامیه همچنین می‌افزاید که عملکرد رهبری ایران در واقع عبارت است از پیاده نمودن نقشه‌های امپریالیسم آمریکا. بالاخره این حزب حاکمیت را به شروع جنگ مسلحانه تهدید می‌کند: «همچنان که رهبری حزب ما قبلاً تصمیم گرفته

۱. غنی بلوریان، همان، ص ۳۸۲.

۲. همان، ص ۳۸۳.

۳. همان، ص ۳۸۴.

بود مهاباد و دیگر شهرهای کردستان را ترک کردیم و اینک خود را برای یک جنگ پارتیزانی درازمدت آماده می‌کنیم.» اما سرلشکر شاکر رئیس ستاد مشترک ارتش در یک مصاحبه اختصاصی با روزنامه کیهان امکان جنگ چریکی از سوی دمکرات‌ها را خیلی ضعیف دانست. وی در این مصاحبه گفت دمکرات‌ها در سقز با نیرنگ و ذبح کردن گوسفند جلو پای مأموران و دادن شیرینی ابتدا از ارتش استقبال کرده و سپس رگبار مسلسل‌های خود را به طرف آنان گرفتند. سرلشکر شاکر با توجه به سابقه چهار ساله حزب دمکرات گفت که این حزب می‌توانست حزبی مورد احترام باشد، ولی آنها سطح توقعاتشان حیرت‌آور بود.

مقاومت ارتش و سپاه پاسداران در برابر تجزیه‌طلبان؛ و آزادسازی مناطق تحت تصرف آنان در مدتی کوتاه برخلاف پیش‌بینی گروه‌های سیاسی بود. رادیو کلن در روز بیست‌ونهم شهریور گزارش داد که وقتی قاسملو تصمیم به جدایی کردستان از ایران گرفت، به هواداران خود گفت که ارتش ایران از بین رفته است و دیگر قوایی وجود ندارد که بتواند مانع اجرای این تصمیم گردد. نمی‌دانیم که این وعده قاسملو به هوادارانش را خبرنگار رادیو کلن از کجا به دست آورده است، ولی احتمالاً باید از یکی از منابع نزدیک به او دریافت کرده باشد.

با ناکامی گروه‌های سیاسی - نظامی در رسیدن به اهداف خود، آنان دست به اقدامات و حملات غافلگیرانه به اهداف نظامی زدند. این اقدامات که از آن به جنگ چریکی تعبیر می‌شد، همان تهدیدی بود که حزب دمکرات پیش از این کرده بود. سازمان زحمتکشان در تاریخ ۵۸/۷/۹ اعلام کرد که پیشمرگان این سازمان همراه با دیگر پیشمرگان سازمان‌های دیگر به دو کامیون نظامی که راهی پاسگاه پل سردشت بودند حمله برده و ۸ نفر از پاسداران را کشته و ۱۱ نفر را زخمی کردند. فردای همان روز افراد مسلح حزب دمکرات در سردشت ۵ تن از پاسداران را کشته و ۸ نفر را زخمی کردند. در همین روز کومله ادعا کرد که به پاسگاه پیران حمله برده و عده‌ای از جاش‌ها [= مزدوران] را کشته است. دومین

شماره خبرنامه سازمان چریک‌های فدایی در مورخه ۵۸/۷/۲۷ گزارش می‌دهد که در روز دوازدهم همان ماه «در حمله‌ای به پاسداران در جاده بانه سردشت نزدیک بانه ۵ پاسدار را کشته و ۸ نفر را زخمی کردند». چند روز بعد کومله در بیانیه‌ای اعلام کرد که پیشمرگان این سازمان در ارساوین در نزدیکی بانه کمین کرده و به یک ستون پاسدار حمله برده که در این حمله بیش از ۵۰ نفر از پاسداران کشته و ۱۵ نفر دستگیر می‌شوند. فرمانده سپاه پاسداران بانه ضمن تأیید این خبر می‌افزاید که مهاجمین پس از کشتن پاسداران اجساد آنان را آتش زدند به همین جهت شناسایی پاسداران مقدور نشد. بر اساس گزارش درون‌گروهی سازمان چریک‌های فدایی:

حمله اخیر به ستون ارتش در اطراف بانه عمدتاً توسط شیخ جلال حسینی (برادر شیخ عزالدین...) و تعدادی از پیشمرگه‌های حزب و رفقای ما صورت گرفت و در جریان آن یک ستون کامل ارتش نابود شد. این بزرگ‌ترین ضربه‌ای بود که تا به حال آنها خورده بودند... همچنین قبل از آن رفقا در یک عملیات مشترک با کومله یک پاسگاه مهم ژاندارمری را خلع سلاح کردند و خوابگاه پادگان را با آر.پی.جی مورد حمله قرار دادند که ارتش تلفات زیادی را متحمل شد و در جریان یک حمله کمین‌نشین یک کامیون حامل نظامیان و یک تانکر با مین ضدتانک توسط رفقا منهدم شد. ... در روستاها رژیم هیچ‌گونه حضور نظامی ندارد و در سایر شهرها نیز موقعیت رژیم بسیار متزلزل است و در همه آنها شرایط به گونه‌ای است که با یک حرکت جدی از جانب پیشمرگه‌ها امکان آزاد نمودن کامل آنها وجود دارد. اکنون به راستی می‌توان گفت با توجه به ضعف رژیم و قدرت جنبش مقاومت در کردستان خلق کرد قادر است یکجانبه اعلام خودمختاری نماید و رهبرانی که بدون توجه بدین اوضاع با رژیم به سازش بنشینند و چیزی کمتر از توان تحقق یافته مردم بخواهند، تنها می‌توان گفت که خیانت کرده‌اند.^۱

۱. اسناد درون‌گروهی. گزارشی از اوضاع عمومی منطقه.

سازمان چریک‌های فدایی برای دست یافتن به اهداف خود از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد. بهروز سلیمانی که به واسطه آشوب‌طلبی به «آوازه‌چی» مشهور شده بود، در مقاله‌ای بدون تاریخ و با عنوان «نظری به آیا در کردستان موقعیت انقلابی وجود دارد؟» چنین می‌نویسد:

در تهران رفقا را ملاقات و پیشنهادم را دادم. در سندج که پشت جبهه است خرابکاری کنیم، بمب‌اندازی راه اندازیم، پاسدار و عمال مفتی [=احمد مفتی‌زاده] را مورد یورش قرار دهیم و نشان دهیم کردستان بعد از تصرف، جنگش آغاز می‌شود و نگذاریم جناح خمینی ادعا کند که منطقه آرام شده. تضاد درون طبقه حاکمه را گسترش دهیم. اگر در دیگر نقاط کردستان هم چنین مسئله‌ای پیش آید آنگاه کمکی است برای شلوغ‌تر شدن کردستان. سرگرم شدن رژیم و پاسدارانش در کردستان و هجوم رژیم به نیروهای چپی در ایران عقب می‌افتد و سازمان و دیگر جریانهای م-ل [=مارکسیستی لنینیستی] فرصتی می‌یابند برای تجدید سازمان. از سوی دیگر جناح مذاکره‌کننده رژیم تقویت می‌شود و از سوی دیگر ما نفوذمان را در بین هواداران که به هر حال می‌فهمند ما عمل می‌کنیم از دست نمی‌دهیم و برای اینکه می‌خواهیم یورش به سازمان را عقب اندازیم بهتر است بی‌نام عمل کنیم. رفقای مرکزیت با هشدار اینکه حداقل نیروی منسجم را به کار بگیریم پذیرفتند و به منطقه برگشتیم. البته این مسئله برای رفقای سندجی هنوز کاملاً حل نشده و لذا جسارت عمل واقعی را به خود نداده‌اند. ولی به هر حال موج بمب‌اندازی به منازل و دکان‌های عمال مفتی که در غیاب ما به وسیله جوانان شهر یا هواداران غیرمرتبط آغاز شده بود اوج گرفته و طبق گزارش رفقا روحیه‌ها بالا رفته و پذیرش توده‌ای دارد. البته رفقای سندج چون مسئله کاملاً برایشان حل نشده، دنبال یک سری استدلالهایی هم می‌گردند که کم عمل کردن و دیر عمل کردن خود را بر حق سازند. منجمله اینکه اگر عمل بزرگ

انجام شود (شلیک کردن، یورش بردن مسلحانه و...) دولت می‌داند که کار یک نیروی سیاسی متشکل است و یورش برای خانه‌گردی و دستگیری اوج می‌گیرد. ولی عملیات انفجاری را رژیم به حساب مردم می‌گذارد و حساسیت زیادی به خرج نمی‌دهد که البته به نظر می‌رسد بار توجیه کردن حل نشده مسئله را با خود دارد چون از سوی دیگر مطرح می‌کنند که عمال مفتی حسابی ترسیده‌اند، به خواهش افتاده‌اند. پاسداران جرأت گشت‌زنی ندارند و... که اگر اینگونه است رژیم باید شدت عملش را بالا می‌برد ولی رفقا می‌گویند جو مساعدی به وجود آمده از اول مهر مرتب تظاهرات دانش‌آموزی وجود دارد و رفقای مخفی ما می‌توانند در شهر آزادانه‌تر حرکت کنند و حتی اسلحه نهند. به هر حال ما اعلامیه می‌دهیم، توضیح می‌دهیم، تشویق می‌کنیم، تحریر می‌نماییم و به نام سازمان فقط افشاگری سیاسی را به عهده می‌گیریم... وقتی پیشنهاد اقدام مسلحانه‌ای داده شد منظور این بود که در اصل اگر مردم هم نپذیرند و حرکت نکنند ما دشمن را در منطقه مشغول کنیم. نتایج آن را در اصل در ارتباط با فرصتی به سازمان و نیروهای م-ل می‌دیدیم وقتی برای رفقا دلایل بیشتری را مطرح کردم گفتم که از دو حال خارج نیست که اولی همان دیدگاه طرح شده است که مردم نمی‌پذیرند و ما تا کتکی تا مدت محدودی که سازمان بخواهد اقداماتمان را ادامه می‌دهیم، اما مسئله دومی هم مطرح است. مردم سرکوب شده‌اند، اگر مردم بی‌حرکت هستند این به خاطر استقبال از نیروی یورشگر نیست، به این خاطر نیست که مردم تضادشان حل یافته، خواسته‌هایشان برآورده شده است و رژیم در منطقه پایگاهی یافته است. عدم حرکت فعال مردم به خاطر شدت سرکوب است و این موج توهین‌کردن‌ها، نفرین‌نمودن‌ها، رو ترش کردن‌ها پس از مدتی اوج می‌گیرد... بهانه‌های رژیم برای مردم که مقصر نابسامانی و بحران اقتصادی و کم‌کاری‌ها و بدکاری‌ها، کمونیست‌ها و کردها هستند بر سر خود رژیم ویران می‌شود... رژیم نمی‌تواند مسئله ملی را حل کند و حتی به آن دامن می‌زند... آنگاه حرکت توده شروع می‌شود و وظیفه پیش‌رو این است که در نبودن اعتراض، افشاگری کند. دشمن

سرکوبگر را ذله کند و حرکت مردم را ارتقا بخشد. اگر اقدامات مسلحانه ما به تدریج تأثیر کمی هم در رشد و اعتلای حرکت مردم بگذارد وقتی مردم فعال شدند، دیگر لازم نیست ما به طور ایذایی و رد گم کردن دست به اقدام مسلحانه بزنیم، بلکه می‌توانیم و باید با تمام وجود شرکت فعالانه‌ای در مبارزه توده بنماییم.

به رغم آن که آشکار است که از نظر این عضو مشاور مرکزیت شرایط عینی انقلاب در کردستان فراهم نیست، سازمان چریک‌های فدایی شاید با همان استدلال‌هایی که دیدیم، خواهان مشارکت در جنگی تمام‌عیار علیه حکومت در کردستان بود. نامه‌ای از سوی یکی از مسئولان سازمان در کردستان در دست است که بر ادامه جنگ تأکید می‌کند. حسب قرائن، نویسنده نامه اکبری شانندیز است. متن آن چنین است:

با درود به همه رفقا! در اینجا روزه‌به‌روز اوضاع حادث‌تر می‌شود بدین ترتیب که عملیات مسلحانه نیروهای پیشمرگه در شهرها و روستاها گسترش یافته و روحیه توده‌ها مجدداً اعتلای گذشته را باز می‌یابد که این جریان مترادف است با حرکات اعتراض و تظاهرات اوج‌یابنده در شهرها و توان یافتن مجدد حزب دمکرات از لحاظ نیروی انسانی. همچنین سایر جریاناتی که در درگیری‌های موجود شرکت عملی دارند. رفقای ما در سرتاسر کردستان زیر فشار شدید قرار دارند و مرتب از ما رهنمود و تحلیل می‌خواهند و ما هم تا به حال، دادن رهنمود را محول به چگونگی برخورد سازمان در قبال درگیری‌های موجود نموده‌ایم. نیروهای ما در شهرها سر در گم هستند تا جایی که تعدادی از پیشگام‌های مهاباد و بوکان در یک جلسه مشترک تصمیم گرفته بودند که طی اعلامیه‌ای قطع ارتباط خود را با سازمان اعلام نمایند و دلیشان هم موضع منفعل سازمان در قبال مسائل بود. نیروهای سیاسی کومه دفتر شیخ عزالدین و حزب دمکرات نیز

۱. اسناد درون‌گروهی. بهروز سلیمانی، نظری به آیا در کردستان موقعیت انقلابی وجود دارد؟ پرونده شماره ۳۲۸۱۵۲۶.

مرتب در مورد موضع ما سؤال می‌کنند و به بحران موجود دامن می‌زنند... پریشب حزب دمکرات از منطقه بیدران و کومله از طرف دیگر پادگان سردشت را تا صبح کوییده‌اند. (به وسیله توپ، خمپاره و آر.پی.جی). در مهاباد درگیریهای شدیدی رخ داده که از ۱۰ شب تا ۹ صبح ادامه داشته و در جریان آن چند تانک منهدم شده و تعدادی از نظامیان و پاسداران کشته شده‌اند. طبق خبرهای موجود، دشمن در پی آن است که حمله‌های خود را به پایگاه‌های کوهستانی نیروها تشدید نماید... اکنون درگیریها در جاده پیرانشهر - بانه و مهاباد - سردشت ادامه دارد و حزب همچنان این جاده‌ها را زیر کنترل دارد. فقط از جاده بانه ستون‌های بزرگ نظامی با حمایت هلیکوپترها می‌توانند حرکت کنند و تا به حال تمام ستون‌های ضعیف در این جاده نابود شده‌اند. در این جاده در روزهای اخیر دو مینی‌بوس جاشی که از سردشت عازم بانه بودند به وسیله آر.پی.جی کاملاً نابود شدند. پاسگاه پل فلزی سردشت نابود شد و تمام جاشهای مستقر در آن کشته و زخمی شدند... احمد فراش جاش معروف و تعدادی از دیگر جاشهای سرشناس تا به حال اعدام شده‌اند که این حرکات در روحیه سایر جاشها تأثیر گذاشته و بسیاری از آنها جا خورده‌اند... منطقه واقعاً دارد تبدیل به باتلاقی برای رژیم می‌شود که به این سادگی قادر به بیرون کشیدن خود از آن نیست. در بوکان شهر عملاً از غروب آفتاب در اختیار پیشمرگه‌هاست و آنها با آزادی در آن رفت و آمد می‌کنند و روز در اختیار پاسداران و ارتش. تا به حال ۴۰ پاسدار پس از اشغال بوکان کشته شده‌اند. بگذریم...! طی بحث‌ها و صحبت‌هایی که در اینجا با رفقای کمپ‌های مختلف داشتیم مجموعاً رفقا خواهان شرکت ما، در درگیریهای موجود هستند. البته در موضع‌گیری رفقا تأثیر مسائل منطقه مشهود است و طبیعی است که قادر به ارائه تحلیلی همه‌جانبه نیستند. اما رفقای کادر کلاً با ارائه دلایلی که رفیق محمد [بهزاد کریمی] تا حدودی شما را در جریان آن نهاده خواهان شرکت ما می‌باشند. آنها اعتقاد دارند عدم شرکت فعال ما باعث تقویت سلطه جریانات ناسیونالیستی موجود در کردستان خواهد شد و همان تجربه‌ای که در کردستان عراق ناظرش بودیم در

اینجا نیز به دلیل موضع منفعل ما تکرار خواهد شد. با توجه به درگیریهای روزانه ما فرصت تدوین و تنظیم نظراتمان را نیافته‌ایم و رفیقی که به عنوان پیک شب رسید و صبح می‌بایست باز می‌گشت از جانب خودم فقط این را تأکید می‌کنم که با توجه به جریاناتی که هر روز در گوشه و کنار ایران شاهد اوج‌گیری آن هستیم بیشتر از قبل روی نظراتی که رفیق محمد بیان کرد، پافشاری می‌کنم و اعتقاد دارم که در هر گوشه‌ای از ایران که درگیریهای طبقاتی و ملی وجود دارد ما باید به اشکال این مبارزات در جهت تشدید آن شرکت کنیم و نقطه‌نظری را که معتقد به عدم شرکت ما در جریانات کردستان است، راست‌روانه می‌دانم. این دیدگاه به نظر من اساساً درک غلطی از رابطه میان مبارزه طبقاتی و ملی دارد و در تحلیل دورنماهای سیاسی آینده عاجز است و در تنگنای درگیریهای ایدئولوژیک و تشکیلاتی جسارت لازم را جهت موضع‌گیری‌های لازم ندارد. در مورد مشکل شرکت ما باید به نام سازمان در منطقه حضور داشته باشیم و عدم بیان این مسئله بار استراتژیک شرکت ما را در منطقه نزول خواهد داد و به اهداف ما صدمات شدید وارد خواهد نمود و اساساً این نظر که می‌گوید نباید به نام سازمان در درگیریها شرکت جست عملاً با موضع‌گیریهایی که رفقا تا به حال در هفته‌نامه کار نموده‌اند در تضاد است. هنگامی که رفقا رسماً جنایات رژیم را در کردستان محکوم می‌کنند و مبارزه خلق کرد را مبارزه‌ای عادلانه می‌دانند و رسماً از نیروهایی که از جانب رژیم متهم به ضدانقلاب شده‌اند حمایت می‌کنند چگونه می‌خواهند در موضع‌گیری عملی از سازمان نامی به میان نیایند. چنین موضعی قابل توجه نیست! در هر صورت در اولین فرصت از این نظرات به صورت مشروح‌تری دفاع خواهیم کرد. در پایان با توجه به نقش استراتژیکی مسئله و اینکه هرگونه تصمیم‌گیری غیراصولی روی آن، روی تمام مسائل تأثیر خود را به جای می‌گذارد، موفقیت همه رفقا را در اتخاذ مواضع انقلابی خواستاریم. پیروز باشید. ۵۸/۷/۱۳^۱

۱. اسناد درون‌گروهی. بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

به گزارش خبرنگار سازمان چریک‌های فدایی در روز پانزدهم مهرماه ۵۸ به مناسبت «چهلمین روز شهادت رزمندگان سقر، تظاهراتی توسط شورای دانش‌آموزان» برگزار شد و همچنین در عصر همان روز اکثر مردم شهر در تظاهراتی که «شعارهای آنها بر ضد مزدوران اشغالگر پاسدار و ارتش و دولت ضد خلقی بوده شرکت کردند... و شعارهایی نیز به نفع عزالدین حسینی و انقلابیون کرد داده شد». ^۱ چند روز بعد در پی ورود ۷ نفر پاسدار به مهاباد، مهاجمین به سوی آنان آتش گشودند. پاسداران به شهربانی پناه بردند. مهاجمین در تعقیب آنان ساختمان شهربانی را به گلوله بستند. در نتیجه این حمله رئیس شهربانی به همراه سه تن از مأموران کشته شدند. همزمان با تهاجم به شهربانی خبرنگار سازمان چریک‌های فدایی گزارش داد که «با توپ‌های به غنیمت گرفته شده، به پاسداران ارتجاع که روی کوه آریابا پایگاه ساخته بودند حمله کرده و ۱۴ نفر پاسدار کشته و ۴ نفر زخمی شدند».

سازمان چریک‌های فدایی خلق که عزالدین حسینی را به عنوان تنها رهبر مذهبی کردها پذیرفته بود، گهگاه حملات سختی به رقیب او احمد مفتی‌زاده می‌کرد. در سومین شماره خبرنامه هواداران سازمان چریک‌های فدایی در کردستان به مناسبت سخنرانی مفتی‌زاده در حسینیه ارشاد نوشت که: «این «علامه دهر» که برای رژیم «پا اندازی» فراوانی کرده، هنوز درک درستی از حماقت‌ها و تنگ‌نظری‌های رژیم نداشت و خیلی مفت خود را فروخت... احمق خود را فریب می‌دهد و دنبال آبروی ریخته شده خود به گدایی نشسته است».

این خبرنامه همچنین گزارش می‌دهد که در تاریخ ۷/۲۶ ساعت ۱۱:۳۰ شب پیشمرگه‌های خلق به فرمانداری بانه مقر سپاه پاسداران حمله کردند. این نبرد تا ساعت ۳ بامداد ادامه داشت. در این نبرد عده‌ای پاسدار کشته و زخمی شدند. در حالی که گفت‌وگوی مقامات سیاسی با افراد و نمایندگان کرد در جریان

۱. خبرنامه هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق، ۵۸/۷/۲۳.

۲. همان، شماره ۳، مورخه ۵۸/۸/۶.

بود، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان و هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق ضمن حملات پراکنده به مراکز نظامی شهر اعلامیه‌های تحریک‌آمیز نیز منتشر می‌ساختند. متعاقب تبعید عده‌ای از پاسبانان سنندج در روز ۷/۲۸ شماری از اهالی شهر در یک راهپیمایی اعتراض‌آمیز خواهان لغو این حکم شدند. دفتر هواداران سازمان در سنندج با حمله به دکتر شکیا استاندار «خودفروش» کردستان نوشت:

احمق می‌پندارد چون زبان کردی حرف می‌زند به راحتی می‌تواند با مبارزین کردستان به توافق برسد. کودنی او در این است که می‌پندارد هر کس کرد باشد مورد احترام است... دولت ضدخلقی هم درست با این دید احمقانه او را استاندار کرده است که شاید استاندار کرد بهتر بتواند کردها را آرام سازد. این کودکان‌های تاریخی نمی‌دانند مسئله کردستان فقط مسئله کرد بودن و کردی حرف زدن نیست. مسئله مبارزه‌ای اصیل طبقاتی - ملی است.^۱

سازمان چریک‌های فدایی همچنین با انتشار اطلاعیه‌ای به اهالی شهر اطلاع داد که «دارودسته فاشیستی هیأت حاکمه» همه توان خود را در جهت سرکوب مبارزه بر حق خلق کرد بسیج کرده است. بنابراین باید به مبارزات پی‌گیر خود ادامه دهیم.

این خبرنامه همچنین گزارش می‌دهد که در تاریخ ۷/۳۰ پیشمرگه‌های دلیر کوه با آر.پی.جی. ۷ به ماشین پاسداران که در میدان شهر مستقر بود حمله کردند و با نیروهای اشغالگر درگیر شدند که حدود ۳ ساعت این نبرد طول کشید و ۱۰ نفر از پاسداران کشته شدند و یک پیشمرگه شهید شد...

دولت موقت همواره فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی و مذاکره با گروه‌های سیاسی را بر هرگونه کار نظامی ترجیح می‌داد. اما این تصمیمات و اقدامات دولت موقت برای چیران عقب‌ماندگی‌های مناطق کردنشین و تخصیص اعتبارات ویژه برای آبادانی در این مناطق با طرد گروه‌های سیاسی مواجه می‌شد.

۱. خبرنامه سازمان چریک‌های فدایی خلق، شماره ۳.

«کمیت‌های عمرانی ما مورد نفرت گروه‌های جدایی طلب کرد به خصوص کومله بودند. هر جا اینها را گیر می‌آوردند بی‌رحمانه می‌کشتند. آن موقع دفتر برنامه و بودجه استان در کارهای عمران فعال بود. کومله‌ای‌ها با سازمان برنامه خیلی بد بودند به طوری که یکی از کارکنان ما را به طرز فجیعی کشتند.» سازمان چریک‌های فدایی نیز به پیروی از این سیاست هرگونه تلاش برای سازندگی را عوام‌فریبانه ارزیابی می‌کرد. دفتر این سازمان در سنندج در اطلاعیه ۱۳۵۸/۸/۱ خطاب به مردم سنندج اظهار می‌کند که «دارودسته فاشیستی هیأت حاکمه» با سیاست‌های عوام‌فریبانه‌اش یعنی عفو عمومی، عمران و آبادانی و مذاکرات سیاسی و... نتوانست عزم پولادین خلق قهرمانان را در هم بشکند. بنابراین دست به توطئه بزرگی زده و شهر مهاباد را محاصره اقتصادی و نظامی کرده است. «ارتجاع سیاه می‌خواهد مهاباد را به تل زعتر ثانی تبدیل نماید.» این اعلامیه از مردم شهر سنندج می‌خواهد با اعتصاب به یاری مردم مهاباد بشتابند. این دفتر همچنین در تحلیلی که در خبرنامه خود منتشر کرد، نوشت که هیأت حاکمه در لفافه عمران و آبادی می‌خواهد «بدین وسیله کار خون‌آشامان و پاسداران ارتجاع را برای پیشبرد مقاصد پلیدشان آسان نماید» این خبرنامه می‌افزاید: «این کوردلان مرتجع هنوز نمی‌دانند که رزمندگان مسلح فرزندان همین روستاییان زحمتکشان بوده و برای کسب حقوق همه زحمتکشان با ارتجاع سیاه به مقابله برخاسته‌اند و رهایی خلق‌های ایران آیین نبرد آنهاست.»^۲

تلاش دولت برای حل مسئله کردستان

دولت همچنان بر حل مشکلات کردستان به شیوه مسالمت‌آمیز پای می‌فشرد. بنابراین هیأت وزیران تصویب نمود اختیارات خود را در آن چه مربوط به امور عمرانی، فرهنگی، نظامی، رفاهی و بودجه‌ای مربوط به استان‌های کردنشین

۱. عزت‌الله سبحانی، چشم‌انداز ایران، راه‌حل کردستان: حسن‌نیت توسعه آزادی و عدالت، همان، ص ۶۵.

۲. خبرنامه سازمان چریک‌های فدایی خلق، شماره ۴، مورخه ۵۸/۸/۲۴.

می‌شود به یک هیأت چهار نفری متشکل از آقایان هاشم صباغیان وزیر کشور، داریوش فروهر وزیر مشاور، دکتر مصطفی چمران وزیر دفاع، مهندس عزت‌الله سبحانی وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه تفویض نماید.

این هیأت که «هیأت ویژه حل مسئله کردستان» نام گرفته بود در شرایطی خود را آماده دیدار و گفت‌وگو با گروه‌های سیاسی کردستان می‌کرد که متن اعلامیه‌ها و اقدامات کومله و سازمان چریک‌های فدایی کاملاً جنگ‌طلبانه بود. خبرنامه سازمان چریک‌های فدایی گزارش داد که روز ۵۸/۸/۱۰ مردم دیواندره در تظاهراتی که به دعوت شیخ‌عزالدین حسینی و سازمان‌های سیاسی کردستان برگزار شد، خشم خود را از دشمنان خلق، ارتش ضدخلقی و پاسداران اشغالگر ابراز داشتند. همین خبرنامه گزارش می‌دهد که پیشمرگان رزمنده بانه با سنگربندی مانع ورود ارتش غارتگر(۱) به شهر می‌شوند که در نتیجه درگیری بین آنان ۳۸ نفر از ارتش ضدخلقی کشته و بیشتر از ۴۰ نفر زخمی می‌شوند و تعداد زیادی نیز به گروگان گرفته می‌شوند.

با عزیمت هیأت تعیین شده از سوی دولت به کردستان، کومله با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام کرد «آنهايي که فکر مي‌کنند در برابر هیأت مذاکره‌کننده دولت گویا ما نیز باید [اعلام] آتش‌بس کنیم، سخت در اشتباهند. حسن‌نیت ما ادامه مبارزه است». این اظهارات کومله تعریضی بود به حزب دمکرات که مایل بود مذاکره را بدون حضور دیگر گروه‌ها پیش ببرد. این سازمان بالاخره تأکید می‌کند: «زحمتکشان خلق کرد که اکنون نبرد را به عالی‌ترین سطح آن یعنی جنگ توده‌ای مسلحانه در دهات و قیام مسلحانه در شهرها ارتقا داده‌اند هرگز دست از مبارزه برنخواهند داشت». اما استقبال مردم از مذاکره با نمایندگان دولت، گروه‌های سیاسی را مجبور به امضای توافق‌نامه‌ای در تاریخ ۵۸/۸/۱۲ نمود که به موجب آن هیأتی به ریاست عزالدین حسینی و نمایندگان از سوی حزب دمکرات کردستان، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومله) و سازمان چریک‌های فدایی خلق (شاخه کردستان) در تمام مراحل مذاکرات شرکت نمایند. این پیشنهاد از سوی چریک‌های فدایی و کومله ارائه شد. در گزارش درون‌گروهی

چریک‌ها آمده است:

در جلسه‌ای که روز چهاردهم با حضور شیخ‌عزالدین و اعضای دفترش، رفقای کومله، ما و نمایندگان حزب در منطقه سردشت تشکیل شد، مسئله چگونگی فرستادن هیأت نمایندگی خلق کرد مورد بررسی قرار گرفت که نمایندگان حزب بر اساس موضع یادشده برخورد می‌کردند و مسئله را از اینکه چه کسانی سخنگو باشند شروع می‌کردند که ما و کومله طرح کردیم قبل از اینکه مسئله سخنگو روشن شود باید ببینیم که سخنگویان ما چه می‌خواهند بگویند و طرح خواست‌های حداقل ما چیست؟... با توجه به مواضع انحصارگرا نه حزب و مسئله سازش قریب به یقین آن که برای سایر نیروها عواقب سنگینی خواهد داشت، ما و کومله و دفتر شیخ فکر می‌کنیم که باید روی یک برنامه مشترک کار کنیم تا بتوانیم در مقابل حزب از موضع واحدی برخورد کنیم. اعضای دفتر شیخ نیز طرفدار این هستند که اگر حزب دمکرات مواضع سازشکارانه گرفت مشترکاً علیه او موضع‌گیری شود. اما مسئله‌ای که ما با آن در مذاکرات روبرو هستیم نقش شیخ‌عزالدین است؛ با توجه به محبوبیت شیخ و مقبولیت آن در نزد مردم اینکه شیخ در قبال مذاکرات و به خصوص حزب چه موضعی داشته باشد در برخوردهای آینده نقش قاطعی دارد. حزب سعی دارد شیخ را در درجه اول به طرف خود بکشد و به توده‌ها چنین وانمود کند که با شیخ هیچ‌گونه اختلافی ندارد زیرا رو شدن این اختلاف در میان نیروهایش شکاف ایجاد خواهد کرد و در درجه دوم حداقل شیخ را بی‌طرف نگاهدارد و در عین حال آنها در روزهای اخیر دست به تبلیغ علیه شیخ زده‌اند و شعارهای خودپرستی محکوم است درودیوار مهاباد را پوشانده است. اما شیخ با اینکه در مجموع مواضع ما و کومله و اعضای دفترش را تأیید می‌کند، منتظر است تا اینکه موضع حزب در مذاکرات آشکار شود و فاقد آن قاطعیت لازم جهت یک موضع‌گیری فعال در قبال حزب است. اگر ما نتوانیم شیخ را در مواضع خود نگاهداریم مسلماً ابتکار مذاکرات همچنان در دست حزب باقی خواهد ماند. حزب عملاً در قبال ما و شیخ سیاست دفع‌الوقت و مذاکره پنهان را دنبال

می‌کند و تلاش دارد به هر قیمت شده وقایع را به گونه‌ای سازمان دهد که به دولت وانمود کند که بدون وجود حزب هیچ مذاکره‌ای نتیجه نخواهد داد و حتی حزب تنها طرف مذاکره است. شب پانزدهم، داریوش فروهر دنبال شیخ فرستاده بود که ما با رفتن شیخ مخالفت کردیم. بدین دلیل تا قبل از مشخص شدن هیأت نمایندگی و توافق روی طرح حداقل رفتن شیخ هیچ مسئله‌ای حل نخواهد شد و چون اینگونه مذاکرات به نتیجه نخواهد رسید نتیجه طبیعی آن تحکیم مواضع حزب دموکرات است و شیخ هم این را پذیرفت و فقط دو نفر از اعضای دفترش را فرستاد برای اینکه پرسند فروهر چه می‌گوید و چه می‌خواهد.^۱

در همین روزها بهزاد کریمی نیز گزارشی در ۲۷ صفحه برای مرکزیت سازمان ارسال می‌کند. این گزارش صرف‌نظر از آن که پرده از نقش سازمان در مسائل کردستان برمی‌دارد، اختلافات گروه‌های سیاسی و دسیسه‌های آنان را نیز آشکار می‌سازد. گزارش مربوط است به «مذاکرات با هیأت دولت در مورد کردستان در ده «به پوران» سردشت، ۱۹ و ۲۰ آبان ۵۸».

کریمی می‌نویسد که در نوبت اول مذاکرات عزالدین حسینی با داریوش فروهر یک نفر از فدایی‌ها و یک نفر از کومله نیز بدون مشخص شدن هویتشان شرکت داشتند و طرح ارائه شده از جانب عزالدین حسینی نظر مشترک آنان بوده است. این زمینه مشترک موجب شد در مذاکرات دوم «این سه نیرو به همکاری تنگاتنگ‌تری بپردازند.» طرح پیش‌شرط مذاکرات «هر چند در اعلامیه‌های جداگانه ولی در اصل با محتوای واحد» نتیجه همین همکاری مشترک بود. حسب اظهار کریمی حزب دموکرات به عزالدین حسینی گفته بود که کومله و فدایی حاضر به برقراری آتش‌بس نیستند و خواهان ادامه جنگ می‌باشند. این دیدگاه از آنجا حاصل شده بود که در اولین طرح مشترک آنان «جنبه تبلیغاتی» مدنظر قرار گرفته بود؛ «ولی پس از پیروزیهای نظامی اخیر و تشدید بحران

۱. اسناد درون‌گروهی سازمان چریک‌های فدایی خلق: گزارش از اوضاع عمومی منطقه.

اقتصادی و سیاسی هیأت حاکمه» این امید به وجود آمد که رژیم عقب‌نشینی کرده و «دوران صلح مسلح برقرار شود.» حزب دمکرات مدعی بود که در مذاکرات باید «طرف اصلی به حساب آمده و سخنگوی هیأت مذاکره‌کننده خلق کرد باشد.» ولی کومله و فدایی تعیین سخنگو را به بعد از روشن شدن حداقل خواسته‌هایشان موکول کردند. در تاریخ ۵۸/۸/۱۷ حزب دمکرات عزالدین حسینی را به پایگاه خود در نواحی مرز دعوت کرده و به او فهماند که حزب بر روی سخنگو بودن خود اصرار دارد و همچنین به او اعلام کرد که ریاست وی را در هیأت نمی‌پذیرد. «در مورد فدایی‌ها مسئله بی‌نام جنگیدن و اینکه خودمختاری برای سازمان مسئله نیست و حساسیت رژیم را درباره فدایی‌ها عنوان کرده و در مورد کومله گفته بودند که عناصری هستند هرج و مرج طلب و بی‌برنامه.» در جلسه‌ای که فردای آن روز تشکیل شد، قاسم‌لو ضمن انتقاد از بی‌نام جنگیدن چریک‌های فدایی بر سخنگو بودن حزب تأکید کرد که با مخالفت نمایندگان کومله و فدایی روبرو گردید. این جلسه بدون نتیجه به پایان رسید. کریمی از این جلسه نتیجه می‌گیرد «موضع حزب اولاً ضعیف بود زیرا از این ترس دارد که اولاً: بدون موافقت ماها آتش بس عملاً برقرار نشود. ثانیاً: مصالحه به تنهایی در میان مردم مسائل مهمی برایش پیش آورد و موقعیت خود را از دست بدهد.» در حالی که حزب دمکرات برای حضور کومله و سازمان چریک‌های فدایی در مذاکره با هیأت ویژه بی‌میل بود این دو گروه نیز حضور خود را به حضور دیگری موکول می‌کرد. دو روز پیش از این در جلسه‌ای که با حضور یکی از اعضای حزب دموکرات؛ شیخ‌عزالدین حسینی؛ و نمایندگان سازمان و کومله برگزار گردید، نماینده حزب اعلام کرد حزب ریاست شیخ را می‌پذیرد؛ به شرطی که فقط شیخ و حزب در مذاکره شرکت کنند و سخنگو هم حزب باشد و در صورت عدم پذیرش این پیشنهاد هیأت نمایندگی شامل حزب، شیخ‌عزالدین حسینی، کومله و سازمان چریک‌های فدایی باشد؛ و حزب و عزالدین حسینی توأمان سخنگوی هیأت باشند. کریمی با تفرقه‌افکنانه خواندن این دو پیشنهاد، منظور اصلی حزب را «جلب شیخ و منفرد کردن کومله و فدایی» می‌داند. اما این

«دسیسه» ناموفق ماند و فدایی‌ها و کومله متحداً بر حضور خود تأکید ورزیدند. کریمی در این گزارش خود تأکید می‌کند که رژیم می‌خواهد هر طور شده آتش‌بس داده و جنگ پایان پذیرد. از نظر او آن چه که رژیم را در برابر این ناگزیری قرار داده عبارت است از: ۱. شکست مفتضحانه ۲. عملکرد تضادهای درونی خودشان که اینک وضع جدیدی پیدا کرده است ۳. حدت پیدا کردن تضاد با عراق و انگولک‌های آن ۴. در پیش بودن زمستان و برف سنگین کردستان. کریمی با بیان میل حزب دمکرات به صلح می‌گوید «ما سعی خواهیم کرد با این مسئله برخورد کنیم». کریمی در توصیف وضعیت سازمان در کردستان می‌نویسد:

از نظر سیاسی به عنوان یکی از سه نیروی عمده مطرح هستیم (بدون استثنا از نظر همه). کومله به خاطر عملکرد بسیار فعال و نیز صددرصد محلی بودنش از ما جلو افتاده است. حداقل از نظر حزب دموکرات و از نظر شیخ. ولی روی موضعگیری‌های سیاسی و حرفهای ما خیلی حساب می‌کنند. مثلاً شاید تعجب کنید که بگویم شیخ روی حرفهای من بسیار حساس است و ظاهراً معتقد. اینک در مهاباد و بوکان دفتر زده‌ایم و در سقز پیشگام می‌زنیم و در بانه هم همچنین. از نظر نظامی در گرفتن شهرها نقش فعالی ایفا کردیم. اما چند فرصت را که می‌توانست امکانات تسلیحاتی خوبی برایمان به وجود بیاورد خارج از اراده خودمان و صرفاً بر اساس بدشاندی از دست دادیم. اما نزدیک به ۳۰ قبضه ژ-۳ و کلت^۱ به دست آورده‌ایم. اما از نظر تشکیلاتی مسائل به هم ریخته بود ولی اینک به سرعت به طرف یک سازماندهی اساسی و جدید حرکت می‌کنیم... اما از نظر تسلیحاتی باید مسئله را جدی بگیرید. ما خودمان ترتیب حمل و نقل را می‌دهیم. نارنجک‌انداز، آر.پی. جی، ۷، فشنگ ژ-۳ به تعداد بین ۱۰۰ تا ۲۰۰... در مورد تشکیلات جدید هم باید بگویم که این مسئله به فوریت ممکن نیست. به خصوص که ما نمی‌توانستیم درست در آستانه صلح با نام دیگری اقدام نماییم. لذا این مسئله را تدریجاً پیش خواهیم برد و الآن

۱. در اصل کولت.

مشغول تهیه مقاله‌ای هستیم که اعلام وجود بکنیم با نام (سازمان وحدت انقلابی خلقهای ایران - بخش کردستان) کار خواهیم کرد».

مواضع سازمان در قبال هیأت مذاکره‌کننده

به رغم استقبال حزب دمکرات از هیأت مزبور، سازمان چریک‌های فدایی خلق و کومله به کارشکنی علیه این گفت‌وگوها پرداخته و سعی در تحریم هیأت داشتند. محمدرشید شکبیا استاندار کردستان به خبرنگار کیهان گفت وقتی هیأت حسن‌نیت دولت به سنندج آمد، هیأت اعلام کرد که آماده مذاکره با کلیه گروه‌ها و دسته‌های سیاسی منطقه است. به جز تعدادی از مردم و یکی دو نماینده آنان، هیچ‌کس از این آمادگی در جهت رفع بعضی از مشکلات استفاده نکرد... در سنندج به جای مذاکره با هیأت دولت، دسته‌ها و گروه‌ها در سطح شهر به راه افتادند و قبل از حضور در استانداری و مذاکره با هیأت دولت میتینگ و تظاهرات راه انداختند و در سطح شهر اعلامیه و شعار دادند.^۱

خبرنامه هواداران سازمان چریک‌های فدایی گزارش داد که دو تن از این هیأت به اصطلاح حسن‌نیت در یک توطئه کثیف با مرتجع‌ترین عناصر مذاکره پنهانی دارد و مردم پس از کسب اطلاع از این توطئه در یک راهپیمایی خودجوش خواستار مذاکره هیأت با شیخ عزالدین و سازمان‌های سیاسی درگیر در جنگ می‌شوند. این گزارش همچنین می‌افزاید که مردم سنندج با شعارهایی مانند مذاکره با مفتی و مرتجعین توهین به خلق کرد است و بدین وسیله پشتیبانی خود را از جان برکفان قهرمان اعلام می‌دارند.^۲

خبرنامه کومله نیز گزارش می‌دهد که:

در روز ۵۸/۸/۲۶ هیأت نمایندگی دولت با سیاست عوام‌فریبانه خود قصد داشت مردم را در مسجد جامع شهر بانه جمع کرده و برای آنان سخنرانی کند

۱. کیهان، ۵۸/۸/۱۷.

۲. خبرنامه هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق، شماره ۴، مورخه ۵۸/۸/۲۴.

ولی به درخواست شیخ جلال برادر شیخ عزالدین حسینی و سازمان زحمتکشان کومله مردم آن را تحریم کرده و به راهپیمایی پرداختند و در قطعنامه پایانی خواستار آن شدند که رژیم باید با عزالدین حسینی و نمایندگان گروه‌های سیاسی مذاکره کند و نه با سازشکاران و جاش‌ها.^۱

سازمان چریک‌های فدایی برای مذاکره با هیأت ویژه پیش‌شرط‌هایی تعیین کرد. «پذیرش هیأت نمایندگی خلق کرد مرکب از همه نیروهای سهیم در جنبش مقاومت خلق کرد به ریاست شیخ عزالدین حسینی، انحلال سپاه پاسداران در کردستان و خودداری از هرگونه نقل و انتقالات نظامی و تجدید نیروهای ارتشی در کردستان» از جمله این پیش‌شرط‌ها بود. چریک‌ها همچنین درباره دوره انتقال از وضع کنونی به کردستان خودمختار طرحی ارائه کردند که به موجب آن نمایندگان گروه‌های سیاسی شرکت‌کننده در «جنبش مقاومت خلق کرد» می‌بایست در اسرع وقت انتخابات برگزار کنند تا «مجلس ملی موقت» تشکیل شود. این مجلس به عنوان بالاترین ارگان کردستان خودمختار موظف است در مدت معین زمینه لازم برای ایجاد و گسترش شوراهای مردمی را فراهم نماید تا در انقضای مدت تعیین شده شورای عالی خلق کرد بر اساس نظام شورایی ایجاد شده تشکیل یابد و پس از تشکیل شورای عالی، مجلس ملی موقت منحل و از آن پس کردستان خودمختار بر اساس طرح شوراها اداره گردد.^۲

سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان نیز در همین روز با انتشار اطلاعیه‌ای شرایطی برای آتش‌بس ارائه کرد که اهم آن همان شرایط سازمان چریک‌های فدایی بود. اما این دو سازمان در آغاز درباره چگونگی طرح خودمختاری با یکدیگر اختلافاتی داشتند. چریک‌های فدایی با این استدلال که نظام شورایی راه برای تشدید مبارزه طبقاتی در کردستان بیشتر باز می‌کند، طرح خودمختاری را بر اساس نظام شورایی پیشنهاد می‌دادند. اما کومله طرح خودمختاری را با این

۱. خبرنامه کومله، شماره ۸، مورخه ۵۸/۸/۱۹.

۲. هر چه بیشتر از هیأت نمایندگی خلق کرد پشتیبانی کنیم. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران - شاخه کردستان، آذرماه ۱۳۵۸، صص ۹ و ۱۰.

استدلال که مجلس ایالتی وسیع‌ترین پشتیبانی را می‌تواند کسب کند، خودمختاری را بر اساس نظام پارلمانی پیشنهاد می‌داد. این دو سازمان پس از بحث‌های زیاد بالاخره به توافق رسیدند. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان در ادامه کارشکنی‌های خود برای به شکست کشاندن مأموریت هیأت ویژه، در فردای روز بازگشت این هیأت به تهران، در شامگاه ۵۸/۸/۲۱ با سلاح‌های سبک و سنگین به پاسگاه ژاندارمری مریوان حمله کرد. همزمان با این اقدام بر اثر کمین این گروه در مسیر جاده مریوان به چناره به یک ستون ارتش، تعدادی کشته و زخمی شدند. اما هیأت، در مذاکرات خود با گروه‌های سیاسی درگیر در کردستان، با تمام افت‌وخیزها به توافق‌هایی دست یافت.

پیام امام به مردم کرد

هیأت ویژه حل مسئله کردستان سه روز پس از بازگشت به تهران با رهبری انقلاب ملاقات و گزارشی از مذاکرات و مسائل کردستان به ایشان ارائه کرد. هاشم صباغیان عضو این هیأت درباره نتایج گفت‌وگو با رهبری انقلاب گفت: «کلیه مسائلی که در کردستان درباره آن گفت‌وگو شده مورد تأیید امام قرار گرفت و ادامه مذاکرات تا رسیدن به راه‌حل نهایی و قطعی و خاتمه مسئله کردستان همچنان ادامه می‌یابد و ادامه این کوشش مورد تأیید امام قرار گرفته است». با مساعی و تلاشی که هیأت صورت داد، امام خمینی در روز ۵۸/۸/۲۶ خطاب به مردم کرد اطلاعیه‌ای صادر کرد. ایشان با اشاره به ظلم و ستمی که در رژیم پهلوی به همه اقوام شده بود یادآور شدند: «نوسازی و عمران در محیطی که آشفته است و مردم در امان نیستند مشکل یا غیرممکن است» ایشان از هیأت ویژه خواستند «که به مذاکرات خود با کمال حسن‌نیت ادامه» داده تا آرامش و امن در منطقه برقرار گردد. امام خمینی در این پیام یادآور شدند که دین اسلام تمام تبعیض‌ها را محکوم نموده و در جمهوری اسلامی «حق اداره امور داخلی و محلی و رفع هرگونه تبعیض

فرهنگی و اقتصادی و سیاسی متعلق به تمام قشرهای ملت است.» ایشان در ادامه خطاب به هم‌میهنان می‌نویسند: «من دست خود را پیش شما دراز می‌کنم و از شما به خاطر خدا و اسلام و کشور عاجزانه می‌خواهم که تمام توان خود را برای نجات کشورتان به کار برید و اسلحه‌های سرد و گرم یعنی قلم و بیان و مسلسل را از نشانه‌گیری به روی یکدیگر منحرف و به سوی دشمن‌های انسانیت که در رأس آنها آمریکا است نشانه روید.»^۱ این اطلاعیه بازتاب گسترده‌ای داشت. عزت‌الله سبحانی می‌گوید: «فردای آن روز (۲۷ آبان) به سازمان برنامه آمدم. دکتر شیرازی داماد قاضی محمد که در زندان زرهی سال ۳۴ با ما بود، و [با مرحوم بازرگان هم خیلی آشنا بود، با دسته گل پیش ما آمد و گفت: آقا! دیشب مهاباد و سنندج جشن و پایکوبی بود. این اعلامیه آقای خمینی خیلی مؤثر افتاده است.»^۲

هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق (شاخه کردستان) در اطلاعیه‌ای که به مناسبت پیام امام خمینی صادر کردند آن را نتیجه مقاومت جنبش خلق کرد در مبارزه با هجوم فاشیست‌ها دانستند. کومله نیز در تحلیل خود از این پیام نوشت که هیأت حاکمه می‌خواهد به اهداف زیر دست یابد از جمله:

۱. برقراری آتش‌بس و جلوگیری از فروریختن پایه‌های ارتش شکست خورده.
۲. فرصت برای بازسازی ارتش و تجدید آمادگی سپاه پاسداران.
۳. برقراری محیط امن برای انجام رفراندوم مربوط به قانون اساسی و انتخاب رئیس‌جمهور و انتخابات مجلس شورای ملی به طوری که مردم کردستان نیز در آن شرکت داشته باشند.
۴. بالاخره جلوگیری از اوج‌گیری جنبش مقاومت و سقوط رژیم.

انتقاد درونی از مواضع سازمان در کردستان

پیش از این، یعنی در اولین پلنوم سازمان چریک‌های فدایی خلق، در مهرماه ۱۳۵۸

۱. صحیفه امام، ج یازدهم، صص ۵۷-۵۵.

۲. چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه فروردین ۱۳۸۲، ص ۶۶.

جنگ در کردستان یکی از محوری‌ترین مسائل پلنوم بود. جناحی در سازمان، خصوصاً در مرکزیت، حضور در جنگ را مفید ارزیابی نمی‌کرد؛ ولی چون این گرایش، قدرت مقابله با جنگ‌طلبان را که عمدتاً در کردستان تجمع کرده بودند، نداشت، با سلب مسئولیت از مرکزیت تصمیم‌گیری درباره آن را به پلنوم واگذار کرد. پلنوم نیز بی‌نام جنگیدن در کردستان را تصویب نمود. سازمان گمان می‌کرد که با اتخاذ این مشی اولاً نیروهای خود را در کردستان راضی نگه خواهد داشت و آنان را از دست نخواهد داد و از این طریق از منافع احتمالی جنگ بهره خواهد برد. چنانچه با پایان یافتن جنگ و شروع مذاکرات صلح برخی از مخالفین با نام جنگیدن تغییر عقیده داده و اظهار می‌کردند «آیا بهتر نبود ما از ابتدا با نام شرکت می‌کردیم که بعد از جنگ بتوانیم از موقعیت مستحکم‌تری برخوردار باشیم؟»^۱ ثانیاً دیگر مضار جنگ دامنگیر آنان نخواهد شد و آنان همواره خواهند توانست به توده هوادار خود در دیگر شهرها که خواهان مشارکت سازمان در جنگ نبودند، پاسخ دهند. اما این مشی به سختی مورد انتقاد قرار گرفت. تعدادی از اعضا که بعدها به اقلیت پیوستند، با این استدلال که طبقه کارگر باید با چنان روحیه انترناسیونالیستی تربیت شود که از مبارزه طبقاتی در همه جهان حمایت کند، از جنگیدن با نام سازمان در کردستان دفاع می‌کردند. به گمان اینان از طریق مشارکت مارکسیست - لنینیست‌ها در جنبش خلق کرد خواهد بود که این جنبش در مسیر صحیح خود هدایت خواهد شد و جنبه طبقاتی می‌یابد. جناح اقلیت در نقد جایگاه جناح اکثریت می‌نویسد:

آنها استدلال می‌کنند که اگر سیاست خودمان را اعلام کنیم، چون اکثریت توده‌های کارگر به حاکمیت اعتماد دارند، موضع‌گیری ما باعث تحریک توده‌ها علیه ما می‌گردد و در نتیجه از اطراف ما پراکنده می‌شوند و کار ما مشکل‌تر می‌شود. ما سؤال می‌کنیم توده‌های کارگر را برای چه و حول چه سیاستی می‌خواهیم جمع کنیم مگر نه این است که ما باید کارگران را حول

۱. نشریه به پیش، ضمیمه شماره ۲، مورخه ۵۹/۴/۳۱، ص ۱۷.

سیاست مستقل پرولتاریایی متشکل کنیم و می‌خواهیم طبقه کارگر را برای نبرد بی‌امان طبقاتی آماده کنیم. آنکس که تنها به کمیت نیرو توجه کند بدون آن که اهداف را روشن کند مارکسیست - لنینیست نیست.^۱

تنی چند از مسئولین سازمان در کردستان نیز به رد سیاست بی‌نام جنگیدن پرداختند. در اولین واکنش جواد [اکبری شاندیز] در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۳ نامه‌ای به مرکزیت سازمان نوشت و در آن با اشاره به تزلزل اعتقاد خود و دیگر مسئولین شاخه به سیاست‌های سازمان در کردستان، می‌افزاید که این رفقا اعتقاد دارند که «سازمان همچنان به برخورد التقاطی خود ادامه خواهد داد». شاندیز در علت‌یابی این برخورد سازمان با مسئله کردستان به «وجود بحران‌های درون تشکیلاتی و ضعف قدرت رفقا در حل آن» اشاره می‌کند. وی همچنین از انجام عملیات بدون نام انتقاد کرده و می‌نویسد:

ما نمی‌توانیم از جانبی در عملیات شرکت کنیم و عملیات خود را گسترش دهیم ولی از جانب دیگر در مورد کاربرد تبلیغی و سیاسی آن سکوت کنیم و عملیات خود را در خدمت یک جریان انحرافی در منطقه قرار دهیم و یا بالفرض تحت عنوان نام مسخره رزمندگان خلق اعلامیه بدهیم با این خیال که مردم فلان شهر می‌دانند که رزمندگان همان چریک‌ها هستند.

جواد این سیاست مرکزیت را به ریشه‌های عمیقی نسبت می‌دهد و یادآور می‌شود: «آنچه با توجه به ماهیت بحران سراسری جامعه تأکید دارم این است که موقعیت کردستان دارای اهمیت ویژه است.» تأکید شاندیز بر ادامه و گسترش جنگ علیه حاکمیت جدید از آن رو بود که به گمان وی «حاکمیت کنونی مرتجع‌تر و عقب‌مانده‌تر از آن است که بتواند تضادهای پیچیده‌ای را که از رژیم گذشته به ارث برده و خود سعی در بازسازی آنها دارد، حل کند. سیر وقایع و رویدادها از هنگام حمله به کردستان این مسئله را روشن می‌کند. تشدید تضادهای درونی هیأت حاکمه؛ ادامه بحران اقتصادی و سیاسی در سراسر ایران؛

۱. کار، ارگان مرکزی اقلیت، سال ۲، شماره ۶۷، مورخه ۵۹/۴/۲۴، مسئله کردستان و موضع ما... .

و جدا شدن روزافزون توده‌ها از آن نشانه‌های بارز عمیق شدن این بحران است.» این دلایل کافیست تا اکبری شاندیز نظر خود را مبنی بر لزوم اتخاذ سیاست جنگ‌طلبانه اعلام کند. «در این شرایط اگر ما اهمیت وضعیت منطقه و رابطه آن را با تشدید تضادهای هیأت حاکمه درک کرده باشیم دیگر نمی‌توانیم اینگونه با مسئله برخورد دوگانه داشته باشیم. اعتقاد داریم در این شرایط هرگونه برخوردی که به تثبیت حاکمیت موجود و تخفیف بحران کمک کند یک حرکت ماهیتاً ارتجاعی است.» اکبری شاندیز به مرکزیت هشدار می‌دهد «دست و دل هیچ‌کس با این برخورد به کار نمی‌آید.» اکبری شاندیز برای مرکزیت می‌نویسد:

در اکثر نقاط کردستان واقعاً حالت قیام حکمفرماست و قهرمانی مردم در حمایت از پیشمرگه‌ها همیشه در تاریخ باقی خواهد ماند. در حال حاضر در مهاباد دشمن برای نیروهای مستقر در تپه‌های اطراف شهر با هلیکوپتر غذا می‌برد و آنها چند روز بی‌غذا مانده بودند زیرا عملاً هر خودرو ارتش که در شهر خواسته بود برای آنها غذا ببرد نابوده شده بود. حتی تانکها، رفقاً در تمام مناطق روستایی کردستان به راحتی حرکت می‌کنند و کوچکترین مشکلی از نظر تدارکات و غذا ندارند. همه جا پایگاه نیروهای پیشمرگه است.

شاندیز در پایان اعلام می‌کند که قادر نیست مواضع جدید سازمان را به افراد شاخه اعلام کند. بنابراین پیشنهاد می‌دهد: «بهتر است رفقایی که چنین مواضعی دارند به منطقه بیایند و با رفقاً برخورد کنند. از نظر من بحران تشکیلاتی موجود در سازمان و عدم برخورد اصولی با گذشته یک جریان راست را در سازمان رشد داده است که ضعف تئوریک مجموعه رفقاً به تقویت مواضع آن کمک کرده است.» سه روز بعد یعنی در تاریخ ۸/۶ قباد [ارسلان پورقباد؟] نامه‌ای در ۲۴ صفحه و با عنوان «بی‌نام جنگیدن اصولی است؟» برای مرکزیت ارسال کرده و سیاست پیشنهادی پلنوم را به چالش می‌کشد. از نظر قباد «در مورد کردستان کسانی به قضاوت و چاره‌اندیشی

۱. اسناد درون‌گروهی سازمان چریک‌های فدایی خلق؛ نامه جواد به مرکزیت. مورخه ۵۸/۸/۳، پرونده شماره ۳۲۸۱۵۲۶.

نشستند که توانایی لازم را برای این امر در آن لحظه تاریخی نداشتند». قباد به نقل از یکی از «رفقای مرکزیت» می‌نویسد: «قبل از تشکیل پلنوم دو سوم مرکزیت» معتقد بودند که باید در جنگ کردستان بی‌نام شرکت» کنند ولی در طول پلنوم نظرات تغییر و تکامل یافت. قباد با انتقاد از بی‌توجهی مرکزیت به مسئله کردستان و آمادگی آنان برای پذیرش صلح می‌نویسد:

رفقای ما اصولاً مسئله جنگ کردستان و ابعاد آن و آینده جنگ را تمام شده فرض کرده و شروع کردند به تقسیم نعمات فراوان دوران صلح و انگار رفقا رودرروی هیأت دولت ایستاده بودند و پای اصلی مذاکره هستند.

قباد برخورد پلنوم با مسئله کردستان را که «مسئله خطیر مرکزیت» بود، «نمونه بارز برخورد غیرمارکسیستی، ذهنی‌گرایی، بلاتکلیف‌گذاری، سودجویی فرصت‌طلبانه، پاسیفیسم چندش‌آور، بی‌توجهی به آینده سازمان عدم [!]» برخورد غیرمسئولانه به مسئله کردستان و نقش سازمان» می‌دانست. قباد می‌نویسد:

هواداران از ما می‌پرسند چرا دورویی می‌کنید و اعلام نمی‌کنید که رزمندگان خلق همان خود شما هستید؟ این همان اپورتونیزم مسلط بر سازمان است که سبب می‌شود شما با چهره سیاسی - تشکیلاتی آشکار در اعلامیه‌های با مهر سازمان و در چهره نظامی رزمندگان ظاهر می‌شوید و شرم دارید حقانیت مبارزه مسلحانه را اقرار نمایید.

قباد از دو دیدگاه در مرکزیت سازمان سخن می‌گوید. یک دیدگاه معتقد بود که باید بی‌نام در کردستان جنگید و دیدگاه دیگر اعتقاد داشت که جنگ باید با نام صورت پذیرد. به نظر قباد معتقدین به دیدگاه دوم «با شورانگیزترین کلمات به رأی‌دهنده فهمانیده‌اند که افرادی که معتقدند سازمان باید با نام در کردستان شرکت کند، خود از نظر استراتژیکی و تاکتیکی دیدگاه‌های بسیار بسیار متفاوتی دارند و خلاصه فهمانده‌اند که مبادا به آن رأی دهید؛ چون جافتادگی ندارد و دلیلی هم پشت آن نخواهید است!» قباد سپس با بررسی دیدگاه اول و نقد آن هشدار می‌دهد:

رفقای سندنج صراحتاً و رسماً هشدار می‌دهند ما داریم هواداران را از دست می‌دهیم. شرکت بی‌نام را هیچ هواداری درک نمی‌کند و نمی‌پذیرد... در

تهران به علت وجود بحران ایدئولوژیکی - سیاسی - تشکیلاتی اعلامیه‌های گروه رزمندگان که سهل است، اعلامیه‌های شاخه کردستان و بخش سنندج تکثیر نشده است و البته اگر هم تکثیر می‌شد آیا می‌توان به همه توضیح داد که فداییان خلق در کردستان به نام رزمندگان خلق می‌جنگند؟ اگر می‌شود توضیح داد و قابل فهم است و مورد استقبال قرار می‌گیرد و حیثیت آفرین است چرا فداییان با نام خودشان جنگ نکنند؟

قباد با استهزا ادامه می‌دهد:

شاید راه حل درست آن باشد که مقداری اسلحه تحویل دشمن دهیم و صراحتاً بگوییم در جنگ کردستان شرکت نمی‌کنیم و از پاسداران شهید هم تجلیل کنیم و ستاد و روزنامه علنی به دست آوریم و از امکانات علنی استفاده کنیم و ضربه خوردن را به صفر برسانیم.

قباد در برابر این گزارش که مایل بود جنگ را به یک سازمان جنبی واگذارد،

می‌پرسد:

چرا روشن نکردید سازمان فدایی از سازمان جنبی حمایت علنی نماید یا ننماید؟ چرا مشخص نکردید با حزب دمکرات و کومله چه معامله‌ای بکنیم؟ اگر آنها شرط همکاری را در نام اصلی ما عنوان کردند چه بگوییم؟ اگر در امر بسیار مطلوب شما - مذاکره - راهمان ندادند - تکلیف ما چیست؟ اگر در مذاکره شرکت کردیم و هیأت مذاکره کننده دولتی فهمید فدایی‌ها هم در طرف مقابلش ایستاده‌اند چه برخوردی بکنیم؟ بگوییم آری فدایی هستیم یا انکار کنیم؟

قباد علت مخالفت اکثر افراد با شرکت با نام در جنگ را ناشی از این واقعیت می‌داند که تشکیلات فدایی در سراسر ایران به هم ریخته، نابسامان، بی‌رویه گسترش یافته و ضربه‌پذیر می‌باشد. او از این بحث طولانی خود چنین نتیجه می‌گیرد:

رفقا! مسئله ملی در کردستان واقعی است غیرقابل انکار؛ ولی به علت هجوم فاشیستی رژیم، به علت فقر آگاهی توده‌ها، به علت شیوه برخورد حزب

دمکرات و کومله، و به علت عدم برخورد فعال ما، ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه‌ای به شدت رواج یافته که همراه کیش فردپرستی مسخره‌ای که کومله به آن دامن می‌زند، انحراف در حرکت ملی - طبقاتی خلق کرد را به شدت تدارک دیده و امر طبقاتی را نادیده می‌گیرند و یا آگاهانه سرپوش می‌گذارند. وظیفه یک جریان اصیل مارکسیستی این است که آگاهی سوسیال دمکراتیک را به میان توده‌ها برود و در شرایط فعلی کردستان وقتی از ما حرف شنوی خواهند داشت که با نام خودمان شرکت فعال در جنگ داشته باشیم. ما وقتی می‌توانیم سیاست‌های مماشات‌گرانه و سازشکارانه و یا وحشی‌گریهای بعضی عناصر شوونیست حزب دمکرات را افشا کنیم که در منطقه با نام خودمان حضور فعال داشته باشیم. وقتی می‌توانیم در جریان مذاکره - که ادامه مبارزه است - نقش فعال و مارکسیستی به عهده بگیریم که از سازشکارها و خیانت‌ها جلوگیری کنیم و دوران صلح مسلح را غنا بخشیم و برای مرحله بعد از صلح مسلح در بین توده‌ها به سرعت پایگاه بزیم و نفوذ را بالا ببریم و نماینده دفاع از حق تعیین سرنوشت باشیم که بجنگیم و مشخص کنیم چه کسانی هستیم.

قباد بار دیگر تأکید می‌کند بی‌نام جنگیدن و یا با نام سازمان جنبی جنگیدن به منزله قرار دادن آتش خود در اختیار حزب دمکرات و یا رشد دادن جریان ناسیونالیستی - خلقی کومله می‌باشد. قباد با واقعی توصیف کردن جنگ کردستان یادآور می‌شود که این جنگ با مذاکره تمام نخواهد شد و این رژیم «مسئله طبقاتی در کردستان را با تف و پف یک روز بول نفت هم نمی‌تواند حل نماید.» به گمان وی رشد مبارزات کارگران، دهقانان و رنجبران و نیروهای مناطق خلقی ایران «بر پیکر رژیمی ضربه می‌زند که به خاطر ماهیتش، به خاطر تضادهای درون طبقه حاکمه‌اش، به خاطر همین مبارزات طبقاتی - توده‌ای نمی‌تواند بحران اقتصادی - سیاسی را چاره‌ساز باشد. وظیفه کمونیست‌ها این است که با شرکت فعالانه در جنبش طبقاتی - توده‌ای و ارتقاء سطح مبارزات توده‌ها نگذارند رژیم مستقر شود. نگذارند توده‌ها فریب بخورند. نگذارند بورژوازی لیبرال و خرده‌بورژوازی کلریکال بر گرده توده‌ها سوار شوند. با

افشاگری، با آگاه‌سازی، با شرکت واقعی و فعال در زندگی مبارزاتی توده‌ها و ارتقاء سطح مبارزاتی آنها^۱ پیش از آن که مذاکرات هیأت ویژه با طرف‌های درگیر در جنگ به سرانجام برسد و دورنمای صلح آشکار گردد، نامه‌ای با عنوان «آیا موضع‌گیری پلنوم در قبال مسئله کردستان صحیح بود؟!» به مرکزیت نوشته شد. فقط بر اساس تشابه خط می‌توان این نامه را به اکبری شاندیز نسبت داد. او در این نامه می‌نویسد:

رفقا! سازمان در جریان بحث‌های پلنوم در مورد موضع‌گیری بر سر مسئله کردستان بدین نتیجه رسید که در شرایط مشخص کنونی نباید شرکت خود را در جنگ کردستان رسماً اعلام نماید. در پلنوم تصمیم گرفته شد که شاخه کردستان از طریق ایجاد یک سازمان جنبی سیاست جنگی خود را پیش برده و تمامی مواضع و عملیات این سازمان از جانب سازمان مورد حمایت رسمی قرار گیرد. این تصمیم‌گیری در شرایطی به شاخه کردستان اعلام شد که هیچ‌یک از رفقای مسئول شاخه کردستان حاضر به دفاع از این موضع‌گیری نبوده و در هنگام اعلام این تصمیم‌گیری نیز هیچ‌یک از رفقای شاخه کردستان نیز آن را قبول نداشت.

ولی از آنجا که اعلام رسمی این موضع با آغاز مذاکرات صلح در کردستان مصادف گردید و ما نیز تنها با اسم سازمان می‌توانستیم در این مذاکرات شرکت کنیم و شرکت کردیم. تصمیم‌گیری ذکر [؟] از آن جا در مورد پیشبرد سیاست جنگ بود در عین مخالفت رفقای شاخه با بازتاب تشکیلاتی زیاد مهمی روبرو نگردید و تا لحظه حاضر اجرای عملی آن همچنان مسکوت باقی مانده است.

این سیاست در شرایطی اتخاذ شد که علیرغم آغاز مذاکرات صلح، جنگ در کردستان همچنان ادامه داشت و دورنمای تحولات اخیر هیأت حاکمه روشن نشده بود. در روزهای اخیر دورنمای مذاکرات صلح در کردستان روشن تر شد

۱. اسناد درون‌گروهی سازمان چریک‌های فدایی خلق، نامه قباد به مرکزیت، مورخه ۵۸/۸/۶.

و از جانب دیگر عملاً روشن شد که هیأت حاکمه دیگر قادر به ادامه جنگ در کردستان نیست و هیأت نمایندگی دولت برای حل و فصل مسئله کردستان اجباراً با کسانی به مذاکره نشست که تا دیروز مفسد فی الارض اعلام شده بودند و عقب‌نشینی آنها در این زمینه دارای انعکاس وسیع سیاسی در سراسر ایران است. اکنون کسانی که در جریان جنگ فعال‌ترین نیرو بوده و توانستند در جریان جنبش مقاومت مسلحانه بیشترین نیروی توده‌ای را به جانب خود جلب نموده و مسلح کنند از بیشترین پایگاه مردمی برخوردار شده و در کردستان تعیین‌کننده سیاست جنگ و صلح می‌باشند و هیأت حاکمه نیز با قبول مذاکره با آنها عملاً بر حقانیت مبارزه خلق کرد صحه گذاشته است. به راستی می‌توان ادعا کرد کردستان شمشیر دو دمی بود که اکنون تیغه دوم آن گلوی خود هیأت حاکمه را پاره می‌کند و تمام سیاستهای ضد کردی آنها علیه خودشان بازگشته است. امروز هیأت حاکمه مجبور است آن جریانی را که بیشترین ضربات را در کردستان به او وارد ساخته، بیشتر از همه به حساب آورد. گویی که اصولاً این پیشمرگه‌های دمکرات نبودند که تا دیروز دسته دسته نظامیان و پاسداران را نابود می‌کردند. اکنون حزب دمکرات به واسطه نیروی تعیین‌کننده‌اش طرف اصلی مذاکره است و هیأت حاکمه با توجه به ماهیت سازشکارانه این جریان تلاش دارد با به مناقصه گذاشتن خودمختاری و سیاست مذاکره جداگانه سایر نیروهای انقلابی را در منطقه منزوی نماید و آنها را تضعیف کند.

ما فکر می‌کنیم که تصمیم اتخاذ شده از جانب سازمان در مورد مسئله کردستان بر یک ارزیابی صحیح از موقعیت عینی جنبش خلق کرد و چگونگی پیوند آن با جنبش طبقه کارگر در امتداد نبوده و اهمیت مسئله آن طور که باید با توجه به وجود بحران ایدئولوژیک - تشکیلاتی سازمان مورد توجه قرار نگرفته و نوعی یک‌جانبه‌نگری و کم‌بها دادن به توان عملی مبارزه خلق کرد در این موضع‌گیری به روشنی دیده می‌شود. با توجه به اهمیت مسئله و اینکه کردستان در آینده همچنان به صورت یکی از کانون‌های مستحکم نیروهای

دمکراتیک و انقلابی باقی خواهد ماند و هیأت حاکمه قادر نخواهد بود حاکمیت خود را آنگونه که می‌اندیشید در آنجا اعمال کند. با توجه به اینکه از نظر ما پس از یک دور آرامش همراه با درگیری‌های پراکنده احتمال آغاز مجدد جنگ همچنان وجود دارد تصمیم اتخاذ شده از جانب سازمان را در مورد عدم اعلام رسمی حضور سازمان در جنبش مقاومت مسلحانه خلق کرد را به زیان سازمان و مجموع جنبش کمونیستی ایران می‌دانیم و اعتقاد داریم که نتایج جنگ نیز عملاً غلط بودن مواضع پلنوم در قبال مسئله کردستان را عملاً به اثبات رسانیده است.

با این انگیزه، دیدگاه خود را که انعکاس مجموع نظریات رفقای شاخه است طرح نموده و خواستار بررسی مجدد و برخورد فعال با مسئله کردستان هستیم.

فرصت‌های صلح و کارشکنی‌ها

صرف‌نظر از حزب دمکرات که تمایلی برای حضور چریک‌های فدایی و کومله در روند مذاکرات صلح نداشت، هیأت ویژه نیز با این استدلال که این دو گروه به اساس جمهوری اسلامی اعتقاد ندارند، مایل به گفت‌وگو با آنان نبود؛ و حتی هاشم صباغیان به کارشکنی این دو گروه در روند مذاکرات اشاره کرد^۱ و آنان را عاملان حوادث سردشت، بانه و دیگر حوادث کردستان که پس از مأموریت هیأت رخ داد دانست و گفت: این گروه‌ها، مغازه‌داران را وادار به اعتصاب می‌کنند و اگر کسی به حرفهایشان گردن نگذارد، منازلشان را منفجر می‌کنند. اما به هر تقدیر هیأت نمایندگی خلق کرد با مشارکت نمایندگان سازمان چریک‌های فدایی خلق و کومله طرح مشترک خودمختاری را در چهارم آذرماه اعلام کرد. در این طرح خواسته شده بود که خودمختاری کردستان در قانون اساسی درج گردد. به موجب این طرح مناطق کردنشین که در چهار استان پراکنده بود به عنوان یک واحد شناخته گردد و از مجلس ملی برخوردار شود و این مجلس حکومت

۱. کیهان، ۵۸/۹/۷.

خودمختار کردستان را برای اداره کلیه امور اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و انتظامی برخواهد گزید. همچنین به موجب این طرح زبان کردی، زبان تدریس و مکاتبه در ادارات و مؤسسات کردستان شناخته می‌شود.

رابطه جنبش ملی با جنبش طبقه کارگر موضوعی بود که سازمان چریک‌های فدایی می‌بایست برای آن پاسخی درخور می‌یافت. بنابراین نشریه کار ارگان شاخه کردستان در سرمقاله خود با اشاره به «بسی پیچیده» و نامتوازن بودن آن دو، یادآور می‌شود که برای مارکسیست‌ها مهم‌تر از حق تعیین سرنوشت این است که «دریابند ماهیت طبقاتی این قدرت کردی چیست و در خدمت کدام قشر و طبقه‌ای عمل می‌کند.» به گمان سرمقاله‌نویس کار مبارزه ملی - طبقاتی در کردستان از یک سو جنبش توده‌ای را در سراسر کشور تحت‌تأثیر خود قرار داده و از سوی دیگر به علت عدم توازن سطح و اشکال مبارزه خلق کرد با شکل و سطح مبارزه طبقاتی در سایر نقاط ایران، این جنبش تمایز و برجستگی خاصی یافته است. این مقاله گسترش پیروزمند مبارزه خلق کرد را با رشد و گسترش جنبش سراسری طبقه کارگر مربوط دانسته و می‌نویسد:

اپورتونیزم چپ بدون درک درستی از توان تاریخی - طبقاتی جنبش خلق کرد و مشخصات سیاسی حاکم بر آن بدون توجه به کیفیت رابطه جنبش مردم کردستان با جنبش طبقه کارگر این جنبش را به مثابه اهرمی فرض می‌کند که باید با توسل بدان بر حاکمیت کنونی غلبه نمود. آنها به کلی درکی از خودپویی جنبش خلق کرد ندارند و توان طبقاتی و تاریخی مشخص این جنبش را به سود تمایلات رویاگرایانه خود ارزیابی می‌کنند... ایشان به مبارزه طبقاتی کارگران و نقش طبقه کارگر به مثابه اساسی‌ترین عامل و روندی که می‌باید مبنای هر تحول بنیادی در جامعه قرار گیرد، اعتقاد ندارند و جنبش کنونی مقاومت خلق کرد را همان انقلاب دمکراتیک خلق‌های ایران می‌دانند.^۱

اما مبارزه مسلحانه در کردستان مسئله‌ای نبوده که چریک‌ها بتوانند به آسانی از

۱. کار، شاخه کردستان، مورخه ۵۸/۹/۵.

آن صرف‌نظر کنند. بنابراین در حالی که مذاکرات برای تأمین صلح در جریان بود، به ناگاه چریک‌ها به یاد آوردند که در «تاریخ ۱۷ مهرماه ۵۸ اعلامیه‌ای توسط لشکر ۶۴ ارومیه صادر گردید که بیانگر ماهیت ارتش و نیروهایی است که بر خلق» حکومت می‌کنند. در آن اعلامیه ارتش از اهالی آبادی‌های منطقه آذربایجان غربی خواسته بود تا با پیشمرگه‌های حزب دمکرات همکاری نکنند و آنان را پناه ندهند؛ در غیر این صورت مجازات خواهند شد. اکنون با گذشتن بیش از دو ماه از آن اطلاعیه و پیش آمدن شرایط جدید نشریه کار می‌نویسد:

تُف بر این جانیان آدم‌کش که در رژیم گذشته دستشان تا آرنج به خون مردم ما آغشته بود و حالا با آب توبه‌ای که به سر ریخته‌اند و به طریقه اسلامی روستاییان زحمتکش کردستان را تهدید به قتل و کشتار می‌نمایند.^۱

اما خودمختاری موضوع مورد اختلاف هیأت ویژه حل مسئله کردستان و هیأت نمایندگی بود. هیأت ویژه استدلال می‌کرد که این عنوان مستعد سوءتعبیر است و به برخی بدگمانی‌ها مبنی بر تجزیه کشور دامن می‌زند. بنابراین پیشنهاد داد که خودگردانی جایگزین خودمختاری شود؛ ولی هیأت نمایندگی این عنوان را برای منویات خود مناسب نمی‌دید. چریک‌های فدایی اعلام کردند:

آن چه تحت عنوان خودگردانی از جانب هیأت ویژه دولت ارائه گردیده در بهترین شکل خود چیزی بیشتر از پاره‌ای اختیارات محدود اداری و فرهنگی نیست که هیأت حاکمه برای جلوگیری از تمرکز اداری می‌تواند در هر گوشه‌ای از کشور آن را پیاده نماید و هیچ ارتباطی با ستم ملی و طبقاتی ندارد. به گمان آنان آنچه در ماده ۲ طرح خودگردانی آمده، اساساً به معنای نفی کامل حق حاکمیت خلق کرد و سایر خلق‌های ایران می‌باشد و این همان حیلۀ قدیمی نمایندگان سرمایه‌داری است که در محدوده حاکمیت آنها، توده‌ها حق ندارند از منافع خود دفاع کنند.^۲

۱. کار، ۵۸/۹/۷.

۲. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، شاخه کردستان، ۵۸/۱۰/۳.

سازمان چریک‌های فدایی و کومله که آتش‌بس را برخلاف اهداف خود می‌دیدند، به اشکال مختلف تلاش می‌کردند بار دیگر آتش جنگ را برافروزند. بنابراین در روز هفدهم دی‌ماه که یک ستون ژاندارمری به منظور تعویض پرسنل خود در مهاباد اعزام این شهر بود، «افراد مسلح کومله و چریک‌های فدایی از ورود آنان جلوگیری کردند.» این واقعه فرصتی بود برای حزب دموکرات تا میل خود را به مذاکرات صلح و کارشکنی کومله را به مردم کرد نشان دهد. دفتر سیاسی این حزب در اطلاعیه‌ای که صادر کرد نوشت:

نگاهی گذرا به اعلامیه‌های کومله طی این دو ماه به خوبی نشان می‌دهد که رهبران کومله همیشه سعی بر این داشته‌اند که به تشنجات در منطقه دامن بزنند و حساسیت‌های بی‌مورد ایجاد نمایند... آن چه بیشتر جای تأسف است این است که ماموستا شیخ عزالدین نیز همواره از سیاست و برداشت‌های کومله سرسختانه دفاع نموده است و حتی اعمال آشوب طلبانه افرادی بی‌مسئولیت نیز مورد تأیید ماموستا و کومله بوده است.

تشنج‌آفرینی‌های کومله و سازمان چریک‌های فدایی، حزب دمکرات را متقاعد ساخت که مذاکرات صلح را مستقلاً پی گیرد. از این رو با طرحی ۶ ماده‌ای به دیدار ابوالحسن بنی‌صدر که در بهمن‌ماه به ریاست جمهوری برگزیده شده بود، شتافت. گرچه حزب دمکرات به تبعیت از کومله و سازمان چریک‌های فدایی انتخاب ریاست جمهوری را تحریم کرده بود، ولی بنی‌صدر ضمن پذیرش آنان، وعده داد با تمامی توان به آنان کمک کند. اقدام مستقل حزب دمکرات که می‌توانست هیأت نمایندگی خلق کرد را بلاموضوع سازد، با مخالفت و کارشکنی کومله و سازمان چریک‌های فدایی مواجه گردید. به طوری که حزب در برابر موج انتقادات آنان مبنی بر کاهش طرح ۲۶ ماده‌ای هیأت به طرح ۶ ماده‌ای خود ناگزیر از این توضیح بود که این طرح ۶ ماده‌ای همان طرح ۲۶ ماده‌ای است. سازمان چریک‌های فدایی با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام کرد مذاکره حزب دمکرات با

رئیس‌جمهور که بدون اطلاع هیأت نمایندگی صورت گرفته، لطمه‌ای جدی به جنبش مقاومت هیأت نمایندگی و نتیجتاً به صفوف متحد خلق کرد می‌آورد. چریک‌ها همچنین به حزب دمکرات یادآور می‌شوند که برای اثبات حسن‌نیت خود به دولت نباید در صفوف متشکل خلق که حامل امید پیروزی است شکاف بیندازد. این اطلاعیه از حزب دمکرات می‌پرسد چرا با وجود این که خود در تهیه طرح ۲۶ ماده‌ای شرکت داشته و طرح مورد تأیید اکثریت مردم کردستان نیز هست نادیده گرفته و طرح ۶ ماده‌ای به دولت ارائه داده است؟^۱ کومله نیز با انتشار اطلاعیه‌ای به حزب دمکرات گوشزد می‌کند که مذاکره جداگانه نه تنها به اتحاد صفوف مبارزاتی خلق کرد و هیأت نمایندگی آن ضربه می‌زند، بلکه ادامه این سیاست جنگ‌افروزان را جری‌تر خواهد کرد.^۲ اما توضیحات حزب درباره ملاقات با رئیس‌جمهور و طرح ۶ ماده‌ای اش برای رقبایش قانع‌کننده نبود. بنابراین آنان تلاش می‌کردند تا مانع از پیشرفت مذاکرات و برقراری صلح پایدار شوند. در هشتمین روز فروردین سال ۵۹ کومله گزارش کرد که در ساعت ۳:۳۰ بعد از نیمه شب پیشمرگان دمکرات، فدایی، دسته زحمتکشان پیکار و کومله با همکاری یکدیگر و با سلاح‌های سنگین و آر.پی.جی ۷ و بازوکا به مقر جاش‌ها و پاسداران واقع در داخل شهرک کامیاران حمله بردند. درگیری به مدت ۳ ساعت ادامه داشت. در این درگیری به پاسداران، جاش‌ها خسارات جانی و مالی زیادی وارد آمد.^۳ با انتشار خبر درگیری کامیاران، هواداران کومله در سنندج در برابر دفتر سازمان چریک‌های فدایی اجتماع کرده و خواستار مشارکت سازمان در این درگیری شدند. مسئولان دفتر با بهزاد کریمی در مهاباد تماس گرفته و خواهان کسب تکلیف شدند. کریمی پاسخ را به بعد موکول کرد. بهروز سلیمانی که برای شرکت در جلسات ماهیانه به سوی مهاباد رفته بود، از نیمه راه بازگشت و در جلسه‌ای که با کومله داشت تصمیم به شرکت در جنگ گرفت. بنابراین با

۱. سازمان چریک‌های فدایی خلق، اطلاعیه شاخه کردستان، مورخه ۵۸/۱۲/۱۵.

۲. اطلاعیه کومله، مورخه ۵۸/۱۲/۱۹.

۳. خبرنامه ویژه کومله، مورخه ۵۹/۱/۱۹.

سازماندهی نیروهای خود در سنندج و درخواست نیرو از مهاباد راهی کامیاران شد. پس از چند روز درگیری با ورود سپاه به کامیاران مهاجمان ناگزیر از عقب‌نشینی می‌شوند. درگیری‌های پراکنده چریک‌ها و کومله با پاسداران و ارتش و تحریکات آنان در نقاط مختلف کردستان نمی‌توانست نیاتشان را دایر بر آغاز جنگ، برآورد. خبرنامه چریک‌ها و کومله که مرتباً انتشار می‌یافت، مملو بود از اخبار تحریک‌کننده. هواداران چریک‌ها از یک سو اعلام می‌کردند «عوامل آمریکا در صدد متشنج کردن اوضاع کردستان هستند»^۱ اما از سوی دیگر در همان شماره خبرنامه خود اعلام کردند که هوادارانشان در کامیاران دو مرکز مربوط به پیشمرگان مسلمان کرد را بمب‌گذاری کرده‌اند. متعاقب تحریکات نظامی رژیم عراق در مرزهای ایران در بیست‌وهفتم فروردین ماه یک ستون ارتش برای استقرار در مرز و مقابله با تجاوزات گاه و بی‌گاه رژیم بعث عراق از کرمانشاه عازم سردشت شد. در آستانه شهر سنندج این ستون برای عبور از شهر با مخالفت و مقاومت هواداران گروه‌ها روبرو گردید. بهروز سلیمانی از سوی چریک‌ها به روی یکی از تانک‌ها رفته و اعلام می‌کند که هرگز اجازه عبور به ستون ارتش را نخواهند داد. ستون ارتش برای پیشگیری از درگیری از جاده فرعی به سوی فرودگاه رفته و چهار روز در آنجا مستقر می‌شود. در اولین ساعات روز سی‌ویکم فروردین این ستون از راه‌های فرعی عازم سقز شد؛ اما ساعاتی بعد در سه نقطه نایسر، پل شیخ، و بابا ریز از سوی گروه‌های سیاسی مورد هجوم قرار گرفت. در این هجوم گسترده «پیشمرگان فدایی، دمکرات، پیکار، وحدت کمونیستی، رزمندگان و کومله شرکت داشتند»^۲ یکی از سخنگویان کومله به خبرنگار کیهان گفت:

ما صبح ساعت ۷:۳۰ دقیقه اطلاع پیدا کردیم که ستون ارتش از جاده کمربندی شهر به طرف سقز حرکت کرده است، لذا مردم و پیشمرگان به طرف آنها رفتند و در محل نایسر واقع در ۳ کیلومتری سنندج از حرکت ستون

۱. خبرنامه شماره ۴۹، مورخه ۵۹/۱/۲۴.

۲. سازمان چریک‌های فدایی خلق، شاخه سنندج. خبرنامه شماره ۵۷، مورخه ۵۹/۲/۱.

جلوگیری به عمل آمد و سپس درگیری شروع شد.
وی افزود:

ما با هرگونه نقل و انتقال نظامی مخالف هستیم و روی این اصل از حرکت ستون نظامی جلوگیری کردیم.^۱

سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر و شاخه کردستان سازمان چریک‌های فدایی پیش از این اعلام کرده بودند که هدف ارتش از این نقل و انتقالات محاصره کردستان و تحمیل جنگ دیگری به خلق کرد می‌باشد و برای این منظور مقابله با تحرکات رژیم بعثی را بهانه ساخته است. این گروه‌ها تأکید می‌کنند «بزرگ‌ترین مانع تجاوز رژیم فاشیستی بعث عراق و مزدوران آنها پیشمرگه‌های جنبش مقاومت خلق کرد است.»^۲ سر تیپ ولی فلاحی فرمانده نیروی زمینی در پاسخ به این ادعا اظهار داشت:

دمکرات‌ها و کومله و فداییان شاخه کردستان با ستون‌های نظامی می‌جنگند و این گروه‌های سیاسی ادعا کرده‌اند که قادرند از مرز ایران در منطقه کردستان در مقابل حکومت بعثی عراق دفاع کنند. اینها خود می‌دانند نیرویی نیستند و می‌دانند که توانایی عملیات منظم را در مقابل یک ارتش مهاجم ندارند... گروه‌های مسلحی که تمام توانایی‌های خود را در منطقه سندج متمرکز کرده‌اند تا از عبور یک گردان ارتش جلوگیری کنند نتوانستند و متحمل سنگین‌ترین تلفات شده‌اند، چگونه ادعا می‌کنند که می‌توانند در برابر تجاوز ارتش عراق به ایران بایستند؟

هنگامی که یک ستون نظامی ارتش به مرز می‌رود تا در برابر حکومت غاصب بعثی عراق دفاع کند و این گروه‌های مسلح جلوی ستون را می‌گیرند آیا ارتش می‌تواند به این گروه‌ها اعتماد کند؟ مسلماً خیر.^۳

حملات گروه‌های سیاسی به ستون ارتش تنها به این مورد محدود نبود؛ بلکه

۱. کیهان، مورخه ۵۹/۲/۱.

۲. اخبار جنبش مقاومت سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، سندج ۵۹/۱/۲۸.

۳. کیهان، ۵۹/۲/۱.

چند ستون دیگر نیز مورد یورش واقع شد. خبرنامه سازمان چریک‌های فدایی گزارش داد که در مورخه ۵۹/۲/۱ ستون زرهی اعزامی از همدان به پیشروی پرداخت و «پیشمرگه‌های دمکرات و فدایی فعالانه در برابر آنها در ده‌گنجی به مقاومت پرداختند». این خبرنامه همچنین می‌افزاید:

ستون زرهی اعزامی از بیستون امروز ساعت ۱۱ از کامیاران به سوی سنندج به حرکت درآمده و در بانه با مقاومت پیشمرگه‌های جنبش مقاومت خلق کرد مواجه و به شدت درگیری ادامه دارد.^۱

یک ستون دیگر نیز در دره قاسملو مورد تهاجم گروهی مسلح قرار گرفت. سازمان چریک‌های فدایی در خبرنامه خود اظهار امیدواری کرد: «تهاجم ضد مردمی حکومت که در جهت منافع امپریالیسم و وابستگی‌های جهت گرفته در خون مهاجمین غرق خواهد شد.» با این درگیری‌ها بار دیگر شعله‌های جنگ در کردستان خصوصاً در سنندج زبانه کشید. خبرنامه‌های چریک‌های فدایی مملو از خبر حملات پیشمرگه‌ها به مراکز نظامی و ستون‌های ارتش است.

پس از قریب به یک ماه جنگ و درگیری، ارتش به طور کامل در شهر مستقر شد و گروه‌های سیاسی به سوی روستاها عقب‌نشینی کردند. ابوشریف فرمانده سپاه پاسداران و نماینده رئیس‌جمهور پس از بازدید از سنندج اظهار داشت:

به قدری سنگربندی مهاجمین شدید بود که سنندج مانند استالینگراد شده بود و مهاجمین به زور به خانه‌های مردم رفته بودند و اغلب آنها غیر کرد بودند و کسی تصور نمی‌کرد که می‌شود دوباره شهری را که همه‌خانه‌هایش را سنگربندی کرده‌اند پس گرفت.^۲

به رغم استقرار ارتش و سپاه در شهر، آرامش به طور کامل به شهر بازنگشته بود. خبرنامه سازمان چریک‌های فدایی اخباری را که برخی خلاف واقع بودند به منظور تحریک مردم مرتباً منتشر می‌کرد. مثلاً: «در خیابان چهارباغ، زنی شجاع ۶

۱. خبرنامه شماره ۵۸، سازمان شاخه سنندج، ۵۹/۲/۲.

۲. کیهان، ۵۹/۲/۲۴.

نفر پاسدار و جاش را مسموم کرد و بی‌سیم و اسلحه‌های آنان به دست مردم افتاد. از طرف فیض‌آباد عده‌ای از ارتشیان که قصد ورود به شهر را داشتند قهرمان شانزده‌ساله‌ای مسلح، دو تن از آنان را کشته و بقیه را مجبور به عقب‌نشینی نمود.^۱ در بلوار خسروآباد زنان شجاع و پیشمرگه‌های قهرمان سنندج با پاسداران درگیر شده و ۶ نفر پاسدار کشته شدند. زنی با آب جوش از ورود پاسداران به کوچه جلوگیری نمود.^۲ شاخه کردستان سازمان چریک‌های فدایی همچنین از محاصره پادگان‌های مریوان، سقز و بانه توسط پیشمرگان دمکرات کومله فدایی خبر می‌دادند. آنان ادعا کردند که پیشمرگان توانسته‌اند به درون پادگان مریوان نفوذ کرده و ضربات مهلکی بر پیکر واحدهای ارتش ضدحلقی وارد سازند...^۳ و یا آنکه پیشمرگه‌های فدایی مواضع نیروهای مهاجم را در دامنه آیدر زیر ضربه قرار دادند و سالم به پایگاه خود بازگشتند.^۴ در شرایطی که اوضاع به تدریج در سنندج آرام می‌شد و اهالی به زندگی روزمره خود بازمی‌گشتند، سازمان چریک‌های فدایی شکست خود را تاکتیکی برای گسترش عملیات جلوه می‌داد. آنان نوشتند:

سازمان ما صراحتاً خواست عده‌ای پیشمرگه از شهر خارج شوند و ستون‌های محاصره‌کننده شهر سنندج را به محاصره درآورند و عده‌ای دیگر در شهر سنندج بمانند و از درون نیروهای اشغالگر را در هم بکوبند. ما در همین جهت تاکنون گام‌های بزرگی برداشته‌ایم. ولی نیروهای سرکوب‌کننده دولتی از اشغال سنندج ابلهانه چنین نتیجه گرفتند که پیروز شده و می‌توانند سنندج و سقز و بانه را تصرف کنند و سپس به سایر نقاط کردستان لشکر اعزام نموده و کردستان را به خون بکشند.

این اعلامیه با اشاره به حمله پیشمرگه‌های فدایی به یک ستون ارتش که از

۱. خبرنامه شماره ۳ کوهستان، سازمان چریک‌های فدایی خلق.

۲. خبرنامه کوهستان، شماره‌های ۱ و ۲.

۳. خبرنامه شماره ۷۹، شاخه سنندج.

۴. خبر کوهستان، شماره ۱.

سقز راهی بانه بود می‌نویسد:

در هم شکستن این ستون زرهی بار دیگر صحت نظر سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در مورد بهترین نقطه در هم خرد کردن ستون در مسیر سقز - بانه به خوبی ثابت کرد.

این اعلامیه همچنین روشن می‌سازد که سازمان چریک‌های فدایی برخلاف ادعای اولیه خود و دیگر گروه‌های سیاسی، برای تحمیل جنگ دیگری به ارتش لحظه‌شماری می‌کردند:

مسلماً آن ستون غیرزرهی که از سنندج به سوی بانه حرکت می‌کرد و در اوایل اردیبهشت به وسیله حرکت سیاسی عظیم مردم هشیار و دلیر سنندجی در فرودگاه متوقف شد و سپس که قصد خروج از جاده‌های کمربندی و فرعی را داشت به علت عدم موافقت کومله با طرح مشترک دمکرات - فدایی که پیشنهاد کردیم ستون را در فاصله سقز و بانه درهم بشکنیم سبب تسریع و جلو افتادن درگیری شد به راحتی بیشتری به طور کامل خلع سلاح شده و درهم کوبیده می‌شد.^۱

درخواست آتش‌بس و بروز چنددستگی در سازمان

با نمایان شدن علایم شکست قطعی گروه‌های سیاسی، سازمان چریک‌های فدایی در اطلاعیه مشترک با حزب دموکرات خواهان آتش‌بس شده و یادآور شدند این جنگ «به مبارزات ضدامپریالیستی - دموکراتیک مردم میهن ما لطمات جدی وارد خواهد ساخت.» این اعلامیه تصریح می‌کند دسته‌جات مسلح وابسته به رژیم بعث عراق و پس‌مانده‌های رژیم سرنگون‌شده سلطنتی به مثابه کارگزاران و عوامل امپریالیسم جنایت‌کار آمریکا می‌کوشند آتش جنگ را شعله‌ور نگه دارند. سازمان چریک‌های فدایی همچنین در یک عقب‌نشینی آشکار از رئیس‌جمهور

۱. خبر کوهستان، شماره ۶، شاخه سنندج.

می‌خواهد که نظر خود را درباره طرح ۶ ماده‌ای حزب دموکرات اعلام دارد.^۱ می‌توان حدس زد که مرکزیت سازمان چریک‌های فدایی این اعلامیه را بدون توجه به نظرات شاخه سنندج امضا کرده است. زیرا مفاد این بیانیه برخلاف منویات شاخه بود و شاخه کردستان همچنان بر طبل جنگ می‌کوبید. در فردای انتشار این اعلامیه، شاخه کردستان بار دیگر اعلامیه‌های جنگجویانه خود را منتشر ساخت و حتی در اعلامیه‌ای تهدید به «تشدید عملیات ترور سرخ» نمود.^۲ این تهدید به سرعت رنگ واقعیت گرفت. هنگامی که بهروز سلیمانی ناگزیر از ترک شهر شد چند تن از هواداران را در اختیار علی‌اکبر مرادی قرار داد که عملیات نظامی انجام دهند. یکی از این هواداران فرشته گل عنبریان بود که به هنگام بمب‌گذاری در اتومبیل یکی از اعضای پیشمرگان مسلمان کرد دستگیر و مدتی بعد اعدام شد. در حالی که شاخه سنندج «ترور سرخ» را در دستور قرار داده بود. شاخه مهاباد در اطلاعیه‌ای که به مناسبت اعدام گل عنبریان صادر کرده بود اعلام داشت: «اعدام انقلابیون و مبارزین می‌تواند عکس‌العمل پاره‌ای نیروها را در پی داشته باشد و این مسئله‌ای است که ما به هیچ‌وجه خواهان آن نیستیم».^۳ آشکار است اختلافی که از مدت‌ها پیش در مورد تحلیل از حاکمیت و لاجرم جنگ در کردستان درون سازمان جریان داشت، اتخاذ مواضع مختلفی را موجب می‌شد.

بی‌میلی و حتی مخالفت مردم کردستان با ادامه جنگ، تحریکات نظامی رژیم بعث عراق در مرز، و شکست‌های پی‌درپی نظامی، اکثریت مرکزیت سازمان را از مدت‌ها پیش متقاعد ساخته بود که ادامه جنگ به سود آنان نخواهد بود. این بحران دامنگیر حزب دموکرات نیز شده بود. علیرضا اکبری شانندیز در تاریخ ۵۹/۲/۴ به دیدار غنی بلوریان و نوید معینی دو تن از اعضای کمیته مرکزی حزب

۱. اطلاعیه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و حزب دموکرات کردستان ایران، مورخه ۵۹/۳/۶.

۲. خبرنامه کوهستان، شماره ۷، شاخه سنندج.

۳. خبرنامه، شماره ۲۵، شاخه مهاباد، ۵۹/۳/۲۸.

دمکرات کردستان رفت. این دیدار با تمایل چند باره بلوریان صورت گرفت. بلوریان نگرانی خود را از بروز یک جنگ دیگر به اطلاع شاندیز رساند و یادآور شد که «کمیته سیاسی حزب دمکرات (عمدتاً جناح قاسملو) که مسائل را عمدتاً از دیدگاه ناسیونالیستی ملی می‌بینند اعتقاد دارند تنها راه گشودن گره مذاکرات صلح، جنگ است.» بلوریان همچنین خاطرنشان ساخت که نیروهای درگیر در منطقه سلاح خود را از رژیم بعث عراق می‌گیرند و گسترش جنگ به نفع عراق خواهد بود. به گمان بلوریان آنچه که باب مذاکره و مصالحه را در کردستان مسدود ساخته «ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه حاکم بر حزب» است. بلوریان ضمن اظهار ناخرسندی از دفتر سیاسی حزب می‌گوید: «من نسبت به تمامی روابط آنها مشکوک هستم. چرا حاضر نمی‌شوند در مقابل رژیم بعث عراق موضع قاطع بگیرند؟». غنی بلوریان بعدها از این روابط مشکوک پرده برداشت و نوشت که پس از برگزاری کنگره چهارم حزب، رژیم بعث عراق از قاسملو دعوت کرد که برای پاره‌ای مذاکرات به بغداد برود. ولی دفتر سیاسی حزب تصمیم گرفت به جای او ملا عبدالله حیاکی را روانه حاجی عمران کند. حیاکی چند روزی در کرکوک میهمان رژیم بعث بود و پس از بازگشت، طرح هفت ماده‌ای صدام را به عنوان ره‌آورد سفر به دفتر سیاسی حزب ارائه داد؛ که به موجب آن حزب موظف شده بود اطلاعات خود را درباره نقل و انتقالات ارتش جمهوری اسلامی، مشخصات هواپیماها و هلی‌کوپترهای ارتش و سلاح‌های مورد استفاده ارتش و منابع تهیه آن را در اختیار رژیم بعث قرار دهد. همچنین حزب دموکرات می‌بایست شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را طرح می‌کرد و مانع نزدیک شدن ارتش به نواحی مرزی می‌شد. این طرح هفت ماده‌ای در جلسه دفتر سیاسی به تصویب اکثر اعضا رسید.^۱ اینک غنی بلوریان در دیدار با اکبری شاندیز از روابط مشکوک حزب دمکرات با رژیم بعث سخن می‌گوید.

دانسته نیست که آیا در این دیدار بلوریان درباره این هفت ماده دیکته شده

۱. غنی بلوریان، همان، صص ۴۱۰-۴۰۸.

صدام به حزب با شانددیز سخن گفته است یا خیر؟ به هر جهت بلوریان از اکبری شانددیز و یا در حقیقت از سازمان استمداد می‌طلبد که در صورت بروز مجدد جنگ چه باید بکند؟ «آیا به دنبال جریان مسلط حرکت کنند یا در مقابل آن موضع بگیرند؟» بلوریان همچنین از حاد شدن تضاد درونی حزب سخن می‌گوید. اکبری شانددیز به اطلاع بلوریان می‌رساند که سازمان از برقراری صلح در کردستان با تمام قوا حمایت می‌کند و اعضای سازمان در تهران تلاش می‌کنند که از طریق تماس با دولت، سیاست جدید سازمان را توضیح دهند. شانددیز وعده می‌دهد که دفتر سیاسی حزب دمکرات را نسبت به موقعیت کنونی آگاه سازد. در حالی که غنی بلوریان از شانددیز می‌خواهد تا در برقراری صلح به کمک آنان بشتابد، شانددیز بدون توجه به خواسته او تلاش دارد که از شرایط پیش آمده به نفع سازمان متبوع خود بهره بگیرد:

ما در عین حال که بخشی از سخنان غنی بلوریان را مورد تأیید قرار می‌دهیم ولی در تحلیل‌های او از اوضاع تفکر توده‌ای به عیان به چشم می‌خورد. ما اکنون در برخورد با هر دو جناح حزب در مهم‌ترین موقعیت ممکن قرار داریم چون هر دوی آنها روی برخوردهای ما حساب می‌کنند. باید بتوانیم از این موقعیت به نفع خود استفاده کنیم و این ممکن نیست مگر اینکه بتوانیم در حل مسائل گام‌های عملی و مشخصی برداریم. اگر موفق به این کار شویم اعتبار ما در جنبش دو چندان خواهد شد. باید به آنها نشان دهیم که می‌توانیم در جهت حل مسایل گام‌های عملی برداریم. باید به آنها [حاکمیت] فهماند که در جنگ شکست خواهند خورد و مسئله کردستان راه‌حل نظامی ندارد و در مورد شکست برایشان توضیح داد. هیأت حاکمه در تهاجم خود شکست خواهد خورد و در این جنگ هزاران نفر از دو طرف کشته می‌شوند... تاکتیک ما این است که نه به موضع حزب توده (تسلیم‌طلبی) فروغلطیم و نه اینکه به دنباله‌روی از گرایش‌ات ناسیونالیستی کشیده شویم.

آشکار است که اکبری شانددیز به عنوان مسئول شاخه کردستان هنوز به صلح باور ندارد و مرکزیت سازمان را به خاطر اتخاذ این مشی جدید مورد بازخواست

قرار می‌دهد و می‌نویسد:

ما سرکوب جنبش مقاومت را تنها مسئله کردستان نمی‌دانیم و اگر غیر از این است، رفقا باید تحلیل‌های خود را از نو مورد بررسی قرار دهند و علل اشتباهات را نیز در سطح جنبش طرح نمایند و بگویند که چرا دفاع از جنبش مقاومت اشتباه بوده و به زیان مبارزه ضدامپریالیستی انجامیده. از یک مسئله واحد هر روز نمی‌توان یک تحلیل جدید ارائه داد.

به هر تقدیر پس از انشعاب اقلیت از سازمان که در خرداد سال ۱۳۵۹ صورت گرفت شرایط برای خروج سازمان از جنگ کردستان فراهم آمد. در جلسه‌ای که در منزل علی توسلی و با حضور اعضای رهبری و دیگر افراد مؤثر تشکیل گردید، کنار گرفتن از جنگ به تصویب بیشتر اعضا رسید. اما مسئولین محلی از جمله عنایت و بهروز سلیمانی با این استدلال که در این صورت نفوذ خود را در منطقه و نزد پیشمرگه‌ها به کلی از دست خواهند داد، در برابر این مصوبه مقاومت می‌کردند. ولی بالاخره با قطعی شدن سیاست جدید سازمان و بنا به درخواست اکبری شاندریز، چند روز بعد عبدالرحیم‌پور و علی توسلی به مهاباد رفتند تا نظر سازمان را به هواداران ابلاغ کنند. استقبال سرد مسئولین نظامی شهرها و پایگاه‌ها که با اسلحه در جلسه حضور یافته بودند و سخنان اعتراض‌آمیز آنان که خواهان تداوم جنگ بودند موقعیت بحرانی سازمان در کردستان را به نمایش گذارد.

شاخه کردستان با انتشار بیانیه‌ای از دو دیدگاه متفاوت درباره برقراری صلح در کردستان سخن می‌گوید. از نظر دیدگاه اول «طرح خواست‌های حداکثر از آنجا که قابل وصول نیست به معنای ادامه جنگ و درگیری خواهد بود که نتیجه آن تضعیف مبارزات ضدامپریالیستی - دمکراتیک مردم و تقویت نیروهای وابسته به امپریالیسم می‌باشد»؛ و از نظر دیدگاه دوم فقط با جنگ و با تکیه بر قدرت سلاح می‌توان دولت را به پای میز مذاکره کشاند و امتیاز گرفت. این بیانیه بدون اشاره به

۱. نامه جواد [علیرضا اکبری شاندریز] به مجید [قربانعلی عبدالرحیم‌پور] مورخه ۵۹/۲/۴.

مباحث پلنوم اول در مورد کردستان یادآور می‌شود که اکثریت کادرها و اعضا، اصول مارکسیسم - لنینیسم را جایگزین اشتباهات و انحرافات گذشته نموده‌اند.^۱

تحلیل سازمان از ماهیت نیروهای درگیر

با تغییر سیاست سازمان، موجی از افشاگری و انتقاد سازمان را دربر گرفت. چریک‌ها اعتراف کردند که تحلیل مشخصی از نیروهای شرکت‌کننده در جنگ و ماهیت طبقاتی طرفین نداشتند؛ و همچنین فاقد شعار مشخص، برنامه مشخص، سیاست مشخص که هدف از جنگ را توضیح دهد بودند. روشن نبودن پاسخ این سئوالات موجب تن دادن به حرکت خود به خودی شده بود که در نتیجه زیان‌های جبران‌ناپذیری را بر سازمان و جنبش کمونیستی وارد آورد.

سازمان چریک‌های فدایی در تحلیل خود، ماهیت گروه‌های درگیر را توضیح می‌دهند: حزب دمکرات «در مجموع بورژوازی کرد را نمایندگی می‌کند که برای بقای خود حاضر می‌شود از هر نیرویی صرف‌نظر از ماهیت آن بهره‌گیرد. از نظر خارجی از عراق اسلحه می‌گیرد، در برابر اسرائیل به دشواری - تنها آنگاه که از نظر سیاست روز موضع‌گیری را به نفع خود می‌بیند - حاضر به موضع‌گیری می‌گردد. و اگر زورش رسید با آمریکا نیز تماس خواهد گرفت». کومله نیز با وابسته دانستن حکومت از همان آغاز سیاست براندازی را تعقیب می‌کرد و با دور شدن از هدف نخستین خود «عملاً زحمتکشان کرد را در خدمت حل مسئله ملی قرار داده است» و بدین ترتیب در خدمت بورژوازی قرار گرفته است. هدف کومله پیشبرد امر ملی و تأمین قدرت هژمونیک خود است. روابط توطئه‌گرانه کومله با نیروهایی چون رزگاری، سرهنگ سمکو علیار، شیخ جلال حسینی و همچنین مماشات او در این اواخر با فتودال‌های ملی بیانگر ماهیت اوست. کومله رشد خود را در ادامه جنگ می‌داند «و به مبارزه با امپریالیسم تنها در حرف

۱. اطلاعیه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، شاخه کردستان، نشریه کار اکثریت، ارگان مرکزی، دوره اول؛ شماره ۶۳، مورخه ۵۹/۳/۲۸، ص ۱۴.

چسبیده و هرگز چنین چیزی را تعقیب نمی‌کند.» از نظر سازمان چریک‌های فدایی کومله به خاطر سیاست‌های توطئه‌گرایانه‌اش و به عنوان جنگ‌افروزترین نیرو اعتبارش در نزد مردم مخدوش شده است؛ به طوری که حتی جناح قاسملو نیز حاضر نیست بیش از حد به کومله نزدیک شود.

چریک‌ها، شیخ‌عزالدین حسینی را یک روحانی لیبرال ناسیونالیست و اجمالاً مورد تأیید رژیم شاه ارزیابی می‌کنند که در آستانه انقلاب «بسیار چپ‌روانه» وارد میدان می‌شود؛ زیرا در مراسم ۱۹ بهمن در مهاباد پرچم سرخی را که به اهتزاز درآمده بود، می‌بوسد و بدین ترتیب موقعیتی برای خود دست و پا می‌کند و در قامت یک رقیب برای حزب دموکرات قد علم می‌کند «شیخ تاکنون نشان داده که حاضر است با هر نیرویی که در برابر این حکومت باشد همکاری کند... از شریعتمداری پشتیبانی کرد؛ از همه حرکات اعراب خوزستان استقبال نمود... کومله را بهترین و انقلابی‌ترین سازمان کردستان دانست... در بدو تشکیل رزگاری^۱ حمایت خود را از آن اعلام نمود. به افسران آزاد و نماینده آنها در منطقه، کسانی چون علیار، وعده حمایت داد و هنگامی که ما بر علیه سرهنگ علیار و همپالگی‌هایش موضع گرفتیم از ما گلایه کرد و دلخور شد! به برادرش شیخ جلال عملاً اجازه داد که از عراق به اعتبار او اسلحه و پول بگیرد... در صف‌بندی جدید شیخ همراه کاروانی خواهد بود که رو به بغداد دارد... آری شیخ هم نه با امپریالیسم که در کنار امپریالیسم قرار دارد.» در تحلیل سازمان چریک‌های فدایی شیخ جلال حسینی وضعی به مراتب بدتر از برادرش شیخ‌عزالدین دارد. زیرا او فردی «بسیار جاهل و ماجراجو» است. «او مدتی در بغداد میهمان صدام بود و کمک‌های قابل توجهی از آن دریافت نمود. پس از بازگشت، به سفارش شیخ‌عزالدین از یک طرف و توصیه‌های حکومت عراق از طرف دیگر مدتی میهماندار سمکو علیار و دارودسته‌اش گردید. در جریان سومین حمل سلاح از عراق به ایران، سلاح‌هایش

۱. سپاه رزگاری، تشکیلاتی بود که به رهبری مادح و مسعود نقشبندی با حمایت دولت عراق در سال ۵۷-۵۸ تشکیل شد و شرارت‌های فراوانی انجام داد.

موقتاً توسط شاخه میروان حزب دمکرات ضبط گردید... مشاوران شیخ جلال هم نظامی و هم سیاسی، همگی از فئودال‌های محلی و عناصر مشکوک و افسران فراری می‌باشند و در مجموع شخص احمق و خطرناکی است». به موجب این تحلیل شیخ عثمان نقشبندی نیز از عوامل عراق بود که پس از انقلاب به عراق رفت و با شبکه صیادیان^۱ - پالیزبان^۲ مرتبط شد و در طول جنگ کردستان از عراق سلاح و پول گرفت. «این نیروی صد در صد وابسته که از امکانات بسیار زیادی برخوردار بود، فعالیت خود را به شکل شرکت در حملات نظامی شروع کرد و پس از تسخیر شهرها توسط نیروی پیشمرگه‌های سازمان‌ها و گروه‌ها به سرعت در کردستان جنوبی (میروان، سنندج، پاوه، نوسود، نودشه) دست به تأسیس دفاتر علنی و در مناطق روستایی به ایجاد مقرهای نظامی مبادرت کرد». چریک‌های فدایی که نمی‌توانستند همکاری خود را با سپاه صددرصد وابسته رزگاری پنهان دارند، ادعا کردند که شاخه سنندج به توصیه شاخه کردستان توجهی نکرده و با سپاه رزگاری «به نحو وحشتناکی برخورد لیبرالی کردند». سازمان چریک‌های فدایی علی قاضی، فرزند قاضی محمد، را نیز یکی از عوامل ساواک و سیا معرفی می‌کند که برای جنگ علیه جمهوری اسلامی از دولت عراق حتی هلی‌کوپتر نیز دریافت می‌کند.

TerrorSpring

این مقاله با شناختی که از گروه‌های درگیر ارائه می‌کند یادآور می‌شود که زمینه رشد این نیروها تنها جنگ است و پوشش آنها برای فریب توده‌های مردم، بستر تضاد ملی است و سپس می‌پرسد چگونه باید پای خود را از چنین جنگی بیرون بکشیم و اصولاً «وظیفه مشخص پرولتاریا در قبال مسئله کردستان چه باید باشد؟»^۳ سازمان چریک‌های فدایی هیچ‌گاه این تحلیل خود را از ماهیت و ترکیب نیروهای درگیر در کردستان علنی نساخت؛ زیرا نمی‌توانست به این پرسش هواداران که چرا بیش از یک سال با منحنی‌ترین و وابسته‌ترین جریان‌های سیاسی

۱. خلیل صیادیان رئیس ساواک آذربایجان غربی.

۲. سپهد عزیز پالیزبان.

۳. نشریه به پیش درون تشکیلاتی، ضمیمه شماره ۲، مورخه ۰۵۹/۴/۳۱.

پیوند خورده پاسخ دهد. در حالی که حضور این جریانات منحنی و وابسته از نظر اکثریت می‌توانست دلیل کافی برای نامشروع بودن جنگ باشد، اقلیت آن را بزرگ‌نمایی «اپورتونیست‌های کمیته مرکزی» توصیف کرده تا بدین وسیله «بر مبارزات بحق خلق کرد خط بطلان کشند.»^۱ اقلیت بر این باور بود که جنگ در کردستان ناشی از تشدید مبارزه ملی - طبقاتی است و توطئه امپریالیست‌ها و چپ‌روی آنارشیست‌ها در بروز و تداوم این جنگ امری فرعی و ثانوی است. از نظر اقلیت، جنگ محافل وابسته به امپریالیسم مانند پالیزان‌ها و اویسی‌ها با حاکمیت، جنگ درون طبقه بورژوازی برای کسب هژمونی در قدرت سیاسی است؛ در حالی که تضاد خلق کرد و خلق ترکمن با حاکمیت، تضاد دو اردوگاه انقلاب و ضدانقلاب است.

اقلیت بدون آن که درباره «شرایط خاص» و علل پدید آمدن آن توضیح دهد ادعا می‌کند که وجود این شرایط خاص در کردستان است که «تضاد بین ارتجاعی‌ترین محافل سرمایه‌داران بزرگ وابسته به امپریالیسم و بورژوازی متوسط را به درگیری‌های حاد»^۲ کشانده است. اما اکثریت، با اعتقاد به این که جنگ کردستان جنگ با حاکمیت است و حاکمیت خود نیز درگیر مبارزه‌ای واقعی با امپریالیسم آمریکا است، ادامه جنگ کردستان را موجب رشد تضادهای ملی در میان مردم دانسته که از طریق آنها مهلک‌ترین ضربات بر جنبش ضدامپریالیستی - دمکراتیک خلق‌های ایران وارد خواهد شد.^۳ اکثریت مشارکت در جنگ کردستان را فاجعه‌آمیزترین اشتباه سازمان دانسته که حتی اگر از حمایت توده‌ای خلق کرد برخوردار می‌بود نمی‌بایست در آن شرکت می‌کردند؛ زیرا جنگ «بزرگ‌ترین ضربات را به شرایط و سطح وضعیت کار سیاسی - تشکیلاتی سازمان وارد آورده است.»^۴

۱. مسئله کردستان و مواضع ما، کار اقلیت، سال ۲؛ شماره ۶۸، مورخه ۵۹/۴/۳۱، ص ۷.

۲. همان.

۳. به پیش، همان.

۴. همان، ص ۱۵.

نقد جنگ در نظر

اکثریت، درگیر شدن سازمان در جنگ را ناشی از بی‌مسئولیتی و ماجراجویی دفتر هواداران سازمان در سنندج و دنباله‌روی آنان از جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب که زیر نفوذ کومله بود، می‌داند.^۱ این دنباله‌روی سازمان را به ورطه جنگ برای جنگ کشاند. آنان هیچ درک معینی از مطالبات ملی خلق نکردند. آنان نمی‌دانستند که خلق کرد چه باید بخواهد؛ لاجرم فاقد «طرح عملی که حداقل خواست‌های خلق کرد را مشخص سازد» بودند. و بالاخره اکثریت با اعتراف به این که پس از انقلاب قدرت عملاً در کردستان به دست سازمان‌های سیاسی افتاد و اقتدار حاکمیت مرکزی عملاً حذف شد، توصیه می‌کند که این سازمان‌های سیاسی باید حاکمیت دولت مرکزی را پذیرا باشند و تأکید می‌کند در صورتی که خواهان حل مسئله کردستان هستیم «باید موجودیت دسته‌های مسلح وابسته به سازمان‌های سیاسی را نفی کنیم. باید به حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در کردستان نیز مانند سایر نقاط ایران گردن نهیم.»^۲ گرچه اکثریت خود را از جنگ کردستان کنار کشید، ولی ترجیح داد سلاح‌های خود را در مناطق روستایی پنهان کند. «زیرا بدون اسلحه در روستاها نمی‌توان زندگی کرد.»^۳

این مشی جدید اکثریت نمی‌توانست بدنه سازمان را در کردستان به سرعت تحت تأثیر قرار دهد؛ زیرا که بخش بزرگی از نیروها از موضعی التقاطی در مسئله ملی جذب تشکیلات شده بودند. بنابراین طبیعی می‌نمود که این بخش بزرگ نیروها در کردستان، ارگان‌های تصمیم‌گیرنده را به عدم درک مسائل توده‌ها متهم کنند و در برابر آن مقاومت نشان دهند. ضمن آن که چون سازمان خود «در تشدید گرایش‌های ناسیونالیستی زیر پوشش مارکسیسم کاملاً نقش داشت»^۴، اکنون

۱. همان، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. همان، ص ۲۲.

۴. نامه جواد [اکبری شان‌دیز] به کمیته مرکزی سازمان، مورخه ۵۹/۵/۲۸.

۵. همان.

عقب‌نشینی از مواضع پیشین فرصتی را برای دیگر گروه‌ها فراهم می‌آورد تا حملاتی را علیه سازمان، سامان دهند.

به رغم اطلاع اکبری شاندیز از «روابط مشکوک» حزب دمکرات با رژیم بعث عراق، او در تاریخ ۵۹/۵/۲۷ به دیدار قاسملو می‌رود تا درباره مسائل پیش‌پا افتاده مانند دستگیری حامدبیگ که به تازگی و توسط سازمان صورت گرفته بود با او گفتگو کند.^۱ شاخه کردستان محاکمه حامدبیگ و اعترافات او مبنی بر دریافت سلاح از رژیم بعث عراق و روابطش با شیخ عزالدین حسینی و کومله را با آب و تاب منتشر ساخت.^۲ ولی شاندیز هیچ‌گاه از قاسملو در مورد روابط مشکوکش با رژیم بعث پرسش نمی‌کند؛ بلکه سعی می‌کند به مثابه دلال سیاسی در تحکیم موقعیت سازمان خود در میان جناح‌های مختلف حزب بکوشد. از این رو از بیانیه مشترک سازمان و حزب که به تازگی انتشار یافته بود دفاع کرده و تصریح می‌کند: «تنظیم رابطه اصولی ما با حاکمیت باید به تقویت نیروی اپوزیسیون منجر شود، نه تقویت حاکمیت و نه دامن زدن به توهم توده‌ها نسبت بدان».^۳ شاندیز که درصدد القاء دیدگاه‌های خود به مرکزیت سازمان است با انتقاد از «رفقای که مخالف دادن بیانیه با حزب دمکرات می‌باشند» آنان را متهم می‌کند که می‌خواهند «خود را از شر جنبش ملی یکباره خلاص کنند»؛ در حالی که به نظر او این امر می‌تواند سازمان را به توده‌ها نزدیک کرده و آنان نمی‌توانند سیاست‌هایشان را برای توده‌ها تشریح کنند؛ ولی تقابل با حزب دمکرات موجب انزوای سازمان خواهد گردید. بنابراین او برای تثبیت نظرات خود ادعا می‌کند که بیانیه مشترک «در میان توده‌ها و نیروهای ترقی‌خواه درون حزب عمیقاً به نفع مواضع ما انجامیده است».^۴

در بیانیه مشترک از «دستجات ضدانقلابی و مزدوری نظیر سپاه زرگاری»

۱. همان.

۲. اعلامیه مورخه ۵۹/۵/۱۳، شاخه کردستان.

۳. نامه جواد به کمیته مرکزی سازمان، همان.

۴. همان.

سخن به میان آمده است و در مذاکره اکبری شاندیز با قاسملو قرار می‌شود علیه سپاه رزگاری اقدام مشترکی صورت دهند.

قرار است در این عملیات مشترک دویست نفر از هواداران سازمان و پانصد نفر از نیروهای حزب شرکت کنند. شاندیز معتقد است: «موفقیت اینگونه اعمال امکانات بیشتری جهت تبلیغ مواضع سازمان» به آنان می‌دهد و از نظر سیاسی پراهمیت است.^۱ متعاقب این توافقنامه، شاندیز به دره ویان که محل استقرار شاخه بود می‌رود تا این طرح عملیاتی را به اطلاع اعضا برساند.

در آنجا قرار می‌شود نیرویی به اطراف مریوان رفته تا با افراد حزب دمکرات درباره چگونگی خلع سلاح سپاه رزگاری گفت‌وگو کند. بهروز سلیمانی به همراه عده‌ای عازم مقر حزب دمکرات در نودشه می‌شود. استقبال حزبی‌ها از این هیأت بسیار سرد و تحقیرآمیز بود. افراد حزب با اظهار بی‌اطلاعی از بیانیه مشترک و توافقنامه، به سلیمانی و همراهان گفتند نیازی به خلع سلاح سپاه رزگاری نیست، زیرا آنان بسیار خوش‌قلب هستند و شما می‌توانید میان آنان تبلیغ کنید. بدین ترتیب هیأت سرخورده و ناکام به دره ویان بازمی‌گردد. اکبری شاندیز که تصور می‌کرد با چشم‌پوشی بر «روابط مشکوک» قاسملو و رژیم بعث خواهد توانست «مبارزه با ناسیونالیسم تنگ‌نظر را به میان توده‌ها و به داخل صفوف حزب» بکشاند و مانع «سوءاستفاده حزب از بیانیه» شود،^۲ اکنون بازنده این بازی بود. به رغم آشکار بودن روابط حزب دمکرات با رژیم بعث عراق، سازمان چریک‌های فدایی خلق همچنان سیاست دوگانه‌ای را در قبال این حزب در پیش گرفت. آنان از یک سو برای جلب نظر حاکمیت، از روابط آشکار و نهان حزب دمکرات و کومله با رژیم بعث عراق و خشنودی امپریالیسم آمریکا از این همسویی سخن می‌گفتند^۳ و از دیگر سو هیأت سیاسی این سازمان به اکبری شاندیز توصیه

۱. همان.

۲. همان.

۳. کار، دوره ۱؛ شماره ۷۹ ضمیمه، مورخه ۵۹/۷/۱۶، جنگ کردستان بعد از تهاجم عراق به ایران.

می‌کرد روابط دیپلماتیک و مناسبات حسنه را با حزب گسترش دهد.^۱ هیأت سیاسی با مردود شمردن تصمیم شاخه کردستان در مورد مقاومت مسلحانه در برابر حزب دمکرات در صورت تلاش حزب برای خلع سلاح شاخه، آن را به نفع سازمان نمی‌داند، زیرا «مسئله حفظ سلاح‌ها و تدارکات و مسئله حفظ تشکیلات و مسئله موفقیت توده‌ای» مهم‌ترین مسائل سازمان بود که امکان داشت در صورت مقاومت در برابر حزب، آنها را از دست بدهد. البته هیأت سیاسی ضمن تأکید بر برچیدن مقرهای شاخه تا آبان ماه، توصیه می‌کند که «شاخه نباید خود را معطل سلاح‌های سنگین سازد. اگر حفظ و جاسازی سلاح‌های سنگین برنامه برچیدن مقرها را با کندی‌های غیرقابل جبران مواجه می‌سازد، حتی مجاز هستیید آن را رها کنید یا از کار بپندازید.»^۲

چند روز بعد شاندیز از وخیم بودن اوضاع در منطقه خبر می‌دهد. زیرا «حزب دمکرات برای روزهای آینده برنامه‌هایی دارد. احتمالاً برنامه تصرف چند پادگان با کمک بمباران و آتش توپخانه بعث مطرح است. در منطقه پیرانشهر میان حزب و بعث عراق هماهنگی کامل وجود دارد. توپخانه سنگین عراق و میگ‌ها مدام پادگان جلدیان - پیرانشهر و پسه را می‌کوبند و دمکراتها از زمین همراه با کارشناسان بعثی پادگان‌های مذکور را زیر حمله گرفته‌اند. در روزهای گذشته رفقا در چند مورد کارشناسان بعثی را همراه دمکراتها دیده‌اند. میگ‌های عراقی مجدداً پادگان سردشت را بمباران کرده‌اند. درگیری در این منطقه نیز همچنان ادامه دارد. در روزهای گذشته در اطراف مهاباد نیز درگیری بود.»^۳ شاندیز از حرکات حزب بوی تشکیل کردستان آزاد را استشمام می‌کند. زیرا «حزب دمکرات در روزهای گذشته تمام درختهای کردستان را ملی اعلام نمود... حزب فرهنگیان و برخی قضات را فراخوانده است و زمزمه سربازگیری شنیده می‌شود.»^۴ شاندیز همچنان اعتراض خود و دیگر اعضای

۱. اسناد درون تشکیلاتی نامه مرکزیت به علیرضا اکبری شاندیز، مورخه ۵۹/۷/۱۷.

۲. همان.

۳. نامه جواد به هیأت سیاسی، مورخه ۵۹/۷/۲۵.

۴. همان.

شاخه را در مورد شیوه برخورد مرکزیت با حزب دمکرات و کومله اعلام می‌کند. احتمالاً این اعتراض به مقاله مندرج در کار، درباره حزب و کومله می‌باشد. شانندیز به هیأت سیاسی توصیه می‌کند:

شما می‌توانستید صرفاً مواضع سازمان را اعلام کنید و به سیاست‌ها حمله کنید نه به افراد. این شیوه شتابزده به ما لطمه می‌زند و مسئله‌ساز است. ما مدتی دیگر می‌توانستیم چنین برخوردی داشته باشیم. چنین شیوه‌ای حتی حرکت سیاسی ما را در منطقه دچار مخاطره خواهد نمود. بار دیگر صحبت خلع سلاح و دستگیری رفقا شنیده می‌شود.^۱

سه روز بعد، شانندیز در نامه‌ای به هیأت سیاسی اطلاع می‌دهد که از «امروز دیگر در هیچ نقطه‌ای از کردستان رفقای ما به صورت آشکار سلاح با خود حمل نمی‌نمایند» و مقرهای روستایی نیز ظرف روزهای آینده برچیده خواهند شد. شانندیز با اشاره به تهاجم حزب دمکرات به ارومیه می‌نویسد که «حزب شکست خود را بر عهده سازمان می‌گذارد» و در منطقه اشنویه و پیرانشهر اینگونه تبلیغ کرده‌اند که اگر فداییان خلق (اکثریت) در ارومیه با ما همکاری داشتند ما شهر را می‌گرفتیم. شانندیز در مورد وضعیت عمومی منطقه می‌نویسد:

تمام شواهد و قرائن نشان می‌دهد که حزب دمکرات در برنامه تجاوز رژیم صدام حسین به ایران جای مشخصی را اشغال می‌نماید و عملیات دمکرات و ارتش عراق در منطقه از هماهنگی کامل برخوردار است و حزب روی نتایج جنگ ایران و عراق برای خود حساب شخصی باز نموده است. حزب دمکرات با نزدیک به یکهزار پیشمرگه به ارومیه حمله می‌کند تا پشت جبهه پادگان‌های شمال کردستان را درگیر نماید و هم‌زمان با آن ارتش عراق از مرز پیرانشهر عبور نموده و پادگان‌های پیرانشهر - جلدیان و پسوه را زیر آتش شدید توپخانه و بمباران میگ‌های خود قرار می‌دهد و نیروهای دمکرات با کمک مستشاران عراقی پادگان‌های مزبور را محاصره می‌کنند. حزب دمکرات چند روز قبل از

حمله عراق به پادگان پیرانشهر و... از عراق سلاح سنگین دریافت کرده بود. در همین زمان میگ‌ها پادگان سردشت را بمباران می‌نمایند که چند بمب نیز به منازل مسکونی اصابت و در نتیجه تعدادی از مردم به شهادت می‌رسند. دمکراتها و بعث این عمل را به فانتوم‌های جمهوری اسلامی نسبت می‌دهند. دمکرات‌ها و کومله نیز از زمین به پادگان حمله می‌کنند و ارتش عراق در منطقه مرزی سردشت استقرار می‌یابد و این امر در حمله به پادگان بانه نیز تکرار می‌شود. رفقا در مورد وقایع منطقه پیرانشهر حتماً در کار موضع بگیرید؛ حزب دمکرات برنامه تهاجم گسترده‌ای را در منطقه دنبال می‌کند که هدف آن گرفتن چند پادگان مهم و بازگشت مجدد به شهرهاست و در این راه ارتش عراق از طریق هوا نهایت همکاری را با آنها خواهد نمود. از چندی قبل شایعاتی وجود داشت مبنی بر این که حزب گفته بعد از عید قربان در شهرها خواهیم بود. و از امروز صبح ۵۹/۷/۲۸ حملات حزب به پادگان سقز با سلاح سنگین آغاز گردید. در بانه نیز جنگ شروع شده و حزب نیروهای زیادی را به اطراف میاندوآب اعزام داشته که احتمالاً به میاندوآب نیز نظیر ارومیه حمله خواهند کرد. مردم سردشت به دستور حزب شهر را تخلیه کرده‌اند و حزب گفته که می‌خواهد پادگان را بگیرد. نیروهای ارتش پادگان پیرانشهر را ترک گفته و در تپه‌ها و کوه‌های اطراف موضع گرفته‌اند تا از آتش سلاح‌های سنگین عراق و محاصره دمکراتها در امان بمانند. و انتظار می‌رود جنگ در روزهای آینده در منطقه تشدید شود. در منطقه سردشت - پیرانشهر حزب از طریق عراق مرتب مواد سوختی دریافت می‌کند. تانک‌های عراقی مرتب در رفت و آمد هستند و خواروبار از عراق برای حزب می‌رسد... مشکلات اقتصادی در سرتاسر منطقه مردم را شدیداً زیر فشار قرار داده و با برنامه‌ای که حزب در پیش دارد و آغاز فصل سرما سرنوشت مردم معلوم نیست که چه خواهد شد؟ بسیاری از مردم خواستار جنگ نیستند ولی از ترس سرکوب دمکرات جرأت اظهار نظر ندارند. اگر وضع به همین منوال ادامه یابد به زودی در منطقه صاحب دولت خودمختار خواهیم شد! که همه ما را از دم تیغ خواهد گذراند. اکنون بزرگ‌ترین مشکل ما انتقال رفقا به خارج از منطقه

است زیرا از نظر رفت و آمد با محدودیت‌های زیادی مواجه هستیم. [مشکل] دیگر سر و سامان یافتن رفقای خارج شده از منطقه می‌باشد. گزارش ملاقات با حزب کمونیست عراق را برایتان فرستادم. نکات جالب و قابل تأملی در آن وجود دارد... نظر ما این است که اگر دورنما را جنگ داخلی می‌دانید با مسئله روابط خارجی فعال‌تر برخورد کنید. در تلاش هستیم تا تعدادی از امکانات با ارزش را به هر ترتیب شده به تبریز منتقل کنیم. اگر موفق شدیم کمرمان راست خواهد شد.^۱

بدین ترتیب سازمان چریک‌های فدایی خلق - اکثریت - تدریجاً پای خود را از جنگ در کردستان کنار کشید. هر چند تعداد هواداران و پیشمرگه‌های چریک‌ها در کردستان دانسته نیست، ولی خود ادعا کرده‌اند آنان نزدیک به هزار نفر بوده‌اند^۲ این رقم گرچه می‌تواند اغراق‌آمیز باشد ولی پیش و بیش از آنکه تأثیری نظامی در منطقه داشته باشد، تأثیری روانی داشت؛ به طوری که عبدالرحمن قاسملو در جمعی گفته بود که فداییان نیروی قابل اعتنایی در منطقه نیستند و نقش چندانی ندارند ولی چون جریانی سراسری هستند می‌توانند در سایر مناطق غیر کرد از جهت سیاسی تبلیغ کنند و نقش خود را ایفا نمایند.^۳

همان‌گونه که چریک‌ها خود اذعان داشتند جنگ کردستان برای آنان فاجعه‌بار بود. بنابراین طبیعی بود که مسبب اصلی آن محاکمه گردد. گرچه بهروز سلیمانی نقش ویژه‌ای در درگیر کردن سازمان در جنگ کردستان داشت ولی این به معنای بی‌تأثیر بودن مسئولین شاخه یعنی بهزاد کریمی، و علیرضا اکبری شاندیز در بروز و گسترش این جنگ نمی‌توانست باشد. با وجود این، هنگامی که در اواخر سال ۱۳۶۰ بهروز سلیمانی از سوی بهزاد کریمی، اکبری شاندیز و اصغر سلطان‌آبادی به محاکمه کشیده شد، دفاعیات او مبنی بر حضور کریمی و هادی میرمؤیدی در جریان جنگ اول سنندج و مشارکت مسئولین شاخه در سراسر جنگ و حتی

۱. نامه جواد به هیأت سیاسی، مورخه ۵۹/۷/۲۸.

۲. گزارش درون‌گروهی، مورخه ۵۹/۷/۲، ملاقات نماینده سازمان با کاظم موسوی بجنوردی.

۳. انوشیروان لطفی، بازجویی، مورخه ۶۲/۱۲/۱.

عدم پذیرش استعفایش به رغم اصرار فراوان، مسموع واقع نشد و او از مشاورت مرکزیت خلع گردید. او بعدها به جناح کشتگر پیوست.

خروج اکثریت از کردستان و اصرار اقلیت و چریک‌ها به ادامه جنگ

با خارج شدن هواداران اکثریت از جنگ و خروج تدریجی آنان از منطقه که تحت فشار حزب دمکرات و کومله صورت گرفت، فقط هواداران اندک اقلیت و اشرف دهقانی در منطقه باقی ماندند. حضور در کردستان برای هر دو گروه، تنها امکان ادامه حیات بود. بنابراین هر دو گروه همچنان سیاست تسلیم‌طلبانه و دنباله‌روانه‌ای در برابر حزب دمکرات و کومله در پیش گرفتند. از این رو هنگامی که درگیری مسلحانه میان حزب دمکرات و کومله اوج گرفت، اقلیت با درون خلقی خواندن اختلافات و تضادهای آنان، آن را خطری هزاران بار بیش از اقدام نظامی حاکمیت دانسته و اعلام آمادگی می‌کند تا برای حل این اختلافات فعالانه قدم بردارد.

یکی از اعضای مرکزیت اقلیت پس از ورود به کردستان به همراه دو تن دیگر از افراد حاضر در مقر در مردادماه سال ۶۰ به دیدار رهبری حزب دمکرات و شخص قاسملو می‌روند. در این دیدار آنان درباره جبهه مشترک براندازی سخن می‌گویند. در دومین دیدار، قاسملو با اشاره به ملاقات خود با یکی از مسئولین مجاهدین خلق در پاریس در تاریخ هفدهم دی ماه ۱۳۵۹ و کسب توافقاتی برای تشکیل جبهه مشترک به نمایندگان اقلیت پیشنهاد ارسال نامه به مجاهدین خلق و دعوت از آنان برای برگزاری یک نشست در منطقه کردستان می‌دهد. این پیشنهاد با استقبال نمایندگان اقلیت مواجه می‌شود. بنابراین نامه در ۲۹ مرداد سال ۱۳۶۰ برای مسعود رجوی رهبری سازمان مجاهدین ارسال می‌شود. آنان در این نامه به رجوی متذکر شده‌اند که برنامه ارائه شده از سوی مجاهدین پاسخگوی

۱. کار اقلیت، سال ۳؛ شماره ۱۱۱، هرگونه تضعیف جنبش مقاومت خلق کرد، خیانت به انقلاب است. مورخه ۶۰/۳/۶.

ضرورت‌های مبارزه دمکراتیک نیست و بیشتر شکواینه بنی صدر از گردانندگان جمهوری اسلامی است. آنان از رجوی می‌خواهند تا نمایندگان را برای یک نشست سه جانبه به کردستان آزاد اعزام دارد تا دلایل سازمان را برای پذیرش میثاق پیشنهاد شده از سوی بنی صدر اعلام دارند.^۱

اقلیت و گروه موسوم به اشرف دهقانی در تبلیغات رسمی خود رژیم بعث عراق را رژیم فاشیستی و ضد خلقی ارزیابی می‌کردند؛ ولی برای ادامه حضور غیرمؤثر خود در منطقه و دریافت کمک‌های مالی و تسلیحاتی از آن رژیم، چاره‌ای جز همکاری با آن رژیم نداشتند. این گروه‌ها برای آنکه به رژیم عراق نشان دهند حیاتی دارند گهگاه در عملیات نظامی حزب دمکرات و کومله همراهی می‌کردند. به همان میزان که گروه دهقانی به حزب دمکرات نزدیک بود، اقلیت به کومله نزدیکی نشان می‌داد. هر دو گروه به نیکی می‌دانستند که بدون کسب رضایت این دو سازمان بزمی امکان حضور در منطقه نخواهند داشت. مشارکت در عملیات نظامی فقط به منظور جلب اعتماد و رضایت میزبان و تبلیغ نام گروه و آشنا ساختن مردم منطقه با گروهشان صورت می‌گرفت. آنان همچنین بر این گمان بودند که در فرایند عملیات مشترک خواهند توانست پیشمرگه‌های این سازمانهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی را به خود جذب کنند.

در سال ۱۳۶۰ اقلیت و گروه اشرف دهقانی در بحران غوطه‌ور بودند. گروه اشرف دهقانی که در سال ۵۹ توصیه می‌کرد «هسته‌های مسلح شهری» باید ضربه زدن خود را در سراسر کردستان آغاز کنند و «اعزام و گسترش گروه‌های مسلح روستایی و حرکت در مناطق روستایی و کوه باید در دستور روز انقلابیون قرار گیرد»، در سال ۶۰ با انشعابی رویرو شدند که زمینگیرشان ساخت. محمد حرمتی‌پور و عبدالرحیم صبوری پس از انشعاب از «چریک‌های فدایی خلق» و با

۱. نامه مشترک حزب دمکرات کردستان و اقلیت به سازمان مجاهدین خلق. مکاتبات و گزارش‌های درون تشکیلاتی.

۲. کار اقلیت، سال ۳؛ شماره ۱۲۷، مورخه ۶۰/۶/۲۵ و شماره ۱۳۲، مورخه ۶۰/۷/۲۹.

۳. اعلامیه کردستان سنگر آزادگان، مورخه ۵۹، ۲/۷.

تشکیل ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران (آرخا) و با این استدلال که تاکنون در کردستان موفقیتی کسب نکرده‌اند و به واسطه حضور حزب دمکرات هیچ‌گاه موفقیتی نیز کسب نخواهند کرد، بیشتر نیروهای خود را به جنگل‌های شمال ایران بردند تا آنجا را به کردستانی دیگر تبدیل کنند. مجموع پیشمرگه‌های گروه اشرف دهقانی و آرخا که در مقرهای دایماب، خلیفان، گرماب، سرد کوهستان، کلب رضاخان، کانی رش، تخته و کلاله حضور داشتند به سختی به سی نفر می‌رسید.

علی اصغر نیکخواه [کاظم] مسئول آرخا در کردستان در گزارشی که در تاریخ ۶۰/۹/۲۷ از این منطقه ارائه می‌کند، ضمن اعتراف به قرار گرفتن در وضعیتی نامطلوب تأکید می‌کند که نمی‌توانند برای از بین بردن این وضعیت نقشی ایفا کنند، «چون از نظر نظامی نیروی قابل توجهی» نیستند. در ادامه کاظم مهم‌ترین مشکلات گروهشان را در کردستان چنین برمی‌شمارد: ۱. کمبود کادرهای سیاسی و نظامی ۲. ضعف‌های بیشمار رفقای پیشمرگه که هر روز برایمان مسائلی می‌آفرینند ۳. کمبود امکانات فنی و نظامی ۴. نداشتن تحلیل مدون از کردستان و نیروهای سیاسی.

این نابسامانی‌ها لاجرم آنان را به سوی دیگر سازمان‌ها سوق می‌داد که وضعی بهتر از آنان نداشتند. کاظم در این گزارش خود می‌افزاید:

ما با سازمان‌های دیگر ارتباط رسمی‌ای نداریم تنها در این مدت با کومله مذاکراتی برای همکاری داشته‌ایم. آنها هم در حرف تمایل زیادی به همکاری نشان می‌دهند و ما در حرف به نتایجی هم رسیده‌ایم و قرار شده است که در موارد مختلف با هم همکاری عملی داشته باشیم اما با توجه به اینکه به نظر من این جریان با مسائل مبارزاتی به طور جدی برخورد نمی‌کنند، تنها نتیجه تمام این مذاکرات و توافق‌ها فقط این شده است که شب‌ها با هم یک اسم شب مشترک بگذاریم!! که این را هم حتی آنها به درستی رعایت نمی‌کنند اما در مجموع آنها و مخصوصاً پیشمرگان‌شان به ما سمپاتی زیادی نشان می‌دهند. اگر چه به علت اپورتونیست بودن سمپاشی زیادی بر علیه ما کرده‌اند و هنوز هم در مواردی می‌کنند.

مبارزه در جنگل‌های شمال برای آرخا تقدم و اهمیت استراتژیک داشت و مقرهای کردستان خصوصاً مقر «ملکشان» جنبه آموزشی و تدارکاتی داشتند. نیروها در کردستان آموزش می‌دیدند تا راهی جنگل‌های شمال شوند. اما پس از ضرباتی که در اسفندماه سال ۶۰ و فروردین ماه سال ۶۱ بر آرخا وارد شد و طی آن عبدالرحیم صبوری و محمد حرمتی‌پور کشته شدند، کاظم که آن زمان در جنگل‌های شمال ایران بود، در اردیبهشت ماه به مقر گروه در حلوان کردستان بازگشت او با تعیین علی عمادیان [یوسف] به عنوان مسئول کردستان، خود مجدداً به جنگل بازگشت. این بار اقامت در جنگل‌های شمال طولی نکشید. پس از نشستی که اعضا مرکب از یوسف [علی عمادیان]، کاظم [علی اصغر نیک‌خواه]، سیروس [محسن فرزانیان]، امید [جمال بابایی]، فرهاد، فاطمی [نسرین نیک‌سرشت همسر عبدالرحیم صبوری] و سیمین [زینت مهدی نیا طبری همسر محمد حرمتی‌پور] در جنگل داشتند بار دیگر بازگشت به کردستان در دستور کار قرار گرفت. با تعطیل شدن مبارزه در جنگل‌های شمال در اوایل سال ۶۲ همگی به کردستان بازگشتند و پس از بازگشت این بار کاظم و یوسف در برابر یکدیگر صف‌آرایی کردند. کاظم انشعاب از گروه اشرف دهقانی و رفتن به جنگلهای شمال را نادرست می‌دانست، ولی در مقابل یوسف به ادامه فعالیت در جنگل اعتقاد داشت. یوسف از سوی کاظم به نقض تصمیمات گروه و متقابلاً کاظم از سوی یوسف به اپورتونیزم درون تشکیلاتی متهم شدند. در نتیجه کاظم و تعدادی دیگر از آرخا جدا شده و برای مدتی به اشرف دهقانی و سپس به کومله، شاخه کردستان حزب کمونیست ایران، پیوستند.

گفته شده است یوسف که به همراه حرمتی‌پور به جنگل‌های شمال رفته بود، به سبب اصرار بر شورایی شدن رهبری آرخا با حرمتی‌پور اختلاف پیدا کرده و لاجرم اخراج شد؛ ولی کشته شدن حرمتی‌پور مانع از آن شد که اخراج او علنی شود. بنابراین همچنان در گروه باقی ماند و از اردیبهشت سال ۶۱ نیز جایگزین کاظم و مسئول تشکیلات کردستان شد. پس از جدا شدن کاظم مسئولیت کردستان به عهده سه تن مرکب از عمادیان، شاهرخ نعمتی و عبدالعظیم صبوری

[با نام مستعار حمید و مسعود] بود. در سال ۶۳ اختلافات نعمتی [بهرام] و عمادیان [یوسف] علنی شد و کار به مشاجره و زدوخورد کشید. این اختلافات چنان عمیق و گسترده شده بود که هواداران را مستأصل کرده بود؛ به طوری که یکی از اعضا به نام کاظم قریشی با نام مستعار «محسن» خودکشی کرد. در نتیجه این اختلافات یوسف نیز از آرخا جدا شده و به گروه اشرف دهقانی پیوست. حجت‌الله نیک‌نژاد درباره شاهرخ نعمتی می‌نویسد:

بهرام آدمی بسیار بی‌تریت و بی‌پرنسیب؛ حتی نسبت به افرادی که به قول خودشان سال‌ها با هم بودند خیلی وقیحانه برخورد می‌کرد، او آدمی تنگ‌نظر و خودبین بود.

چند نفر دیگر نیز با تشکیل «هسته رزم کمونیستی» از آرخا جدا شدند و به کومله پیوستند. این بار نوبت عبدالعظیم صبوری بود که در آغاز به همراه بهزاد و مرضیه از آرخا جدا شود؛ ولی آن دو نیز مدتی بعد صبوری را طرد کردند. این بار صبوری به همراه چهار تن دیگر تصمیم می‌گیرند که به ایران بازگشته و تا دستیابی به وحدت به «مبارزه ایدئولوژیک» ادامه دهند. اما آنان نیز پس از ورود به ایران ضربه خورده و دستگیر می‌شوند.

در گروه اشرف دهقانی نیز وضع به همین منوال بود. آنان در سال ۶۲-۶۱ توانستند چند عملیات انجام دهند. به موجب اطلاعیه گروه در ساعت ۹ صبح روز ۶۱/۱/۲۸ پیشمرگه‌های چریک‌ها و حزب دموکرات یک دستگاه بنز ده تن اداره راه و ترابری را در جاده ارومیه - مهاباد تصرف کردند.

چریک‌ها در اطلاعیه دیگر به خلق‌های مبارز ایران اطلاع می‌دهند که در تاریخ ۶۱/۳/۲۹ ارتش به روستای کلب رضاخان هجوم برد و از چهار طرف به پیش‌مرگه‌های چریک‌ها حمله کرد «رفقا با رشادت بی‌نظیری می‌جنگیدند. دو ساعت بدین منوال گذشت، در این موقع پیشمرگه حزب دموکرات نیز وارد درگیری شدند.» ارتش مجبور به فرار می‌شود. ناظرین اطلاع دادند که ۸۰ نفر از پرسنل ارتش کشته شدند.

در تاریخ ۶۱/۳/۲۴ یک واحد از پیشمرگه‌های چریک‌ها در جاده میان‌دوآب -

بوکان با ارتش درگیر شده و یک نفر از آنان را کشته و خود سالم به پایگاه بازگشتند.

در تاریخ ۶۱/۴/۱۹ یک واحد از چریک‌ها یکی از اعضای دایره سیاسی - ایدئولوژیک پادگان قوشچی ارومیه به نام برات اسدی را در خیابان رضایی ارومیه اعدام انقلابی کردند.

در تاریخ ۶۱/۵/۳ یک ستون از چریک‌ها در جاده سقز - بوکان یک ماشین حامل سپاه پاسداران را زیر رگبار گرفت و هشت تن از آنان را به قتل رساند. در تاریخ ۶۱/۷/۷ چریک‌ها یک دستگاه وانت ایسوزو را در شهر ارومیه مصادره کردند.

در تاریخ ۶۱/۷/۲۳ چریک‌های فدایی «یک پاسدار وابسته به امپریالیسم» را در شهر بوکان ترور کردند. چریک‌ها در اطلاعیه خود هشدار دادند که رژیم وابسته به امپریالیسم حتی «در شهرهای کاملاً میلیتاریزه شده نیز هیچ‌گاه در امان نخواهد بود». در تاریخ ۶۱/۸/۱۱ پیشمرگان چریک‌ها و حزب دموکرات پایگاه کاله ده ره (ربط) را زیر آتش مسلسل‌های خویش گرفته و حدود ۹۰ تن از پرسنل ارتش کشته و زخمی شدند. چریک‌های فدایی در اطلاعیه‌ای که منتشر کردند، نوشتند که این عملیات پیروزمندانه «مهر تأییدی بر رهنمود چریک‌های فدایی خلق مبنی بر ضرورت اتحاد عمل در میان نیروهای مبارز خلق می‌باشد». این اطلاعیه همچنین می‌افزاید زمانی که ما با تأکید بر ماهیت رژیم بر ضرورت تسلیح توده‌ها پای می‌فشرديم، اپورتونیست‌ها «که بیش از نوک دماغ خود را نمی‌دیدند این نظرات را چپ‌روانه می‌خواندند اما امروز همه شاهدند که چگونه تداوم مبارزه مسلحانه در کردستان کمر رژیم را شکسته است.»

در بعد از ظهر روز ۶۱/۹/۲۵ پایگاه مام زینه - خوریسان در منطقه سردشت مورد حمله مشترک پیشمرگان چریک‌ها و حزب دمکرات قرار گرفت و به مدت یک ساعت زیر آتش پیشمرگان قرار داشت. چریک‌ها برای مقبول ساختن عملیات خود در اطلاعیه خود نوشتند که این ارتش «همان ارتشی است که زمانی زیر پرچم رضاشاه حرم امام رضا را به توپ بست و همان ارتشی است که قیام

توده‌ها در ۱۵ خرداد ۴۲ را سرکوب کرد.»

به موجب اطلاعیه چریک‌ها ارتش یورش وسیعی را در ساعت ۳ بامداد ۶۲/۱/۲۵ از مهاباد آغاز و تا قهوه‌خانه عامد پیشروی کرد و متقابلاً پیشمرگان چریک‌ها و حزب دموکرات از پیشروی ارتش پیشگیری کردند. روز بعد پایگاه عامد توسط چریک‌ها و حزب در زیر آتش قرار گرفت و بخشی از آن منهدم شد. در پنجم اردیبهشت پیشمرگان چریک‌های فدایی، حزب دمکرات و مجاهدین خلق به پایگاه عامد حمله کردند. چریک‌ها در اطلاعیه خود نوشتند که «این عملیات بار دیگر ثابت کرد که همکاری عملی سازمان‌ها یکی از شیوه‌هایی است که می‌تواند جلو پیشروی ارتش ضد خلقی را بگیرد.»

چریک‌ها در خردادماه ۶۲ اطلاع دادند که ارتش یورش جدیدی به سراسر کردستان، «این امید انقلاب ایران»، از جمله به خلیفان و روستاهای اطراف آن آغاز کرده است. خلیفان مهم‌ترین پایگاه چریک‌های فدایی بود. بنابراین حمله ارتش به این روستا برای آنان بسیار نگران‌کننده بود. چریک‌ها در اطلاعیه خود با گسترده خواندن این عملیات ادعا کردند که پس از دوازده ساعت نبرد «یکی از چریک‌های فدایی مجروح و سه تن دیگر جراحات سطحی برداشتند.» چریک‌ها که می‌دانستند خلیفان آخرین پایگاه‌های آنان در ایران خواهد بود، در این اعلامیه نگرانی خود را از حمله ارتش با این جملات بازمی‌تابانند: «چریک‌های فدایی خلق همان طوری که بارها اعلام کرده‌اند، اعتقاد دارند که باید فعالانه به دفاع از مناطق آزاد شده پرداخت و اجازه نداد که سلطه رژیم بر کردستان قهرمان اعمال گردد.» اما پس از استقرار ارتش بر خلیفان، چریک‌ها با ترک منطقه تدریجاً به عراق عقب نشستند.

«چریک‌های فدایی» پیش‌تر گفته بودند «گسترش مبارزه پارتیزانی در شهرها دشمن را مجبور خواهد ساخت بخشی از نیروهای خود را که هم‌اکنون در پهنه روستاها به فعالیت ضدانقلابی مشغولند از آن مناطق بیرون بکشد. به این ترتیب نیروهای پیشمرگه با مشغول کردن مزدوران دشمن در شهرها باعث پراکندگی آنان و تضعیف جبهه دشمن در روستا خواهند گردید.» چریک‌ها با این تصور، پس از حرکت ارتش به سوی خلیفان، چند عملیات در شهر انجام دادند. در شب دهم

خرداد، پیشمرگان چریک‌ها در یکی از محلات بوکان یکی از اهالی آن شهر به نام محمد حمیدی را ترور کردند. همزمان با این عملیات، پست بازرسی میرآباد در همان محله مورد حمله واقع و بنا به گفته چریک‌ها حداقل شش تن کشته شدند. در تاریخ ۶۲/۷/۲۰ «یک واحد از چریک‌های فدایی خلق ایران برای رفع نیازهای مالی سازمان موجودی صندوق قرض‌الحسنه وابسته به بنیاد مستضعفین شهرکرد شعبه کاکولک را» به سرقت بردند. بهرام و فریدون محمدی سامانی که عملیات سرقت از بانک را انجام دادند و به شرارت در شهرکرد معروف بودند، پیش از این برای ربایش وسیله نقلیه یکی از اهالی این شهر وی را به قتل رساندند.

به موجب اطلاعیه چریک‌ها در شب پانزدهم خرداد پیشمرگان چریک‌ها و کومله در عملیاتی مشترک به پایگاه نظامی در روستای «عیسی کند» واقع در جاده مهاباد - بوکان حمله بردند. چریک‌ها در اطلاعیه‌ای که به این مناسبت منتشر کردند، یادآور شدند «گسترش جنگ انقلابی از طریق وحدت عمل نیروهای مبارز بر مبنای طرحی واحد قطعاً به پیروزی خلق گردد بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی منجر خواهد شد».

در هفدهم خرداد پیشمرگان چریک‌ها و حزب دمکرات در عملیاتی مشترک در روستای «مک لاه» به یک پایگاه انتظامی حمله برده و بنا به اطلاعیه چریک‌ها هفت تن را به قتل رسانده و دوازده تن را زخمی کردند.

به موجب اطلاعیه چریک‌ها در روز ۶۲/۷/۹ ارتش که قصد ورود به روستاهای «قباغلوچه»، «کروبان»؛ «قلقله» و «بیرعمران» را داشت با مقاومت پیشمرگان رزمنده مواجه شد و پس از شش ساعت نبرد مجبور به فرار شد. در این نبرد بیش از پنجاه تن از نیروهای ارتش کشته شدند و یکی از جاش‌ها [= مزدوران] نیز دستگیر و توسط چریک‌های فدایی اعدام شد. اما اختلاف‌های درونی، همان توان اندک گروه را تحلیل می‌برد. در بهار سال ۶۱ تعدادی از هواداران گروه اشرف دهقانی در هرمزگان به کردستان رفته و تحت نظر میرهادی کابلی و محمدرضا خادمی در مقر خلیفان دوره آموزش نظامی را سپری کردند. این گروه پیش از این نیز چند بار به کردستان تردد کرده بودند. حضور پرتعداد

این گروه که به «بندری‌ها» مشهور بودند، در آغاز حیات دوباره‌ای به «چریک‌ها» بخشید؛ ولی به سرعت اختلافاتی در سطح پیشمرگه‌های گروه ایجاد کرد. اختلافاتی که خوی بلندپرواز محمدحسین [غلامرضا لولویی کوهپایه] به آن دامن می‌زد. بندری‌ها در اولین عملیات خود به همراهی حزب دمکرات کامیون بنز خاور متعلق به وزارت راه را تصاحب کردند. گرچه این کامیون را حزب تحت مالکیت خود درآورد، ولی موقعیت بندری‌ها به عنوان افرادی عملیاتی تثبیت شد و این تخفیف غیربندری‌ها را به دنبال داشت. اختلافات تدریجاً گسترده و عمیق شد. بنابراین آنان در سه مقر دایماب به فرماندهی میرهادی کابلی، کلب رضاخان به فرماندهی محمدرضا خادمی و خلیفان به مسئولیت محمدحسین تقسیم شدند. اما این تدبیر چاره کار نبود، زیرا اختلافات متنوع و گسترده بود. «بندری‌ها» به ارتباط «چریک‌ها» با عراق و دریافت کمک‌های مالی از آنان خرده می‌گرفتند و آن را عدول از مشی احمدزاده و در جهت وابستگی ارزیابی می‌کردند. متقابلاً «چریک‌ها» دریافت این کمک‌ها را تاکتیکی و بهره‌گیری از تضاد امپریالیست‌ها به نفع انقلاب - که جزء اصول مارکسیستی است - معرفی می‌کردند. همکاری بندری‌ها با گروه اشرف دوامی نداشت. در تیرماه همان سال دو گروه از یکدیگر جدا شدند و امکانات آنان نیز تقسیم شد. دو مقر دایماب و کلب رضاخان به بندری‌ها و دو مقر کانی رش و خلیفان به «چریک‌های فدایی خلق» واگذار گردید. با خروج آنان «چریک‌ها» به کلی توان و موقعیت خود را برای همیشه از دست دادند. بنابراین گروه تصمیم گرفت با اعزام افرادی چون هادی کابلی، رحیم کریمیان و تعدادی دیگر به شهر، به جذب نیرو و بازسازی خود پردازد. اما تیم‌های شهر یکی پس از دیگری ضربه خورده و نابود شدند. رحیم کریمیان در بهار سال ۶۲ به کردستان بازگشت. مدتی بعد او نیز به جرم افراط در فساد اخلاقی و برملا شدن روابطش با مهرنوش [م.ک] اخراج شد و به ترکیه و از آنجا به اروپا رفت.

در سال ۶۲ کلیه گروه‌های مسلح در کردستان پس از تحمل ضربات گسترده ناگزیر از ترک خاک ایران شدند. شکست‌های سنگین نظامی، انشعاب‌های

پی‌درپی و خروج از کردستان و استقرار در عراق نقطه پایانی بود در برابر حیات سیاسی این گروه‌ها. بنابراین از عملیات «چریک‌های فدایی خلق» در سال ۶۳ اطلاع روشنی در دست نیست؛ اما می‌دانیم که پس از خروج از ایران همکاری چریک‌ها با حزب دموکرات و کومله نیز به پایان خود نزدیک شد. از این رو آنان به گروه‌های دیگر نزدیک شدند تا بتوانند عملیاتی انجام دهند.

به موجب اطلاعیه «چریک‌های فدایی خلق» در هشتم بهمن ماه ۶۳ یک دسته از پیشمرگان این گروه به همراهی یک دسته از پیشمرگان سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) در یک طرح عملیاتی مشترک به پایگاه «سربرد» در منطقه بانه حمله برده و تعدادی از افراد مستقر در پایگاه را کشته و «پس از خاتمه درگیری همگی سالم به محل‌های تعیین شده عقب‌نشینی نمودند».

در تاریخ ۶۴/۲/۲۳ پیشمرگان چریک‌ها و راه کارگر به یک پایگاه نظامی جمهوری اسلامی در «شاخ سوران» حمله برده و اکثر افراد مستقر در این پایگاه را کشته و همگی سالم به مناطق از پیش تعیین شده عقب‌نشینی کردند.

چریک‌های فدایی همچنین در شهریورماه همین سال دو عملیات مشترک با آرخا^۱ در منطقه بانه انجام دادند؛ که بنا به اطلاعیه چریک‌ها این بار نیز پیشمرگان با وارد آوردن ضرباتی به ارتش همگی سالم به پایگاه‌های خود بازگشتند.

شاید بتوان به عملیات چریک‌های فدایی خلق موارد دیگری نیز افزود؛ ولی این عملیات به رغم تمام تبلیغات چریک‌ها هیچ‌گاه موجب همراهی مردم با آنان نشد. عبدالعظیم صبوری با اشاره به هیاهوی چریک‌ها پس از هر عملیات می‌نویسد: «چریک‌ها پس از هر عملیات موفق و یا ناموفق بیانیه بلندبالایی منتشر می‌کردند و هدف آنان جلب نظر رژیم عراق و دریافت کمک‌های هر چه بیشتر بود».^۲

البته این گزارش‌های دروغین، از دید دستگاه اطلاعاتی عراق پنهان نبود. گزارش‌های متعددی از امن‌العام در دست است که به دروغ‌پردازی‌های

۱. آرخا؛ ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران. نک: همین کتاب، ص ۴۹.

۲. عبدالعظیم صبوری، بازجویی بدون تاریخ.

شاخه‌های مختلف چریک‌ها اشاره دارد.^۱

حضور در خاک عراق ارتباط این گروه با سازمان اطلاعاتی رژیم عراق را آشکارتر ساخت. این گروه در طی مدت اقامت در کردستان ایران تلاش می‌کرد روابط خود با رژیم بعث عراق را از نگاه پیشمرگه‌هایش مخفی بدارد. هنگامی که در اواخر زمستان سال ۶۱ چندین بار قاطر اسلحه از عراق وارد کردند، مسئولین گروه ادعا کردند که سلاح‌ها از فلسطین آمده است. اما پس از آن که آشکار شد این سلاح‌ها از عراق تحویل گرفته شده است، برای مجاب کردن پیشمرگه‌ها ادعا می‌کردند چون ما اطمینان داریم سازمانی وابسته نیستیم بنابراین دریافت سلاح از عراق بی‌اشکال است. پس از حضور در کردستان عراق، ناگزیری روابط با رژیم بعث از پرده بیرون افتاد. بنابراین مسئولین گروه با صراحت اعلام کردند که «هرگونه کمکی را از جانب هر کسی بدون قبول قید و شرط می‌پذیریم.» یکی از پیشمرگه‌های اقلیت در مورد گروه دهقانی نوشت: «این گروهک در عراق از گروهک‌های ثروتمند به شمار می‌رود و در رابطه‌اش با دولت عراق، گوی سبقت را از همه ربوده است. می‌گویند ماهی ۴۵ هزار دینار از عراق کمک مالی می‌گیرد و این غیر از امکانات تدارکاتی؛ غذایی؛ بهداشتی و وسایل نقلیه است. دو ماشین از دولت عراق گرفته، یک تویوتای لندکروز و یک سواری لندکروز، ... می‌گویند این گروهک در نزدیکی‌های مرز ایران و عراق در سردشت مقری دارد و با تمام قاچاقچیان که به عراق و ایران کاروان می‌کنند ارتباط و با پول و حتی تهدید آنها به تحویل به عراق، از آنها برای کسب اطلاعات و اخبار داخل ایران استفاده می‌کنند. این گروهک همچنان به تاجر پسته و کشمش در بین سایر گروهک‌ها در عراق معروف است چون هر چه از این دو نوع جنس به شکل قاچاق از ایران وارد عراق می‌شود آنها می‌خرند و با همکاری مخابرات سلیمانیه و کرکوک آن را به بغداد می‌برند.»

علی عمادیان که از اواخر سال ۶۳ مجدداً به گروه اشرف دهقانی پیوسته بود

۱. رجوع شود به اسناد ضمیمه.

از آن پس رابط این گروه با رژیم بعث عراق شد و بیشتر ایام را در بغداد سکنی داشت تا انتقال نیروها و اعضا به اروپا و یا بالعکس که نیازمند همکاری با دستگاه اطلاعاتی عراق بود را سامان دهد.

شکست‌های بی‌وقفه و متوالی، خروج‌ها و انشعاب‌های پی‌درپی و ناتوانی در سازماندهی، گروه را در آستانه تلاشی قرار داده بود، در کردستان عراق نیز دو تن از افراد باسابقه گروه، لیلی و بهمن [اختر صیوری و سهراب افشار قاسمی] از گروه جدا شدند. بنابراین از «چریک‌های فدایی خلق» فقط اشرف دهقانی و همسرش فریبرز سنجری در مرکزیت، سیاوش مستغنی و نادر و فاطمه سعیدی اعضای گروه و چند نفر نیز زیر تنظیمات این گروه باقی ماندند که تدریجاً آنان نیز به اروپا رفتند.

اقلیت نیز وضعی بهتر از گروه اشرف دهقانی نداشت. این گروه نیز ناگزیر بود خود را در ابتدا با حزب دمکرات و سپس با کومله پیوند زند. بنابراین سعی می‌کرد در برابر اختلافات کومله و دمکرات با حفظ بی‌طرفی آنان را نصیحت کند. هنگامی که درگیری بین کومله و دمکرات شدت گرفت، ارگان اقلیت نوشت: «سرنوشت جنبش مقاومت خلق کرد با سرنوشت حزب دمکرات کردستان گره خورده است.» از این رو نقش و ارزش حزب را به یاد کومله، که گاه با حزب درگیر می‌شد، آورد: «هر جا که پیشمرگان حزب مجبور به عقب‌نشینی و از دست دادن نقاطی شده‌اند برای پیشمرگان دیگر گروه‌ها و سازمان‌ها امکان استقرار علنی و ایجاد پایگاه باقی نمانده است.»^۱

ضرباتی که در اسفندماه سال ۶۰ بر اقلیت وارد آمد و اختلافات درون‌گروهی که به اوج خود رسیده بود، امکان تحرک را از آنان سلب کرده بود. این گروه در محلی به نام باغچه مقری داشت که مسئولیت آن به عهده مهدی سامع [بیژن] بود. تعداد پیشمرگه‌های آنان نیز بیش از بیست و پنج نفر نبود. که یازده تن آنان در عملیاتی که مهدی سامع در ۲۳ بهمن ۶۱ تدارک دید کشته شدند.

پلنوم مهر ۵۸

مواجهه با انقلابی غیرمنتظره بسیاری از تحلیل‌های سازمان چریک‌های فدایی خلق را که بر نوعی از مارکسیسم - لنینیسم استوار بود فروریخت و آنان را در تنگناهای ایدئولوژیک قرار داد و لاجرم راه را بر نقد هر چه رادیکال‌تر گذشته هموار ساخت. شاید سازمان پیش از آنکه به عدم انطباق شیوه‌های بلانکیستی^۱ با مارکسیسم - لنینیسم پی ببرد، اول بار شکست این شیوه را در عرصه عمل آزمود و این تجربه آنان را به سوی تصحیح تئوری‌های خود رهنمون ساخت. شکست آنان در عرصه عمل فراتر از ضرباتی بود که ساواک بر آنان وارد می‌کرد. بلکه دقیقاً در همان جا نهفته بود که آنان خود را پیروز می‌دانستند. چریک‌ها پس از ترور محمدصادق فاتح یزدی صاحب کارخانه جهان‌چیت در تاریخ ۱۳۵۳/۵/۲۰ در بررسی «تأثیرات اعدام» وی نوشتند «اولین عکس‌العمل کارگران ستمکش کارخانه‌های جهان در مورد اعدام فاتح، حاکی از ابهام زیاد، تأثر، ناراحتی شدید و تنفر از نحوه قتل بود»^۲ حتی این کارگران «دلایل زیادی داشتند که دولت این عمل را انجام داده»^۳ است. کارگران به این دلایل خود شاخ و برگ نیز می‌دادند تا آن را مقبول سازند. «این شایعه ایجاد شده بود که دو لندرور نظامی و افرادی با لباس‌های ارتشی در این عمل شرکت داشته‌اند»^۴.

این تلقی و ارزیابی کارگران از ترور محمدصادق فاتح یزدی صاحب کارخانه

۱. تاکتیک توطئه‌گری و اقدام دسته‌ای کوچک با افکار افراطی.
۲. تأثیرات اعدام فاتح، جزوه دستنویس از شاخه کرج، زمستان ۱۳۵۳، ص ۱.
۳. همان، ص ۳.
۴. همان، ص ۹.

جهان‌چیت برای چریک‌ها می‌توانست بسیار تلخ باشد. آنان با مشقت بسیار تروری را طراحی و اجرا کرده بودند تا ضمن حمایت از کارگران توجه آنان را به مبارزه مسلحانه جلب نمایند. اما تنها نتیجه آن در نزد کارگران وجود «تضاد بین فاتح و دولت»^۱ بود. پیروزی آنان بوی شکست می‌داد. جزوه مدعی است که پس از پخش خبر ترور فاتح از رادیوی میهن‌پرستان، کارگران که پی بردند این ترور از سوی چریک‌های فدایی انجام شده با خوشرویی از آن استقبال کردند و خود به پخش اعلامیه‌های مربوط به اعدام فاتح مبادرت ورزیدند. این جزوه می‌کوشد تا درستی سخن پویان را نشان دهد «که احساس ضعف مطلق در برابر قدرت مطلق چگونه ریشه‌دار است و اینکه چگونه در اثر تداوم مبارزه این دو تضاد جای یکدیگر را در ذهن خلق عوض خواهند کرد»^۲. اما اگر از این نتیجه‌گیری جزوه درگذریم، این بررسی نشان می‌دهد که کار مسلحانه نمی‌تواند الزاماً نتایجی دربر داشته باشد که چریک‌ها برای خود تصور می‌کنند. به یاد داریم که مهدی فتاپور نیز مأمور شد تا به سازمان اطلاع دهد که این ترور از جانب جناح جزنی مردود است.^۳

بنابراین در بستر این واقعیات، سودمندی مشی مسلحانه نه تنها مورد تردید واقع شد، بلکه با شروع قیام این «پشاهنگان به تلخی دیدند که بازوهای مسلح آنان بر پیکر تناور این غول بپاخاسته بس کوچک و ناتوان می‌نماید...»^۴. در نتیجه این شکست‌ها و ناکامی‌ها بود که جناح اکثریت با اعلام اینکه «جریانهای گریلایی [چریکی شهری] و انترناسیونال چریکی» در حال احتضار می‌باشند، نوشت: «بینشی که ۹ سال بر سازمان چیره بود در بعد فلسفی معرف نوعی ایده‌آلیسم در پوشش ماتریالیسم و در عرصه مبارزه طبقاتی معرف جبهه‌گیری عموم خلقی و غیرپرولتری بود. این بینش با درک انحرافی از اشکال مبارزه طبقه

۱. همان، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۲۳.

۳. نک: چریک‌های فدایی خلق، ج ۱، ص ۵۵۶.

۴. کار، اکثریت و مسئله اقلیت، چهارشنبه ۱۴ خرداد ۱۳۵۹، سال دوم؛ شماره ۶۱، ص ۱ ضمیمه.

کارگر و چگونگی تأمین رهبری پرولتری، با درک انحرافی از رابطه پیشرو و توده و عمده کردن نقش پیشرو و عوامل ذهنی و بی‌بها کردن نقش توده‌ها در روند انقلاب با درک خودساخته و غیراصولی حاکی از درآمیختگی ارگایک اعمال قهر مسلحانه با حرکت پیشرو انقلابی. کلاً با درک غلط از تئوری انقلاب، شرایط عینی و شرایط ذهنی منشأ پیکاری خودانگیخته و آوانتورستی بوده است.»

بدین ترتیب جناح اکثریت کمیته مرکزی همه انحرافات را که موجب درک نادرست از تحولات اجتماعی و سیاسی شده بود، متوجه اندیشه‌های التقاطی سازمان دانستند. آنان حتی پافراتر نهاده و پیشینه سازمان را خرده‌بورژوازی و خارج از چارچوب‌های پرولتری ارزیابی کردند و این نوید را دادند که «بینش گذشته زوال می‌یابد». اما برخی دیگر به رغم بعضی انتقادات همچنان از سابقه سازمان دفاع می‌کردند. اینان به سابقه خود که بدان تعلق خاطر داشتند چنگ زده بودند و نمی‌توانستند آن را رها کنند. اینان می‌خواستند که آینده خود را در امتداد گذشته بنا کنند. در نزد آنان گذشته و آینده در هم تنیده بود؛ جدا ساختن آن دو ناممکن به نظر می‌رسید. گذشته مایه مباهات بود، نقد و طرد گذشته به معنای چشم فرو بستن بر همه افتخارات تلقی می‌شد.

بنابراین برای آنکه سازمان تکلیف خود را با گذشته‌اش یکسره کند و دورنمایی از آینده ترسیم سازد لازم بود هر چه سریع‌تر این سابقه به نظرخواهی گذاشته شود. برای انجام این نظرخواهی، در مهرماه ۵۸ نشست وسیعی از اعضا و کادرها برگزار گردید. مرکزیت سازمان به این مناسبت طی نامه‌ای به اعضا و کادرها نوشت که سازمان در جنبش کمونیستی ایران به چنان وزنه‌ای تبدیل شده است که باید تشکیل حزب کمونیست را بر عهده گیرد؛ و این امر خطیر بدون اتخاذ تصمیم‌های سترگ و بدون قبول مسئولیت ممکن نخواهد بود و اکنون کل تشکیلات باید وظایف عمده و فرعی سازمان را با انجام مبارزه ایدئولوژیک

۱. همان.

۲. همان.

تعیین کند.

این نشست در چهار گروه جداگانه و در چهار نقطه مختلف برگزار گردید. گفته شده است «هادی [احمد غلامیان لنگرودی] از شرکت در پلنوم محروم شد.»^۱ پیش‌تر نیز دیدیم که ادعا شده است که با تقلب در انتخابات هادی از عضویت در مرکزیت بازماند. در درستی این ادعاها می‌توان تردید کرد. زیرا صرف‌نظر از اینکه سند دیگری مبنی بر درستی این ادعا در دست نیست، باید توجه داشت که هادی از رهبران سازمان به شمار می‌رفت و حذف او نمی‌توانست به سادگی صورت گیرد. حذف او می‌توانست واکنش‌هایی را حداقل در میان برخی اعضا برانگیزد. اگر هادی فاقد آن موقعیتی بود که دیگران را به دفاع از او برانگیزاند، چگونه وی توانست تا عضویت در رهبری اقلیت صعود کند؟ گذشته از آن حمیدیان به دلایل حذف هادی از شرکت در پلنوم اشاره‌ای نمی‌کند و روشن نمی‌سازد که از نظر حذف‌کنندگان چه تفاوتی بین هادی و دیگر اعضای که همچون او می‌اندیشیدند وجود داشت که یکی را حذف کردند و دیگران را پذیرفتند.

در گزارش ۱۸۴ صفحه‌ای که از این پلنوم در دست است سخنرانان با شماره مشخص شده‌اند. بنابراین دانسته نیست که چه کسانی سخن گفته‌اند و مواضع آنان در مورد مسائل و موضوعات مطرح شده چه بوده است. در این نشست درباره چهار موضوع بحث و گفت‌وگو شد. اولین موضوع «درباره بحران درون سازمان و ریشه‌های آن» بود. موضوع دوم «رابطه بحران جنبش کمونیستی با بحران درون سازمان» بود. موضوع سوم نیز درباره «وضعیت جامعه» و موضوع چهارم «راه‌حل بحران» بود. در این نشست درباره مسائل متنوعی چون ریشه‌های ایدئولوژیک بحران؛ بحران تشکیلات؛ رابطه پیشاهنگ و توده؛ مرحله انقلاب؛ ساخت طبقاتی جامعه؛ نفوذ اندیشه‌های خرده‌بورژوازی در جنبش کمونیستی؛ اپورتونیسیم چپ و راست؛ گرایش پرولتری و غیرپرولتری در سازمان در فقدان

۱. نقی حمیدیان، همان، ص ۳۱۸.

استراتژی و تاکتیک؛ قهر و انحراف در اندیشه‌های احمدزاده و جزنی سخن گفته شد. پس از پایان مباحث دو جریان کاملاً مشخص در سطح پلنوم شکل گرفت. جریان اول معتقد بود که:

گسترش بی‌رویه سازمان؛ نبود یک رهبری با تجربه و قوی برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک، سازمان را دچار یک بحران ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی نمود. تضادهای ایدئولوژیک ریشه اصلی بحران کنونی را تشکیل می‌دهد. گرچه اکثراً گذشته را به نقد می‌کشند ولی در چگونگی برخورد و انتقاد به گذشته دید واحدی وجود ندارد و برنامه تدوین شده‌ای هم هنوز ارائه نشده است. اکنون تضادها به شکل پیچیده‌ای ترکیب شده و بحران کنونی را ایجاد کرده است. بحران جنبش کمونیستی نیز به نوبه خود بر زمینه بحران سازمان تأثیر می‌گذارد و عمل می‌کند و انحرافات مختلف چپ و راست درون جنبش کمونیستی به میزان معینی در سازمان اثر می‌گذارند به گونه‌ای که همه نوع گرایش اکونومیستی و تروتسکیستی در درون سازمان می‌توان مشاهده نمود. جریان دوم معتقد بود که:

بحران نه در تشکیلات، نه در مرکزیت و نه در تضاد بین موقعیت سازمان و کیفیت آن، بلکه در رشد فزاینده تضاد بین بینش انحرافی گذشته و سمت‌گیری پرولتاری آن به سوی پذیرش اصول عام مارکسیسم - لنینیسم نهفته است. از این مهمتر آن که رد بینش خرده‌بورژوازی گذشته به هیچ‌وجه به تنهایی دال بر پذیرش خط پرولتاری و حل‌نهایی بحران نیست. کوشش در راه نفی بینش گذشته هرگز نباید ما را از اپورتونیسیم چپ و اپورتونیسیم راست که می‌کوشند سمت‌گیری پرولتاری سازمان را تحت تأثیر قرار دهند غافل دارد. جریانانی که مدعی نفی بینش گذشته است خود می‌تواند حتی به همان اندازه زیر نفوذ جریان‌های خرده‌بورژوازی چپ و راست درآید و منشأ بحران‌ها و تضادهای ایدئولوژیک دیگر گردد.^۱

۱. گزارش‌های مقدماتی نخستین پلنوم؛ پروسه انتقاد و تصحیح خطا، مهرماه ۱۳۵۸.

به تعبیر اکثریت، این پلنوم «شکست آشکاری بود برای آن بینشی که ۹ سال بر سازمان مسلط بود»^۱ در جریان برگزاری پلنوم ۹۰ درصد اعضا و کادرها دچار تحول فکری شدند.

رد و قبول گذشته مبتنی بود بر درک متفاوتی که آنان از اصول ایدئولوژیک و مبانی مارکسیسم داشتند. بنابراین اکثریت استدلال می‌کرد که بدون داشتن بنیادهای واحد ایدئولوژیک و قبول تئوری‌های عام مارکسیستی - لنینیستی نمی‌توان در تاکتیک و برنامه و درباره تحلیل حاکمیت؛ تحلیل موقعیت و وظایف به توافق رسید و وحدت تشکیلاتی را تأمین نمود. اما اقلیت آن را بهانه‌ای از جانب اکثریت می‌دانست تا نظرات راست‌روانه خود را پنهان سازد.^۲ اقلیت در برابر، تنها راه اصولی پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک را بحث درباره تحلیل شرایط پس از قیام، تعیین استراتژی سیاسی و وظایف مبرم و تاکتیکی کمونیست‌ها می‌دانست و نقد گذشته را در متن پاسخگویی به مسائل مبرم جنبش کمونیستی معتبر می‌دانست. به نظر جناح اقلیت، جناح مقابل با طرح مبارزه ایدئولوژیک برای ارزیابی مجدد تاکتیک‌های گذشته اهداف محفلی خود را پی‌می‌گرفت.

گرچه از این پلنوم بوی انشعاب به مشام نمی‌رسید، اما مرزهای بین دو جناح مستحکم‌تر شد. شاید جناح اقلیت در این فکر بود که برای دفاع از اساس بینش گذشته و مقابله با اپورتونیسم در سازمان بماند. و شاید بر اساس رهنمود حسن میرزائیان [هاشم] بر این باور بودند که «با قدری مبارزه ایدئولوژیک» خواهند توانست «اکثریت قلابی را ایزوله کنند». اما جناح اکثریت که «میدان را برای اجرای اهداف راست‌روانه خویش، بیش از پیش مناسب یافت»^۳، با استفاده از اهرم‌های تشکیلاتی جناح اقلیت را در تنگنا قرار داد و در نتیجه «تنها عضو مرکزیت [حیدر] که اصول نظری و بنیادهای بینش گذشته سازمان را قبول داشت

۱. کار، شماره ۶۱ ضمیمه، ص ۲.

۲. همان، چرا مبارزه ایدئولوژیک را علنی کردیم؛ همان، ص ۴.

۳. همان، اکثریت و...، ص ۱.

۴. چرا مبارزه ایدئولوژیک را علنی کردیم، ص ۴.

و اساس جزوه پاسخ به اشرف را که بنیادهای بینش گذشته را نفی می‌کرد قبول نداشت استعفا داد و وظایف سازمانی خود را رها ساخت.»

محمدرضا دبیری فرد [حیدر] و عضو دیگری از مشاورت مرکزیت «با هدف تدوین نظرات و مبارزه سیستماتیک علیه گرایشات انحرافی مسلط، از مرکزیت و هیأت تحریریه کار استعفا دادند.»^۲ اما این دو عضو به رغم تدوین چارچوب‌های نظری جناح اقلیت نتوانستند کاری از پیش ببرند... نطفه انشعاب در پلنوم بسته شده بود.

مدت کوتاهی پس از برگزاری پلنوم، بخشی از مباحث که به وضوح به نفع حزب توده بود توسط این حزب منتشر شد. دانسته نیست که این مباحث چگونه به دست حزب توده رسید؛ ولی این امر می‌توانست به معنای نفوذ حزب توده در سازمان تفسیر گردد. تقریباً اکثر افراد سرشناس حزب توده از وجود فردی نفوذی در سازمان اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند. اما کیانوری از فردی با نام مستعار «منصور» عضو شاخه اراک به عنوان نفوذی حزب توده در این سازمان یاد می‌کند. اطلاعی از منصور در اختیار نداریم؛ حتی نمی‌دانیم که «منصور» نام مستعار سازمانی است و یا نام مستعار حزبی؟ اما آیا منصور در جلسات پلنوم حضور داشت و یا می‌توانست به اسناد آن دسترسی داشته باشد؟ و آیا گزارش پلنوم توسط مشارالیه در اختیار حزب توده قرار گرفت؟ و اگر قول کیانوری را بپذیریم و منصور را نفوذی حزب در سازمان بدانیم، آیا به راستی وی تنها نفوذی حزب بوده است؟ برای این پرسش‌ها نمی‌توان پاسخی یافت.

ضمناً نباید فراموش ساخت که حزب می‌توانست از راه‌های دیگر به این اسناد دست یابد.

۱. همان؛ اکثریت و...، ص ۲.

۲. همان، چرا مبارزه ایدئولوژیک را...، ص ۴.

انشعاب اقلیت

در خرداد سال ۵۹ سازمان چریک‌های فدایی خلق شاهد انشعاب دیگری بود که این سازمان را به دو بخش اقلیت و اکثریت تقسیم نمود. این نامگذاری بر اساس تقسیم اعضای مرکزیت به هنگام برگزاری اولین پلنوم سازمان در مهر ۵۸ صورت گرفت. پس از انشعاب این تقسیم‌بندی در میان کادرها و هواداران نیز تعمیم یافت. هواداران اکثریت به طور محسوسی بر هواداران اقلیت غلبه داشتند. البته اقلیت خود را در اندیشه و وفاداری به آموزه‌های لنینی بلشویک (اکثریت) و رقیب را منشویک (اقلیت) می‌دانست. بر این اساس اقلیت از اطلاق عنوان اکثریت به جناح رقیب پرهیز می‌کرد و آن را با عنوان «جناح کمیته مرکزی» معرفی کرده و مورد خطاب قرار می‌داد.

انشعاب در بستر اختلافات دیرپای درون سازمان شکل گرفت. در میان علل انشعاب بی‌تردید «نقش محوری مبارزه مسلحانه» مهم‌ترین آنها به حساب می‌آید.

۱. در پی اختلاف در کنگره «حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه» در سال ۱۹۰۳ این حزب به دو جناح بلشویک‌ها (به زبان روسی به معنای اکثریت) به رهبری لنین و منشویک‌ها (به معنای اقلیت) به رهبری پلخانف و مارتوف تقسیم شد که نهایتاً به انشعاب از حزب منتهی گردید. در سال ۱۹۰۹ لنین عنوان «بلشویک» را برای گروه خود برگزید. بلشویک‌ها جناح رادیکال حزب سوسیال دموکرات بودند و منشویک‌ها، جناح میانه‌رو. و اختلاف آنان بر سر مسائلی چون مبارزه مخفی و یا علنی و قانونی بود. منشویک‌ها به دموکراسی قانونی بیشتر تمایل نشان می‌دادند. با بازگشت لنین به روسیه در سوم آوریل ۱۹۱۷، او در «تزه‌های آوریل» خود خط‌مشی حزب برای تبدیل انقلاب بورژوا دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را تعیین کرد. لنین در «تزه‌های آوریل» عدم حمایت از دولت موقت و لزوم به دست گرفتن قدرت دولت از سوی شوراهای را به منظور نابودی حاکمیت دوگانه مطرح کرد.

مدتها پیش از انشعاب، اکثریت سازمان با انتقاد از گذشته خود برخی از اعضا را همچنان دلبسته به مشی چریکی می‌دانست. این اعضا نیز شیفتگی خود به اسلحه را پنهان نمی‌کردند.

اسلحه همه هویت و ایدئولوژی آنان را تشکیل می‌داد. زندگی و فعالیت بدون سلاح برای آنان معنا و مفهومی نداشت. هادی غلامیان لنگرودی یکی از رهبران سازمان در حالی که چند اسلحه با خود حمل می‌کرد در جلسات مرکزیت حاضر می‌شد.^۱ پیش‌تر ملاحظه کردیم که غلامیان لنگرودی قدرت سلاح را در حل منازعات درون تشکیلاتی آزموده بود. حتی گفته شده است که او پس از پیروزی انقلاب مخالف علنی شدن سازمان بود؛ زیرا علنی شدن می‌توانست به معنای «وداع با اسلحه» تلقی گردد. سیامک اسدیان نیز یکی دیگر از رهبران بود. درباره وی نیز نوشته‌اند: «اسکندر را در خانه دوستدار صنایع (بهرام) اولین بار دیدم. او مسلح بود و به سلاحش خیلی عشق می‌ورزید (به جای اینکه به مردم عشق بورزد). او درباره همه چیز حتی مسائل عاطفی از زبان اسلحه حرف می‌زد.»^۲ آنان می‌جنگیدند برای آنکه جنگیده باشند. و بی‌تردید نمی‌توان عوامل روانشناختی را در بازپروری اندیشه نادیده گرفت.

اگر اسلحه بر پشت برخی اعضا سنگینی می‌کرد، عده دیگری به سلاحشان می‌بالیدند و تفاخر می‌کردند. به هر حال گذشته سازمان از جهات مختلف مورد مناقشه بود. عده‌ای از کادرها، در زندان با بیژن جزنی حشرونشر داشتند و تحت تأثیر اندیشه‌های او قرار گرفتند و پس از او به بازتولید و حتی اصلاح آن اندیشه‌ها پرداختند. این به معنای بازنگری در آموزه‌های مسعود احمدزاده و نظریه «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» بود.

با اوج گرفتن اختلافات و گسیختگی و تشتت در سازمان، همچنان که گفتیم جلسه‌ای با شرکت کادرهای مهم برگزار گردید و به مدت سه روز ادامه یافت.

۱. نقی حمیدیان، همان، ص ۳۱۴.

۲. محمدباقر نمازی؛ تک‌نویسی درباره سیامک اسدیان، بدون تاریخ.

مضمون اصلی مباحث پلنوم، برخورد با گذشته سازمان و نفوذ اندیشه‌های خرده‌بورژوازی و اپورتونیسیم چپ و راست در سازمان بود. حسن میرزائیان [هاشم] یکی از رهبران بعدی اقلیت، در زمان برگزاری پلنوم در فرانسه به سر می‌برد. او پس از مطالعه مباحث پلنوم خطاب به یکی از اعضا نوشت:

واقعاً ایمان بیاوریم به نقش و اهمیت مبارزه ایدئولوژیک. هیچ چیز بهتر از خودشان نمی‌تواند مشتشان را باز کند و بی‌مایگی و سردرگمی‌شان را نشان دهد. واقعاً که اپورتونیزم مثل مار بین نظریات ناسخ و منسوخ می‌پیچد. نمی‌دانی چقدر خوشحالم از اینکه بود و نبود و هر چی توی چنته است در این مبارزه به نمایش گذاشته می‌شود. واقعاً که ضعف و سردرگمی رفقا نگران‌کننده است و با چنین وضعیتی چنانچه نتوانند دندان سر جگر بذارن (که لاقلاً بفهمن خودشان چی می‌گن) جنبش ضرر بزرگی می‌کند. من ایمان دارم که هر کس قدری نسبت [به] جنبش احساس مسئولیت داشته باشد و از واقعیت‌ها نبریده باشد به آن دسته که پایشان را در یک کفش کرده‌اند و اصرار دارند که اول حساب گذشته را برسیم و بعد فکر کنیم که چه باید بکنیم به چشم خائنین به جنبش، روشنفکران کنج‌خانه‌نشین نگاه خواهد کرد. برایم خیلی عذاب‌آور است وقتی که به یاد می‌آورم که چگونه باندهایی و رفیق‌بازی‌های رفقای زندان، توانست اکثریت مبتدلی را در مرکزیت متمرکز کند و با خود می‌گویم این خائنین را بالاخره توده‌های سازمان محاکمه خواهند کرد... وقتی که می‌بینم اکثریت فقط بر سر رد گذشته با هم وحدت دارند ولی در ایدئولوژی طیفی را از توده‌ای - پیکاری - تروتسکیست و خط چهاری تشکیل می‌دهند، برایم خیلی نگران‌کننده است. آخر چطور تمایلات توده‌ای و تمایلات پیکاری (یعنی سگ و گربه) می‌توانند در یک تشکیلات کار کنند؟! قدری به گفته‌ها و نظریاتشان دقت کن. با اینکه هیچ کدام نظر شکل گرفته و مشخص ندارند به هر حال هر کدام مهر و نشان از جایی دارد. خیلی دلم می‌خواست که در پلنوم بعدی شرکت می‌داشتم. حالا می‌فهمم که چقدر ساده‌لوحانه بر سر جایگزین کردن آن رفقای جدید برخورد کرده‌ایم.

خاک بر سر ما (یعنی رفقای قدیمی) ما اشتباه بزرگی کرده‌ایم. باید میدان می‌دادیم ولی نه همه میدان را. حالا هم که دیگر کار از این حرفها گذشته... به همه رفقای اقلیت بگو اگر قدری مبارزه ایدئولوژیک ادامه پیدا کند، اکثریت (قلابی - مرکزیت جدا از توده و میکانیکی) ایزوله خواهد شد. آنها با باندبازی به مرکزیت رسیده‌اند. آنها هیچی در چنته ندارند. توده‌های سازمان با قاطعیت و منطق برنده خود آنها را محاکمه خواهند کرد.^۱

پلنوم وحدت‌بخش نبود؛ و اختلافات را بیش از پیش روشن کرد. بنابراین تصویب شد که مبارزه ایدئولوژیک به صورت جدی‌تر ادامه یابد. مهلتی تعیین شد تا طرفین نظریات خود را تدوین کرده و برای بحث در اختیار اعضا قرار دهند. اقلیت با فاصله گرفتن از کارهای اجرایی به تدوین نظرات خود پرداخت و این فرصتی برای اکثریت فراهم ساخت تا تمامی اهرم‌های تشکیلاتی را در دستان خود متمرکز کند و از آن برای پیشبرد نظرات خود سود جوید.

به رغم آن که اقلیت تئوری‌های خود را درباره ساختار اقتصادی - سیاسی جامعه و ماهیت دولت تدوین کرده بود، بنا به هر دلیلی مبارزه ایدئولوژیک صورت نپذیرفت. معلوم نیست که کدام جناح از مبارزه ایدئولوژیک شانه خالی می‌کرد. گذشته از آن، اقدامات مرکزیت سازمان که اقلیت آن را نقض سانتالیسم دمکراتیک می‌دانست، انشعاب را قطعی ساخته بود. تلاش‌هایی برای جلوگیری از انشعاب صورت گرفت. در آخرین لحظات اکثریت موافقت کرد که اقلیت نظرات خود را درباره «مبارزه ایدئولوژیک علنی و ماهیت و ترکیب دولت» و ... در صفحات ضمیمه کار منتشر سازد. در ضمیمه کار شماره ۶۱، مورخه ۱۴ خرداد ۱۳۵۹ اقلیت ضمن آنکه نظر خود را «درباره ترکیب و ماهیت طبقاتی دولت» اعلام نمود، به این پرسش نیز پاسخ گفت که «چرا مبارزه ایدئولوژیک را علنی» ساخته است؟

اما از آنجا که اقلیت بر این باور بود که خواهد توانست هواداران سازمان را به

۱. اسناد درون‌گروهی. نامه هاشم به یکی از اعضا، مورخه ۵۸/۹/۱۹.

سوی خود جلب نماید، راه خود را از راه اکثریت مرکزیت جدا ساخت. بالاخره در همان خردادماه با انتشار دو شماره «کار» یکی متعلق به اکثریت و دیگری متعلق به اقلیت انشعاب علنی شد. در رأس انشعاب احمد غلامیان لنگرودی (هادی)، اکبر کامیابی (توکل)، محمدرضا دبیری فرد (حیدر)، عبدالرسول

۱. عضویت دبیری فرد در سازمان مورد مناقشه واقع گردید. اینجانب (نویسنده) در جلد نخست کتاب حاضر، ادعای حیدر را مبنی بر ارتباط با سازمان از سال ۱۳۵۰، خلاف‌گویی دانستم. آقای عبدالرحیم پور به یاری آقای دبیری فرد شتافته و سخن نویسنده را اتهامی بی‌بنیاد دانستند. آشکار است که ارتباط غیرتشکیلاتی با چند عضو نمی‌تواند ارتباط با سازمان تلقی گردد. البته تاریخ عضویت ایشان فی‌نفسه فاقد اهمیت است؛ اما از آنجا که مشارالیه سوژه دائمی ساواک بود و منابع ساواک اخبار مربوط به وی را گزارش می‌کردند و یا به طور نوبه‌ای تحت تعقیب و مراقبت قرار می‌گرفت، از این بابت زمان عضویت وی می‌تواند مهم تلقی گردد. به عنوان مثال آقای دبیری فرد از تاریخ ۵۱/۹/۲۱ تا آخر روز ۵۱/۹/۲۴ و مجدداً طی درخواست نامه شماره ۳۲۲/۸۳۷ از تاریخ ۵۳/۲/۲۱ الی ۵۳/۸/۲۱ تحت مراقبت عملیاتی ساواک قرار گرفت؛ و یا آنکه منبع ۸۲۹۴ در تاریخ ۵۳/۲/۲۸ چنین گزارش می‌دهد:

محمدرضا دبیری فرد فارغ‌التحصیل دانشگاه آریامهر در ساعت ۲۰ مورخه ۵۳/۲/۲۸ ضمن گفت‌وگویی با یکی از دوستانش در خیابان به وی اظهار داشته که چند تن از دوستان را اخیراً دستگیر کرده‌اند. وی سپس گفت دو نفر از کسانی که برادرم را دستگیر کرده‌اند منزلشان در نزدیکی منزل ما است. وی در حین سخنانش گفت عباس جمشیدی رودبازی که خبر مرگش را در روزنامه اعلام کرده بودند در کمیته مشاهده شده است.

نظریه یکشنبه: محمدرضا دبیری فرد که سال گذشته فارغ‌التحصیل شده، اخیراً به اتفاق سه تن از فارغ‌التحصیلان همان دانشگاه شرکتی به نام تکنوفایر واقع در خیابان تخت‌طاووس تأسیس کرده است. صحت و سقم اظهارات وی معلوم نیست. لیکن اظهارات وی حاکی از اطلاعاتی از گروه‌های براندازی است و جالب به نظر می‌رسد. اعمال و رفتار مشارالیه کماکان تحت مراقبت است و در صورت لزوم از منبع ۱۵۸۵ و یا ۴۱۲۰ جهت مراقبت از او اقدام خواهد شد. اقدام درباره نامبرده موجب شناسایی منبع خواهد شد. حاتم.

چند ماه بعد اداره کل سوم طی نامه‌ای به شماره ۳۴۲/۳۸۰۶ مورخه ۵۳/۸/۲۰ به ریاست ساواک تهران گزارش می‌دهد که قرار است دبیری فرد به عنوان مهندس مکانیک در شرکت ملی نفت ایران استخدام شود؛ بنابراین دستور فرمایید «اعمال و رفتار او را وسیله منابع موجود به مدت ۷ ماه تحت مراقبت قرار داده و...» استخدام نامبرده متوقف گردید، ولی او همچنان تحت مراقبت و کنترل بود. به طوری که در سال ۵۴ که دبیری فرد تقاضای تأسیس شرکتی را داشت، ساواک پس از بررسی‌های لازم با تقاضای وی موافقت کرد. در نتیجه چنانکه او ادعا می‌کند و آقای عبدالرحیم پور نیز تأیید، وی نمی‌توانسته تا سال ۵۴ با سازمان در ارتباط تشکیلاتی قرار گرفته باشد. بنابراین با توجه به اشراف ساواک بر فعالیت‌ها و اقدامات وی، زمان مخفی شدن و چگونگی خروج وی از کشور و همچنین کشور مقصد

آذرنوش (بهرروز)، حسن میرزائیان (هاشم)، سیامک اسدیان (اسکندر)، محسن مدیرشانه‌چی (فرید)، منصور اسکندری (مهران) قرار داشتند. گویا پنج نفر اول، اولین مرکزیت اقلیت را تشکیل می‌دادند.

تحلیل اقلیت از ماهیت طبقاتی حاکمیت

گفتیم که اختلاف از نقش و جایگاه مبارزه مسلحانه آغاز شد ولی بهانه انشعاب بر نوع تحلیل از ترکیب و ماهیت طبقاتی دولت برآمده از انقلاب استوار بود. به گمان اقلیت تعیین ماهیت حاکمیت «مبرم‌ترین مسئله جنبش کمونیستی» به شمار می‌رفت زیرا «استراتژی و تاکتیک کمونیست‌ها» منوط به حل آن است و بنابراین «بر هرگونه بحث پیرامون مسائل گذشته سازمان» ترجیح دارد.^۱

اقلیت در اولین شماره نشریه کار که پس از انشعاب منتشر کرد، دیدگاه خود را در این باره اعلام نمود. اقلیت با انتقاد از کمیته مرکزی سازمان که به رغم سپری شدن بیش از یک سال و اندی از «قیام» هنوز به این پرسش که دولت عملاً در دست کیست و از منافع کدام طبقات دفاع می‌کند پاسخی نداده است، می‌افزاید مادامی که به این سؤال پاسخ نگوئیم نه تنها از وظیفه خود در پاسخگویی به مسائل مبرم جنبش بازمی‌مانیم، بلکه به سردرگمی و بلاتکلیفی در جنبش که ضربات جبران‌ناپذیری به دنبال خواهد داشت دامن زده‌ایم. اما اقلیت حاکمیت برآمده از انقلاب را در نتیجه سازش خرده‌بورژوازی مرفه و بورژوازی می‌دانست. بنابراین آن را «ارگان سازش» نامید. خرده‌بورژوازی سستی مرفه که آیت‌الله خمینی نماینده آن است، هنگامی که در رأس جنبش عظیم توده‌ای قرار گرفت «خود را سخت ناتوان دید و از حرکت انقلابی توده‌ها در هراس افتاد و به آغوش بورژوازی پناه برد.»^۲ اقلیت می‌گوید که تجارب دیگر انقلاب‌ها و همچنین مارکسیسم - لنینیسم به ما

نیز می‌تواند حائز اهمیت باشد.

۱. خطاب به هواداران، کار/اقلیت؛ شماره ۶۱، مورخه ۵۹/۳/۱۳، ص ۱۱.
۲. تحولات سیاسی تا مقطع قیام و شکل‌گیری ارگان سازش، نبرد خلق، ارگان تئوریک اقلیت؛ شماره ۱، تیرماه ۱۳۵۹، ص ۶۰.

می‌آموزند که در این سازش این خرده‌بورژوازی است که دنباله‌رو بورژوازی می‌شود و عملاً در خدمت اهداف آن قرار می‌گیرد و البته این به معنای وحدت یکپارچه آن دو نیست بلکه تضادهایی نیز با یکدیگر دارند؛ از جمله چون خرده‌بورژوازی دارای گرایش‌های ضعیف ضدامپریالیستی است، با بورژوازی که فاقد چنین گرایش‌هایی است در تضاد قرار می‌گیرند؛ و یا آن که چون سران سازشکار خرده‌بورژوازی می‌کوشند که امتیازات ویژه روحانیت را در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی حفظ کنند و این امتیازات که با مناسبات اجتماعی در جامعه سرمایه‌داری ناهماهنگ است، موجب کشمکش‌هایی بین بورژوازی و خرده‌بورژوازی می‌شود. اقلیت می‌گوید که رهبری انقلاب یا همان خرده‌بورژوازی سستی همه ارگان‌های قدرت را در کف بورژوازی نهاده و تنها قدرت صوری و ظاهری را برای خود حفظ کرده است و چون خرده‌بورژوازی قادر به مراقبت از منافع خود نیست به تدریج از پایگاه طبقاتی خویش فاصله گرفته و به تأیید سیاست‌های ماهیتاً بورژوایی می‌پردازد. بنابراین چنین حاکمیتی اساساً بورژوایی است.

اقلیت، بورژوازی را نیز به دو فراکسیون اصلی لیبرال‌ها و سران حزب جمهوری اسلامی تقسیم می‌کند که «ماهیت سیاست‌های» هر دو «بازسازی و تقویت مناسبات موجود» است. از این رو اختلاف‌های حزب جمهوری اسلامی و دولت بازرگان و سپس بنی‌صدر را تاکتیکی و نه استراتژیک و از نوع مبارزه درون طبقاتی ارزیابی کرده و آن را «یکی از نمونه‌های بحران تشدید تضاد در بالایی‌ها» می‌داند.^۲

بنابراین اقلیت با مسلط دانستن نقش بورژوازی در این ارگان سازش «وظیفه عاجل نیروهای انقلابی را نه طرح شعار سرنگونی فوری و بلاواسطه بلکه آگاه کردن و سازماندهی توده‌ها در جهت زدودن اعتماد ناآگاهانه آنها» می‌داند.^۳ البته

۱. نبرد خلق، همان، ص ۷۳.

۲. پیشداوری‌های ما یا تسلیم‌طلبی‌های شما؟ در پاسخ به مقاله مندرج در شماره ۶۳ ارگان سراسری کمیته مرکزی.

۳. درباره ترکیب و ماهیت طبقاتی دولت، کار اقلیت؛ شماره ۶۱، مورخه ۵۹/۳/۱۳.

اقلیت در ارگان تئوریک خود تأکید می‌کند که «دید استراتژیک پرولتاریا در قبال این حاکمیت سرنگونی آن است» ولی چون در لحظه کنونی پرولتاریا و متحدانش قادر به چنین کاری نیستند، پس آنها فعلاً به سازماندهی توده‌ها مشغول می‌شوند.^۱

هنوز یک ماه از تحلیل اقلیت درباره حاکمیت و وابسته دانستن آن و لزوم سرنگونی‌اش نگذشته بود که طرح کودتای موسوم به نوژه که از سوی آمریکا هدایت می‌شد کشف و سرکوب شد. این رویداد برای اقلیت غافلگیرانه بود. اقلیت ضمن آنکه از «شکست طرح کودتای بختیار و عوامل مزدور و نوکران سرسپرده امپریالیسم آمریکا»^۲ سخن گفت، نتوانست تحلیلی منسجم از این کودتای نافرجام ارائه کند و به این پرسش که چرا آمریکا علیه بورژوازی وابسته به خود کودتا می‌کند پاسخی مناسب دهد. اقلیت به طرح کلیات معمول پرداخت تا نتایج موردنظر خود را القا کند: «این کودتا بر زمینه‌های بحران سیاسی و اقتصادی جامعه و تشدید تضادهای درونی هیأت حاکمه»^۳ تدارک دیده شد. اقلیت می‌نویسد که کارکردهای ضدانقلابی و بورژوایی هیأت حاکمه نمی‌تواند امپریالیسم را از توسل به شیوه‌هایی نظیر کودتای نظامی بازدارد. اما اقلیت دیگر نیازی نمی‌بیند توضیح دهد که چرا امپریالیسم از توسل به چنین شیوه‌هایی باز نمی‌ماند؟ اگر «مطالعه عینی سیاست و تاکتیک‌های امپریالیسم نسبت به هیأت حاکمه به خوبی نشان می‌دهد که همواره تقویت سلطه جناح لیبرال و کشاندن جناح حزب جمهوری اسلامی به زیر چتر برنامه‌های اقتصادی و سیاسی آنها را هدف قرار داده است»،^۴ چرا این سیاست و تاکتیک را نیمه‌کاره رها کرده است و به کودتا متوسل شده است؟ و اصولاً چه نیازی بود که «امپریالیسم آمریکا را به تاکتیک‌های ماجراجویانه‌ای نظیر جریان طبس و طرح کودتای نظامی»^۵ وادار

۱. نبرد خلق، ارگان تئوریک اقلیت؛ شماره ۱، تیرماه ۱۳۵۹، ص ۱۲.

۲. کار اقلیت؛ شماره ۶۷، مورخه ۵۹/۴/۲۴.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

سازد. البته اقلیت برای آنکه موضوع را از سر خود باز کند استدلال می‌کند که امپریالیسم آمریکا تلاش دارد «رژیمی را از ارتجاعی‌ترین و ضدانقلابی‌ترین جناح سرمایه‌داران بزرگ» در ایران مستقر سازد. گویا اقلیت فراموش کرده بود که پیش از کودتا از «عناصری که متعلق به بورژوازی بزرگ بوده و دست‌پروردگان امپریالیسم‌اند» و در ارگان‌های متعدد دولتی صاحب‌نفوذند، نام برده است. بنابراین دیگر چه نیازی بود که امپریالیسم برای مستقر ساختن این عناصر - که اتفاقاً صاحب نفوذ هم بودند - به کودتا متوسل شود. اقلیت همچنین نمی‌خواهد توجه کند که برای امپریالیسم وابستگی دارای اهمیت است و نه بزرگی و یا متوسط بودن سرمایه‌داری. بالاخره اقلیت برای آنکه خود را از این مخمصه رها سازد تأکید می‌کند که کشف این کودتای امپریالیستی به معنای انقلابی و مردمی بودن هیأت حاکمه نیست.

احتمالاً اقلیت با این موضع‌گیری حتی نتوانست هواداران خود را قانع سازد. بنابراین بار دیگر به مسئله کودتا پرداخت و نوشت که امپریالیسم حتی علیه حکومت‌های مزدور خود که دیگر قادر به پیشبرد اهداف وی نبوده‌اند، نیز دست به کودتا زده است. «به همین جهت کودتای امپریالیستی نمی‌تواند ماهیت انقلابی و یا ضدانقلابی، خصلت وابستگی یا ملی - انقلابی یک حکومت را بازتاب نماید.»^۱ اما باز هم اقلیت روشن نمی‌سازد که اگر نتیجه «قیام» بهمن ماه «انتقال قدرت سیاسی از دست بورژوازی بزرگ به بورژوازی متوسط» بود و اگر «وابستگی اقتصادی بورژوازی متوسط ایران به امپریالیسم از یک سو و نیازهای برنامه‌بازسازی، حفظ و ترمیم سیستم سرمایه‌داری وابسته ایران که هیأت حاکمه در دستور کار خود قرار داده بود از سوی دیگر، بورژوازی حاکم را مجبور به جهت‌گیری به سوی امپریالیسم می‌نمود»^۲، چرا باید امپریالیسم به ویژه آمریکا با انجام کودتا «در فکر

۱. تضادهای درونی هیأت حاکمه، بخش دوم، نبرد خلق؛ شماره ۱، تیرماه ۱۳۵۹؛ ص ۱۲۹.

۲. علیه اپورتونیزم در مبارزه ضد امپریالیستی کار اقلیت؛ شماره ۷۷، مورخه ۵۹/۷/۱.

۳. همان.

برقراری حاکمیت سیاسی بورژوازی بزرگ در ایران» باشد؟^۱ اقلیت هیچ‌گاه تعریف دقیقی از بورژوازی بزرگ و متوسط به دست نداد و ویژگی‌ها و خصوصیات آنها را در ربط با امپریالیسم برنشمرد. بلکه با استفاده بجا و نابجا از آن کوشش می‌کرد تحلیل نامشخص خود را از شرایط کاملاً مشخص بقبولاند.

تحلیل اقلیت از روند انقلاب مشابه تحلیل «چریک‌هایی فدایی خلق» است: هنگامی که جنبش مردم رو به اعتلاء نهاد و سیاست سرکوب کارآیی خود را از دست داد، «بورژوازی به شیوه‌های نوینی برای سد کردن جنبش توده‌ای رو آورد. بورژوازی به استفاده از مذهب و به روحانیت متوسل شد تا بتواند در پناه نفوذ روحانیون و زیر پرچم مذهب و رهبری مذهبی جنبش، از اقدامات قهرآمیز توده‌ها علیه مناسبات موجود و از نابودی کامل آن جلوگیری کند... بهترین طریق به انحراف کشاندن جنبش که کاملاً رنگ مذهبی به خود گرفته بود استفاده از مذهب و روحانیون بود».^۲

جنبش کمونیستی ایران در بحران

گفتم برخورد با گذشته سازمان از مسائل مورد مناقشه طرفین بود. اعتراف به «انحرافات اصولی»؛ بحران ایندولوژیک؛ «ایده‌آلیسم در سازماندهی مبارزه طبقاتی»؛ و با «ماتریالیسم مبتدل» به تحلیل طبقاتی پرداختن، راه را برای این پرسش می‌گشود که آیا در گذشته سازمان مارکسیست بوده و مشی آن پرولتری بوده است یا خیر؟^۳

پیش از انشعاب سه تن از کادرها که بعداً به اقلیت پیوستند، نظر خود را در این باره در مقاله‌ای درون تشکیلاتی و با عنوان «دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه»

۱. همان.

۲. ترکیب ارگان سازش و تضادهای درون آن، نبرد خلق، همان، ص ۸۷

۳. درباره بحران درون سازمان چریک‌های فدایی خلق و ریشه‌های آن؛ قسمتی از مباحث و

اسناد نخستین پلنوم سازمان چریک‌های فدایی خلق، نشر از: گروهی از هواداران، ص ۸

۴. همان.

۵. همان، ص ۶.

تدوین کردند. این سه تن عبارت بودند از منصور اسکندری، اکبر کامیابی و «الف. ر» (علیرضا محفوظی). این مقاله ضمن پذیرش بحران درون جنبش کمونیستی ایران، سازمان را بدان سبب که محور جنبش کمونیستی است کانون این بحران می‌داند. بنابراین برخورد با گذشته را از آن رو که پاره‌ای از نیروها با «تحریف ثنوری و پراتیک» سازمان، گذشته کمونیستی آن را نفی می‌کنند ضروری می‌داند. مقاله هشدار می‌دهد که عده‌ای انحرافات گذشته سازمان را دستاویزی برای پیش بردن خط‌مشی اپورتونیستی خود قرار داده‌اند و «گذشته سازمان را نه با اسلوبی دیالکتیکی بلکه با شیوه‌ای متافیزیکی تحلیل و بررسی می‌کنند.»^۱ و با این شیوه تحلیل «به نفی مطلق گذشته می‌رسند.»

این «متافیزیسین‌ها» بدون توجه به شرایط عینی حاکم بر جامعه به انکار تاکتیک تبلیغ مسلحانه پرداختند و بدون استدلال در مورد ضرورت یا عدم ضرورت، درستی یا نادرستی تاکتیک تبلیغ مسلحانه تنها احکامی پوچ و توخالی صادر می‌کنند.^۲

نویسندگان مقاله ضمن قبول چپ‌روی در گذشته سازمان، آن را در نتیجه اهمیت ویژه قائل شدن به نقش دیکتاتوری و محوری دانستن تاکتیک مسلحانه می‌داند و اکنون هشدار می‌دهد که در نتیجه «شیوه‌های به اصطلاح لیبرالی هیأت حاکمه» خطر انحراف به راست در سازمان پدید آمده است. به عبارت دیگر، اگر دیکتاتوری شاه بدین منجر گردید که سازمان برای تاکتیک مسلحانه نقش محوری قائل شود، اکنون سیاست‌های لیبرالی حاکمیت، موجب گرایش به راست در سازمان خواهد شد. نویسندگان مقاله با اشاره به مباحث اولین پلنوم می‌نویسند کسانی که در پلنوم از خطر چپ در درون سازمان سخن گفتند نمایندگان گرایش انحرافی به راست هستند. آنان می‌کوشند با خرده‌بورژوازی خواندن گذشته سازمان، اپورتونیسم بیکرانی را درون سازمان نفوذ دهند.^۳ این انحراف به راست خطر عمده‌ای است که باید قبل از آن که دیر شود آن را افشا و طرد نمود.

۱. دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه، مقاله درون تشکیلاتی، ص ۴.

۲. همان، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۱۴.

مقاله ضمن پذیرش اینکه سازمان در گذشته تحت تأثیر نظریات رژی دبره بود؛ و او نیز شرایط انقلاب کوبا را با تحریفات اپورتونیستی تعمیم داد و به این اصل انحرافی رسید که «آنچه برای آینده تعیین کننده است، ایجاد هسته‌های نظامی است و نه سیاسی»، می‌افزاید که اپورتونیست‌ها از این زاویه به نفی تئوری و پراتیک گذشته سازمان می‌پردازند؛ در حالی که برخی نظرات انحرافی رژی دبره توسط احمدزاده مورد انتقاد قرار گرفته بود. به ویژه آن که سازمان نیز بعداً با نظرات احمدزاده برخورد نمود.

مدعای اصلی مقاله این است که تجارب جنبش‌های رهایی‌بخش نشان می‌دهد که در شرایط سرکوب، «پیشاهنگ می‌تواند تاکتیک مسلحانه را با مضمونی تبلیغی به کار گیرد». بنابراین در دهه پنجاه با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر جنبش و نارضایتی نسبی توده‌ها و رشد تضادها و سرکوب قهرآمیز مردم و دیگر عوامل، «تبلیغ مسلحانه را به عنوان شکلی از اشکال تبلیغ در کنار اشکال دیگر در دستور قرار داد.»^۱

این تحلیل درون تشکیلاتی پایه بیانیه‌ای در این باره شد که اقلیت پس از اشعاب منتشر ساخت. اقلیت نوشت که برخوردشان با گذشته سازمان نه تأیید همه‌جانبه و نه رد مکانیکی و مطلق آن است. بیانیه سپس با برشمردن عواملی که از نگاه آنان مبارزه مسلحانه را در دهه پنجاه ضرور می‌ساخت، یادآور می‌شود که اشتباه سازمان در گذشته این بوده که تاکتیک تبلیغ مسلحانه را تاکتیک عمده دانسته و با مطلق کردن آن به اشکال مسالمت‌آمیز مبارزه بهای لازم داده نشد. اقلیت با نادرست دانستن نظر احمدزاده مبنی بر فراهم بودن شرایط عینی انقلاب در اوایل دهه پنجاه و روند توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه، از جزئی نیز انتقاد می‌کند که او جنبش مسلحانه را سرآغاز جنبش توده‌ای می‌دانست که به زعم وی توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه باید در کوه صورت می‌گرفت، بنابراین اقلیت تأکید می‌کند «ما از پیش حق نداریم شکل عمده مبارزه توده‌ها و اشکال کاملاً مشخص

۱. همان، ص ۴۹.

قهر توده‌ای مسلحانه و چگونگی آن را تعیین کنیم.» با وجود تمام «اشتباهات، انحرافات و کاستی»هایی که اقلیت برای گذشته سازمان برمی‌شمرد، همچنان آن را در چارچوب جنبش کمونیستی ارزیابی می‌کند. اقلیت می‌نویسد: اپورتونیست‌های حاکم بر کمیته مرکزی از رد تاکتیک مسلحانه به نفی قهر توده‌ای و مقاومت مسلحانه رسیده‌اند؛ به طوری که مقاومت خلق کرد را در برابر یورش هیأت حاکمه جنگ‌طلبانه می‌خوانند. آنان که با بریدن از کلیه سنن انقلابی «در منجلاب رفرمیسم حزب توده سقوط» کرده‌اند، «طبقه کارگر را به سازش و دنباله‌روی از بورژوازی و خرده‌بورژوازی فرامی‌خوانند»^۱

اقلیت و مسئله جنگ ایران و عراق

در بعد از ظهر روز سی‌ویکم شهریور سال ۱۳۵۹ رژیم بعثی عراق با حمله به فرودگاه مهرآباد و چند فرودگاه مهم دیگر و سرحدات ایران جنگ تجاوزکارانه‌ای را به مردم ایران تحمیل نمود. اقلیت در اولین موضع‌گیری خود این جنگ را مغایر منافع توده‌های زحمتکش هر دو کشور و در خدمت منافع سرمایه‌داران وابسته و امپریالیسم جهانی دانست. اقلیت با ضدمردمی خواندن دولت ایران نوشت که این دولت قادر نخواهد بود «با ارگان‌های ضد خلقی خود نظیر ارتش و سپاه جلوی تجاوزات رژیم عراق را بگیرد و تنها توده‌های مسلح قادرند در مقابل هر دولت تجاوزکاری بایستند و پوزه آن را به خاک بمالند»^۲

اقلیت در دومین موضع‌گیری خود درباره «ماهیت جنگ ایران و عراق» خاطر نشان ساخت که کمونیست‌ها باید به افشای ماهیت جنگ پردازند. از نظر اقلیت برای عادلانه و یا غیرعادلانه دانستن جنگ باید روشن شود که چه چیزی باعث و سبب جنگ بوده و کدام طبقات بدان دامن می‌زنند و چه اهدافی را

۱. بیانیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت بزرگداشت شهدای ۸ تیر، کار اقلیت؛

شماره ویژه، ۸ تیر، مورخه ۵۹/۴/۸.

۲. جنگ دولت‌های ایران و عراق از نظر توده‌های زحمتکش هر دو کشور محکوم است، کار

اقلیت؛ شماره ۷۷، مورخه ۵۹/۷/۱.

تعقیب می‌کنند؟ به گمان اقلیت این مهم نیست که کدام کشور حمله را آغاز کرده است زیرا «این امر به هیچ‌وجه ماهیت جنگ و حقانیت یک طرف و نیروی تجاوزکار را روشن نمی‌کند.»^۱ اقلیت می‌گوید که این بورژوازی ایران و عراق است که با برانگیختن احساسات شوونیستی جنگ را ایجاد کرده‌اند تا از آن سود ببرند. بنابراین سیاست پرولتری ایجاب می‌کند تا به توده‌ها بیاموزیم وطن‌پرستی بورژوازی کاذب است. اقلیت به نیروهای انقلابی عراق توصیه می‌کند چنانچه شرایط عینی آماده است جنگ را به یک جنگ داخلی تبدیل کنند؛ ولی در ایران چون توده‌ها هنوز به حاکمیت اعتماد دارند «هرگونه شعار تبدیل جنگ به یک جنگ داخلی ماجراجویانه و چپ‌روانه است.»^۲ بنابراین تنها سیاست درست در ایران، تسلیح توده‌ها در ارگان‌های توده‌ای است تا این توده‌ها تحت رهبری نیروهای انقلابی علیه متجاوزین عراقی به مبارزه برخیزند. در نتیجه اقلیت به هواداران خود رهنمود می‌دهد که با تبلیغ مسلح شدن توده‌ها، آنان را در شوراهای انقلابی متشکل کنند و با تشکیل هسته‌های مسلح به طور مستقل به دفاع مسلحانه از شهرها برخیزند.^۳

شاید اقلیت خود به درستی نمی‌دانست آنچه که می‌گوید به چه معناست و امکان اجرای آن چگونه خواهد بود؟ رهنمود اقلیت درباره دفاع از کشور مانند بسیاری دیگر از رهنمودهایش به آنارشیسیم پهلو می‌زد. اقلیت می‌نویسد: «ما حق داریم که از کارگران و زحمتکشان ایران و عراق بخواهیم که با تمام قوا ماهیت این جنگ را افشا کنند و از پیوستن به جنگ دو دولت خودداری کنند؛ اما در عوض مستقلاً متشکل و مسلح شوند و در مقابل هرگونه تجاوز و ستمی به دفاع مسلحانه برخیزند، زیرا تسلیح مستقل توده‌ها به معنای شناختن حق خلق‌ها در

۱. ماهیت جنگ میان دولت‌های ایران و عراق و موضع ما، کار اقلیت؛ شماره ۷۸، مورخه ۵۹/۷/۸.

۲. همان.

۳. رفقای هوادار! با افشای ماهیت ارتجاعی جنگ، برای دفاع از منافع زحمتکشان میهن، به رهنمودهای ذیل توجه کرده و به آنها عمل کنید، کار اقلیت؛ همان.

تعیین سرنوشت خود و به معنای اعمال اراده توده‌های تحت ستم است. تنها توده‌های مسلح و متشکل در ارگان‌های توده‌ای نظیر شوراها از منافع خود و از میهن خود دفاع می‌کنند و جنگی عادلانه را به پیش می‌برند و نه ارتش‌های ایران و عراق».

گرایش اقلیت به براندازی

مدت کوتاهی پس از آنکه اقلیت اعلام کرد که تبدیل جنگ به جنگ داخلی در ایران یک شعار چپ‌روانه است، خود به طرح این شعار پرداخت و نوشت که این جنگ هر دو رژیم ایران و عراق را به طور یکسان به سوی مرگ و نابودی سوق می‌دهد. بنابراین نیروهای انقلابی هر دو کشور باید این جنگ را به جنگ داخلی تبدیل کنند و بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نمی‌توان به این جنگ پایان داد.

اقلیت بر این تصور بود که ادامه جنگ و تشدید بحران اقتصادی بر بحران سیاسی و نارضایتی توده‌ها خواهد افزود و موجودیت رژیم را به خطر خواهد انداخت. از همین رو از نیمه‌های سال ۵۹ به استقبال براندازی رفت و تشکیل هسته‌های سرخ را در دستور کار قرار داد. اقلیت در ارگان خود نوشت که اکنون وقت آن فرا رسیده است که تعادلی بین فعالیت‌های علنی و فعالیت‌های غیرعلنی برقرار گردد. زیرا یگانه پشتوانه فعالیت‌های غیرقانونی و مخفی در ایجاد رابطه فشرده و تنگاتنگ با توده‌هاست. اقلیت که فعالیت مخفی را یکی از وجوه اساسی فعالیت کمونیستی و تنها شیوه منطقی در برابر «اعتقاد خرافاتی به قانون‌پرستی بورژوازی» می‌دانست، آن را فقط با راه یافتن به درون توده‌ها میسر می‌دید. از نظر اقلیت فعالیت علنی زمانی می‌توانست مطلوب واقع گردد که در خدمت گسترش کار مخفی و عضوگیری‌های سازمانی قرار گیرد. اما تفاوت کار مخفی و کار علنی در این بود که «هسته‌های سرخ مخفی بیشتر وظایف محوله سازمانی و تشکیلاتی

را که از لحاظ رعایت معیارها و ضابطه‌های امنیتی دارای اهمیت ویژه‌اند به پیش می‌برند و هسته‌های سرخ علنی بیشتر وظایف محوله توده‌ای را که از لحاظ حیات و ادامه کاری فعالیت سازمانی دارای ارزش خاصند به جلو سوق می‌دهند». هسته‌های سرخ علنی باید مردم را حول خواسته‌هایشان متشکل کرده و آنها را در جریان مبارزه آگاه و تربیت نمایند و بدون آنکه دیده شوند برای کسب مطالبات توده‌ها، تظاهرات راه اندازند و در جریان این تظاهرات عناصر پیشرو را شناسایی و به هسته‌های مخفی معرفی نمایند تا این هسته‌های مخفی تربیت سیاسی‌شان را عهده‌دار شوند. اعضای هسته‌های علنی نباید به کمونیست بودن مشهور باشند؛ بلکه مردم باید آنان را فقط به عنوان افراد مردم‌گرا و مبارز بشناسند. کافی نیست که اعضای هسته‌ها سیاست سازمان را بپذیرند، بلکه این اعضا حتماً باید کمونیست باشند.^۱ اقلیت همچنین با اعتراف به اینکه پیوندی بین جنبش کارگری و جنبش کمونیستی برقرار نگشته است^۲ و خودبخودی بودن و پراکندگی در جنبش کارگری موج می‌زند، تشکیل هسته‌های سرخ در کارخانه‌ها را به مثابه سنگ زیربنای حزب پرولتری ارزیابی می‌کند. اقلیت گناه ناتوانی سازمان در ایجاد ارتباط سیاسی - تشکیلاتی با کارگران در پیش از قیام و تا مقطع انشعاب را به عهده کمیته مرکزی نهاده و می‌نویسد که اپورتونیست‌ها به شکلی کور می‌خواستند کمبود کار سیاسی - تشکیلاتی دیروز را با ارتباط تشکیلاتی وسیع امروز جبران کنند؛ زیرا گمان می‌کردند با ارتباط بیشتر با کارگران زودتر به حزب دست خواهند یافت؛ در حالی که برای تشکیل حزب باید به درون طبقه کارگر نفوذ کرد و حمایت و پشتیبانی کارگران را جلب نمود و این امر فقط از کانال استقرار هسته‌های سرخ در واحدهای کارگری جامعه عمل به خود می‌پوشاند. «این هسته‌ها به مثابه کوچکترین ارگان حزبی عمل می‌کنند؛ یعنی به طور مشخص هسته‌های سرخ کارخانه کانال متحقق کردن پیوند ما با

۱. هسته‌های سرخ محلی مقاله درون‌تشکیلاتی.

۲. هسته‌های سرخ کارخانه به مثابه سنگ زیربنای حزب پرولتری، کار اقلیت؛ شماره ۷۹، مورخه ۵۹/۷/۱۷.

طبقه کارگر است. این هسته‌ها وظیفه سازماندهی و تشکل کارگران را به عهده دارند. «هر زمان که اعتصاب و اعتراضات جمعی در حال نطفه بستن است؛ این هسته‌ها می‌توانند نقش تسریع‌کننده، جهت‌دهنده و رهبری‌کننده داشته باشند.»^۱ هسته‌های سرخ باید ابتدا در کارخانه‌های بزرگ تشکیل شوند. این هسته‌ها چون باید مخفی بمانند، اقلیت به اعضا و هواداران خود که احتمالاً در محیط‌های خود شناخته شده‌اند رهنمود می‌دهد که اگر می‌توانند سابقه خود را پاک کنند و در غیر این صورت محیط خود را تغییر داده و به کارخانه‌های دیگر بروند. مهم‌ترین وظیفه این هسته‌ها بردن نشریات کارگری سازمان به کارخانه‌ها و توزیع مخفیانه آن است. مضمون حرکت این نشریات در شرایط کنونی باید افشای ماهیت حاکمیت، جذب کارگران قبل از آنکه به طرف آلترناتیو دیگری کشیده شوند، و افشای چهره اپورتونیسیم راست و ایزوله کرده آنها از جنبش کارگری - کمونیستی باشد.^۲ هسته‌های سرخ کارخانه‌ها نیز مانند هسته‌های سرخ محلی تلفیقی از دو بخش علنی و مخفی است. «هسته‌های سرخ کمونیستی یا به قول کمیترون فراکسیون‌های ما به طور کاملاً مخفی - بدون اینکه ایدئولوژی خود را رو کنند - باید در این سازمان‌های توده‌ای از مراکز رهبری آنان گرفته تا پایین‌ترین سطوح خود به فعالیت پردازند.»^۳

این رهنمودهای اقلیت آشکارا ترجیح این سازمان برای کار مخفی و تلاش برای براندازی حاکمیت را نشان می‌داد. اگرچه اقلیت اظهار می‌کرد که «اوضاع و احوال عمومی در ایران بالکل با آنچه که در فاصله دو انقلاب روسیه پدید آمد، متفاوت است»^۴، ولی چنان که نقی حمیدیان نیز یادآور می‌شود، واقعیت این است

۱. هسته‌های سرخ کارخانه ضرورت و نقش آنها در کارخانه، کار اقلیت؛ شماره ۸۱، مورخه ۵۹/۸/۱.

۲. هسته‌های سرخ کارخانه به مثابه سنگ زیربنای حزب پرولتری، کار اقلیت؛ شماره ۸۶، مورخه ۵۹/۹/۶.

۳. مقاله درون تشکیلاتی؛ هسته‌های سرخ کارخانه به مثابه سنگ بنای حزب پرولتری.

۴. در پاسخ به مقاله مندرج در ارگان سراسری کمیته مرکزی، شماره ۷۰، حرف‌های کهنه شده منشویکی، کار اقلیت؛ شماره ۷۴، مورخه ۵۹/۶/۱۱.

که اقلیت با مشابهت‌سازی و کپی‌برداری افراطی از انقلاب فوریه تا انقلاب اکتبر همان نسخه را بی‌کم و کاست تجویز می‌کرد. اقلیت در تحلیل اوضاع سیاسی ایران گویا کتاب تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی را در برابر نهاده و از آن رونویسی می‌کند: در روسیه نیز پس از انقلاب فوریه حاکمیت در دست بورژوازی قرار گرفته بود. انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه صحت شعارهای حزب را که لنین تدوین کرده بود ثابت نمود. این انقلاب سرآغاز تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی بود. در انقلاب فوریه حاکمیتی دوگانه قدرت را به دست گرفت. لنین در نامه‌هایی از دور سیاستی را که حزب باید پس از انقلاب فوریه در پیش گیرد شرح داده و نوشت که انقلاب هنوز به آخر نرسیده و تنها نخستین مرحله آن پایان یافته است. کارگران باید قهرمانی نشان دهند و پیروزی انقلاب را در دومین مرحله آن تأمین کنند. لنین نوشت باید نیروی مسلح کارگری یا چریک کارگری تشکیل داد و نگذاشت حکومت بورژوایی سازمان پلیس را احیاء کند.^۱

بنابراین هنگامی که اوضاع سیاسی ایران همان اوضاع سیاسی روسیه پس از انقلاب فوریه است، یعنی پس از «قیام» بهمن‌ماه، حاکمیت سیاسی در اختیار بورژوازی است و در عین حال با اعمال حاکمیت شوراهای در برخی کارخانه‌ها، حاکمیت دوگانه پدید آمده است و جنگ امپریالیستی نیز در جریان است. پس «تزه‌های آوریل» نیز نسخه‌ای است که باید بدان عمل شود. تزه‌های آوریل لنین تمام جوانب مبارزه حزب در راه گذار از انقلاب بورژوا - دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را دربر می‌گرفت. لنین در تزه‌های آوریل خود می‌گوید: «ویژگی لحظه کنونی در روسیه عبارتست از گذار از مرحله اول انقلاب که حاکمیت را در اثر فقدان آگاهی و تشکل پرولتاریا به دست بورژوازی داده است به دومین مرحله آن که باید حاکمیت را به دست پرولتاریا و بی‌چیزترین قشرهای دهقانان

۱. تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی. مترجمین: شمس‌الدین بدیع‌تبریزی، هدایت حاتمی، علی گلاویژ، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۸. نقل به مضمون.

بسپارد^۱ و این امر محقق نمی‌شد مگر با قیام مسلحانه. اقلیت نیز نوشت: «از نظر ما مسیر عینی مبارزه طبقاتی تا سرنگونی رژیم شاه به گونه‌ای پیشرفت که هم به دلیل عدم تشکل، آگاهی سیاسی و تشکیلاتی و هم به دلیل ویژگی‌های سیاسی-ایدئولوژیک رهبری و تمایل او به بورژوازی... این رهبری به سازش با بورژوازی متوسط کشیده می‌شود».^۲ بنابراین همان نسخه لنین در اینجا نیز برای اقلیت قابلیت استفاده دارد. اقلیت می‌خواست با یک قیام مسلحانه حاکمیت را به دست پرولتاریا بسپارد.

کنگره ششم حزب کمونیست روسیه که از ۲۶ ژوئیه تا سوم اوت سال ۱۹۱۷ تشکیل گردیده بود، در قطعنامه خود نوشت که کشور بحران اقتصادی عمیقی را از سر می‌گذرانند و در گرداب سقوط کامل اقتصادی و هلاکت فرومی‌رود. اقلیت نیز که چشم بدان نسخه دوخته بود بارها و بارها تکرار کرد که کشور بحران عمیقی را از سر می‌گذرانند.

جناح مسلط در اقلیت برای آنکه بسان لنین از تکمیل انقلاب سخن بگوید لاجرم مهم‌ترین ویژگی پس از «قیام» را کشاکش انقلاب و ضدانقلاب می‌داند. این جناح در نقد دیدگاه جناح دیگر که انقلاب را شکست خورده می‌دانست، می‌گوید گرچه قبول شکست انقلاب از موضعی چپ بیان می‌شود، ولی نتیجه آن پذیرش سیاست‌ها و تاکتیک‌های راست خواهد بود. زیرا قبول شکست انقلاب به معنای قبول حل بحران اقتصادی و سیاسی موجود و فرارسیدن یک مرحله رونق اقتصادی است و در چنین شرایطی یک سازمان انقلابی باید به کار آرام سیاسی و سازماندهی پردازد و منتظر بماند تا بار دیگر بحران‌های اقتصادی و سیاسی اوج گیرد. ولی اگر معتقد باشیم که انقلاب به کلی در هم نشکسته و انقلاب و ضدانقلاب در کشاکش می‌باشند، روش‌ها و شیوه‌هایی اتخاذ خواهد شد که انقلاب را به پیش برانند. این جناح که باید آن را جناح توکل [اکبر کامیابی] در برابر جناح

۱. همان، ص ۲۵۲ به نقل از مجموعه آثار لنین، جلد ۳۱، ص ۱۱۴.

۲. حرف‌های کهنه شده منشویکی، کار اقلیت؛ ضمیمه شماره ۷۴، مورخه ۵۹/۶/۱۱.

حیدر [محمدرضا دبیری‌فرد] بنامیم می‌گوید ساده‌انگاری است اگر تصور کنیم که با تشکیل ارگان سازش [دولت موقت] پس از قیام و قرار گرفتن قدرت در دست ضدانقلاب، انقلاب دیگر شکست خورده است؛ آنچه شکسته شده است توهم توده‌ها است. انقلاب تا مرداد ۵۸ در حال پیشروی بود و حتی تسخیر سفارت آمریکا و سقوط دولت بازرگان محصول رشد وحدت مبارزه طبقاتی و مبارزات توده‌ها است. بنابراین اکنون شاهد کشمکش انقلاب و ضدانقلاب می‌باشیم و همه شواهد، اشکال عالی‌تر مبارزه توده‌ها را نشان می‌دهند.^۱

اقلیت در اسفند سال ۵۹ درصدد تهیه پلاتفرمی برای سرنگونی حاکمیت بود؛ در حالی که در آذرماه همان سال از بحران ژرف و تفرقه و تشتت که دامنگیر جنبش کمونیستی شده بود سخن می‌گفت. ارگان اقلیت می‌نویسد در شرایط کنونی که حتی جناح‌های مختلف بورژوازی و خرده‌بورژوازی به طرح آلترناتیو پرداخته‌اند، جنبش کمونیستی به علت ضعف و پراکندگی قادر به ارائه آلترناتیو نیست. همچنین با توجه به سرعت تحولات که امکان کار تئوریک طولانی و مبارزه ایدئولوژیک را سلب کرده است، کمونیست‌ها باید هر چه سریعتر و بر پایه کارهای تئوریک پیشین وظایف اساسی و عمده را در شرایط کنونی مشخص نمایند؛ در غیر این صورت از جنبش توده‌ای دور خواهند افتاد و «دنبالچه جریانات خرده‌بورژوازی» خواهند شد. اقلیت تأکید می‌کند: «ما عمیقاً اعتقاد داریم که اگر یک سازمان کمونیستی به طور جدی به مسئله کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا ایمان داشته باشد در شرایط کنونی نمی‌تواند از ارائه برنامه، استراتژی و تاکتیک طفره رود.»^۲ اقلیت بر پایه این ایمان خود در زمستان ۵۹ پلاتفرمی ارائه می‌دهد تا «از وضع موجود توده‌ها به سمت انقلابی واقعی خلق، پل» بزند.^۳ در «سرلوحه» این پلاتفرم تشکیل مجلس مؤسسان دمکراتیک و

۱. مقاله سیاسی - تئوریک درون تشکیلاتی ارزیابی انقلاب و خود ویژگی شرایط پس از قیام.

۲. بحران کنونی و وظایف اساسی مارکسیست - لنینیست‌ها، کار اقلیت؛ شماره ۸۷، مورخه ۵۹/۹/۱۳.

۳. مقاله درون تشکیلاتی مجلس مؤسسه دمکراتیک و انقلابی، مورخه ۵۹/۱۲/۲۹.

انقلابی قرار دارد. زیرا «روشن است که نیروهای انقلابی می‌توانند در طرح شعار تشکیل مجلس مؤسسان بر بورژوازی لیبرال پیشی گیرند.»^۱ البته اقلیت توضیح می‌دهد که نظام شورایی یا همان دیکتاتوری پرولتاریا نیازی به مجلس مؤسسان و نهادهای پارلمانی ندارد، ولی چون مردم ناآگاه هستند و اپوزیسیون‌های ضدانقلابی می‌توانند مردم را به سوی خود فرابخوانند بنابراین تشکیل مجلس مؤسسان ناگزیر است. اقلیت روشن نمی‌کند که این اپوزیسیون ضدانقلابی که می‌تواند «حمایت توده‌ها را به خود جلب» نماید کیست؟ اقلیت می‌گوید با طرح مجلس مؤسسان و تفهیم ضرورت آن به توده‌ها «حکومت از هر سو شکاف برمی‌دارد. توده‌ها بیش از پیش از خود، نارضایتی عمیقی بروز می‌دهند و آماده مبارزه با حکومت می‌شوند. ما می‌باید خود را برای جنگ داخلی آماده کنیم.»^۲ اقلیت با تأکید بر مخالفت حزب جمهوری اسلامی با هرگونه فراندوم، بر این پندار بود که با طرح تاکتیکی شعار فراندوم خواهد توانست ذهنیت توده‌ها را که هنوز به تغییر از بالا امید بسته‌اند در هم شکنند و به آنان نشان دهد که قانون اساسی مانع برگزاری فراندوم است. «بدین سان شعار فراخوان مجلس مؤسسان، می‌باید هدایتگر کلیدی تبلیغات ما در مورد فراندوم باشد.»^۳ بر اساس این تحلیل شعار فراندوم گام اول و شعار مجلس مؤسسان گام دوم تلقی می‌شد.

تحلیل اقلیت از بن‌بست چپ در ایران

اقلیت خود را برای جنگ داخلی آماده می‌کرد و پلاتفرم خود را نیز برای این منظور تهیه کرده بود، ولی بخشی از «کمیته چاپ» آب پاکی روی دست مرکزیت این سازمان ریخت و صریحاً اعلام کرد «چپ برای توده‌ها دیگر مطرح نیست. جنبش توده‌ای فاقد عنصر رهبری است.»^۴ کمیته چاپ در این مقاله سراسر انتقاد

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. مقاله درون تشکیلاتی؛ به رفقای تشکیلات مورخه ۶۰/۱/۱۸.

خود اظهار کرد که سازمان همواره از درک تند پیچ‌های انقلاب ناتوان بوده است و به همین جهت تاکنون نتوانسته به هیچ یک از مسائل اساسی روز و جنبش پاسخ دهد. این کمیته شکست طرح‌های مختلف، کمیته‌های ترویج و مبارزه ایدئولوژیک، طرح‌های سازماندهی تشکیلات و ... را شاهد مثال می‌آورد و می‌افزاید در چنین شرایطی تشکیلات دچار آشفتگی بسیار است و بنابراین جدا شدن توده‌های تشکیلات امری محتوم است.

انتقاد از سازمان به کمیته چاپ محدود نماند. در تحلیلی که در بولتن مرکزی درون تشکیلاتی از وضعیت سازمان ارائه شده است، چنین آمده است: «آنچه امروز در تشکیلات به چشم می‌خورد نه سانت‌رالیسم متکی بر اراده توده‌ها و نه دمکراتیسم منطبق با تشکیلات کمونیستی است، آنچه هست لیبرالیسم است. این امر خود زمینه بدترین نوع اپورتونیسم در یک سازمان کمونیستی است.»^۱ نویسنده تحلیل - که ناشناخته است - این وضعیت را ناشی از دو عامل می‌داند: اول ترکیب طبقاتی نیروهای تشکیل دهنده سازمان که روشنفکران می‌باشند و این نیروها اصولاً تک‌رو و نظم ناپذیرند؛ و دوم عدم پیوند سازمان‌های کمونیستی با جنبش توده‌ای است. نویسنده می‌افزاید این ساده‌لوحی است اگر تصور کنیم می‌توان بدون داشتن برنامه روشن که اکنون سازمان ما از آن رنج می‌برد توده‌ها را هدایت کنیم.

انتقادهای مشابهی نیز از سوی هیأت تحریریه نشریه کار مطرح می‌شود. هیأت تحریریه کار در دو نشستی که در فروردین ماه برگزار کرد، بدین نتیجه رسید که این نشریه نتوانسته وظایف خود را به عنوان یک نشریه سوسیال دمکراتیک ایفا نماید. کار هر گاه به مسئله‌ای پرداخته آن مسئله یا تمام شده یا در حال تمام شدن بوده است. یکی از اعضای تحریریه می‌گوید: «برای ما روشن نیست که چه چیز را می‌خواهیم در جامعه پیش ببریم. علت دیگر نداشتن دید سیاسی نسبت به جامعه است و به این دلیل اعتماد به نفس، آن طوری که لازمه برخوردهای

۱. درباره سانت‌رالیسم دمکراتیک در تشکیلات، بولتن مرکزی درون تشکیلاتی؛ شماره ۱۰، مورخه ۶۰/۱/۳۱.

سیاسی است، وجود ندارد.^۱

آشفته‌گی؛ بی‌برنامگی؛ مبهم بودن اهداف؛ نبود دید سیاسی و تحلیل مشخص از وضعیت جامعه؛ جدا شدن توده‌های سازمانی و در یک کلام بی‌سازمانی در همه رفتارهای اقلیت موج می‌زد. در یک روز در «اتحاد عمل» با سازمان پیکار میتینگ مشترک برگزار می‌کند و در چند روز بعد، از این اتحاد عمل اظهار پشیمانی کرده و اعتراف می‌کند: «شرکت طبقه کارگر ایران در مقایسه با سال‌های ۵۸ و ۵۹ در مراسم این روز به نحو چشمگیری کاهش یافته بود» و به درستی آن را نشان از بی‌اعتمادی کارگران به سازمان‌های مارکسیست - لنینیست می‌داند.^۲

در یک روز به نمایندگان مجلس شورای اسلامی نامه سرگشاده می‌نویسد و چند روز بعد «ماستمالی» کردن ارسال نامه را به هاشم می‌سپرد. بهانه ارسال نامه لایحه مربوط به فعالیت احزاب بود که مجلس در دست بررسی داشت. شاید آنچه که اقلیت را به ارسال نامه به نمایندگان مجلس شائق ساخت لایحه ده ماده‌ای دادستانی بود. اقلیت نمی‌خواست و نمی‌توانست «قانونیت بورژوازی» را بپذیرد. اقلیت در نامه سرگشاده خود که نویسنده آن محمدرضا دبیری فرد بود به نمایندگان مجلس اعلام می‌کند وظیفه خود دانسته‌اند تا درباره «خطراتی که انقلاب ایران را تا سرحد شکست قطعی تهدید می‌کند» هشدار دهند. این خطر همانا اطلاعیه دادستان کل کشور و لایحه مربوط به فعالیت احزاب و سازمان‌هاست که «هدفی جز محو کامل آزادی‌های سیاسی» را دنبال نمی‌کند.^۳

اقلیت با اشاره به اطلاعیه دادستانی می‌نویسد تقسیم سازمان‌ها به دو دسته مسلح و غیرمسلح بهانه‌ای است برای سرکوب نیروهای انقلابی و سپس با تأکید بر اینکه در شرایط کنونی مبارزه سیاسی را محور فعالیت خود قرار داده‌اند می‌افزاید اگر مقصود از گروه‌های مسلح «مقاومت خلق کرد» است، «ما به سهم خود آماده‌ایم

۱. گزارش جلسه بحث و انتقاد هیأت تحریریه کار، همان.

۲. روز اول ماه مه چگونه برگزار شد، کار اقلیت؛ شماره ۱۰۸، مورخه ۶۰/۲/۱۶.

۳. نامه سرگشاده سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۰، مورخه ۶۰/۲/۳۰.

با اتکاء به نیروی توده‌های زحمتکش خلق کرد زمینه را برای مذاکره و برقراری آتش‌بس در کردستان به شرطی که متضمن شناسایی حقوق حقه خلق کرد باشد، فراهم کنیم.^۱

اقلیت در انتهای نامه خود یادآور می‌شود در صورتی که آزادی‌های سیاسی - انقلابی سازمان‌ها به رسمیت شناخته شود، آن را محترم خواهد شمرد و در غیر این صورت علیه قانونی که سلب‌کننده حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی باشد پیگیرانه به مبارزه برخواهد خواست.

این نامه که حتی با چارچوب نظری دبیری فرد در تعارض بود اعتراضاتی را در میان اعضا و هواداران برانگیخت. زیرا این شائبه را ایجاد کرده بود «که گویا سازمان نسبت به مجلس و دولت دچار توهم است.»^۲ بنابراین اقلیت ناگزیر از توضیح درباره ارسال این نامه شد. اقلیت در ایضاح نامه نوشت که ما می‌بایستی متناسب با تاکتیک رژیم، تاکتیک مناسبی اتخاذ می‌کردیم و این نامه مناسب‌ترین شکل برای افشاکاری و تبلیغ بود. اقلیت که می‌دانست ارسال نامه با آنچه که تاکنون درباره کشاکش انقلاب و ضدانقلاب گفته است در تناقض آشکار است، ادعا کرد نامه «با نهایت دقت و ظرافت لازم نوشته» شده است و تا زمان شکسته شدن توهم توده‌ها نسبت به حاکمیت می‌توان «از تاکتیک‌های توضیح‌صورتانه» استفاده کرد. نویسنده این توضیح که خود دچار سردرگمی شده است، ادامه می‌دهد «اما هنوز اعتقاد نداریم که نامه سرگشاده تاکتیکی کهنه شده بوده است. زیرا به نظر ما تا زمانی که با رژیم وارد نبرد قطعی نشده‌ایم و سرنگونی آن را در دستور کار خود قرار نداده‌ایم چنین تاکتیک‌هایی را می‌توان مورد استفاده قرار داد.»^۳ اقلیت با عقب‌نشینی کامل از مفاد نامه اعلام می‌کند که درباره حاکمیت اصلاً دچار توهم نشده است و تمامی ارگان‌های حکومت را «ضدانقلابی و علیه انقلاب و توده‌ها» می‌داند. چون در نامه سرگشاده به مجلس تصریح شده بود که در کردستان «این سازمان‌ها و گروه‌ها

۱. همان.

۲. پاسخ به سئوالات درباره نامه سرگشاده به مجلس، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۳، مورخه ۶۰/۳/۲۰.

۳. همان.

نیستند که می‌جنگند»، برای برخی «رفقا» این شبهه پیش آمده بود که سازمان نمی‌خواهد بپذیرد و یا اصلاً قبول ندارد که در کردستان علیه حاکمیت می‌جنگد. اکنون به آن دسته «رفقا» توضیح داده می‌شود «که در چنین نامه‌هایی ذکر همه واقعیات ضروری نیست» به عبارت دیگر اقلیت لازم نمی‌داند تا درباره نقش خود در کردستان صریحاً سخن بگوید. نویسنده این پاسخ نیازی به توضیح نمی‌بیند که اگر چنانچه حکومت را ضدانقلابی می‌داند و در کردستان نیز علیه این حکومت می‌جنگد و سرنگونی آن را به زودی در دستور قرار خواهد داد دیگر از تاکتیک نامه‌پراکنی چه سودی خواهد برد؟ نویسنده پاسخ که خود به خوبی می‌داندست ارسال نامه مبتنی بر هیچ تاکتیکی نبوده است و این امر صرفاً از آشفتگی سازمانی و فقدان تاکتیک و استراتژی ناشی می‌شود، می‌کوشد برای فریب توده‌های سازمانی تاکتیک‌ها را با کاربردی کوتاه‌مدت و حتی لحظه‌ای تبیین و تعریف کند. اما چون احتمال می‌دهد که این «ماستمالی» او در نزد هواداران مؤثر واقع نگردد، ناگزیر از اعتراف دیگری شده و می‌نویسد: «البته این توضیحات به هیچ‌وجه توجیه‌کننده زیگزاگ‌زدن‌ها و عقب‌ماندگی‌هایمان نیست. در این رابطه معتقدیم مادام که به سیاست و برنامه معینی دست پیدا نکرده‌ایم، لغزش‌ها و زیگزاگ‌هایمان امری ناگزیر است.»

TerrorSpring

این اعترافات در کفه خود اقرار به ناتوانی و جهل و شکست بود. بنابراین آیا توده‌های سازمانی محق نبودند که بپرسند آن همه ادعاهای اصولی بودن و پیشگامی را چگونه می‌توان با زیگزاگ‌زدن‌های متوالی و عقب‌ماندگی و فقدان سیاست و برنامه معین جمع بست؟ بی‌تردید این پرسشی بود که اقلیت هیچ‌گاه نمی‌توانست به آن پاسخ دهد.

نامه به مجلس اختلافات را از سطوح بالا به سطوح پایین سازمان کشاند. به طوری که در برخی حوزه‌ها از توزیع نامه جلوگیری شد. انتشار خبر اختلافات در بدنه سازمان، فعالیت هیأت تدوین خط و برنامه را با اختلاف مواجه ساخت.

از سوی دیگر بهروز [عبدالرسول آذرنوش] نیز اعلام کرد که امکان فعالیت در هیأت سیاسی را ندارد. بقیه افراد هیأت سیاسی نیز خواهان برگزاری انتخابات برای تعیین مرکزیت شدند. اما پس از بحث و گفت‌وگو به این نتیجه رسیدند که مرکزیت موجود با کسب رأی اعتماد تشکیلات به کار خود ادامه دهد.

شکست بزرگ

اقلیت پس از انشعاب در خرداد سال ۵۹ همواره از وجود بحران‌های اقتصادی و سیاسی حاکمیت سخن می‌گفت و ابراز امیدواری می‌کرد که این بحران‌ها زمینه‌ساز سرنگونی حاکمیت خواهد شد. بنابراین خود را برای چنین موقعیتی مهیا می‌کرد. اما از آنجا که توان کار نظامی در خود نمی‌دید، سیاست صبر و انتظار را پیشه ساخت. رادیکالیزه کردن فضای سیاسی کشور در دستور کار اقلیت قرار گرفته بود. هر اقدامی از سوی حاکمیت برای کاستن از التهاباتی که گروه‌های سیاسی بدان دامن می‌زدند، با مخالفت آن گروه‌ها مواجه می‌شد. گفت‌وگوهای تلویزیونی نمایندگان برخی از گروه‌های سیاسی، از سوی اقلیت با طرد و انکار مواجه گردید. زیرا از نگاه آنان در شرایط فقدان کار و مسکن و وجود مشکلاتی مانند بیکاری و گرانی، بحث و گفت‌وگو درباره ماتریالیسم دیالکتیک و روبنا و زیربنا «عوام‌فریبی و توطئه‌گری حاکمیت» بود. اقلیت که همواره از خودبخودی بودن جنبش انتقاد می‌کرد اینک خود به علت فقدان استراتژی و تاکتیک دنباله‌رو حوادث شده بود. هنوز یک ماه از برگزاری مشترک روز کارگر با سازمان پیکار در اردیبهشت سال ۶۰ نگذشته بود که این اقدام از سوی عده‌ای در مرکزیت «شکست پیوند رهبری و توده‌ها، نقطه شکست اتوریته رهبری سیاسی نقطه نمایش ضعف مفرط رهبری سیاسی - عملی سازمان» خوانده شد.^۲ منتقدان نداشتن هویت کامل سیاسی ایدئولوژیک و فقدان تحلیل از مرحله جنبش را مسبب این شکست می‌دانستند. این

۱. بحث آزاد و جمهوری اسلامی، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۱، مورخه ۶/۳/۶۰.
 ۲. مقاله درون‌تشکیلاتی به ریشه‌یابی علل شکست حرکت اول ماه مه پردازیم.

منتقدان حتی در درستی برگزاری مراسم در روز کارگر به نام سازمان تردید می‌کنند و آن را ناشی از عدم ارزیابی درست شرایط می‌دانند. آنان اعتراف می‌کنند که به توان سازمان بیش از اندازه بها داده و به اختلافات و پراکندگی‌های میان سازمان‌های انقلابی بهای لازم را نداده‌اند.^۱ آنان همچنین اعتراف می‌کنند «که کمیت نیروهای شرکت‌کننده در این مراسم به میزان قابل‌ملاحظه‌ای کاهش یافته بود. محمدرضا دبیری فرد در مقاله‌ای که با امضاء «رفیق حیدر» منتشر کرد، این مراسم را شکست بزرگی برای سازمان، هم در شکل و هم در مضمون، دانست. او ضمن آن که می‌پذیرد «کشاکش بین انقلاب و ضدانقلاب پس از قیام بدین سو جریان دارد»، ولی آن را فقط در تعیین خصوصیات تاکتیک‌ها مؤثر می‌داند و نه در اشکال تاکتیک‌ها که همواره در تغییر و تکامل می‌باشند. بنابراین او نتیجه می‌گیرد که اتخاذ تاکتیک راه‌پیمایی از سوی سازمان اشتباه محض بود. او این اشتباه را ناشی از ضعیف بودن درک مارکسیستی سازمان از اتخاذ تاکتیک‌ها می‌داند. حیدر این مراسم را از جهت مضمون نیز شکست خورده می‌داند. چون هنگامی که در هیأت سیاسی درباره پلاتفرم مراسم روز کارگر بحث و گفت‌وگو بود، هنوز معلوم نبود بالاخره با کدام یک از گروه‌ها برای برگزاری مراسم به توافق خواهند رسید. بنابراین پلاتفرم آنان ناقص و مبهم بود. حیدر می‌افزاید با هیچ استدلالی نمی‌توانیم ارجحیت دادن حرکت با پیکار را بر حرکت با جناح چپ اکثریت توجیه کنیم. زیرا پیکار با قبول و تبلیغ تز سوسیال امپریالیسم شوروی به منافع طبقه کارگر خیانت می‌کند و گذشته از آن هیچ اعتباری هم در سطح جامعه ندارد. حیدر نتیجه می‌گیرد که مراسم مشترک با پیکار سوای شکست تاکتیکی، از نظر سیاسی شکست بزرگی برای سازمان محسوب می‌شود و تأثیرات منفی بر روابط سازمان با راه کارگر و جناح چپ اکثریت گذاشت و موجب قطع رابطه با مجاهدین گردید.

حیدر در نتیجه‌گیری می‌نویسد «این مراسم به اتوریته سازمان لطمه زد و خط و مرزهای سازمان با پیکار را مخدوش ساخت و موجب تقویت پیکار گردید و

بالاخره به بحران درونی و بیرونی سازمان دامن زد.^۱

با وجود نظراتی که اینک حیدر پس از سپری شدن چند هفته از مراسم روز کارگر ارائه می‌دهد. بابک [محمود محمودی] می‌گوید جناح حیدر برای افشاء تفکرات آنارشیستی جناح توکل به برگزاری مراسم مشترک با پیکار رأی داده بود.^۲ در مقابل عده‌ای دیگر در مرکزیت استدلال می‌کردند که این سیاست یعنی اتحاد عمل با پیکار منطبق با سیاست تدوین شده در نبرد خلق است. اینان می‌گویند درست است که ما سیاست‌های پیکار را آنارشیستی می‌دانیم، ولی لندن اتحاد عمل با آنارشیست‌ها را مجاز اعلام کرده است. ضمن آنکه «آنارشیست‌هایی نظیر پیکار، هزاران بار انقلابی‌تر از مرتدین و جنایتکارانی نظیر حزب توده و اکثریت می‌باشند.»^۳ و بالاخره اعتراف می‌کنند که به رغم گفت‌وگو با مجاهدین خلق، راه کارگر و جناح چپ اکثریت، هیچ‌کدام مراسم مشترک را نپذیرفتند. بنابراین چاره دیگری نبود زیرا «چنین به نظر می‌رسید که در مجموع تنها نیرویی که در این روز آماده بود حول سیاست‌های انقلابی ما دست به اتحاد عمل بزند، پیکار بود.»^۴

از نظر مدافعین مراسم مشترک با پیکار، جناح متمایل به راست درون اقلیت که مدتی بود ایزوله شده بود سعی کرد از عدم موفقیت مراسم روز کارگر سوءاستفاده کرده و نظرات رویزیونیستی خود را بار دیگر مطرح کند.^۵ به هر تقدیر مراسم روز کارگر حداقل از جانب جناحی درون اقلیت شکستی تاکتیکی ارزیابی شد. شکستی که شکست‌های دیگر را پی‌درپی به دنبال آورد.

اقلیت و سی‌ام خرداد

در خردادماه سال ۶۰ اختلافات میان رئیس‌جمهور بنی‌صدر با رجایی

۱. «رفیق حیدر»؛ مقاله درون تشکیلاتی، درباره حرکت اول ماه مه.

۲. محمود محمودی؛ بازجویی مورخه ۶۴/۴/۲۷.

۳. مقاله درون تشکیلاتی.

۴. همان.

۵. همان.

نخست‌وزیر، مجلس و قوه قضائیه به اوج خود رسیده بود. پس از آنکه بنی‌صدر در پنجم بهمن‌ماه سال ۵۸ با آراء مردم به ریاست جمهوری برگزیده شد، اقلیت او را «نماینده هوشیار و آگاه بورژوازی» و از مهره‌های وابسته به امپریالیزم ارزیابی کرد.^۱ اختلاف‌های بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی از همان نخستین روزهای صعود او به منصب ریاست جمهوری آشکار گردید. اقلیت، احزاب لیبرال حامی بنی‌صدر، و حزب جمهوری اسلامی را دو فراکسیون متعلق به بورژوازی می‌دانست که بر سر شیوه‌های اعمال قدرت با یکدیگر تفاوت داشتند. این احزاب بورژوا لیبرال که نمایندگان سیاسی بورژوازی متوسط بودند در اتحاد با بخشی از نمایندگان بورژوازی بزرگ با امتیازات ویژه حزب جمهوری اسلامی در دستگاه حکومتی مخالف بودند.^۲ در تحلیل اقلیت این احزاب بورژوایی، چندان هم لیبرال نبودند و فقط برای فریب مردم و کسب امتیازات بیشتر در قدرت دولتی «نقاب دروغین لیبرالیسم بورژوازی» را به چهره زده بودند.^۳ اختلافات بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی، که اکثریت مجلس شورای اسلامی را به دست داشت، در انتخاب نخست‌وزیر شدت یافت. پس از آنکه بنی‌صدر دریافت مجلس به فرد مطلوب او یعنی مصطفی میرسلیم برای احراز پست نخست‌وزیری رأی اعتماد نخواهد داد، ناگزیر محمدعلی رجایی را به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی کرد. رجایی توانست با اخذ رأی نمایندگان مجلس به نخست‌وزیری انتخاب شود. اقلیت این انتخاب را گام جدید حزب جمهوری اسلامی در جهت به دست گرفتن تدریجی همه ارگان‌های قدرت دولتی دانست.^۴ اما اقلیت در همانجا تصریح کرد که حزب جمهوری اسلامی توان لازم برای به دست گرفتن و حفظ سلطه انحصاری خویش بر دولت را ندارد. بنابراین مجبور است با دیگر جناح‌های بورژوایی همکاری کند.

-
۱. تضادهای درونی هیأت حاکمه، بخش دوم، نبرد خلق؛ شماره ۱، تیرماه ۱۳۵۹، ص ۱۱۹.
 ۲. همان.
 ۳. مبارزه ضدامپریالیستی و مبارزه برای دموکراسی، کار اقلیت؛ شماره ۶۷، مورخه ۵۹/۴/۲۴.
 ۴. بحران درونی هیأت حاکمه و چشم‌انداز آن، کار اقلیت؛ شماره ۷۲، مورخه ۵۹/۵/۲۸.

با عمیق و گسترده شدن اختلافات بنی‌صدر با حزب جمهوری اسلامی و دیگر ارگان‌های حاکمیت، او به سمت سازمان مجاهدین خلق چرخید؛ به طوری که در سخنرانی او در مراسم ۱۴ اسفند ۵۹ که به منظور بزرگداشت دکتر محمد مصدق در دانشگاه تهران برگزار شده بود، این مراسم که با برنامه‌ریزی مجاهدین خلق به خشونت گرائید، پیوند رئیس‌جمهور با مجاهدین را مستحکم‌تر ساخت. از آن پس رئیس‌جمهور و مجاهدین با اتکاء به یکدیگر تلاش می‌کردند رقیب اصلی را که حزب جمهوری اسلامی بود از صحنه سیاسی کشور حذف کنند. اقلیت حادثه ۱۴ اسفند را آغاز مرحله جدیدی در روند درگیری‌های دو جناح ارزیابی و پیش‌بینی می‌کرد که این روند می‌تواند به سقوط بنی‌صدر بینجامد که «در این شرایط بحرانی موجب بروز یک سلسله درگیری‌های حاد و اعتراضات شدید خواهد شد و روند تضعیف و بی‌اعتبار شدن حزب را تسریع خواهد کرد.» اقلیت به هواداران توصیه می‌کند که در این شرایط خطیر به هوش باشند تا بتوانند به وظایف خود عمل کنند.

شرایط سیاسی کشور رو به ناآرامی می‌رفت. هر روز هواداران مجاهدین در گوشه و کنار شهر آشوب می‌کردند. تلاش برای متقاعد ساختن رئیس‌جمهور به عمل در چارچوب قانون با شکست مواجه شد. در نوزدهم فروردین سال ۶۰ دادستانی کل انقلاب اطلاعیه‌ای صادر کرد و در آن از کلیه گروه‌های سیاسی خواست: برای برگزاری میتینگ و تظاهرات از وزارت کشور اجازه بگیرند. احزاب و سازمان‌ها حق مسلح کردن اعضای خود را ندارند و این احزاب و سازمان‌ها باید سلاح‌های خود را به سپاه پاسداران تحویل دهند. کلیه احزاب و گروه‌ها در بیان آرا و افکار سیاسی آزادند، به شرط اینکه مشتمل بر دروغ، تهمت و تحریک نباشد. کلیه احزاب و گروه‌ها اجازه مناظره و بحث‌های عقیدتی و سیاسی از طریق وسایل ارتباط جمعی را - در حدود امکانات - دارا می‌باشند؛

۱. بررسی اوضاع سیاسی و رهنمودهایی به هواداران، کار/اقلیت؛ شماره ۱۰۳، مورخه. ۵۹/۱۲/۲۷

مگر آنها که اعلام مبارزه مسلحانه بر ضد نظام جمهوری اسلامی کرده و موضع خود را تغییر نداده‌اند.^۱

اقلیت مانند سازمان مجاهدین خلق و تعدادی دیگر از گروه‌ها که خواهان براندازی حاکمیت بودند، این اطلاعیه را رد کردند. بدین ترتیب آخرین فرصت برای بازگشت آرامش به کشور از دست رفت.

سیر تحولات به تعبیر اقلیت خارق‌العاده بود؛ به طوری که «سازمان‌های انقلابی به سرگیجه ناشی از تحولات دچار» شده بودند.^۲ این سازمان‌ها، فرسنگ‌ها عقب‌تر از حوادث به دنبال آن کشیده می‌شدند و حتی «جنبش انقلابی چپ ایران» نیز توان هماهنگی با این تحولات را نداشت. به گمان اقلیت بحران همه‌جانبه چنان جمهوری اسلامی را دربر گرفته بود که «بورژوا لیبرال‌های ترسو و بزدل» نیز جرأت یافته بودند که ادامه حکومت جناح مسلط یعنی حزب جمهوری اسلامی را زیر سؤال کشند؛ ولی «سازمان‌های انقلابی گیج و حیران تنها نظاره‌گر رویدادها» بودند. در تحلیل اقلیت اعتماد توده‌ها به حاکمیت مدام در حال از میان رفتن بود و شکاف درونی بالایی‌ها که انعکاس بحران بود مدام عمیق‌تر می‌شد و جمهوری اسلامی به ناتوانی خود اعتراف می‌کرد. توصیف اقلیت از شرایط اقتصادی و سیاسی منطبق بود با این اصل لنینی در مهیا بودن شرایط برای سرنگونی حاکمیت: «پایینی‌ها نمی‌خواهند و بالایی‌ها نمی‌توانند». بنابراین اقلیت بشارت می‌داد «باید در انتظار اشکال عالی‌تر مبارزات انقلابی توده‌ها و خیزش نوینی در مبارزات آشکار آنها بود. همه این شواهد نشان می‌دهد که بروز یک بحران حاد امری بسیار محتمل است. ما در مرحله پیش از طوفان، درآستانه رویدادهای تاریخی عظیمی قرار گرفته‌ایم و به مرحله نوینی از رشد مبارزات انقلابی و جنبش توده‌ای نزدیک می‌شویم. فقط جرقه‌ای ناچیز کافی است تا حریقی سترگ برپا سازد.» اقلیت در حالی که تأکید می‌کند در شرایط

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۶۰/۳/۱۸.

۲. پیش از طوفان، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۲، مورخه ۶۰/۳/۱۳.

۳. همان.

موجود حتی «بزدلان جبهه ملی و نهضت آزادی» جرأت عرض اندام یافته‌اند، روشن نمی‌سازد که چرا سازمان‌های انقلابی از تحولات بسیار عقب مانده‌اند؟ و دچار سرگیجه شده‌اند؟ اما همه این عقب‌ماندگی‌ها مانع از آن نمی‌شد که اقلیت میوه قدرت را در نزدیک دستان خود نبیند.

اقلیت توصیه می‌کند که همه سازمان‌های انقلابی، باید قطبی انقلابی تشکیل داده و از این طریق بر دمکرات‌های انقلابی نظیر مجاهدین خلق تأثیر بگذارند و آنها را از بنی‌صدر جدا سازند. «باید در این دوران پیش از طوفان تمامی تلاش خود را به کار گرفت، اتحادها را به نحوی سازمان داد؛ و کار وسیع تبلیغ؛ ترویج و سازماندهی را در جهتی هدایت کرد که با بروز یک بحران حاد، توده‌ها را به سوی یک نبرد قطعی رهبری کرد و در جهت تکمیل انقلاب گام برداشت.»^۱ کار اقلیت، در تحلیل شرایط روز در مقاله‌ای چنین نتیجه گرفت که در این کشاکش انقلاب و ضدانقلاب فقط دو راه وجود دارد: یا تکمیل انقلاب و یا راه قانونیت بورژوازی.^۲ این مقاله دو نگاه در مرکزیت اقلیت را باز می‌تاباند. جناحی در مرکزیت بر این اعتقاد بودند که انقلاب که اقلیت و دمکرات‌های انقلابی آن را نمایندگی می‌کنند شکست خورده و مغلوب حاکمیت شده است. در این صورت باید عقب‌نشینی کرد و شیوه‌های مبارزه قانونی را برگزید و جناح دیگر بر این اعتقاد بود حاکمیت که ضدانقلاب را نمایندگی می‌کند هنوز نتوانسته بر انقلاب چیره شود. بنابراین می‌توان امید داشت که در کشمکش این دو، انقلاب پیروز شود.

اقلیت بر این پندار بود که می‌تواند مجاهدین خلق را از بنی‌صدر جدا سازد؛ ولی نمی‌دانست که مجاهدین رئیس‌جمهور را ابزار دست خود ساخته‌اند و می‌خواهند از طریق او جناح مسلط را حذف کنند. نصایح رهبری انقلاب به رئیس‌جمهور کارساز واقع نشد. بنابراین او که از چندی پیش مخفی شده بود، در روز بیستم خرداد از فرماندهی کل قوا عزل شد. در فردای آن روز مجاهدین خلق

۱. همان.

۲. دو تاکتیک در برخورد با انقلاب ایران، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۳، مورخه ۶۰/۳/۲۰.

با انتشار بیانیه‌ای اعلام کردند که نسبت به جان رئیس‌جمهور بیمناکند و تأکید کردند: «در این شرایط، حمایت از شخص رئیس‌جمهور و حفاظت از جان او را یک وظیفه مبرم انقلابی در سراسر کشور تلقی می‌کنند.»^۱

بنی‌صدر در ۲۲ خرداد بیانیه‌ای صادر کرد و در آن مردم را به مبارزه علیه حاکمیت فراخواند. مجاهدین خلق بار دیگر در ۲۶ خرداد اعلام کردند که جان رئیس‌جمهور در خطر جدی است و در اطلاعیه سیاسی نظامی خود که در ۲۸ خرداد منتشر کردند رسماً به حاکمیت اعلان جنگ دادند. اقلیت نیز از هواداران خود می‌خواهد که شعارهای انقلابی را به درون تظاهرات و اعتراضات مردم ببرند و ضمن آن که نوک تیز حملات خود را به سوی حزب جمهوری اسلامی نشانه می‌روند، لیبرال‌ها را که قصد دارند سوار موج شوند افشا نمایند.^۲ اقلیت می‌افزاید که حزب جمهوری اسلامی در صدد است کار را یکسره کرده و تضادهای درونی هیأت حاکمه را حل کرده و تمامی ارگان‌ها را در خدمت خود بیاورد و این سیاست نیز «مورد تأیید امپریالیسم آمریکا» قرار گرفته است. اقلیت در این شرایط همچنان نگران لیبرال‌هاست. همواره هشدار می‌دهد که آنان می‌خواهند خود را آلترناتیو قدرت به توده‌ها معرفی کنند در حالی که تجربه نشان داده که آنان نمی‌توانند آلترناتیو قدرت باشند. اقلیت که احساس حاشیه‌نشینی در تحولات جاری دارد، بار دیگر تأکید می‌کند که گروه‌های انقلابی قبل از آنکه دیر شود باید یک بلوک انقلابی تشکیل داده و به مقابله سیاست‌های حاکمیت بروند. اقلیت برای آنکه برای خود سهمی در تحولاتی که گمان می‌کرد اتفاق خواهد افتاد، قائل شود، به هواداران توصیه می‌کند «تا هنگامی که سازمان شعار لحظه کنونی؛ تاکتیک و پلاتفرم خود را ارائه ندهد هواداران سازمان نباید منتظر بمانند. باید در مبارزات توده‌های مردم به ویژه مبارزات خیابانی فعالانه شرکت کنند، هواداران سازمان باید بکوشند ضمن شرکت همه‌جانبه در مبارزات خودبه‌خودی

۱. نشریه مجاهد؛ شماره ۱۲۵، ص ۱.

۲. دو جنبه نتایج تحولات اخیر، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۴، مورخه ۶۰/۳/۲۷.

توده‌ها سطح مبارزه و شعارها را ارتقاء دهند.^۱

در روز شنبه سی‌ام خرداد عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس مطرح شد. در بعد از ظهر آن روز هواداران سازمان مجاهدین خلق که میلیشیا نامیده می‌شدند، با حمل سلاح‌های سرد در چند خیابان مرکزی تهران راهپیمایی کردند. مردم پس از اطلاع از راهپیمایی مسلحانه مجاهدین خلق به مقابله با آنان پرداختند و تعدادی در این درگیری‌ها کشته شدند. در فردای آن روز بنی‌صدر با رأی نمایندگان مجلس از ریاست جمهوری خلع شد.

شورش مجاهدین خلق با هر انگیزه و هدفی که صورت گرفت آنان را وارد فاز نظامی کرد. به نظر می‌رسد اقلیت که به فرسنگ‌ها فاصله گروه‌ها از حوادث اعتراف می‌کند، آمادگی لازم برای ورود به فاز نظامی را نداشت و در حقیقت مجاهدین خلق منحنی شدن را به آنان تحمیل کردند و آنان در برابر عملی انجام شده فرار گرفتند. ورود به فاز نظامی که الزامات خاص خود را داشت، برای اقلیت غافلگیرانه بود. آنان ترجیح می‌دادند به سیاست کج‌دار و مریز خود ادامه دهند؛ هم از «قانونیت بورژوازی» بهره‌مند شوند و هم در پناه «لیبرالیسم دروغین» آشکارا شعار سرنگونی سر دهند. آنان حتی فاقد شعار مناسب برای «لحظه کنونی» بودند و تنها توصیه‌شان به هواداران این بود که در مبارزات خیابانی شرکت فعالانه داشته باشند. این مبارزات خیابانی عمدتاً از سوی مجاهدین خلق هدایت و رهبری می‌شد. اقلیت ضمن آنکه مجاهدین را انقلابی‌ترین نیرو در صحنه نبرد می‌داند، یادآور می‌شود که هنوز بندبازی بین توده‌ها و تغییر از بالا را رها نکرده است.^۲ اقلیت اکنون در پی این بندبازان می‌دوید. این فرصت هرگز پیش نیامد که اعضا و هواداران از مرکزیت سازمان متبوع خود بپرسند که چرا بار دیگر «دنبالچه خرده‌بورژوازی» شدند؟ و چرا بدون آن که برنامه‌ای روشن برای مبارزه و سرنگونی داشته باشند آنان را تشویق و تحریک کرده و سپس در

۱. همان.

۲. مقاله درون تشکیلاتی وضعیت جدید و وظایف جدید، مورخه ۶۰/۳/۳۰.

خیابان‌ها رها کردند؟

اقلیت برای آن که مشی مستقل پرولتری برای سرنگونی حاکمیت را نشان دهد برنامه پنجگانه‌ای ارائه می‌کند. در این برنامه ضمن آنکه یادآور می‌شود که سرنگونی رژیم فعلاً امکان‌پذیر نیست، محور تاکتیکی شرایط کنونی را بیداری سیاسی توده‌ها، آگاهی بر قدرت خویشتن و ضرورت مبارزه مسلحانه علیه رژیم می‌داند. مضمون اساسی و اصلی این پلاتفرم پنجگانه تشکیل «جوخه‌های رزمی برای سرکوب کمیته‌ها و پاسداران» است. این پلاتفرم همچنین خواستار تشکیل مجلس مؤسسان از راه انقلابی است و جهت‌گیری عملی آن قیام مسلحانه و جنگ انقلابی توده‌ای است. اقلیت زمانی از پلاتفرم سرنگونی سخن می‌گفت که سازمان‌شان دچار بحران ایدئولوژیک بود.

محمد رضا دبیری فرد [حیدر] در یک مقاله درون تشکیلاتی به دیدگاهی درون سازمان که می‌خواهد پیش از مبارزه ایدئولوژیک عمیق و همه‌جانبه، یک نظر را درون سازمان رسمیت بخشد حمله می‌کند و آن را سکتاریستی و انشعاب‌طلبانه می‌داند که هیچ اعتقادی به مبارزه ایدئولوژیک ندارد. تاریخ دقیق نگارش مقاله دبیری فرد روشن نیست. احتمالاً این مقاله در روز سی‌ویکم خرداد نگارش یافته و یا تکمیل شده است. به هر تقدیر این مقاله در تعارض آشکار با پلاتفرم پنجگانه که احتمالاً نظریه اکبر کامیابی [توکل] بود قرار دارد. دبیری فرد با تکرار ترجیح‌بند اقلیت یعنی: «وخامت اوضاع اقتصادی، تورم، گرانی، بیکاری، بی‌خانمانی و... ابعاد بی‌سابقه‌ای یافته و توده‌ها با فقر و فلاکت عظیمی دست به‌گریبان هستند، نارضایتی توده‌ها از رژیم جمهوری اسلامی و وضعیت کنونی با شتاب بی‌مانندی رشد و گسترش می‌یابد»، راهکارهای دیگری برای سرنگونی پیشنهاد می‌دهد. او می‌گوید چون دمکراسی سیاسی اهمیت دارد، در این شرایط شعار ما باید «آزادی‌های سیاسی و شوراهای انقلابی» باشد؛ زیرا این شعار می‌تواند موجب ارتقاء سطح و شکل مبارزات توده‌ها گردد و در این صورت شرایط «طرح شعار

سرنگونی (و نه خود سرنگونی) حاکمیت فراهم می‌شود.» احتمالاً مقصود دبیری فرد از «نه خود سرنگونی» تعریضی است به پلاتفرم پنجگانه و طرح جوخه‌های رزمی. دبیری فرد پیشنهاد می‌دهد که شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی را باید به میان توده‌ها برد. زیرا طرح این شعار می‌تواند مقدمه‌ای برای شعارهای ارتقا یافته‌تر باشد. او همچنین همسویی با لیبرال‌ها را امری عینی و اجتناب‌ناپذیر دانسته و یادآور می‌شود که ما نیز باید مانند مجاهدین از بنی‌صدر حمایت کنیم. البته این حمایت باید کاملاً آگاهانه صورت گیرد. باید با نشان دادن سازشکاری و ناپیگیری بنی‌صدر وی را منفرد ساخت. دبیری فرد پیشنهاد می‌دهد که باید تظاهرات موضعی را سازماندهی کنیم، زمینه مناسب برای اعتصاب را فراهم سازیم و چون «از آنجا که بروز قیام‌هایی در آینده محتمل است، از هم‌اکنون خود را باید برای رهبری چنین قیام‌هایی آماده نماییم». دبیری فرد احتمال می‌دهد که مبارزات مردم اشکال قهرآمیز و نه الزاماً مسلحانه به خود بگیرد. در این صورت مضمون عینی چنین قهری سرنگونی بلاواسطه حاکمیت نیست. بنابراین دیدگاهی که توده‌ها را دعوت به اعمال قهر انقلابی به منظور سرنگونی آن می‌کند - از آنجا که شرایط عینی سرنگونی فراهم نیست - دیدگاهی است ماجراجویانه و خطرناک که می‌تواند ضربات جبران‌ناپذیری بر پیکر جنبش انقلابی وارد آورد.

درگیری دو جناح درون اقلیت کاملاً آشکار است. جناحی مبارزه مسلحانه را توصیه و تجویز می‌کرد و نزدیکی به بنی‌صدر را که عده‌ای «برج عاج‌نشین» تبلیغ می‌کردند رفرمیسم و قربانی کردن آرمان‌های پرولتاریا می‌دانست. و جناح دیگر طرح شعار سرنگونی را ماجراجویی و خطرناک می‌دانست. تحلیل‌های متعارض از وجود بحران درون سازمانی حکایت می‌کرد.

جنگ از دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم

اکبر کامیابی در مقاله‌ای درون تشکیلاتی، که در اوایل تیرماه سال ۶۰ انتشار

یافت، اعتراف می‌کند که از همان آغاز جدایی از اکثریت شاهد دو نوع گرایش درون سازمانشان بودند و اکنون اختلافات درونی کمیته مرکزی موقت چنان گسترده شده است که در کوچک‌ترین مسائل نیز بروز می‌یابد. کامیابی می‌نویسد به همین علت به زودی پلنومی تشکیل می‌گردد تا رهبری سازمان و وظایفش را برای مدتی دیگر تعیین نماید. کامیابی می‌نویسد نخستین مسئله‌ای که به نحو قاطع اختلافات ایدئولوژیک را نشان داد مسئله جنگ بود. H&R [حیدر و بهروز؟] با ارتجاعی - تدافعی خواندن جنگ، ماهیت سوسیال شونیستی خود را آشکار کردند و تدریجاً خود را از هیأت سیاسی کنار کشیدند و همکاری خود را با نشریه کار نیز قطع کردند.^۱

اطلاع دقیقی از مواضع H&R درباره جنگ در دست نیست. ولی در یک تحلیل درون گروهی، که نویسنده آن معلوم نیست، درباره جنگ سخن گفته شده است. عنوان این تحلیل «بررسی جنگ از دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم» است. این تحلیل حاوی تناقضات و پریشان‌گویی‌های عجیب و غریبی است. نویسنده می‌گوید که جنگ عراق - ایران در حال حاضر (در لحظه تاریخی) ارتجاعی است. زیرا: ۱. موجب تقویت ارتش و بورژوازی در ایران می‌شود. ۲. مواضع امپریالیسم را از لحاظ اقتصادی و سیاسی تقویت می‌کند. ۳. کشورهای مرتجع عربی تقویت می‌شوند. ۴. مبارزه علیه صهیونیسم تضعیف می‌گردد. ۵. مواضع اردوگاه سوسیالیسم به طور کلی تضعیف می‌گردد. ۶. مبارزه مستقل توده‌ها در ایران و عراق به بهانه جنگ توسط دول این دو کشور تخطئه می‌گردد، هر دو دولت مشکلات اقتصادی را به گردن دیگری می‌اندازند. نویسنده در ادامه می‌افزاید این جنگ از جانب ایران دفاعی است. زیرا نبرد ایران علیه عراق، اولاً سبب تضعیف عراق و تضعیف ایران می‌گردد و این امکان برقراری سرکردگی را از هر دو جانب تضعیف می‌کند. ثانیاً، نبرد ایران علیه عراق باعث تضعیف نقش عراق و ایران برای تأمین سرکردگی شده و این امر موجب تضعیف امپریالیسم و دول مرتجع می‌گردد. ثالثاً باید در نظر داشته باشیم که

۱. توکل، مقاله درون تشکیلاتی، مورخه ۶۰/۴/۱.

تنها راه پایان جنگ، جنگ علیه عراق است تا از خاک ایران بیرون رود. رابعاً عدم جنگ علیه عراق، باعث تصرف برخی نقاط ایران از جانب عراق می‌شود و این امر مبارزه ملی را تقویت نموده و مبارزه کارگری و دمکراسی توده‌ای را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. نویسنده که گویا فراموش کرده بود این جنگ را ارتجاعی خوانده، در ادامه می‌افزاید جنگ ایران علیه عراق از لحاظ تاریخی مترقی است. زیرا اگر چه در لحظه کنونی باعث تقویت بورژوازی و ارتش می‌شود، اما از آنجا که این نبرد باعث تضعیف عراق می‌شود و سرکردگی عراق و ایران - در منطقه خلیج فارس - هر دو تأمین نمی‌شود؛ و روحانیت حاکم در تداوم جنگ به تضعیف بورژوازی خواهد کوشید؛ دول مرتجع عربی نیز دوباره به ثبات دلخواه خود نخواهند رسید؛ و سوریه و لیبی و الجزایر در صورتی که عراق به پیروزی دست نیابد، از موقعیت بهتری برخوردار خواهند گشت، از لحاظ تاریخی مترقی است. بالاخره نویسنده می‌گوید: جنگ ارتجاعی - دفاعی کنونی با جنگ میهنی متفاوت است، زیرا این جنگ به لحاظ لحظه تاریخی مترقی نیست و از این رو با عناصر ارتجاعی جنگ در لحظه کنونی باید مبارزه کرد و عناصر مترقی جنگ را تقویت نمود. در لحظه کنونی مبارزه ارتش و بورژوازی علیه عراق ارتجاعی است؛ از این رو از دادن هرگونه اعتبار جنگی به ارتش باید خودداری کرد... باید از هرگونه امتیازی به ارتش و انسجام آن به مخالفت پردازیم.

دانسته نیست آیا مقصود کامیابی از ارتجاعی - تدافعی دانسته شدن جنگ توسط H&R معطوف به این مقاله است یا خیر؟ صرفنظر از تناقضات و استدلال بی‌پایه و اساس نویسنده و یا نویسندگان تحلیل، آشکار است که این تحلیل در هر صورت با مواضع رسمی اقلیت در تعارض است. همان گونه که دیدیم اقلیت جنگ را از هر سو غیرعادلانه و ارتجاعی می‌دانست. گذشته از مواضع H&R درباره جنگ، کامیابی می‌افزاید که بالاخره پس از چند ماه دریافتیم که این دو تن اساساً مواضع ایدئولوژیک سازمان را قبول ندارند. R به صراحت اعلام می‌کرد که مصوبات کنگره‌های ۲۰ و ۲۲ برای گذار مسالمت‌آمیز را پذیرفته است. اما H که هیچ‌گاه صراحت لازم را نداشته و همیشه نظرات خود را پنهان می‌ساخت، اکنون همان

نظرات را با عدم صراحت، بیان می‌کند و حتی برخلاف R اعلام می‌کند که به تزه‌های رویونیستی دولت عموم خلق و حزب عموم خلق گرایش دارد. این اشاره‌ای بود به گزارش خروشچف به کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی. خروشچف در آن گزارش، مسئله محوری عصر را صلح قلمداد کرد و در نتیجه فرمول‌بندی‌های لنین در مورد امپریالیسم و انقلاب پرولتری را کهنه شده اعلام نمود و با تعیین‌کننده دانستن اردوگاه سوسیالیسم، به طرح رقابت و همزیستی مسالمت‌آمیز در سیستم اجتماعی جهانی پرداخت. در حالی که لنین وقوع جنگ را در عصر حاضر اجتناب‌ناپذیر می‌دانست؛ به اعتقاد او بدون جنگ‌های داخلی، بدون جنگ‌های آزادیبخش و بدون جنگ‌های انقلابی و عادلانه نمی‌توان ریشه جنگ‌ها را خشکاند و مرتجعین را به خاک سپرد.

کامیابی می‌افزاید که خروشچف با تبلیغ گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم در عمل انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کرد. موضع دیگری که خروشچف مطرح کرد و H به پذیرش آن گرایش داشت و کامیابی آن را انحراف از مارکسیسم - لنینیسم می‌دانست «دولت عموم خلق و حزب عموم خلق بود.» خروشچف اعلام کرد که دیکتاتوری پرولتاریا وظایف خود را در اتحاد جماهیر شوروی به پایان رسانده و اکنون جای خود را به دولت عموم خلق سپرده است و این انحرافی آشکار از آموزه‌های لنین است؛ چون دیکتاتوری پرولتاریا هیچ‌گاه جای خود را به دولت عموم خلق نمی‌دهد؛ بلکه همانگونه که لنین در «دولت و انقلاب» گفته، دولت به تدریج زوال می‌یابد. کامیابی در خاتمه با تکرار نظر خود مبنی بر نیمه‌کاره ماندن انقلاب می‌نویسد: «همان‌گونه که مارکس و انگلس و لنین به ما رهنمود می‌دهند وظیفه ما تکمیل انقلاب است و با توجه به جمع‌بندی‌های مارکس و لنین از انقلاب‌های تکمیل نشده ممکن است یک قیام مجدد دیگری صورت بگیرد و یا آنکه ممکن است قیام دیگری صورت نگیرد و انقلاب به شکست قطعی بینجامد». البته کامیابی پیش‌بینی می‌کند که یک بحران ژرف در راه است و احتمال یک قیام مجدد نیز وجود دارد. بنابراین باید به فوریت دست به کار شده «هر چه سریع‌تر خود را برای درگیری‌های حادی که در آینده‌ای نه چندان

دور پیش خواهد آمد از جهت سیاسی، نظامی و سازمانی آماده کنیم.» کامیابی در خاتمه نظر خود درباره شیوه برخورد با اختلافات را چنین اعلام می‌کند: «رفقایی که مصوبات کنگره‌های ۲۰ و ۲۲ را پذیرفتند، نمی‌توانند در مرکزیت سازمان باشند. باید وظایف دیگری به رفقا محول شود تا اینکه پس از یک مبارزه ایدئولوژیک کنگره تصمیم نهایی را بگیرد.»^۱

احتمال می‌دهیم مقصود توکل از H حیدر باشد. او که یک سال پیش از این نظریه‌پرداز شاخص اقلیت در جریان انشعاب بود. اکنون خود از جانب توکل منحرفی تشخیص داده شد که باید از مرکزیت اخراج گردد. در حقیقت دبیری فرد قربانی سستی می‌شد که خود در بنیان نهادن آن در سازمان بی‌نقش نبود.

دیدیم که دبیری فرد پیشنهاد داد که شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی را به میان توده‌ها ببرند. این شعار همان شعار مجاهدین خلق بود. مجاهدین مدت‌ها پیش از این و در پیوند با بنی‌صدر و به منظور تعمیق اختلاف‌ها و تشدید تضاد درون حاکمیت این شعار را مطرح کردند. شاید دبیری فرد متأثر از مجاهدین این شعار را پیشنهاد داد. دبیری فرد با مجاهدین همسویی نشان می‌داد. به هر تقدیر مرگ بر حزب جمهوری اسلامی، شعار محوری و استراتژیک اقلیت شد. اقلیت در سرمقاله تیرماه ارگان خود بار دیگر به کشاکش انقلاب و ضدانقلاب پرداخت و اعلام داشت که جنبش رو به اعتلاء است و در این شرایط نوین باید شعارها، تاکتیک‌ها و وظایف نوینی ارائه داد و چون اکنون «نمی‌توان مستقیماً از توده‌ها سرنگونی قهرآمیز حاکمیت را طلب کرد» باید از ضعیف‌ترین حلقه آغاز نمود و حزب جمهوری اسلامی که مورد نفرت توده‌های مردم است، مناسب‌ترین حلقه می‌باشد. بنابراین «شعار ما در لحظه کنونی مرگ بر حزب جمهوری اسلامی است». اقلیت با این اعتقاد که این شعار مورد قبول همه نیروهای اپوزیسیون است، تاکتیک مناسب با این شعار را طرح شعار تشکیل مجلس مؤسسان می‌داند. اقلیت تأکید می‌کند که طرح شعار مجلس مؤسسان یک هدف مستقل نیست، بلکه شعاری است

کاملاً تاکتیکی؛ زیرا مجلس مؤسسان یکی از مؤسسات بورژوازی است. در نتیجه در کنار مجلس مؤسسان طرح شعارهایی چون شوراهای انقلابی؛ تسلیح توده‌ای و تشکیل میلیشیای توده‌ای ضرورت می‌یابد. اقلیت البته فراموش نمی‌کند که توضیح دهد ممکن است شرایطی پیش آید که بدون گذار از مجلس مؤسسان، حکومت انقلابی توده‌ها تشکیل گردد.^۱

به یاد داریم که در آستانه انتخابات مجلس خبرگان، سازمان چریک‌های فدایی خلق با انتشار جزوه‌ای از تبدیل شدن مجلس مؤسسان به مجلس خبرگان انتقاد کرد اما اینک اقلیت احتمال می‌دهد که برای حکومت انقلابی توده‌ها شاید نیازی به مجلس مؤسسان نباشد.

شعاری که اقلیت مطرح می‌کرد، مخالفانی در سازمان داشت. برخی در اعتراض به شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی نوشتند زمان آن دیری است که سپری شده است و طرح این شعار نشان از عقب بودن و دور بودن از مبارزه طبقاتی دارد. بنابراین نویسنده این مطلب پیشنهاد می‌دهد که سازمان باید علناً و در نشریه کار از خود انتقاد کند. نویسنده، اتحاد عمل با سازمان پیکار و تحریم روزنامه‌های دولتی را که دو ماه پس از تحریم از جانب جبهه ملی صورت گرفت نمونه‌های دیگری از دور بودن سازمان از مبارزه طبقاتی می‌داند.^۲

چهار روز پس از آنکه شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی به عنوان شعار محوری اقلیت در نشریه کار منتشر شد، یعنی در شامگاه هفتم تیرماه، دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی توسط بمبی قوی منفجر گردید. طی این انفجار شماری از مسئولان عالی‌رتبه جمهوری اسلامی از جمله آیت‌الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی و رئیس دیوان عالی کشور به شهادت رسیدند. این بمب‌گذاری توسط سازمان مجاهدین خلق صورت گرفت. مجاهدین امیدوار بودند با این

۱. حول شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی، زنده باد شوراهای انقلابی، پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان متحد شویم، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۵، مورخه ۶۰/۴/۳.
 ۲. مکاتبات درون تشکیلاتی درباره شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی، زنده باد شوراهای پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان و مقاله مربوط به آن در کار، ص ۱۱۵.

ضربات حاکمیت را واژگون سازند. چند روز بعد ابوالحسن بنی‌صدر و مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق مخفیانه از کشور گریختند. متعاقب این حوادث، فضای امنیتی کشور را فراگرفت. اعضا و هواداران اقلیت زندگی مخفی پیشه و به خانه‌های امن نقل مکان کردند. کمیته امنیتی این سازمان با صدور یک بخشنامه رهنمودهای لازم متناسب با شرایط جدید را به اعضا و هواداران ارائه کرد و آنان و خصوصاً اعضای تشکیلات نظامی را تهدید نمود، چنانچه اخبار سازمانی را به بیرون منتقل کنند به شدیدترین وجهی تنبیه خواهند شد.

اقلیت همچنان از کشاکش انقلاب و ضدانقلاب و اعتلاء جنبش سخن می‌گفت؛ و تدارک قیام و جنگ داخلی را فوری‌ترین وظیفه خود می‌دانست. به اعتقاد اقلیت باید جوخه‌های رزمی را سازمان داد و به تسلیح خلق همت گماشت. اقلیت با این تحلیل که شرایط موجود چشم‌انداز یک مبارزه انقلابی را نشان می‌دهد تصریح کرد که محور تاکتیک‌شان تعرض است نه عقب‌نشینی.

اقلیت از تدارک قیام و تعرض و جنگ داخلی سخن می‌گفت، ولی اخباری که از استان‌ها می‌رسید حاکی از پراکندگی هواداران بود. «رفقای نقده در حال پراکندگی هستند، تمایل به فعالیت ندارند، به هر نحو که شده می‌خواهند از زیر بار مسئولیت‌ها شانه خالی کنند، از این رو باید فکر دیگری اندیشید... رفقای نقده به تمام اصول تشکیلاتی پشت پا زده و قایم شده‌اند».

در گیلان هم «... عموم بچه‌ها فرار کرده‌اند و به همین خاطر ارتباطات گسسته است و من نتوانستم ارزیابی دقیق و مستقیمی از نیروهای بخش‌های مختلف به دست آورم... تعداد دستگیری‌ها کاهش یافته و بسیاری از دستگیرشدگان آزاد شده‌اند!» (۱) در منطقه هیچ سیاست واحد و معینی برای نیروهای هوادار و افراد مرتبط با تشکیلات وجود ندارد و عموماً ویلان و سرگردانند. بیکاری آفت جان نیروها شده و چنانچه ارتباطات منظمی برای انتقال اخبار و گزارش‌ها وجود

۱. رکود سیاسی یا افت موقتی، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۸، مورخه ۶۰/۴/۲۴.

۲. گزارش درون تشکیلاتی، مورخه ۶۰/۴/۲۸.

نداشته باشد، نیروهایمان منفعل خواهند شد. در حال حاضر حدود ۵۰-۴۰ نفر از هواداران در جنگل‌ها مخفی شده‌اند و اکثراً بلا تکلیف و سرگردانند.^۱ مشابه این گزارش‌ها از دیگر استان‌ها نیز در دست است. ولی مرکزیت سازمان ترجیح داد این گزارش‌ها را نادیده انگارد و همچنان بر تحلیل خود پای فشرد. این مرکزیت حتی به خودفریبی نیز دست زد و با اشاره به بی‌انگیزگی کارگران در مبارزه علیه حاکمیت می‌نویسد: «این عقب‌نشینی موقت برای تجدید قواست؛ این یک عقب‌نشینی موقت است تا جنبش با نیروی بیشتر به تعرض بپردازد».^۲ شاید اقلیت با مشاهده بی‌رغبتی هواداران و کارگران بر جنگ داخلی تأکید می‌کرد. «زمان نبرد قطعی هنوز فرانسیده است.»^۳ اقلیت اظهار می‌داشت: «رژیم جمهوری اسلامی در آستانه سقوط قرار گرفته است»^۴، ولی دانسته نیست چرا در حالی که سقوط جمهوری اسلامی را قریب‌الوقوع می‌داند باز اعلام می‌کند آغاز قیام هنوز در دستور قرار نگرفته است.^۵ بنابراین اقلیت که سخت دچار سردرگمی شده بود، رهنمودهایش به هواداران نسبت به گذشته تغییر محسوسی نیافت. اقلیت ضمن اعتراف به کمبود کادرهای ورزیده و فقدان سیاست و برنامه مدون در جنبش کمونیستی از هواداران می‌خواهد که کمیته‌های محلی و کمیته‌های ویژه تشکیل دهند. وظیفه کمیته‌های ویژه آموزش و سازماندهی جوخه‌های رزمی است تا بتواند در آینده وظیفه هدایت و رهبری و فرماندهی میلشیا و ارتش توده‌ای را به عهده بگیرد.^۶ به گمان اقلیت سازماندهی جوخه‌های رزمی و اصولاً عملیات مسلحانه یکی از مسائل حاد جنبش کمونیستی می‌بود که موافقان و مخالفانی

۱. گزارش درون تشکیلاتی اوضاع سیاسی منطقه گیلان و امکانات و نیروهای فعال ما، مورخه ۶۰/۴/۵.
۲. عقب‌نشینی موقت کارگران تعرض گسترده آنها را در پی خواهد داشت، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۸، مورخه ۶۰/۴/۲۴.
۳. چون کوه استوار و چون پولاد مقاوم و سرسخت باشیم، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۷، مورخه ۶۰/۴/۱۷.
۴. چگونه می‌توان انقلاب را به جلو سوق داد، کار اقلیت؛ شماره ۱۲۱، مورخه ۶۰/۵/۱۴.
۵. تحریم انتخابات ریاست جمهوری، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۷، مورخه ۶۰/۴/۱۷.
۶. شرایط نوین؛ سازماندهی نوین، کار اقلیت؛ شماره ۱۲۰، مورخه ۶۰/۵/۷.

داشت. این اختلاف دیدگاه از ارزیابی متفاوت شرایط حاصل می‌شد. بر اساس تحلیل جناح مسلط در سازمان به رغم تمامی فراز و فرودها، جنبش اعتراضی توده‌ها علیه حاکمیت به رکود نگرائیده و احتمال یک قیام مجدد همچنان وجود دارد. این جناح با برشمردن مواردی که آن را بحران حاکمیت می‌داند، تأیید می‌کند «نه تنها هیچ‌گونه دلیلی بر تخفیف بحران اقتصادی و سیاسی وجود ندارد بلکه تشدید آن را می‌بینیم.»^۱ بنابراین اقلیت نتیجه می‌گیرد که تدارک قیام به منظور تکمیل انقلاب امری فوری و عاجل است و سازماندهی رزمی و عملیات رزمی جزء جدایی‌ناپذیر تدارک قیام محسوب می‌شود. مقاله‌نویس اقلیت بر این پندار است که یک جنگ داخلی تمام عیار بین انقلاب و ضدانقلاب در جریان است. او جنگ در کردستان و ترورها را از مصادیق این جنگ داخلی برمی‌شمرد و شرکت در اشکال مختلف جنگ داخلی از جمله عملیات پارتیزانی را به منظور کسب تجربه و آموزش نظامی ضروری می‌داند. اقلیت دو هدف برای جوخه‌های رزمی برمی‌شمرد. هدف بلندمدت؛ سازماندهی، آموزش و تربیت رهبران جنبش توده‌ای برای زمانی که قیام صورت می‌گیرد و هدف فوری؛ ترور خائنین به خلق و مصادره‌های مالی و تسلیحاتی می‌باشد. اقلیت که می‌داند ترور با مبارزه مسلحانه ناسازگار است آن را «با در نظر گرفتن جوانب مختلف مسئله امری مجاز» برمی‌شمرد.^۲ اقلیت این جوخه‌های رزمی را به سه سطح تقسیم می‌کند؛ جوخه‌های سازمان، جوخه‌های وابسته به سازمان و جوخه‌های هواداران و تأکید می‌کند که جوخه‌های هواداران نباید هیچ توقع و انتظاری از سازمان داشته باشند و باید کاملاً خودکفا باشند.

نویسنده در ادامه، اختلافات درون سازمان و درون جنبش کمونیستی درباره جوخه‌های رزمی را علنی کرده و به آن پاسخ می‌دهد. او می‌گوید برخی بدون توجه به جنگ داخلی که سراسر میهن را دربر گرفته است و بدون درک تدارک

۱. سازماندهی جوخه‌های رزمی و عملیات رزمی، کار اقلیت؛ شماره ۱۲۲، مورخه ۶۰/۵/۲۱.
۲. همان.

قیام، عملیات رزمی را آنارشیستی و بلانکیستی می‌خوانند. نویسنده ترجیح می‌دهد از مخالفین درون سازمان سخنی به میان نیاورد. بلکه نمونه تیپیک این دیدگاه را سازمان پیکار معرفی می‌کند. ولی می‌افزاید که این سازمان هیچ‌گاه درک درستی از مبارزات توده‌ها نداشته است. او می‌نویسد زمانی که مردم به پادگان‌ها هجوم بردند، پیکار افزایش حقوق کارگران را مطرح می‌کرد و زمانی که مردم ناآگاهانه از حاکمیت دفاع می‌کردند، شعار سرنگونی می‌داد؛ و بدین ترتیب با اتخاذ تاکتیک‌های نادرست ضربات جدی به مبارزات طبقه کارگر وارد آورده است. نویسنده دیگر نیازی نمی‌بیند که توضیح دهد سازمان پیکار همان سازمانی است که چندی قبل اقلیت خود را به دامن او آویخت تا مراسم روز کارگر را برگزار کند. نویسنده بار دیگر درستی ترور را در این شرایط یادآور شده و می‌افزاید همان‌طور که لنین اشاره دارد ترور در شرایطی محکوم است که خلق انقلابی نباشد.

نویسنده ادامه می‌دهد کسانی که عملیات رزمی را منوط به روحیات توده‌ها ساخته‌اند دنباله‌روان جنبش خودبخودی و در نتیجه مبتذل‌کنندگان مارکسیسم هستند در حالی که باید شرایط حاکم بر کل جنبش توده‌ای را در نظر گرفت که آیا دوران رکود سیاسی است یا دوران تعرض و اعتراض؟^۱ این دیدگاه مخالفینی نیز درون اقلیت داشت که در رأس آنان حیدر [محمدرضا دبیری‌فرد] قرار گرفته بود. وی در نقد این دیدگاه مقاله‌ای در ده صفحه با عنوان «درباره بکارگیری تاکتیک‌های مسلحانه در شرایط کنونی» می‌نویسد. دبیری‌فرد می‌نویسد که سرمقاله شماره ۱۲۲ کار، تلاش دارد درستی تاکتیک مسلحانه را پس از «قیام» به اثبات رساند. اما «نتوانسته اثبات کند که چرا بکارگیری این تاکتیک‌ها در شرایط کنونی (پس از سی‌ام خرداد) درست می‌باشد.»^۲ به عبارت دیگر دبیری‌فرد می‌پرسد اگر تاکتیک مسلحانه چنانچه نویسنده سرمقاله می‌گوید پس از

۱. همان.

۲. حیدر؛ درباره بکارگیری تاکتیک‌های مسلحانه در شرایط کنونی، اسناد درون‌گروهی.

قیام درست بوده است، چرا وی تلاش دارد درستی آن را پس از سی‌ام خرداد به اثبات رساند؟ دبیری فرد این ضعف سرمقاله را پاشنه آشیل مقاله خوانده و یادآور می‌شود که این مقاله کپیبرداری ناقصی است از شرایط روسیه در فاصله بین ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ و تاکتیک‌های سوسیال دموکراسی روسیه.

دبیری فرد با استناد به سخن لنین که جنگ داخلی را شدیدترین فرم مبارزه طبقاتی می‌داند، می‌نویسد: نمی‌توان هرگونه مبارزه طبقاتی را جنگ داخلی نامید. هرگاه شرایط عینی جنگ داخلی فراهم آید درگیری‌های مسلحانه امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. سازمان‌ها و احزاب فقط می‌توانند جنگ داخلی را هدایت و رهبری کنند؛ نه آنکه آن را ایجاد نمایند. مادامی که شرایط عینی جنگ داخلی فراهم نباشد ترور و بمب‌گذاری که توده‌ها در آن نقشی ندارند، نشانه‌های جنگ داخلی نیست و این نوع اقدامات همچنان جدا از توده‌ها باقی خواهد ماند. دبیری فرد ادامه می‌دهد که وجود جنگ در کردستان را نمی‌توان به همه ایران تعمیم داد و ادعا کرد که مبارزه طبقاتی در سراسر میهن شدت یافته است.

سرمقاله برخی منازعات را که پس از انقلاب در نقاطی از کشور روی داد، نشانی از جنگ داخلی دانسته بود. دبیری فرد با اشاره به این مطلب می‌نویسد: «متأسفانه سرمقاله کاری جز این نکرده که فاکت‌های جداگانه و اشکال مختلفی از درگیری‌های مسلحانه را در زمان‌های مختلف با میزان توسعه گوناگون در کنار هم ردیف کرده، حکم کلی حاکمیت جنگ داخلی تمام‌عیار از قیام بدین سو را در ایران صادر نماید و سپس رهنمودهای این چنینی در رابطه با شرایط مشخص اولیه و جنگ پارتیزانی را رونویسی کرده و دستورالعمل نیروهای انقلابی قرار دهد.»

دبیری فرد با نشان دادن ناموزونی آنچه که شرایط عینی و ذهنی می‌خواند، در مناطق مختلف کشور تاکتیک مسلحانه را برای سراسر کشور مجاز نمی‌داند؛ زیرا هنوز در بسیاری از این مناطق مبارزه طبقاتی تا مرحله درگیری‌های مسلحانه شدت نیافته است و توده‌ها توان برگرفتن سلاح را ندارند و بالاخره سخن اصلی

دبیری فرد این است که برخلاف نظر سرمقاله‌نویس کار «قیام جدیدی در حال توسعه و تکامل نیست و جنبش توده‌ای در آستانه یک قیام توده‌ای قرار ندارد و عملیات رزمی و پارتیزانی در اغلب نقاط کشور مجاز نبوده و پیش‌رس می‌باشد.»^۱ بعید به نظر می‌رسد مقاله حیدر که مملو از فاکت‌های تاریخی و رهنمودهای لنین است در سطح سازمان انتشار یافته باشد زیرا در کشاکش رقابت دو جناح دیگر مجالی برای «مبارزه ایدئولوژیک» وجود نداشت.

برخورد با شورای ملی مقاومت

ترورها و بمب‌گذاری‌های مجاهدین خلق پس از ورود به فاز نظامی در سراسر ایران اقلیت را نگران ساخت که بار دیگر از سیر حوادث عقب مانده است. بنابراین برای جبران این عقب‌ماندگی و یافتن جایگاهی در حکومت آینده که ظاهراً در دسترس بود، آنان ناگزیر از مکاتبه با مجاهدین خلق شدند. نامه اقلیت به رهبری مجاهدین در روز هفدهم شهریور یعنی نه روز پس از انفجار دفتر نخست‌وزیری و کشته شدن رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر نوشته شد. گستردگی عملیات نظامی مجاهدین که تمامی اقشار مردم از هر شغل و صنف را هدف قرار داده بود، اقلیت را متقاعد ساخت که سرنگونی حاکمیت حتمی است. بنابراین باید هر چه سریع‌تر خود را با مجاهدین پیوند زد. اما پیوند مجاهدین با بنی‌صدر مانع اصلی بود. اقلیت که همواره از بنی‌صدر به عنوان نماینده بورژوازی وابسته یاد می‌کرد، حداقل در این لحظه و به این سرعت نمی‌توانست تحلیل خود را از وی تغییر دهد. البته در همان ایام جناحی از اقلیت تلاش کرد که تحلیل از بنی‌صدر را تغییر دهد و این مانع بزرگ اتحاد با مجاهدین به لحاظ نظری از پیش روی برداشته شود. در یک مکاتبه درون‌گروهی محمد [؟] بنی‌صدر را نماینده خرده‌بورژوازی خواند که اکنون هدف کمونیست‌ها نیست؛ بلکه کمونیست‌ها باید او را افشا و طرد نمایند. در نتیجه از نظر محمد «در حال حاضر و در کوتاه‌مدت می‌توان وارد ائتلاف‌های

۱. حیدر، همان، ص ۱۰.

لحظه‌ای و تاکتیکی با اتحاد بنی‌صدر - رجوی» شد.^۱ و یا آنکه میثاق ۱۱ ماده‌ای پیشنهادی بنی‌صدر به رغم مضمون «رفرمیستی - بورژوایی» آن و وجود «انحرافات در برنامه و تاکتیک»^۲ به گونه‌ای تنظیم شده است که بتواند دربرگیرنده وسیع‌ترین نیروهای بالفعل اپوزیسیون باشد. بنابراین در شرایط کنونی باید مورد پشتیبانی مشروط کمونیست‌ها قرار گیرد.^۳ نویسنده این ترزا ضمن شکننده دانستن این ائتلاف، نه تنها حمایت بلکه شرکت کمونیست‌ها در این ائتلاف را مجاز اعلام می‌کند. او ضمن اذعان به این نکته که شورای ملی مقاومت پلاتفرم آنان را نخواهد پذیرفت، شرکت در این ائتلاف را منوط به پذیرش پلاتفرم اقلیت توسط شورا نمی‌سازد.^۴ برای او همین که ائتلاف دارای «نقش متری» است کفایت می‌کند که حکم خود را در مورد مجاز بودن پیوستن به شورا اعلام کند.

شاید با پذیرش این دست تحلیل‌ها بود که اقلیت مصمم شد به شورای مقاومت بپیوندد. بنابراین در نامه خود به «دوستان مجاهد» سخنی که حاکی از اشاره به بنی‌صدر باشد به میان نیاورد. اقلیت در نامه خود نوشت که اوضاع بسیار حساس و بحرانی است و همه نیروهایی که به آرمان توده‌ها ایمان دارند باید نسبت به مسائل جامعه مسئولانه برخورد کنند و بالاخره اقلیت اعلام می‌کند «میثاق» تشکیل شورای مقاومت نمی‌تواند بیانگر خواست‌ها و آرمان‌های توده‌ها باشد. در ادامه، اقلیت وظایف موردنظر خود را که دولت موقت انقلابی باید در انجام آنها کوشا باشد، شرح می‌دهد؛ که مهم‌ترین آن تشکیل مجلس مؤسسان انقلابی و دمکراتیک است.^۵ اقلیت که مجلس مؤسسان را نهادی بورژوایی می‌دانست و حتی بشارت داده بود که برای تشکیل حکومت انقلابی توده‌ها شاید نیاز به تشکیل مجلس مؤسسان

-
۱. محمد؛ مکاتبات درون تشکیلاتی درباره نحوه برخورد کمونیست‌ها به اتحاد بنی‌صدر - رجوی، مورخه ۶۰/۵/۲۷.
 ۲. مقاله درون تشکیلاتی؛ تزهایی درباره چگونگی برخورد با شورای ملی مقاومت.
 ۳. همان.
 ۴. همان.
 ۵. مکاتبات و گزارشهای درون تشکیلاتی نامه اقلیت به سازمان مجاهدین خلق، مورخه ۶۰/۶/۱۷.

نباشد، اینک از سر استیصال تشکیل آن را اکیداً خواستار می‌شود. چند روز بعد مجاهدین به نامه اقلیت پاسخ می‌دهند. آنان می‌نویسند هشتاد روز است که از «شروع جنگ انقلابی» علیه رژیم سپری شده است، ولی تاکنون هیچ موضع‌گیری مشخص سیاسی و عمل انقلابی از جانب شما مشاهده نشده است و چون «سکوت ما در قبال تعلق و امروز و فردا کردن شما بر سر موضع‌گیری مشخص انقلابی در این شرایط و ورود به صحنه جنگ انقلابی می‌تواند در آینده به معنای رضایت و حتی تأیید ما در قبال موضع‌گیری مرکزیت سازمان چریک‌های فدایی خلق؛ حتی از جانب توده‌های سازمانی خود شما مورد بازخواست قرار گیرد، لذا بدین وسیله نگرانی انقلابی خود را از انفعال شما در جهت ورود به این جنگ سرنوشت‌ساز و انقلابی اعلام داشته و ...»^۱

مجاهدین که احساس می‌کردند پاسخ اقلیت را چنان که باید و شاید نداده‌اند، بار دیگر به نامه شهریورماه اقلیت پاسخ می‌دهند. این بار نیز از اقلیت انتقاد می‌کنند که به رغم سپری شدن بیش از دو ماه از ایجاد شورای ملی مقاومت، آن سازمان نه تنها به میدان عمل نیامده است، بلکه حتی از موضع‌گیری مشخص نیز غفلت نموده است. این نامه در سه بند تهیه شده است. در بند اول تأکید شده است که «مبارزه ضدامپریالیستی از کانال دمکراتیسم انقلابی می‌گذرد». بنابراین همه نیروهای انقلابی باید حداکثر همکاری را داشته باشند. این بند البته متضمن تهدیدی نیز هست. زیرا مجاهدین می‌افزایند «بدیهی است که تاریخ انقلاب خلقمان گام‌های مثبت و منفی را در این زمینه ثبت خواهد کرد.» اما آنچه موجب نگرانی این نامه به اقلیت شد، بند دوم آن بود. مجاهدین می‌نویسند: «بیوستن شما به شورای ملی مقاومت بر اساس پذیرش میثاق به عنوان مینیمم شرایط همکاری نیروها و شخصیت‌های انقلابی و ترقی خواه و آزاده جهت مبارزه تمام‌عیار علیه رژیم ارتجاعی خواهد بود.» مجاهدین در خاتمه از اقلیت می‌خواهند که نماینده‌ای برای برنامه‌ریزی مشترک

۱. مکاتبات و گزارش‌های درون تشکیلاتی؛ نامه مجاهدین خلق به مرکزیت سازمان چریک‌های فدایی خلق، مورخه ۶۰/۶/۲۰.

نزد رجوی مسئول شورای ملی مقاومت اعزام دارند.^۱ آشکار است که مجاهدین نه تنها انتقاد اقلیت به میثاق شورا را برنتابیده‌اند، بلکه پذیرش میثاق را به عنوان حداقل شرط همکاری قرار داده‌اند و ضمناً تهدید می‌کنند که گام‌های منفی آنان از نظر دور نخواهد ماند. اقلیت بر سر دوراهی مانده بود. نه می‌توانست میثاق را با وجود بنی‌صدر بپذیرد و نه می‌توانست راهی جدا از مجاهدین انتخاب کند. گرچه سانترال‌یسم اقلیت چندان دمکراتیک نبود که آنان را مجبور سازد به اعضا و باقیمانده هواداران درباره اتخاذ هر یک از این دو راه پاسخ دهد، ولی اقلیت ترجیح داد برای اعزام نماینده جهت گفت‌وگو با رجوی با راه کارگر مشورت کند. راه کارگر از اعزام نماینده برای گفت‌وگو با مجاهدین استقبال کرد و گفت که هدف این مذاکره باید اولاً تأمین وحدت جبهه‌ای حول برنامه اصولی؛ و ثانیاً انجام همکاری‌هایی با شورا در چارچوب پلاتفرم مشترک سه جریان اقلیت، راه کارگر و جناح چپ باشد. راه کارگر سه شرط برای مذاکره تعیین می‌کند: ۱. در چارچوب پلاتفرم مشترک سه جریان و نفی جمهوری دمکراتیک اسلامی که از سوی مجاهدین به عنوان نظام جایگزینی پیشنهاد شده بود باشد. ۲. موضع صریح نسبت به امپریالیزم جهانی به سرکردگی آمریکا از طرف مجاهدین وجود داشته باشد. ۳. بر تاکتیک‌های مناسب با توان توده‌ها و سطح رشد جنبش توده‌ای تکیه کند.

شروطی که راه کارگر برای مذاکره با مجاهدین تعیین می‌کند حیرت‌آور است. آنان می‌خواهند که مجاهدین موضعی صریح نسبت به امپریالیزم آمریکا اتخاذ کنند. گویا فراموش کرده بودند که مجاهدین بیش از هر نیروی دیگری بر شیپور مبارزه با امپریالیسم آمریکا می‌دمید. این شرط فقط بیانگر تردید جدی راه کارگر به صداقت مجاهدین در شعارهای خود مبنی بر مبارزه با آمریکا است. راه کارگر ترجیح داد این تردید را نادیده بگیرد و برای الحاق به شورای مقاومت انتظار پیشه کند.

۱. مکاتبات و گزارش‌های درون تشکیلاتی؛ پاسخ مجاهدین خلق به نامه جریان اقلیت، مورخه ۶۰/۷/۶.

به هر تقدیر اقلیت نماینده خود را برای مذاکره با رجوی به پاریس اعزام کرد. رجوی در این ملاقات برای نماینده اقلیت شرایط ائتلاف با بنی‌صدر را تشریح کرد و گفت یک آلترناتیو لیبرالی که در رأسش بنی‌صدر بود و از پشتیبانی مستقیم شریعتمداری و غیرمستقیم سلطنت‌طلبان برخوردار بود، در حال شکل‌گیری بود و این آلترناتیو می‌توانست با برخورداری از امکانات تبلیغی امپریالیست‌ها خود را در نزد توده‌ها جا اندازد. رجوی ادامه می‌دهد برای به دست گرفتن ابتکار عمل به این ائتلاف تن داده است و «در آن شرایط به طور موقت و تاکتیکی هر چه بنی‌صدر می‌نوشت، قبول می‌کردند.» نماینده اقلیت در ادامه گزارش خود به مرکزیت اقلیت می‌افزاید رجوی از آنان خواسته است با صدور اطلاعیه‌ای پیوست خود را به شورا اعلام کنند. و حتی این اطلاعیه می‌تواند متضمن انتقاد به شورا نیز باشد و باید خطاب به رجوی به عنوان مسئول شورا باشد. رجوی خطاب به نماینده اقلیت می‌گوید برای تقویت عنصر چپ در شورا تأکید اطلاعیه باید بر برنامه وی باشد و اقلیت باید تأکید نماید که با تکیه بر نیروی مجاهدین وارد شورا شده است. رجوی همچنین می‌خواهد که متن اطلاعیه به خبرگزاری‌های خارجی نیز داده شود. رجوی بالاخره یادآور می‌شود هرگاه هر یک از سه گروه اقلیت، راه کارگر و جناح چپ خواستند مشترکاً و یا منفرداً فردی را برای مذاکره اعزام دارند معرفی‌نامه کتبی فراموش نشود. از تحلیل اقلیت از این ملاقات اطلاعی در دست نیست. حتماً آنان دریافتند که رجوی در بیان شرایط ائتلاف با بنی‌صدر داستان‌سرایی می‌کند و همچنین وی برای تقویت موضع و موقعیت خود در شورا از اقلیت می‌خواهد که اطلاعیه خطاب به او صادر و با سر و صدا و تبلیغات همراه شود. نمی‌دانیم در حالی که رجوی به اقلیت در باغ سبز نشان می‌داد، چه عاملی مانع از پیوستن اقلیت به شورا گردید؟

اما جناح مخالف با الحاق به شورای مقاومت جان سختی نشان می‌داد و از طریق انتشار مقاله‌های درون تشکیلاتی می‌کوشید یارگیری کند. بنابراین صرف‌نظر

۱. مکاتبات و گزارش‌های درون تشکیلاتی؛ گفت‌وگوی نماینده اقلیت در پاریس با مسعود رجوی.

از جناح حیدر - بهروز که اساساً به مبارزه مسلحانه و جوخه‌های رزمی در آن شرایط اعتقادی نداشت، جناح دیگر را نیز می‌توان دو بخش کرد. یک بخش آن خواهان الحاق به شورای مقاومت بود و بخش دیگر ضمن آنکه جناح حیدر - بهروز را که «به روزهای قانونی خوش گذشته و نامه‌های سرگشاده‌اش» حسرت می‌خورد و با «خستگی روشنفکرانه از انقلاب» به قطعیت آن بی‌اعتقاد بود،^۱ ریشخند می‌کرد، ائتلاف مجاهدین - بنی‌صدر را نیز به سخره می‌گرفت. «در این میان راه ائتلاف گویی هر چهار میخش خوب نعل شده است... بنی‌صدر با ده فرمان خود؛ با ژست‌های دیپلماتیک خود و با کوشش خود برای آنکه به صورت هاله مقدس جمهوری درآید... پیشقدم ائتلاف با این ناجی جنبش دمکراتیک شده است... پیشقدمی برای نجات خود در عین قربانی کردن دموکراسی انقلابی»^۲

داعیه مقاله این است که مجاهدین در ائتلاف با بنی‌صدر فریب خورده‌اند. آنان «با کوتاه‌بینی خاص طبقاتی‌شان، با بی‌فرهنگی تاریخی‌شان؛ با آرمان‌های ماوراء طبقاتی‌شان هم می‌توانند آزادی‌خواهی‌شان را ارضا کنند و هم سلطه اجتماعی بورژوازی را دست نخورده بگذارند»^۳ و به رغم همه بمب‌گذاری‌ها، ترورها و هارت و پورت‌هایشان مبارزه طبقاتی را کنار گذاشته و توپچی لیبرالیسم شده‌اند. به گمان نویسنده مقاله دست آخر این بنی‌صدر است که از این ائتلاف پیروز بیرون خواهد آمد و در این میان مجاهدین فقط می‌توانند «نقش محلل را در بورژوا دمکراتیک کردن دولت، بازی کنند». نویسنده جنبش چپ را نیز از انتقادهای خود بی‌نصیب نگذاشته و می‌نویسد: «چپ» که هنوز به مبارزه سیاسی طبقاتی پای ننهاد، تمایلات متضادی از متتالیه راست تا ماوراء چپ را شامل می‌شود. مسائلی که اینان پیش کشیدند «نه در جهت پاسخگویی به انقلاب؛ بلکه اصولاً در جهت ارضاء روشنفکرانه بود و همین در شرایط نیمه قانونی مابعد قیام موجب تقویت و تراکم مرکز یا مانداب در چپ شد که مشخصه اصلی آن

۱. مقاله درون تشکیلاتی، قطعیت انقلاب، مورخه مردادماه ۶۰.

۲. همان.

۳. همان.

بلا تکلیفی سیاسی - عملی است». به عبارت بهتر او می‌خواهد بگوید که تمامی گرایش‌های چپ در تعطیلات تاریخی بسر می‌برند و به رغم ادعاها و جنجال‌هایشان فاقد وزن اجتماعی می‌باشند.

این مقاله گرچه فاقد مبانی نظری است و به مقالات ژورنالیستی بیشتر شبیه است، ولی به هر جهت گرایش عده‌ای را درون اقلیت به نمایش می‌گذارد.

به رغم اختلاف این دیدگاه با دیدگاه جناح حیدر - بهروز، هر دو در بی‌تأثیر بودن جنبش چپ در تحولات اجتماعی اتفاق نظر دارند. بهروز نیز در همان روزها در مقاله‌ای نوشت: «در شرایط کنونی نیروهای م-ل از نظر سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی دچار پراکندگی بوده و از نفوذ توده‌ای قابل توجهی برخوردار نیستند. یک علت مهم این امر در اتخاذ خط‌مشی چپ‌روانه و یا اصولاً در فقدان خط‌مشی تاکتیکی نهفته است.» نمی‌توان توقع داشت که بهروز فقدان نفوذ توده‌ای چپ را فراتر از یک سری تاکتیک‌های چپ‌روانه ببیند. او در این مقاله به همسویی نیروهای مارکسیست - لنینیست و دمکرات‌های انقلابی با «بختیار و اویسی و سایر سلطنت‌طلبان» اعتراف می‌کند؛ ولی با این وجود، فقدان نفوذ توده‌ای آن نیروها را در تاکتیک‌های چپ‌روانه و نه در همسویی با «الیگارشی مالی و امپریالیسم» که اتفاقاً خود نسبت به آن هشدار می‌دهد می‌داند. بهروز حتی این فقدان نفوذ را در حد تاکتیک فرومی‌کاهد و گویا آنچه که هیچ ایرادی نداشت، استراتژی‌هایی بود که اقلیت پس از انشعاب بر دامنه آن افزود.

زمان نگارش این مقاله می‌تواند از برخی جهات واجد اهمیت باشد. احتمال می‌دهیم این مقاله در شهریورماه و پیش از ارسال نامه اقلیت به مجاهدین و به هنگام بحث درباره مفاد نامه نوشته شده باشد. در چنین حال و هوایی است که بهروز تصور می‌کند، می‌تواند مجاهدین را «به دفاع از دموکراتیسم انقلابی (خرده بورژوازی) در برابر لیبرالیسم و ادار سازد.» و در غیر این صورت «هیچ همکاری

۱. مقاله درون تشکیلاتی؛ مسائل مربوط به وضعیت بین‌المللی و خط‌مشی جهانی پرولتاریا، (ب) درباره ویژگی‌های عمده دوره کنونی، وظایف مبرم و تاکتیک کمونیست‌ها.

مشترک و پایدار و سازمان یافته‌ای نمی‌تواند بین «آنان برقرار گردد. ملاحظه کردیم که در هفده شهریور اقلیت به مجاهدین نامه نوشت و نظرات خود را درباره میثاق به اطلاع آنان رساند. بهروز قطعاً نمی‌توانست پس از پاسخ بغایت تحقیرآمیز مجاهدین، درباره وادارسازی آنان به طرد لیبرالیسم و یا اتخاذ این یا آن رفتار توصیه‌ای داشته باشد. اقلیت در بهترین حالت فقط می‌توانست به مانند گذشته «دنبالچه خرده‌بورژوازی» شود.

به نظر می‌رسد مقاله بهروز دارای یک تناقض درونی است. او «همکاری مشترک و پایدار و سازمان‌یافته» اقلیت و مجاهدین را در صورت طرد لیبرالیسم از سوی مجاهدین ممکن می‌داند. می‌دانیم که مجاهدین پس از سی خرداد با ورود به فاز نظامی به ترورها و بمب‌گذاری‌های مهیبی روی آوردند. بنابراین همکاری اقلیت و مجاهدین فقط در این چارچوب می‌توانست به وقوع بپیوندد. ولی اکنون بهروز تصریح می‌کند «نه در دوره قبلی و نه در دوره کنونی، وظیفه اساسی و مبرم کمونیست‌ها تسلیح عمومی و تدارک برای قیام مسلحانه و فراخواندن توده‌ها به منظور قیام نبوده است؛ زیرا برای این کار بر طبق احکام لنین و اسناد کمیترن درباره قیام مسلحانه، لازم است دوره انقلاب یا وضعیت عینی برای سرنگون ساختن رژیم آماده شده و یا نضج یافته باشد... عملیات مسلحانه پیشرو پرولتاریا در شرایط کنونی نمی‌تواند به عنوان شکل مؤثر مبارزه انقلابی به کار گرفته شود؛ اینگونه اقدامات، روحیه انقلابی را در میان توده‌ها بیدار نمی‌کند، بلکه بر عکس به بی‌تفاوتی سیاسی دامن می‌زند.»

بهروز روشن نمی‌سازد در حالی که معتقد است جنبش در حال رکود است و در چنین شرایطی باید با وانهادن کار نظامی، به سازماندهی مبارزات صنفی - سیاسی طبقه کارگر روی آورد، چگونه می‌توان همکاری پایدار و سازمان‌یافته‌ای با سازمانی داشت که کار نظامی را از مدت‌ها پیش آغاز کرده و سرنگونی حاکمیت را صرفاً در این شیوه دنبال می‌کند؟ و اگر بتوان با مجاهدین در چارچوب موردنظر

آنان، یعنی عملیات مسلحانه، همکاری پایدار و سازمان‌یافته‌ای داشت، آنگاه احکام لنین و اسناد کمیترن درباره قیام مسلحانه را چه باید کرد؟ این مقاله فقط سردرگمی نویسنده را در تدوین استراتژی نشان می‌دهد.

در همان ایام بار دیگر بهروز دیدگاه‌های خود را در مقاله‌ای منتشر ساخت. این بار لحن او نسبت به رقیب یعنی جناح توکل‌گزنده‌تر است. او با بیان وجود دو نظر درون سازمان که یکی با اعتقاد به نظریه کشاکش انقلاب، قیام را قریب‌الوقوع می‌داند، این حرف را «پوچ و بیهوده» خوانده و می‌نویسد نظر دوم این بود که با حاکمیت جمهوری اسلامی، انقلاب توده‌ها با شکست مواجه گردید. بنابراین کمونیست‌ها وظیفه اساسی خود را باید بر محور افشاگری، تبلیغ و ترویج اهداف برنامه‌ای و ارائه پلانتفرم مبارزاتی برای بسیج سیاسی و گسترش مبارزات توده‌ها قرار دهند.^۱

او می‌نویسد در شرایطی که حتی ما شاهد اعتصابات کارگری نیستیم، سخن گفتن از قریب‌الوقوع بودن نبردهای قطعی و سرنوشت‌ساز «پرت و پلا گویی» است. بهروز می‌گوید مدافعین این نظریه با خیالبافی، وضعیت کنونی ایران را همانند اوضاع سیاسی سال ۱۹۰۶م روسیه تصور می‌کنند. بنابراین وظیفه اساسی خود را تدارک قیام می‌دانند و «خنده‌آورتر» این است که اینان این تئوری و تاکتیک من‌درآوردی را به دو سال‌ونیم اخیر تعمیم می‌دهند.

بهروز با اشاره به مقاله سازمان‌دهی جوخه‌های رزمی و عملیات نظامی که در آن از وجود جنگ داخلی سخن به میان آمده، می‌نویسد که نویسنده آن مقاله نه تنها معنای مارکسیستی جنگ داخلی را بلکه حتی الفبای مارکسیسم را هم نمی‌داند و سخن او درباره وجود جنگ داخلی به معنای فریب خود و دیگران است. او می‌افزاید شاید بتوان جنگی را که بین مجاهدین و حاکمیت از مدت‌ها پیش آغاز شده، جنگ داخلی نامید؛ ولی در این جنگ، توده‌ها هیچ نقشی ندارند.

۱

۱. بهروز؛ مقاله درون تشکیلاتی، انتقاداتی بر خطی‌مشی سیاسی سازمان: ارزیابی وضعیت انقلاب ایران.

بهر روز مهیا بودن شرایط برای تدارک قیام را «یک کودکی چپ‌روانه» دانسته و با اشاره به مضمون سرمقاله کار با عنوان چگونگی می‌توان انقلاب را به جلو سوق داد؟ که در آن گفته شده حتی بورژوازی لیبرال نیز سرنگونی حاکمیت را حتمی و قریب‌الوقوع می‌داند، می‌نویسد «عجیب نیست که اپوزیسیون بختیار و سلطنت‌طلب از سرنگونی حاکمیت سخن بگویند. چون آنان از همان فردای قیام همواره چنین سخنانی بر زبان رانده‌اند، بلکه عجیب این است که کسی خود را مارکسیست بداند و به این سخنان که حتی ذره‌ای از واقعیات جامعه را منعکس نمی‌کند دلخوش کند». بهروز این بی‌توجهی به شرایط واقعی جامعه و جایگزین ساختن میل و اراده خود به جای آن را برای سازمان‌های مارکسیست هلاکت‌بار می‌داند.

بهر روز سخنان جناح توکل را همان سخنان مسعود احمدزاده و با اندکی رنگ و لعاب دانسته و می‌افزاید «گویی سازمان ما محکوم است که همواره با دردناک‌ترین شکل با اصول اولیه مارکسیسم آشنا گردد... به نظر می‌رسد این سخن معروف که تاریخ دو بار تکرار می‌شود، بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی، در مورد سازمان ما صدق می‌کند و این کفاره سنگین و ناعادلانه‌ای است که باید در ازای گناهان خویش پرداخت». او می‌گوید احمدزاده شرایط عینی را برای تحقق انقلاب می‌پذیرفت ولی به جای آنکه برای اثبات وجود شرایط عینی انقلاب استدلال نماید، «تحقیر و توهین را پیشه کرد و نوشت هر کس شرایط عینی انقلاب را انکار کند، اپورتونیست، سازشکار و رفرمیست است و اکنون همان ادبیات و همان نحو سخن گفتن برای اثبات شرایط عینی انقلاب در سرمقاله‌های کار تکرار می‌شود».

مقاله بهروز که جناح رقیب را به ساده‌لوحی و بی‌اطلاعی از مارکسیسم و پرت‌ویلاگویی و ایراد سخنان پوچ و بیهوده و خنده‌آور متهم می‌کند، نشان می‌داد که منتقدین دیگر جایی در سازمان ندارند و خود را برای خروج مهیا می‌کنند. اگر جناح حیدر- بهروز این امکان را نمی‌یافت که نظرات خود را در کار

منعکس کند، در مقابل جناح توکل علناً و در نشریه کار جناح رقیب را آماج حملات خود قرار داده بود. این جناح به بهانه اولین سالگرد جنگ تحمیلی مقاله‌ای منتشر کرد و نوشت که علیرغم تحلیل درست از ماهیت جنگ در برخی تاکتیک‌ها و شعارها، دچار انحرافات شده‌اند و این انحراف که بوی دفاع‌طلبی از آن می‌آمد ناشی از گرایش بود که جنگ را از جانب رژیم تدافعی ارزیابی می‌کرد. این مقاله می‌افزاید که سازمان با طرح شعارهایی چون: «با تشکیل هسته‌های مسلح به طور مستقل به دفاع مسلحانه از شهرها و مناطق جنگ‌زده برخیزید» و یا طرح شعار متناقضی چون: «با تمام توان خود ماهیت ارتجاعی جنگ را افشا و با مقاومت مسلحانه خود از منافع زحمتکشان دفاع کنیم» نوعی سردرگمی پدید آورد.

مقاله توضیح می‌دهد که این سردرگمی ناشی از وجود دو گرایش درون سازمان بود. یک گرایش جنگ را ارتجاعی و ضدانقلابی می‌دانست و گرایش دیگر با ارتجاعی - تدافعی دانستن جنگ به شکل پوشیده و پنهان دفاع از میهن را توصیه می‌کرد. مقاله می‌افزاید گرایشی که جنگ را ارتجاعی - تدافعی می‌دانست به تحلیل مارکس و انگلس از جنگ فرانسه و پروس در سال ۱۸۷۰م استناد می‌کرد. در حالی که باید توجه داشت شرایط دگرگون شده است و بورژوازی حاکم بر ایران با بورژوازی حاکم بر آلمان متفاوت است.

آشکار است که مقاله، جناح حیدر - بهروز را مورد حمله قرار داده است. زیرا همانطور که مشاهده کردیم این جناح جنگ را ارتجاعی - تدافعی می‌دانست. ضمناً مقاله این شجاعت را داشت که بپذیرد پیش‌بینی‌اش درباره مدت جنگ نادرست بوده است. زیرا اقلیت پیش‌بینی می‌کرد که این جنگ نمی‌تواند از چند ماه تجاوز کند و اکنون یک سال بود که مردم از کشور خود در برابر رژیم توتالیتیر بعثی دفاع می‌کردند. این اقرار به داشتن ارزیابی نادرست از کوتاه‌مدت بودن جنگ نوعی فرار به جلو بود. اقلیت در یک مورد از خود انتقاد می‌کند، تا همه راه‌های انتقاد را در برابر هواداران مسدود سازد. تا مبادا با این انتقاد هواداران مواجه شود که «دفاع از میهن» نه یک امر بورژوایی بلکه یک امر کاملاً شرافتمندانه است. اقلیت در یک مورد از خود انتقاد می‌کند تا اساس تحلیل خود را درباره جنگ غیرقابل انتقاد سازد.

اقلیت از خود انتقاد کرد تا بنیان پیش‌بینی خود را در نزد هواداران پوشیده دارد. نمی‌دانیم آیا در میان اعضا و هواداران کسی بود تا به رهبری اقلیت یادآور شود که آن پیش‌بینی مبتنی بر تحلیل سازمان از ماهیت جنگ و شرایط اقتصادی و اجتماعی جمهوری اسلامی ارائه شد و اگر آن تحلیل واقع‌بینانه و درست می‌بود، حتماً آن پیش‌بینی نیز رنگ تحقق می‌یافت؛ ولی اکنون که آن پیش‌بینی نادرستی خود را نشان داد به خاطر بنیان‌های تحلیلی آن است.

اختلافات بین دو جناح، هر روز دامنه گسترده‌تری به خود می‌گرفت. جناح توکل با در اختیار داشتن اهرم‌های تشکیلاتی، جناح رقیب را در انزوا قرار داده بود و مانع از آن می‌شد که توده‌های سازمانی از نظرات آنان مطلع شوند. در نتیجه راهی جز استعفا در برابر این جناح باقی نمانده بود. در چهاردهم مهرماه بهروز استعفا داد و در استعفانامه خود با اشاره به وجود اختلاف‌نظر درون سازمان نوشت که چون از سوی کمیته مرکزی موقت، مبارزه ایدئولوژیک علنی به حالت تعلیق درآمده و تصمیم درباره آن به آینده نامعلوم موکول شده است و اصولاً هرگونه تصمیم در این باره از صلاحیت کمیته موقت خارج و به عهده کنگره می‌باشد، لذا بدین وسیله خواهان تجدیدنظر در این باره است و در غیر این صورت این نامه اعتراضی به منزله استعفا می‌باشد.

جناح حیدر - بهروز بر این پندار بود که با علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک خواهد توانست رقیب را از صحنه خارج کند. بنابراین بر علنی کردن این مبارزه پای می‌فشرد. بهروز کوشید از استعفا به عنوان اهرم فشار علیه مرکزیت بهره گیرد. او به خوبی می‌دانست که از مدت‌ها پیش بخش عمده مباحث مرکزیت به شیوه‌ها، معیارها و ضوابط مبارزه ایدئولوژیک اختصاص یافته است، ولی هیچ‌گاه به نتیجه نمی‌رسد. زیرا حتی در این مورد نیز اختلاف‌نظر وجود داشت. یک نظر معتقد بود «که برای تدوین برنامه و برای رسیدن به وحدت سیاسی - ایدئولوژیک و انسجام تشکیلاتی» باید مبارزه ایدئولوژیک علناً صورت بگیرد تا توده‌های تشکیلاتی نیز به صورت فعال در آن سهم باشند. نظر دوم بر این اعتقاد بود که مبارزه ایدئولوژیک باید در ابتدا، درونی صورت پذیرد و «پس از یافتن هویت سیاسی - ایدئولوژیک»

آن را علنی ساخت.^۱

صرفنظر از تقدم و تأخر مبارزه ایدئولوژیک علنی و یا درونی که هر دو جناح به یک میزان با آن تفننی برخورد می‌کردند، مسائلی که می‌توانست موضوع مبارزه ایدئولوژیک واقع شود نیز محل اختلاف بود. برخی معتقد بودند که مبارزه علنی باید پیرامون نظرات مصوب سازمان صورت بگیرد. زیرا علنی کردن نظریات درونی به جز در این مورد، موجب تشتت سازمانی می‌شود. نظر دوم بر این اعتقاد بود که مبارزه ایدئولوژیک باید پیرامون مسائل ایدئولوژیک مانند تضادهای جهانی، انترناسیونالیسم پرولتری و... صورت گیرد. نظر سوم نیز اعتقاد داشت که مبارزه نه تنها درباره نظرات تدوین و تصویب شده، بلکه عمدتاً به منظور تدوین برنامه و مسائل سیاسی روز باید انجام پذیرد و تمرکز روی مسائلی چون تضادهای جهانی و غیره بحثی انحرافی و روشنفکری است.

پس از سی خرداد و تغییراتی که در کمیته مرکزی موقت صورت گرفت، مبارزه ایدئولوژیک اهمیت بیشتری یافت. خصوصاً با انتشار سرمقاله سازماندهی جوخه‌های رزمی که مخالفینی در سازمان داشت، این مبارزه ضرورت خود را بیش از پیش نشان داد. در این میان بهروز، مسئول کمیته دمکراتیک، که از مخالفین جدی سرمقاله به حساب می‌آمد تهدید به استعفا نمود. در نتیجه، علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک با اکثریت ضعیف به تصویب رسید. اما آشکار بود که جناح قدرتمند از تمکین شانه خالی خواهد کرد. مقاله‌ای که بهروز در رد مقاله سازماندهی جوخه‌های رزمی نوشت امکان چاپ نیافت. پس از این فراز و نشیب‌ها بهروز در چهاردهم مهرماه استعفا داد. کمیته اجرایی استعفای وی را برای نظرخواهی به مرکزیت داد. اما بهروز در بیست و پنجم همان ماه اعلام کرد که این اقدام کمیته موقت به معنای به تعویق انداختن مبارزه ایدئولوژیک علنی است. نظر بهروز درست بود زیرا مرکزیت مایل نبود درگیر یک مبارزه ایدئولوژیک علنی شود.

۱. مکاتبه درون تشکیلاتی، نامه هیأت اجرائیه کمیته موقت به اعضای مرکزیت، مورخه ۶۰/۷/۲۴.

کمیته موقت به فراخور شرایط از مبارزه ایدئولوژیک علنی دفاع می‌کرد و آن را به عنوان یک اصل دائمی قبول نداشت. تعلل کمیته موقت در علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک موجب شد که یک ماه بعد، یعنی در ۲۴ آبان ماه، حیدر نیز استعفا دهد. او دلیل استعفای خود را صرفنظر از عدم موافقت کمیته موقت با علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک، «خط‌مشی انحرافی و آنارشستی غالب بر سازمان» می‌داند.^۱

ده روز پس از حیدر [محمدرضا دبیری‌فرد] نوبت به همسر او نسرين رضایی رسید که استعفا دهد. نسرين رضایی نیز در استعفانامه خود به عدم پذیرش مبارزه ایدئولوژیک علنی از جانب کمیته موقت، مشی جدا از توده و آنارشستی سازمان، مناسبات ناسالم درون سازمان و شعارهای توخالی و بی‌عملی آن اشاره کرده و می‌نویسد که می‌خواهد «به سیل خروشان توده‌ها» بپیوندد. زیرا دیگر جایز نیست «در اتاق‌های دود گرفته به بحث‌های روشنفکری» پرداخت و بی‌عملی خود را توجیه کرد.^۲

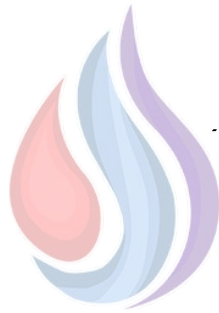
عمق و گستردگی تضادها و اختلاف‌ها و بی‌برنامگی و آشفتگی درون «پرافتخارترین سازمان کمونیستی» کمیته موقت را مجاب ساخت تا با برپایی یک کنگره بر همه این نابسامانی‌ها فائق آید. بنابراین بدون آنکه تاریخی مشخص کند، تصمیم برگزاری آن را به اطلاع اعضا و کادرها رساند. اما حتی این اعلام نیز خود، مایه اختلاف شد. احمد بلافاصله به کمیته موقت نوشت که نمی‌تواند در این نشست شرکت کند و پیش‌بینی کرد که این نشست نه تنها قادر نخواهد بود گامی در جهت هویت بخشیدن به سازمان بردارد بلکه به سرهم بندی سیاسی و ایدئولوژیک خواهد پرداخت که نهایتاً موجب متلاشی شدن سازمان خواهد گردید. احمد از کمیته موقت می‌خواهد که نام کنگره را به نشست تغییر دهند. زیرا «کنگره به مثابه بالاترین ارگان سازمانی فقط در شرایطی می‌تواند تشکیل گردد که قبلاً مسایل مورد طرح که بایستی به تصویب کنگره برسد به طور دقیق

۱. گزارش نخستین کنگره سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران.

۲. همان.

و در تمام سطوح سازمانی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و گرایش‌های مختلف با استفاده از دمکراسی درون تشکیلاتی به دفاع از نظرات خود پرداخته باشند.» و چون این امر محقق نشده است و «کمیته موقت ناتوانی خود را از تدارک برای برگزاری کنگره عملاً نشان داده» بنابراین نشست را نمی‌توان کنگره نامید.^۱





TerrorSpring

اقلیت و بحران درون تشکیلاتی

کنگره آذرماه اقلیت^۱

نخستین کنگره اقلیت در ۱۲ آذر سال ۶۰ با حضور ۳۷ نفر از اعضا و کادرها برگزار شد. کنگره پیش از ورود به مباحث اصلی نامه‌ای خطاب به اعضای مستعفی نوشت و از آنان دعوت کرد تا در جلسات حضور یابند تا دیگر اعضا از نظرات آنان درباره مسائلی مانند علل استعفا، مبارزه ایدئولوژیک علنی و مواضع سیاسی - ایدئولوژیک‌شان مطلع شوند. افراد مستعفی در بعد از ظهر روز دوم در جلسه شرکت کردند و در نامه‌ای اعلام داشتند: «ما نشست وسیع را به عنوان کنگره به رسمیت نمی‌شناسیم. هدف از شرکت در نشست مقدمتاً بحث بر سر مضمون این اجلاس می‌باشد و ادامه شرکت ما در نشست منوط به توافق بر سر مضمون اجلاس می‌باشد.» بالاخره تصویب شد که اجلاس مضمون نشست را تعیین کند. سپس از افراد مستعفی خواسته شد که علت پافشاری بر علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک را توضیح دهند. بهروز در پاسخ گفت: «من اعتقاد داشتم که رفقا به دلیل ضعف سیاسی - ایدئولوژیک و عدم توان پاسخگویی به مسائل، حاضر به علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک نیستند. اینها به هیچ‌وجه در مقابل انتقادات تاب تحمل ندارند و متلاشی خواهند شد.» بهروز ادامه می‌دهد «چون مرکزیت از علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک استنکاف می‌کرد و من مشاهده می‌کردم که همچنان خط و مشی انحرافی پیش می‌رود استعفا دادم».

۱. مطالب کنگره از اسناد درون‌گروهی تحت عنوان «گزارش نخستین کنگره سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» که در ۱۲۱ صفحه تدوین شده بود نقل شده است.

برای بررسی اعتبارنامه حیدر از او خواسته شد که توضیح دهد که چرا نظرات جدیدی را که پیدا کرده بود تا زمان استعفا اعلام نکرد؟ حیدر در پاسخ گفت من حدود نظراتم را اعلام کردم، ولی مشخصاً پس از ۳۰ خرداد به انحرافی بودن منی گذشته رسیدم؛ تا آن مقطع به طور کامل به آن نرسیده بودم. در مورد نقد جوخه‌های رزمی بعد از ۳۰ خرداد پس از موضع‌گیری به‌روز روی شکست انقلاب بعد از یک دور مطالعه اعلام کردم که من به شکست انقلاب معتقد شدم و این را هم در آن موقع رسماً اعلام کردم.

سخنران بعدی هاشم بود. او گفت:

به عنوان کسی که از مدت‌ها پیش حتی در زمانی که حیدر نظراتش را به شکل آشکاری بیان نکرده بود، با وی به عنوان فردی بی‌پرنسیب برخورد داشتم، یک سری سؤال مطرح می‌کنم تا برای رفقا کارا کتر رفیق شناسانده شود.

سؤال [اول]: بر چه اساس با اقلیت آمدی؟ اگر به این نتیجه رسیدی که آن انشعاب زودرس بوده پس چرا باز هم انشعاب زودرس تر از پیش کردی؟ آیا در هر دو مورد هدف ضربه زدن به تشکیلات نبود؟

سؤال دوم: از کی متوجه شدی که صرف اختلاف سیاسی برای جدا شدن از کمیته موقت اکثریت کافی نبوده و کی آن را اعلام کردی (طی این فاصله که پی بردی چرا آن را پوشاندی؟)

سؤال سوم: از کی تشخیص دادی که با رفیق توکل به مثابه نماینده ایدئولوژیک تشکیلات اختلاف اساسی داری و بر چه پایه‌ای با او سازش کردی آیا نمی‌فهمیدی که بالاخره چه خواهد شد؟ بر چه اساس وقتی یکی از رفقای کمیته موقت می‌گفت ما خط نداریم و باید از طریق م.ا.ع [مبارزه ایدئولوژیک علنی] در سطح جنبش خطوط نظری ما مشخص شود، می‌گفتی تو ذهنی هستی؛ ما خط داریم دلایل وجودی این خط کجاست؟ انگیزه اصلی تو هنگام انشعاب و تعجیلی که به خرج می‌دادی و در عین حال که رفقا زودرس بودن آن را گوشزد می‌کردند چه بوده است؟ در مقابل استعفای شفاهی تو در هیأت سیاسی یکی از رفقا مطرح کرد که تو این را می‌باید در

کمیته موقت طرح کنی بعداً به طور کتبی برایت نوشتیم که در جلسات ک.م و نشست وسیع شرکت کنی؛ چرا به صورت نامه استعفایت را در خانه یکی از رفقا دادی؟ آیا در آن مقطع به تو گفته نشد که برای رفتنت باید بنشینیم و صحبت کنیم و ببینیم که چرا آمدی و کجا می‌روی؟ چرا هیچ پاسخ ندادی؟ کجای دنیا یک عضو کمیته مرکزی دست به چنین کاری زده است؟ مثلاً چه می‌خواستی بکنی؟ جایگاهت را کجا می‌دانی؟

حیدر در پاسخ اظهار داشت محور اختلافات ما با اکثریت مسئله حاکمیت بود و بر این اساس انشعاب کردیم. همچنین در شرایطی که اکثریت سریعاً گذشته را رد می‌کرد، ما در موضع دفاع از گذشته قرار گرفتیم. بنابراین گرایش اساسی که منجر به آمدنم به اقلیت شد همان گرایش سیاسی - ایدئولوژیک بود؛ که حد وحدت ما را هفت معیار تشکیل می‌داد: ۱. موضع‌گیری بر اساس جزوه قهر ۲. رد سوسیال امپریالیسم ۳. قبول اردوگاه به مثابه متحد پرولتاریا ۴. رد گذار مسالمت‌آمیز ۵. رد راه رشد غیرسرمایه‌داری ۶. اعتقاد به مرحله دمکراتیک انقلاب. سخنران بعدی توکل بود. او خطاب به حیدر گفت:

تاکنون سه سال است که ما با هم کار می‌کنیم. یک خصوصیتی از تو دیدم زمانی که در یک تشکیلات نتوانی در بالاترین رده تشکیلاتی قرار بگیری و در بالاترین رده تشکیلات هم نتوانی در آن نقطه بالانش باشی از آنجا به تمام مسائلی که معتقد هستی پشت پا می‌زنی و این خودخواهی در تو وجود داشته. از همان ک.م [کمیته مرکزی] قبلی این در ذهنم بود. امروز هم برایم این مسائل وجود دارد: ۱. آیا باز آن خصوصیات عمل می‌کند که می‌خواهی بروی؟ چون به اعتقاد من آن چیزی که ترا از اکثریت جدا کرد نه آن خط و مرزهایی که در حال حاضر آنارشیستی می‌دانی بلکه فقط به خاطر موقعیتی که در آنجا فرخ نگهدار پیدا کرده بود و موقعیتی که خودت داشتی ۲. تو که به عنوان رهبر ایدئولوژیک سازمان پس از انشعاب صددرصد رأی رفقا را آوردی، تویی که یک سال در تشکیلات آن تئوری‌هایی را ترویج می‌کردی پس از ۳۰ خرداد شروع به رد کردنشان کردی. تویی که قبلاً بر سر گذشته با

اکثریت مسئله داشتی و اکنون برایت زیر سؤال رفته است، تویی که یکی از مخالفین سرسخت مواضع جهانی [مندرج در] کار ۵۶ بودی و امروز در موضع دیگری قرار گرفته‌ای. تویی که سرمقاله کار ۹۹ را قبول داشتی و امروز قبول نداری و بالاخره تویی که مدام نظر عوض می‌کنی، چگونه به خودت اجازه می‌دهی که دوباره بروی و بگویی من نظراتی دارم و می‌خواهم یک جریان سیاسی را رهبری کنم... تو به عنوان مرکزیت یک تشکیلات حالا می‌خواهی بروی تشکیلات دیگری درست کنی؟ آیا این را اصولی می‌دانی؟ مسئله دیگر اینکه تو حتی به م. ا [مبارزه ایدئولوژیک] درونی هم اعتقاد نداشتی... تو که به مبارزه ایدئولوژیک صحه می‌گذاشتی ولی اعتقادی به آن نداشتی و امروزه به نحوی از آن دفاع می‌کنی که گویی از سال‌های سال پرچمدار م. ا.ع [مبارزه ایدئولوژیک علی] بودی و امروزه هم اختلاف با ما سر این است که چرا مبارزه ایدئولوژیک را علنی نمی‌کنید آیا این باز هم بهانه نیست؟ با توجه به اینکه ۲ ماه قبل مطرح کردی به این نتیجه رسیدم که تا زمانی که مواضع سیاسی - ایدئولوژیک ما دقیق نشده بود انشعاب ما از اکثریت اشتباه بوده؛ با توجه به اینکه هنوز هم به اعتقاد من مواضع روشن نیست و فکر می‌کنی که روشن است آیا فکر نمی‌کنی که باز هم بروی یک عده‌ای را دور خودت جمع کنی بعد فردا تغییر رأی بدهی؟

حیدر در دفاع از خود گفت: «فکر نمی‌کنم علت جدایی من از تشکیلات این باشد که در بالاترین رده آن قرار نمی‌گیرم.» او با اشاره به کمیته مرکزی سابق ادامه می‌دهد در آن کمیته مرکزی سر نخ همه کارها بالاخره دست فرخ نگهدار بود. مسئولیت‌هایی که در آن تشکیلات داشتم عبارت بود از: عضو هیأت سیاسی، عضو کمیته مرکزی، مسئول تحریریه کار و یک سری حوزه‌های ترویج آیا چیز بیشتر از این می‌خواستم؟ یا اینکه آنها می‌خواستند مسئولیتی از ما بگیرند و بعد اختلافات شروع شد. حیدر سپس در مورد تغییر مدام نظراتش گفت: «درکی که ما قبلاً در حوزه‌های مبارزه ایدئولوژیک روی مسئله کشاکش انقلاب داشتیم با چیزی که امروز به عنوان خطومشی سازمان پیش می‌رود انطباق ندارد. تداوم انقلاب را ما با

درک خاصی می‌گفتیم اما در پروسه دیدیم که با واقعیات تناقض دارد. من از اقرار به اشتباه واهمه نکردم. گفتم اشتباه کردم من کشاکش را نفهمیده بودم».

حیدر ضمن بی‌تأثیر دانستن خود در کمیته مرکزی که منجر به استعفایش شد گفت: «بنابراین اسماً ک. م [کمیته مرکزی] بود، ولی واقعاً هیچ نقشی حداقل بعد از ۳۰ خرداد نداشتیم. بنابراین وقتی به اینجا می‌رسیم که درون تشکیلات حتی کار هم نمی‌توانیم بکنیم، مناسبات هم به اینجا می‌رسد که در کمیته مرکزی هم هیچ نقشی نداشته باشیم. ماندن چه فایده‌ای دارد. استعفایم را دادم علیرغم این من حاضر بودم در نشست کمیته مرکزی شرکت کنم. در مورد نشست وسیع هم گفتم که اگر کنگره بشود تحریمش می‌کنم.»

از حیدر پرسیده شد در حالی که مدافع سرسخت مبارزه ایدئولوژیک علنی نبوده است چرا این موضوع را بهانه‌ای برای استعفا قرار داده است؟ و او در پاسخ گفت: «مبارزه ایدئولوژیک تنها دلیل استعفا نبوده، بلکه یک سلسله دلایل دیگر بود که م. ا. ع آخرین آنها بوده است». حیدر با اشاره به مشی حاکم بر سازمان پس از ۳۰ خرداد که منجر به نابودی ۳۰٪ تشکیلات شده است، افزود: ما از تمام معیارهایی که برای م. ا. ع بود، گذشتیم و پذیرفتیم که مبارزه ایدئولوژیک روی مسائل مبرم مانند جوخه‌های رزمی انجام گیرد؛ اما اینها نپذیرفتند در حالی که می‌دیدیم خط مشی حاکم بر سازمان کماکان پیش می‌رود و نه فقط به سازمان بلکه به جنبش ضرر می‌زند».

پس از آنکه کنگره به حیدر رأی اعتماد نداد و او را از حق رأی دادن محروم کرد، اعتبارنامه نسرین رضایی مطرح شد. از او سؤال شد که چرا به سازمان توهین کرده و گفته است که به مجاهدین خلق می‌پیوندد و چرا در مدت ده روز به این نتیجه رسیده که سازمان ده سال خیانت کرده و در این صورت خود او نیز مرتکب خیانت شده است. نسرین رضایی در دفاع از خود گفت: «از سال ۵۰، ما [من] متعلق به سازمان مجاهدین بودیم و با اعتماد به رهبری حرکت کردیم. یک دفعه در سال ۵۴ در سازمان مجاهدین انشعاب شد بدون اینکه توده‌های تشکیلاتی اطلاعی داشته باشند؛ ما آن وسط می‌مانیم که چه کار کنیم... بعدها به سازمان پیوستم. در

مقطع انشعاب به خاطر مسئله حاکمیت و اینکه به طور کلی این سازمان را انقلابی می‌دانستم به آن پیوستم باز به رهبری اعتماد کردیم و اینکه مسئله هدر دادن را مطرح می‌کنم به معنی دنباله‌روی نیست بعد از ۱۰ سال خودم را در کجا می‌بینم... رفقا در بالا به یک سری نظرات می‌رسند. خط انحرافی را پیش می‌برند. دیگر حاضر نیستم به این شکل حرکت کنم که افکار خودمان را دست رهبران بدهیم و به شکل مهره حرکت کنیم... در مورد حرکت با سازمان مجاهدین گفتم که به آنها می‌پیوندم چرا که اگر قرار باشد با یک سازمان خرده‌بورژوازی (ارزیابی‌ام از سازمان فدایی این است) کار کنم که فاقد پرنسیب است. ترجیح می‌دهم با یک سازمان خرده‌بورژوازی با پرنسیب کار کنم».

از نسرین سؤال شد که اگر تو نظرات حیدر و بهروز را که نتیجه آن نظرات عدم تعرض است قبول داری چگونه می‌خواهی با مجاهدین کار کنی در حالی که تاکتیک‌هایشان تعرضی است؟ نسرین در پاسخ گفت: «من در حال حاضر هیچ رسالتی برای جنبش چپ قائل نیستم که بتواند در رابطه با مبارزات توده‌ها نقشی ایفا کند و فعلاً این نقش را به مجاهدین می‌دهم با اینکه تاکتیک‌هایشان انحرافی است... نمی‌توانم گوشه‌خانه بنشینم تا چپ بیاید یک برنامه عملی ارائه بدهد.»

پس از تصویب اعتبارنامه نسرین رضایی، مضمون نشست به بحث گذاشته شد. دستور کار پیشنهادی جلسه عبارت بود از: ۱. گزارش ک. م و بحث پیرامون آن: ۲. قطعنامه‌ها شامل استراتژی و تاکتیک، مرحله انقلاب، درباره شرایط کنونی و تاکتیک‌های ما، شورای ملی مقاومت، چشم‌انداز تحولات و غیره، گذشته سازمان، جزوه قهر، مسائل ایدئولوژیک، ۳. اساسنامه سازمان، ۴. چگونگی علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک، ۵. حل مسئله جناح چپ، ۶. انتخاب کمیته مرکزی.

در ابتدا بیژن [مهدی سامع] ضمن دفاع از خطوط کلی طرح ک. م درباره عنوان نشست گفت: «این نشست مطلقاً نمی‌تواند پلنوم نام گیرد. زیرا که پلنوم به مفهوم نشست مرکزیت و مشاورینش و مسئولین بخش‌هاست. او افزود مسایلی را می‌توان حذف کرد و به مبارزه ایدئولوژیک علنی گذاشت؛ مثل مسئله عصر و دوران و جایگاه ما در انترناسیونالیسم پرولتری». او پیشنهاد داد که غیر از مسائل

ایدئولوژیک بقیه موارد مانند بحران مبارزه ایدئولوژیک علنی، شورای ملی مقاومت و اساسنامه مورد بحث قرار گیرد.

رحیم [علیرضا محفوظی] به عنوان مخالف کنگره نامیده شدن این نشست، گفت که سازمان از سال ۵۵ در یک دوره انتقالی بسر می‌برد و بین یک حزب انقلابی پرولتاریا و سازمان رفرمیست خرده‌بورژوا در نوسان است. زیرا از یک سو عناصری با گرایش‌های مارکسیستی و عناصری با گرایش‌های شدیداً خرده‌بورژوایی گرد آمدند و این بحران اخیر سازمان را نشان می‌دهد. بنابراین در چنین سازمانی کنگره امکان‌پذیر نمی‌باشد. رحیم پیش کنگره را از لوازم قطعی کنگره می‌داند. زیرا در پیش کنگره مباحث در همه سطوح سازمان جریان می‌یابد و سپس در کنگره به تصویب می‌رسد. او می‌افزاید که در اینجا گرایش‌ها وجود دارند و گرایش‌ها عمل می‌کنند. تحت نام کمیته مرکزی نمی‌توان برنامه داد. این گرایش‌ها هستند که باید به کنگره طرح و برنامه و قطعنامه بدهند. هیچ گرایشی نمی‌تواند و نباید خود را پشت کمیته مرکزی پنهان کند.

رحیم این نشست را نه کنگره، بلکه مجمع تعیین سرنوشت می‌داند. او ضمن تأکید بر دانش نازل تئوریک اعضا و اینکه هیچ‌یک از آنان تحت آموزش قرار نگرفته‌اند، می‌گوید از این افراد ناآگاه رأی اعتماد ایدئولوژیک نگیرید و ادامه می‌دهد: «من مبارزه می‌کنم علیه اینکه شما زیر یکی از ایده‌های تئوریک امضا بگذارید. من دشمن چنین امضاگرفتن‌هایی هستم. من اعتقاد دارم که چنین سازمانی آموزش تئوریک پیدا نکرده، در کنگره یا مجمع تعیین سرنوشت نیز جای بحث‌های تئوریک نیست».

رحیم همچنین از سه گرایش درون کمیته مرکزی یاد می‌کند: ۱. گرایش حیدر - بهروز ۲. گرایش حاکم بر سازمان و ۳. گرایشی که مراحل جنینی خود را سپری می‌کند و تأکید می‌کند که این سه باید سرنوشتشان را تعیین کنند.

اما حیدر گرایش چهارمی را نیز بدان سه گرایش می‌افزاید و آن گرایش کسانی است که هنوز مسائل را نمی‌دانند و مواضع متفاوت و مختلفی اتخاذ می‌کنند. حیدر یادآور می‌شود این گرایش‌ها اختلافات اصولی با یکدیگر دارند و

در جهت همگرایی حرکت نمی‌کنند و در نتیجه از هم جدا خواهند شد. بنابراین وحدت آنان نمی‌تواند وحدتی طولانی باشد. حیدر اختلاف خود را با گرایش غالب بر سازمان، همه‌جانبه توصیف کرده و می‌گوید این گرایش‌ها می‌توانند در همین جا تکلیف خود را با هم روشن کنند.

بهر روز نیز با تأیید وجود چهار گرایش درون سازمان می‌گوید:

اگر ما متعاقب نامه به نشست بازگشتیم، گمان کردیم امکان طرح مسائل ایجاد شده و ما برای روشن شدن مسائل و مبارزه ایدئولوژیک می‌مانیم و بازگشت ما به هیچ‌وجه یک حرکت بازگشت‌پذیر به حساب نمی‌آید؛ ولی اگر قرار باشد مضمون‌های پیشنهادی کمیته مرکزی تصویب شود ما خواهیم رفت. بنابراین برنامه پیشنهادی افراد مستعفی برای دستور کار نشست به این شرح است: ۱. گزارش کمیته موقت ۲. تصویب اوضاع کنونی و وظایف اساسی ما ۳. تصویب موضع نسبت به شورای مقاومت ملی ۴. بررسی بحران درون تشکیلاتی ۵. بحث روی مواضع ایدئولوژیک و فقط تصویب ۷ معیار قبلی سازمان یعنی (ردّ سوسیال امپریالیسم؛ پذیرش اردو گاه سوسیالیسم به عنوان متحد پرولتاریای ایران؛ ردّ گذار مسالمت‌آمیز؛ ردّ راه رشد؛ مرحله انقلاب دمکراتیک) ۶. تعیین مبارزه ایدئولوژیک علنی ۷. تصمیم‌گیری روی جناح چپ ۸. انتخابات جدید ۹. تعیین زمان کنگره بعدی (حدود سه ماه) ۱۰. تصویب اساسنامه بر اساس ۷ معیار گذشته.

رحیم نیز طرح پیشنهادی خود را برای کنگره بدین شرح ارائه کرد:

۱. ترازنامه (گزارش کمیته موقت، ریشه‌یابی بحران) ۲. جهت سیاسی فعالیت و محور اصلی کار در مرحله بلافصل آتی (روش پرولتاریا نسبت به انقلاب؛ سازماندهی مبارزه؛ کمیته‌های عمل کارگری - اعتصاب عمومی سیاسی - قیام مسلحانه - کانون‌های پارتیزانی)؛ روش نسبت به شورای مقاومت ملی؛ روش نسبت به جناح چپ ۳. چرخش به حزب انقلابی طبقه (بر لئه مبارزه ایدئولوژیک علنی: حق گرایش و جناح - بر لئه سازماندهی حزبی: خطوط لازم اساسنامه).

آنگاه مسعود به تبیین برنامه پیشنهادی رحیم پرداخته و در ادامه با اشاره به سخنان بهروز که در رابطه با جناح مسلط به نوعی سازشکارانه به حساب می‌آمد گفت: ^۱ مسئله اساسی، مسئله سازشی است که رفقا طرح می‌کنند ما باید بررسی کنیم چرا سازش؟ کدام سازش؟ هدف این رفقا از سازش چیست؟ سازشی که رفقا طرح می‌کنند، دقیقاً یک سازش بورژوایی است. رفیق بهروز می‌گوید من یک پله پائین می‌آیم. شما یک پله بالا بیایید. فعلاً سه ماهی حرکت کنیم. فرمیسم همواره در پستوها می‌خزد و رشد می‌کند. هدف رفقا از این فرصت سه ماهه کندن لقمه گوشتی از این سازمان است. این سازش نه یک سازش پرولتاری بلکه یک سازش بورژوایی است. ما به این سازش تن نمی‌دهیم. این مسئله هیچ تناقضی با دعوت ما از رفقا برای حضور در این جمع ندارد. دلیل دعوت ما از رفقا برای حضور در جمع مشخص بود، می‌خواستیم نظرات رفقا در اینجا مطرح شود. در عین حال می‌خواستیم رفقا پاسخگوی عملکرد یک سال و نیمه‌شان باشند. نظراتشان شکافته شود و روشن کنند که در اینجا چه نقشی بازی کردند اما چرا سازش را رد می‌کنیم؟ این سازش یعنی تداوم بحران. در ریشه‌یابی بحران مشخص می‌شود که با این سازش نمی‌توانیم بر بحران فائق آییم. چرا؟ از یک سو در این تشکیلات فرمیسم، خود در ایجاد بحران نقشی داشته، خود بحران‌زا بوده است. و از سوی دیگر، گرایش سانتریستی تا بحال خودش را پشت فرمیسم پنهان کرده زمانی که از آنها می‌پرسیم اشکال بر سر چیست؟ می‌گویند راست نمی‌گذارد کارها پیش رود. این سانتریسم است که تا به حال خودش را پشت راست پنهان کرده و ریشه اصلی بحران را مخفی می‌کند. این سازش این پنهان شدن را تداوم می‌بخشد. در همین رابطه سازش پیشنهادی رفقا؛ تداوم سه ماه دیگر بحران است. یعنی سه ماه دیگر انشعاب کنند.

مسعود ضمن این که تأیید می‌کند که گاه سازش با فرمیسم می‌تواند به نفع جنبش باشد، می‌افزاید که صحبت رفقا به خوبی نشان می‌دهد که ماهیت سیاسی – ایدئولوژیک آن نزد توده‌های تشکیلاتی روشن است. خود رفقا اذعان داشتند که خط‌شان درکنگره پیش نخواهد رفت و توده‌های تشکیلاتی به آنارشیسم

گرفتارند. تنها نکته‌ای که مبهم ماند این بود که چطور رفقا با پرچم م. ا. ع از این سازمان رفتند. وظیفه جمع این است که این مسئله را روشن کند. زمانی که این مسئله روشن و به جنبش گزارش شد؛ این پرچم از دست رفقا خواهد افتاد. یعنی رفقا یک پرچم دروغین را به دست گرفتند.

پس از مسعود، توکل ضمن تأیید برخی مطالب وی گفت که اکنون سازمان در حال هویت‌یابی است و گرایش‌های موجود می‌کوشند سازمان فاقد هویت مشخص باشد تا به آن ضربه بزنند. او گفت که این گرایش‌ها مدام تئوری‌هایشان را تغییر می‌دهد. توکل با استناد به سخن حیدر که انشعاب را بزرگ‌ترین اشتباه خوانده افزود: «آنها سیاست و تاکتیکشان مدام تغییر می‌یابد. بنابراین آنان می‌خواهند از شیوه‌ای استفاده کنند که همان بلایی که در سابق بر سرمان آمد، دوباره تکرار شود». توکل خطاب به مستعفیون گفت: «اگر معتقدید که سازمان، آنارشیستی است پس چرا می‌خواهید سازش کنید؟» به گمان توکل این طرح سازش از آن رو صورت گرفته است که پس از سه ماه عده‌ای را با خود ببرند. او گفت: «شما هدفتان پیشبرد م. ا. ع نیست، نمی‌خواهید بر سر اصول مبارزه ایدئولوژیک کنید بنابراین پیشنهاد دو ماه و یا سه ماه سازش کاملاً غیراصولی است. چون در این مدت مبارزه ایدئولوژیک پیش نخواهد رفت». توکل با خرده‌بورژوازی خواندن خطی که می‌خواهد از سیاست شروع کرده و به ایدئولوژی برسد، گفت: «ما با یکدیگر هیچ کاری نداریم چون آنها می‌خواهند به تشکیلات ضربه بزنند». او تأکید می‌کند که با فرمیسم نمی‌شود برای پیشبرد مبارزه طبقاتی سازش کرد.

پس از سخنان توکل، نامه محمد [صمد آینه‌چی] قرائت شد. او در این نامه انشعاب اقلیت از سازمان را زودرس و شتاب‌زده خوانده که در نتیجه اغلب افراد ناراضی و بدون دانش سیاسی جذب اقلیت شدند. او نوشت که اقلیت پس از انشعاب رو به قهقرا رفت؛ چون ارگان‌های رهبری در آموزش تئوریک و مبارزه ایدئولوژیک ناتوانی خود را آشکارا نشان دادند. او می‌گوید: «متأسفانه باید بگویم در بین اعضا، افرادی بوده‌اند که بعد از انشعاب حتی دو سه کتاب مطالعه نکرده‌اند.

نمی‌دانم این گونه افراد چگونه می‌خواهند عمده‌ترین نیروی سیاسی چپ را رهبری کنند... متأسفانه باید بگویم که بعضی از رفقا به اندازه‌ای به امر تئوری و مبارزه ایدئولوژیک بی‌اعتقاد هستند که حتی پرنسپی را که ما بر سر آن از اکثریت جدا شدیم و به ظاهر پرچمدار آن بودیم زیر پا نهاده‌اند». محمد با اشاره به مراسم مشترک با سازمان پیکار در یازدهم اردیبهشت و دیگر ناتوانی‌های سازمان در ارزیابی درست از شرایط حاکم بر جامعه می‌افزاید که نتیجه عدم اتخاذ سیاست و تاکتیک پرولتری در پیشبرد جنبش و ناتوانی در برخورد با مجاهدین و سکوت و دنباله‌روی از تاکتیک‌های لیبرال - آنارشیستی آنان منجر به این می‌شود که در مقابل وضعیتی که مجاهدین در جامعه به وجود آوردند «دچار گیج‌سری و خودیسم» کامل شده و با مشاهده ۳۰ خرداد و تخیلات شیرین سرنگونی سریع رژیم تفکرات احمدزاده مجدداً و به شکلی دیگر در سازمان زنده شد. و تاریخ بار دیگر در سازمان اما این بار به شکل کمدی تکرار شد.

محمد در ادامه به نقد وضعیت تشکیلات پس از انشعاب پرداخته و می‌نویسد: «تا آنجایی که من اطلاع دارم در اکثر شهرستان‌ها تشکیلات ما در حد صفر است. در مهم‌ترین شهرستان‌ها و بخش‌های کارگری شاید یک هسته هم ندارد». او مبارزه ایدئولوژیک و نقد بی‌رحمانه خود و سایر نیروها به ویژه مجاهدین خلق را راه برون‌رفت از بحرانی می‌داند که پایان آن جز نابودی نخواهد بود. محمد نیز به همراه نامه، استعفای خود را به کنگره ارائه کرد.

پس از قرائت نامه؛ حیدر، بهروز، نسرین، احمد و محمد اجلاس را ترک کردند. در حقیقت کنگره از مستعفیون دعوت به عمل آورده بود که با توهین از آنان استقبال کند و با تحقیر، آنها را اخراج. پس از آن که چند نفر از دانشجویان دانشگاه «صنعتی» شریف که به محفل «صنعتی»‌ها مشهور شدند در اواخر تابستان از اقلیت جدا و به گروه «سهند» پیوستند؛ اکنون نوبت به محفل «آذری»‌ها رسید که اقلیت را برای همیشه ترک کنند. گرچه نسرین رضایی در استعفانامه خود گفته بود که می‌خواهد به سیل خروشان توده‌ها بپیوندد؛ اما آنان بلافاصله به کردستان و از آنجا به اروپا رفتند.

گزارش کمیته موقت

در چهارمین روز اجلاس، کمیته موقت گزارش خود را به کنگره ارائه کرد. این گزارش، عملکرد سازمان را به پنج دوره تقسیم کرده بود: ۱. از اولین نشست تا علنی کردن مبارزات ایدئولوژیک؛ ۲. از علنی کردن م. ۱ تا تکمیل ک. م به صورت برگماری و تقسیم کار در آن؛ ۳. از تقسیم کار تا انتخاب ه. ت. ط. ب [هیأت تدوین طرح و برنامه] و علنی کردن طرح و برنامه در سرمقاله کار [شماره] ۷۸؛ ۴. از انتخاب ه. ت. ط. ب تا انتخاب ک. م جدید؛ ۵. از انتخاب ک. م جدید تاکنون. به موجب این گزارش، اولین نشست اقلیت که گزارش آن را جناح انقلابی می‌خواند در هفته سوم اردیبهشت ۵۹ برگزار شد و هدف از آن بحث درباره پاسخ به مرکزیت و تصمیم‌گیری در مورد پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و بررسی چشم‌انداز آتی بود. از همان آغاز آشکار شد که درون اقلیت دو دیدگاه وجود دارد. یک دیدگاه معتقد بود که زمان علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک فرا رسیده و هرگونه تأخیر در این امر حکم خیانت به جنبش را دارد. معتقدین به این دیدگاه با استعفای خود از کمیته مرکزی، راه سم‌پاشی علیه جناح انقلابی را هموار کردند. دیدگاه دیگر اصولاً هرگونه بحث را تزلزل و تردید روشنفکرانه دانسته و ضرورت جدایی و انشعاب را پس از پلنوم ۵۸ ضروری می‌دانست. دیدگاه سوم مخالف استعفا از مرکزیت و موافق مبارزه ایدئولوژیک درونی بود و انشعاب را زودرس و ضربه‌زننده به سازمان و به جنبش می‌دانست.

هر یک از این دیدگاه‌ها سه روند متفاوت برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک پیشنهاد می‌دادند. پس از مدت‌ها بحث، رأی‌گیری شد و دیدگاه اول رأی آورد. در پایان این بحث‌ها پاسخ به کمیته مرکزی به تصویب رسید. بعد از این نشست مذاکره با نمایندگان کمیته مرکزی آغاز شد. کاملاً واضح بود که دیر یا زود جدایی کامل صورت خواهد گرفت. بر این اساس طرح اولیه تشکیلات به صورتی خام و ابتدایی تعیین شد. این گزارش ادامه می‌دهد: «متعاقب انتشار روزنامه کار ویژه مسائل حاد و مبرم جنبش در ۱۷ خرداد و سپس اطلاعیه کمیته مرکزی دال بر اخراج ما، بیانیه ما در روز پنجشنبه ۵۹/۳/۲۲ منتشر شد و این بیانیه

به معنای انشعاب در سازمان بود. اما به دلیل انشعاب زودرس و نبود برنامه؛ ضعف شدید سازماندهی و نداشتن حداقل کادرهای باتجربه؛ برخی از آنها یا دوباره جذب اپورتونیست‌ها گردیدند و یا عمدتاً سردرگم و گیج دور خود گشتند تا بالاخره حول جریانی که سانتریسیم بهترین عنوان برای آنها بود گرد آمدند و بعدها نام جناح چپ اکثریت گرفتند».

گزارش ادامه می‌دهد که «از همان ابتدا اهداف خود را به این شرح اعلام کردیم: ۱. ایزوله کردن اپورتونیسم راست و ترسیم مرز انقلاب و رفرم ۲. احیاء سازمان چریک‌های فدایی خلق به مثابه سازمانی رزمنده، سرتاسری و انقلابی ۳. مبارزه قاطع با حاکمیت ۴. تدوین خط و برنامه و جذب کلیه نیروهای انقلابی حول آن ۵. پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک درونی و آموزش کادرها برای ایجاد انسجام و وحدت عالی درون تشکیلاتی ۶. مبارزه ایدئولوژیک علنی به قصد آموزش اصولی توده‌های هوادار».

این گزارش سپس به بیان مهم‌ترین مسائلی که اقلیت پس از انشعاب با آن مواجه بود می‌پردازد. بر اساس این گزارش یکی از این مسائل ضعف در تبلیغات بود که در مسئله جنگ خود را نشان داد. بلافاصله بعد از بمباران فرودگاه مهرآباد در جمع‌بندی اولیه قرار شد اعلامیه‌ای با مضمون ارتجاعی بودن جنگ منتشر شود و این اعلامیه دو روز بعد منتشر شد و با توجه به اهمیت موضوع و ضرورت تعیین شعارها و رهنمودها نشستی از فعالین سازمان برگزار شد. دو دیدگاه درباره جنگ وجود داشت. عده‌ای به رغم آن که آن را ارتجاعی می‌دانستند ولی معتقد به تحریم آن نبودند، بلکه از شرکت مستقل در جنگ دفاع می‌کردند. این عده اعتقاد داشتند که باید وارد جنگ شد و کوشید شوراهای مستقل و مسلح توده‌ای را سازمان داد و به مبارزه علیه هر دو رژیم برخاست. اما دیدگاه دوم جنگ را ارتجاعی - دفاعی می‌دانست و معتقد بود که در جنگ باید شرکت کرد. بالاخره پس از مدت‌ها بحث و جدل دیدگاه اول پذیرفته شد. تأخیر در اتخاذ موضع «عدم حضور سیاسی ما را در سطح جنبش آشکار نمود».

گزارش سپس به مسئله سانتریسیم‌ها می‌پردازد که به موجب آن پس از آن که

مصطفی مدنی مسئولیت «حوزه کار» را پذیرفت چون «پاندولی» بین نقطه نظرات اقلیت و اکثریت در نوسان بود. این عده معتقد بودند چون در حاکمیت، خرده‌بورژوازی مرفه مسلط است، به همین دلیل بین انقلاب و ضدانقلاب در نوسان است. «درست مانند موضع خود آنها!» در مقطع انشعاب این عده ضعف نشان داده و جانب کمیته مرکزی را گرفتند؛ زیرا انشعاب را زودرس و اساساً نادرست می‌دانستند و معتقد بودند که باید ماند و با مبارزه ایدئولوژیک علنی «راست» را برکنار کرد. اما این توهم آنان پس از چند ماه شکسته شد. بنابراین به فکر جدایی افتادند. خصوصاً آنکه هیأت سیاسی نیز علاقه‌مند به وحدت با جناح چپ بود. هیأت سیاسی بر این تصور بود که با جذب آنان امکان تقویت سازمان را فراهم خواهد ساخت.

اما درون کمیته مرکزی اقلیت سه نگاه درباره جناح چپ وجود داشت. عده‌ای آنان را انقلابی و در طیف فدایی می‌دانستند و معتقد بودند که باید هر چه زودتر با آنان به وحدت رسید و تأخیر در این امر ضربه به جنبش است. نگاه دوم معتقد بود که این جناح موضعی بین انقلاب و رفرم دارد و با اقلیت اختلافات سیاسی و ایدئولوژیک دارد؛ اما این اختلافات در شرایط کنونی چندان مهم نیست و در مجموع در طیف سازمان قرار می‌گیرند. بنابراین می‌توان آنان را با قبول مبارزه ایدئولوژیک علنی درون سازمان پذیرفت. اما نگاه سوم اعتقاد داشت که جناح چپ در طیف همان اکثریت است و وحدت با آنان منوط به تدوین نظرات سازمان و پس از آن اتحاد عمل همراه با مبارزه ایدئولوژیک علنی است؛ ولی در شرایط کنونی که سازمان فاقد برنامه است هرگونه وحدت با آنان به معنی مخدوش کردن مرزهای انقلاب و رفرم است.

در شرایطی که سازمان با تمام توان، خود را برای انجام مراسم ۱۷ بهمن ۱۳۵۹ آماده می‌کرد و با توجه به تبلیغاتی که «در ذهن هواداران تصویر بسیار غیرواقعی از توان و قدرت سازمان ترسیم نمود»، هیأت سیاسی بر مسئله وحدت با جناح چپ تأکید کرد و این امر موجب کشمکش بین این هیأت با هیأت اجرایی که بر عمده بودن برگزاری مراسم تأکید می‌کرد شد. در نتیجه اتوریته

مرکزیت به دلیل ارائه دو رهنمود فروریخت. هیأت سیاسی برای حل اختلافات با هیأت اجرایی در تصمیمی عجولانه برگزاری کنگره و یا حداقل پلنوم را به تشکیلات اعلام نمود «و این خود نیز عاملی برای اثبات ناتوانی رهبری در حل مسائل خود گردید» کمیته موقت که از این شرایط به تنگ آمده بود پذیرفت که بخش قابل توجهی از انرژی خود را روی تدوین برنامه متمرکز کند. از این رو هیأتی را برای این کار برگمارد. از آن پس سازمان روی دو مسئله متمرکز شد. اول: پیشبرد امر تدوین برنامه و تسویح آن درون سازمان و دوم: تدارک و سازماندهی نیروها برای برگزاری مراسم یازدهم اردیبهشت.

اختلاف بین هیأت سیاسی و هیأت اجرایی در مورد جناح چپ موجب شد که هیأت سیاسی به این بهانه که تشکیلات به آنان اعتماد ندارد خواهان افزایش اعضای کمیته موقت شود. اما هیأت اجرایی با این درخواست مخالفت می‌کرد. در حالی که کمیته موقت درگیر بحث درباره ضرورت و یا عدم ضرورت برگزاری کنگره و یا پلنوم بود، با ورود سازمان مجاهدین به فاز نظامی مسیر بحث کمیته موقت تغییر یافت. نظرات بهروز که انقلاب را شکست خورده می‌دانست و تحلیل گذشته سازمان را کلاً رد می‌کرد، کاملاً مخالف نظرات دیگران بود و کمیته موقت را به این نتیجه رساند که باید کمیته مرکزی جدید و وسیع‌تری انتخاب گردد.

پس از قرائت گزارش کمیته مرکزی، چند تن از اعضا در تکمیل و توضیح آن سخن گفتند. توکل گفت: «پلاتفرمی توسط رحیم آماده شد که با افزودن موادی به آن، به جناح چپ و راه کارگر پیشنهاد شد که از یک طرف مبنای وحدت با آنان و از طرف دیگر با مجاهدین باشد». او افزود: «در مورد پلاتفرم سه دیدگاه در کمیته موقت وجود داشت. یکی دیدگاه حیدر که معتقد بود باید با نقد پلاتفرم مجاهدین به درون شورای ملی مقاومت رفت. دیگری دیدگاه من و مهران بود که معتقد بودیم در صورت پذیرفته شدن پلاتفرم ما از جانب مجاهدین باید به درون شورا رفت، حتی اگر بنی‌صدر نیز باشد». اما چهار نفر مخالف رفتن به درون شورا بودند: هاشم [حسن میرزائیان]، محسن [مدیر شانه‌چی]، هادی [غلامیان]

لنگرودی] و نظام [یدالله گل‌مژده]. به همین دلیل مسئله رد شد. در ادامه کنگره، بیانیه‌ای از سوی کمیته مرکزی موقت قرائت شد تا اعلام گردد اعضای این کمیته آماده پاسخگویی به سئوالات و انتقادات می‌باشند. در این بیانیه با اشاره به بحرانی که تمامی سازمان‌های مارکسیستی را در بر گرفته آمده است:

[سازمان] وحدت انقلابی ذوب شد؛ در پیکار شکاف‌ها عمیق شده است؛ راه کارگر با مشکلات و بحران‌ها روبروست؛ جناح چپ هم همینطور. سازمان ما باید بتواند بحران را بشناسد تا بتواند با آن برخورد جدی کند. کمیته مرکزی موقت به علت مجموعه شرایط زیر:

۱. نداشتن برنامه سیاسی، ضوابط تشکیلاتی و سمت‌گیری پس از انشعاب ۲. نداشتن کادرها، نداشتن تجربه متناسب در سازماندهی و عدم تطبیق آن با شرایط کنونی ۳. عدم پیوند ارگانیک و تنگاتنگ با توده‌ها، از خود انتقاد می‌کند. بنابراین آماده است که یک یک موضوع خود را در برابر مسائل ذیل روشن کند:

۱. انشعاب ۲. طرح و برنامه چرا پیش نرفت؟ ۳. مسئله سانتریست‌ها ۴. بررسی ارگان سازمان؛ «کار» ۵. انتخاب افراد برای کنگره ۶. نامه به مجلس و پروسه آن ۷. طرح تشکیلاتی جدید ۸. گزارش کامل نبود ۹. اول ماه مه ۱۰. بحران؛ ریشه آن و نقش کمیته مرکزی موقت.

پس از آنکه بیژن، توکل، فرید، نظام، هادی و هاشم درباره مطالب فوق سخن گفتند، دو قطعنامه در مورد گزارش کمیته مرکزی ارائه شد. قطعنامه اول با اکثریت آرا رد شد و قطعنامه دوم به تصویب رسید.

در اسناد موجود فقط متن کامل قطعنامه اول در دسترس می‌باشد. اما نشریه کار قطعنامه مصوب را چنین جمع‌بندی می‌کند: «فقدان هدف و نقشه معین برای مداخله انقلابی در مبارزه طبقاتی، دنباله‌روی از جریان خودبخودی امور، گسترش بی‌رویه تشکیلات، کم بها دادن به مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی در جهت دستیابی به یک تئوری انقلابی، فقدان رابطه زنده بین رهبری و بدنه تشکیلات، کم‌توجهی به امر آموزش و تربیت کادرها و عدم استفاده درست از انرژی و

استعدادهای تشکیلات...»^۱

کنگره در ادامه مباحث خود به مسئله بحران تشکیلاتی پرداخت. در آغاز بهرام [حسین زهری] در این باره گفت در صورتی که ریشه‌های بحران به درستی شناخته نشود بحران عمیق‌تر خواهد شد. از نظر او کمبود کادر، سطح نازل دانش کمونیستی و عدم درک صحیح سازماندهی، از عوامل بحران تشکیلاتی می‌باشند که موجب شده به رغم گذشت دو سه سال از «قیام هنوز دچار سردرگمی» باشند. بهرام افزود: «همه ما اشتباه کردیم. اگر حرکت کنیم باز هم در آینده اشتباه خواهیم کرد.» بهرام می‌افزاید: «در دوره‌ای نیستیم که نام فدایی افسون کند و اگر قرار است در آینده به آلترناتیوی نیرومند تبدیل شویم با کدام سازماندهی؟ با کدام پیوند و ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر؟».

اما رحیم ریشه بحران را در دمکراسی خرده‌بورژوایی که خود را از هر لحاظ بر جنبش چپ و سازمان تحمیل کرده، می‌داند. او این نوع دمکراسی را در جنبش چپ ایران عبارت از انتقال از جنبش خرده‌بورژوایی به جنبش انقلابی پرولتری می‌داند. رحیم، سانتریسم حاکم بر سازمان را نیز ناشی از همین وضعیت تعلیق می‌داند. زیرا در نظر او سانتریسم یعنی در جا زدن در دمکراسی خرده‌بورژوایی. او می‌افزاید که سانتریسم، مارکسیسم را به ایده‌های مجرد و بدون عمل تقلیل می‌دهد. بنابراین به تئوری انقلابی ناقص و سیاست انقلابی ناقص درمی‌غلطد. در نتیجه سانتریسم تا یک محدوده معین با انقلاب همراهی می‌کند.

راه‌حلی که رحیم برای فائق آمدن بر بحران پیشنهاد می‌دهد بردن این مباحث به درون طبقه کارگر است. کاظم [محمد رضا بهکیش] نیز به عنوان سخنران بعدی، بحران سازمان را بحرانی می‌داند که همه سازمان‌های مارکسیست - لنینیست دچار آن هستند و آن را نیز ناشی از خرده‌بورژوایی شدن جنبش چپ می‌داند؛ که این خود در نتیجه عدم سمت‌گیری پرولتری آنان ایجاد شده است. او

۱. نخستین کنگره سازمان چریک‌های فدایی خلق برگزار شد، کار اقلیت؛ شماره ۱۴۰، مورخه ۱۳۶۰/۱۰/۲.

سازمان را از آن هنگام که «در اوج قدرت» بود تاکنون که «در اوج حضيض^۱» است، فاقد موقعیت مشخص در مناسبات طبقاتی می‌داند.

کاظم می‌گوید که اکثریت با دنباله‌روی از حاکمیت، خرده‌بورژوازی شد و ما نیز تلاش داریم به شورای ملی مقاومت بپیوندیم و این یعنی خرده‌بورژوازی شدن. او می‌افزاید کسانی که می‌خواهند به شورا بپیوندند ایدئولوژی متناسب با آن را خواهند ساخت. در نتیجه از مارکسیسم منحرف خواهند شد. او راه برون رفت از بحران را مرزبندی قاطع با جریانات خرده‌بورژوازی درون جنبش چپ می‌داند و در غیر این صورت همه رفتارهای آنان در جهت خرده‌بورژوازی کردن سازمان خواهد بود.

قطعنامه و مباحث پایانی

پس از پایان یافتن مباحث، دو قطعنامه در مورد ریشه‌های بحران از سوی توکل و رحیم ارائه گردید که هیچ‌کدام از آنان رأی نیاورد.

کنگره در ادامه درباره مرحله انقلاب و روش سیاسی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک گفت‌وگو کرد. قطعنامه پیشنهادی رحیم رأی نیاورد و قطعنامه کمیته مرکزی موقت به تصویب رسید.

قطعنامه بعدی کنگره در مورد وضعیت عمومی کشور و وظایف و تاکتیک‌های اقلیت بود. این قطعنامه با اشاره به اینکه ارگان سازش حاکمیت را به دست گرفته و کشاکش بین انقلاب و ضدانقلاب همچنان ادامه دارد و بحران اقتصادی همه جامعه را فراگرفته و بحران سیاسی نیز در حال گسترش است و مردم نیز توهم خود به حاکمیت را از دست داده‌اند و چشم‌انداز یک جنگ داخلی گسترده و قیام مجدد وجود دارد؛ تدارک سیاسی و نظامی قیام را به موازات یکدیگر در دستور قرار می‌داد. به موجب این قطعنامه تدارک نظامی قیام، شامل سازماندهی جوخه‌های رزمی، ایجاد کانون‌های پارتیزانی، آموزش و تسلیح توده‌ها، تدارک

۱. کذا فی الاصل؛ اوج حضيض (!) ترکیبی بی‌معناست. منظور گوینده، حضيض ضعف بوده است.

تسلیحاتی و مالی برای قیام می‌باشد. اقلیت برای عملیات رزمی خود یک خصلت و یک هدف قائل است. خصلت این عملیات باید با وظیفه آموزش رهبران مبارزه توده‌ها در لحظه قیام منطبق باشد. و هدف آن نیز وارد کردن ضربه به ارگان‌ها و نهادهای حکومت، سازماندهی کانون‌های پارتیزانی، تأمین منابع مالی از صندوق‌های دولتی و تأمین تسلیحاتی می‌باشد.

این قطعنامه با تأکید بر اینکه دوران کنونی، دوران رکود سیاسی نیست، تاکتیک‌های بسیج سیاسی توده‌ها را همچنان تاکتیک عمده به حساب می‌آورد. این قطعنامه رهنمود می‌دهد که باید در کارخانه‌ها کمیته‌های مخفی اعتصاب تشکیل شود. همچنین استفاده از اشکال قانونی مبارزه مانند شرکت در سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری را به شرط متوهم نشدن کارگران نسبت به حاکمیت را نه تنها مجاز بلکه ضروری می‌داند.^۱

در ادامه، مسئولین شهرستان‌ها گزارشی از فعالیت‌های خود به کنگره ارائه کردند. مسئول سیستان و بلوچستان گفت بعد از ۳۰ خرداد هیچ حرکتی در آنجا نداشتیم، در ۳۰ خرداد چند تظاهرات برگزار شد که ما به علت اینکه رهنمود مشخصی از سازمان نداشتیم، در به راه انداختن آنها نقشی نداشتیم... ما اکنون در سیستان تشکیلات نداریم... ما فقط چند ارتباط فردی داریم.

مسئول تشکیلات گیلان گفت سیاست سازمان در قبال شمال؛ منطقه آزاد شده، جوخه‌های رزمی و کانون‌های پارتیزانی بود. در مورد سیاست منطقه آزاد شده، ما اساساً دیدی نداشتیم و این طرح بلندپروازانه بود اگر در منطقه زمینه اجرای این سیاست وجود می‌داشت، ما به علت محدودیت‌های تشکیلاتی نمی‌توانستیم متحقق کنیم، در مورد جوخه‌های رزمی و کانون‌های پارتیزانی هم زمینه بود و هم ما در جهت آن حرکت کردیم، اما به علت محدودیت‌های تشکیلاتی از جمله نبود نیروی نظامی برای آموزش، نبود سلاح، نبود یک

۱. قطعنامه درباره وضعیت کنونی و وظایف و تاکتیک‌های ما، کار اقلیت؛ شماره ۱۴۱، مورخه ۶۰/۱۰/۹.

تشکیلات منسجم که لازمه پیشرفت کار جوخه‌های رزمی است، ما نتوانستیم در این زمینه موفق باشیم... اینکه به چه دلیل ما از لحاظ نظامی حرکت نکردیم کلاً مسئله امکانات تشکیلاتی، توان سیاسی ما و امکانات تدارکاتی، مانع بود. در سطح کارخانه ما ارتباطی نداریم... امکانات ما بیشتر در روستاهاست.

غیر از این دو گزارش؛ گزارش دیگری به کنگره ارائه نشد در حالی که استان‌های مهم‌تری نسبت به سیستان و بلوچستان وجود دارند که می‌توانستند گزارش خود را به اطلاع اعضا برسانند. احتمالاً از ادامه گزارش‌ها ممانعت به عمل آمده است زیرا اگر این گزارش‌ها ادامه می‌یافت و اعضا از توان تشکیلات خود اطلاع می‌یافتند، دیگر روحیه‌ای برای صدور قطعنامه باقی نمی‌ماند و شاید اگر گزارش‌های استان‌ها در آغاز کنگره به تمامی قرائت می‌شد؛ مضمون قطعنامه غیر از آن بود که ملاحظه کردیم. اعضا گفتند که باید سمت‌گیری پرولتری داشته باشند، باید برای پیوند با پرولتاریا بکوشند، باید مسائل مورد بحث را به میان کارگران ببرند، باید کمیته‌های اعتصاب در کارخانه‌ها تشکیل دهند، و ده‌ها باید دیگر. اما اکنون نمایندگانشان در استان‌ها می‌گویند که در سطح کارخانه‌ها هیچ ارتباطی ندارند و امکانات آنان فقط در روستاهاست!

گویا کنگره وظیفه داشت درباره مهم‌ترین مسائل سخن بگوید و رهنمود بدهد. بنابراین به رغم آن که با بخشی از توان خود مواجه گردید اما همچنان به بحث و گفت‌وگو ادامه داد. این بار شورای ملی مقاومت مورد بحث بود.

بیژن به عنوان اولین سخنران گفت: «شورا ائتلافی از خرده‌بورژوازی دموکرات به نمایندگی مجاهدین و لیبرال‌هاست که تفوق با خرده‌بورژوازی می‌باشد. او گفت اسلامی بودن حاکمیت موردنظر شورا که شورا آن را در برنامه خود قید کرده است به هیچ‌وجه نباید پذیرفته شود اما سیاست ما باید شروع مذاکره با شورا باشد و اولین گام برای مذاکره لغو اسلامی بودن حاکمیت است زیرا که این قید با مجلس مؤسسان در تناقض قرار دارد و ما هم نمی‌توانیم در سیستم متناقض حرکت کنیم.

رحیم به عنوان سخنران بعدی گفت که مجاهدین، تسخیر قدرت را به شیوه

بلانکیستی در دستور قرار داده‌اند. به عبارت بهتر آنان به نیابت از توده‌ها می‌خواهند انقلاب کنند و این با شیوه پرولتری تفاوت دارد و تا زمانی که مجاهدین با این شیوه بخواهند به قدرت دست یابند حتی اگر بورژوازی از شورا کنار رود باز هم با آنان ائتلاف نمی‌کنیم.

رحیم می‌افزاید هیچ‌یک از نیروهای اپوزیسیون قادر نیست قدرت را به تنهایی به دست آورد زیرا همه آنان ضعیف هستند، حتی مجاهدین پس از ترکسازی، ضعف خود را نشان دادند و این ائتلاف‌ها در نتیجه آن ضعف‌ها حاصل شده است بنابراین ما برای آنکه خود را از بدبختی نجات دهیم به سوی این ائتلاف می‌رویم ولی در این ائتلاف‌ها ما بیشتر تضعیف و منکوب خواهیم شد.

اما نظام [یدالله گل‌مژده] می‌گوید با حذف لیبرال‌ها از شورای ملی مقاومت و با اصلاحاتی در پلاتفرم معجز به شرکت در شورا هستیم ولی هنگامی که لیبرال‌ها به عنوان بخشی از بورژوازی متوسط اپوزیسیون قرار می‌گیرند ما نمی‌توانیم آنان را در صف خلق قرار دهیم و هرگونه حرکتی از طرف کمونیست‌ها که برای توده‌ها نسبت به بورژوازی توهم ایجاد کند غلط و انحرافی است. نظام می‌افزاید خرده‌بورژوازی دمکرات یا همان سازمان مجاهدین هژمونی را خواهد گرفت و پرولتاریا و سازمان سیاسی آن، چنان ضعیف هستند که نمی‌توانند شریک خرده‌بورژوازی در قدرت سیاسی شوند. نظام مدعی است که پس از قیام، مجاهدین کوچک‌ترین حرکتی که می‌خواستند انجام دهند با سازمان مذاکره می‌کردند ولی پس از انشعاب و تضعیف شدن چپ، آنان به سوی لیبرال‌ها گرایش یافتند و این گرایش، تبلور خود را در شورای ملی مقاومت نشان می‌دهد در نتیجه نظام توصیه می‌کند که این گرایش را باید در مجاهدین نابود کرد. به نظر او این امر فقط از طریق ایجاد یک بلوک قدرتمند در چپ ایجاد خواهد شد و بالاخره آنکه نظام شرط ورود به شورا را در حذف لیبرال‌ها از شورا و نابود شدن گرایش‌های لیبرالی مجاهدین و اضافه شدن بندهای تسلیح توده‌ای و شوراهای به پلاتفرم آنان می‌داند.

توکل در این باره می‌گوید برخلاف تصور برخی، هیچ دلیلی وجود ندارد که

مجاهدین قدرت را به دست گیرند، همانطور که هیچ دلیلی بر پیش روی بودن جنگ داخلی وجود ندارد. او می‌افزاید که مجاهدین هم به خود ضربه زدند و هم به جنبش. آنان قادر نخواهند بود به تنهایی قدرت را به دست گیرند و تاکتیک‌های بلانکیستی آنان نشان داد که حتی از این طریق هم قادر به کسب قدرت نیستند. بنابراین وظیفه ما حکم می‌کند که آنان را به سوی انقلاب سوق دهیم.

توکل با بیان اینکه پلاتفرم ارائه شده از سوی اقلیت می‌تواند مجاهدین را از بنی‌صدر جدا کند، می‌افزاید: «ما با برنامه مجاهدین نیز برخوردی کردیم و گفتیم که برنامه آنان نفی جمهوری و نفی دموکراسی است. از نظر ما حکومت انقلابی موقت دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان است. ما در پلاتفرم خود به تسلیح توده‌ها و شوراها کارگران و سربازان تأکید کردیم و این به معنای درهم کوبیدن ماشینی دولتی و انحلال بوروکراسی است. ما تلاش داریم با تاکتیک‌های مناسب مجاهدین را به سوی خود بکشانیم و در همان حال آنان را افشا کنیم». توکل در نتیجه‌گیری بحث خود می‌گوید: «من هیچ‌وقت دعوت نمی‌کنم که به داخل شورا برویم و اعتقاد این است که هرگاه پلاتفرم ما پذیرفته شود بورژوازی پیدایش نخواهد شد. مسئله تسلیح توده‌ای چیزی واهی و خیالی نیست اگر چنان شورایی و چنان بورژوازی‌ای باشد که به ما اسلحه بدهد، برویم در شمال مردم را مسلح کنیم در مناطق آزاد شده شورا تشکیل دهیم. آنگاه می‌گوییم که در مورد بنی‌صدر اشتباه کردم او دیگر بورژوازی نیست. پس ما بحثی در مورد ائتلاف با لیبرال‌ها نداریم».

پس از پایان یافتن بحث درباره شورای ملی مقاومت، چهار نظر مطرح گردید، سه نظر در ادامه مباحث با همدیگر همسو شده و یک قطعنامه مشترک پیشنهاد دادند و نظر چهارم نیز قطعنامه پیشنهادی خود را به کنگره ارائه داد که یکی از آنان به تصویب رسید. در این قطعنامه ائتلاف مجاهدین و بنی‌صدر ائتلافی میان بورژوازی لیبرال و خرده‌بورژوازی دانسته شد که مغایر با منافع و مصالح انقلاب به حساب آمد. بنابراین ورود به این ائتلاف مجاز دانسته نشد به موجب این قطعنامه از آنجا که در انقلاب دموکراتیک، پرولتاریا می‌تواند خرده‌بورژوازی لیبرال و خرده‌بورژوازی را به خود ملحق کند، لذا سیاست پرولتاری در هم شکستن

ائتلاف لیبرال‌ها و دمکرات‌ها را پی خواهد گرفت. بنابراین اتحاد اقلیت با مجاهدین به شرطی مجاز دانسته شد که هرگونه ائتلاف آنان با بورژوازی در هم شکسته شود.

هشتمین روز کنگره به بحث درباره مبارزه ایدئولوژیک اختصاص یافت. کاظم به عنوان اولین سخنران با اشاره به اینکه درون سازمان گرایش‌های مختلفی وجود دارد، پرسید چرا این گرایش‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شوند؟ «او گفت که هدف از مبارزه ایدئولوژیک علنی بر ملا کردن اختلافات نیست؛ بلکه این است که مجموعه گرایش‌های موجود را حول یک برنامه واحد متشکل کنیم. با سد کردن م.ا.ع باز شاهد انشعاب خواهیم بود. او افزود سازمان خط مشخصی ندارد ولی عملاً یک خط درون سازمان پیش می‌رود که همان گرایش غالب بر سازمان است و این گرایش به علت موضع ساتریستی عملاً نمی‌تواند به یک برنامه انقلابی دست یابد. یعنی تزلزل خود را در موارد متعدد نشان خواهد داد. یا ما باید بگوییم هیچ خطی بر سازمان غالب نیست و یا اینکه هیچ خطی به طور عملی در سازمان پیش نمی‌رود و یا اگر به طور عملی یک سیاست پیش می‌رود برنامه‌های دیگر می‌توانند به طور تئوریک در مقابل آن عرض اندام کنند در غیر این صورت تداوم وضع موجود، تداوم بخشیدن به بی‌خطی سازمان یا همان خط ساتریستی غالب بر سازمان است.

رحیم نیز سخنان مشابهی ایراد کرد و با این توصیف که وضع عمومی سازمان بی‌برنامگی، تشتت و پراکندگی است گفت که حق یک گرایش عبارت است از اینکه یک گرایش می‌تواند برای متقاعد کردن دیگران از طریق بحث شفاهی و کتبی و مبارزه علنی و حق هیأت نویسندگان دست به کار شود. او پیشنهاد داد که کنگره هیأتی را تعیین کند که بازتاب گرایش‌های اصلی آن باشد و این هیأت بولتن مباحثات را ایجاد کند تا گرایش‌های مختلف بتوانند نظرات خود را در آن منعکس کنند.

در ادامه، توکل در مخالفت با رحیم سخنانی ایراد کرد و سپس دو قطعه‌نامه از جانب آن دو ارائه گردید که هیچ‌کدام رأی نیاورد؛ و بالاخره این دو گرایش به قطعه‌نامه مشترکی دست یافتند که در آن ضمن قبول پراکندگی و بحران در جنبش

کمونیستی مقرر گردید که برای مبارزه ایدئولوژیک علنی یک بولتن مباحثات انتشار یابد.

این کنگره قطعنامه‌های دیگری نیز تصویب کرد. یکی از آنها مربوط است به وحدت با جناح چپ اکثریت. در این قطعنامه آمده چون بین مواضع جناح چپ با مواضع رسمیت یافته در کنگره اختلاف اساسی وجود ندارد، پیشنهاد جناح چپ مبنی بر پیوستن به سازمان تصویب می‌شود.

قطعنامه دیگر مربوط به گذشته سازمان بود. این قطعنامه مبارزه مسلحانه در دهه پنجاه را به رغم همه انحرافاتش، در آن شرایط امری ضروری و دارای خصلتی تبلیغی دانسته و نظر احمدزاده که شرایط عینی انقلاب را آماده می‌دید انحراف به چپ ارزیابی کرد. این قطعنامه می‌افزاید با آنکه در طی سال‌های ۵۳-۵۲ زمینه‌های سازماندهی مبارزات سیاسی و صنفی توده‌ها فراهم شده بود، ولی به این امر بهاء لازم داده نشد و همچنان انحراف به چپ بر سازمان حاکم بود.

این قطعنامه همچنین مطلق کردن تاکتیک مسلحانه در یک مرحله از حیات سازمان و محوری دانستن آن را در تمام دوران فعالیت، از انحرافات حاکم بر سازمان در طی سال‌های ۵۷-۴۹ برشمرد.

قطعنامه دیگر مربوط بود به برخورد با احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و بالاخره آخرین قطعنامه مربوط بود به اعضای مستعفی. این قطعنامه با اشاره به روند و علل استعفای آنان و سپس شرایط حضورشان در کنگره و ترک آن اعلام کرد که آنان دارای تمایلات رفرمیستی و فاقد پرنسپ‌های مبارزاتی هستند؛ که این امر ناشی از خستگی مایوسانه از مبارزه است. بنابراین آنان به عنوان عناصر فرصت‌طلب و سازمان‌شکن از سازمان اخراج می‌شوند.

پس از آن انتخابات برگزار شد و شرکت‌کنندگان، کمیته مرکزی را برگزیدند که به موجب آن به ترتیب توکل، هادی، نظام و بیژن حائز دوسوم آرا شدند. اما توکل می‌گوید که کنگره به ۵ نفر به عنوان اعضای کمیته مرکزی رأی داد. شاید نفر پنجم

از نظر وی منصور اسکندری بود که پیش از کنگره در طی یک درگیری سیانور خورد و کشته شد و کنگره که از وضعیت وی اطلاع دقیقی نداشت، او را همچنان عضو مرکزیت دانسته و غیاباً او را برگزید. بنا به گفته سامع، افراد انتخاب شده فرید [محسن مدیرشانه‌چی]، هاشم و کاظم را به مرکزیت افزودند.^۱ اما توکل انتصاب هاشم و کاظم را تأیید می‌کند. نشریه ویژه کار که بابک [محمود محمودی] پس از انشعاب خود آن را در چند شماره منتشر ساخت، نیز مدعی است که مرکزیت جدید هاشم و کاظم را برگزید و انتخاب نفر سوم را به بهانه «جلوگیری از رشد بی‌رویه تشکیلات» به تعویق انداخت.^۲ رحیم [علیرضا محفوظی] و مستوره احمدزاده (اعظم) نیز به عنوان مشاورین کمیته مرکزی انتخاب شدند.

به هر تقدیر دو روز پس از کنگره فرید نیز ضربه خورد و کمیته مرکزی همان شش نفر ماند. در جلسه‌ای که مرکزیت جدید تشکیل داد، از سوی دو نفر از اعضا پیشنهاد شد که چون کنگره هفت تن را برای مرکزیت تعیین نموده است، لاجرم باید فرد دیگری جایگزین فرید شود؛ اما بقیه اعضا با این استدلال که فرد واجد شرایطی برای احراز این مسئولیت وجود ندارد، این انتخاب را به مدت زمانی بعد موکول کردند.

TerrorSpring

بازتاب بحث‌های کنگره درون سازمان

صرف‌نظر از مباحث کنگره، اظهاراتی که در حاشیه و یا پس از آن ایراد شد عمق اختلافات و تشتت را بیشتر آشکار ساخت.

در طول برگزاری کنگره، امیر [حمیدرضا زمانی کندوانی] در نامه‌ای با اشاره به کشته شدن اسکندر، علت اصلی آن را مسئله ذهنی وی دانست «که این اواخر مانند خوره تمام سلول‌های او را می‌پوساند و این مسئله ذهنی همان تردید و تزلزل رهبران نسبت به اعتقاداتشان و پشت کردن به اصولشان در مراحل

۱. همان.

۲. سبک کار حزبی یا شیوه کار محفلی، ویژه کار، شماره ۱۱، فصل دوم، قسمت ۳.

استراتژیک بوده است.» امیر ادامه می‌دهد «آری رفقا این شماها (فرخ نگهدارها و حیدرها) هستید که عامل این ضربه و دهها ضربه دیگر به جنبش شده‌اید». امیر این نامه را به نظام داد و او نیز در حاشیه آن نوشت که امیر خواسته است که حتماً این نوشته خوانده شود. دانسته نیست که آیا این نامه قرائت شد یا خیر؟ ضمناً دانسته نیست چرا امیر در نامه خود نگهدار را مخاطب قرار داده است. شاید او بدین وسیله خواسته با نشانیدن حیدر در کنار نگهدار میزان خشم خود را نسبت به حیدر نشان دهد. اما می‌توان در اصالت این نامه تردید کرد. زیرا بعدها امیر نوشت: «من بیرون از کنگره هوادار خط حیدر بودم.» این ادعا توسط یکی دیگر از افراد شرکت‌کننده در کنگره تأیید می‌شود. شاهیندخت شایان در تکنویسی خود درباره امیر می‌نویسد: «نظرات امیر در کنگره نزدیک به نظرات رحیم بوده است.»

البته امیر چنان که خود می‌گوید: «سواد سیاسی و ایدئولوژی» نداشت؛ بلکه بیشتر فردی عملیاتی بود. از این رو توانست خود را از یک هوادار ساده در سال ۵۸ به یک کاندیدای عضویت در سال ۶۰ بالا بکشد. بنابراین سخن گفتن از «نظرات» او سخنی گزاف است.

هاشم نیز درباره اعضای کمیته مرکزی چنین نوشت:

۱. درباره رفیق محسن [مدیر شانه‌چی]: رفیق محسن به دلیل اینکه یک دوره طولانی کار تنوریک نکرده است و به دلیل تجربه‌ای که در تشخیص مسائل دارد پی برده که این تشکیلات وضعش خراب است. حتی می‌توانم بگویم به امید آینده‌ای نامعلوم همین جوری کشیده است و نمونه تیپیک یک آدم بی‌هدف و نقشه است. او یک مدیر خوب است ولی به هیچ‌وجه رهبر نیست. از لحاظ خصوصیات دارای خصیصه‌های قوی لیبرالیستی و عموماً قضایا را ماست‌مالی و رفع و رجوع می‌کند.

۲. در مورد رفیق اکبر [کامیابی]: رفیق اکبر رفیق پرکار و پیگیر است، متنها

۱. حمیدرضا زمانی کندوانی. بازجویی، مورخه ۱۳۶۴/۹/۲۱.

اشکال اساسی اش سکتاریسم و دگماتیسم است. البته من روی سکتاریسم رفیق به عنوان اشکالی اساسی و ریشه دار تکیه می‌کنم و گاهی به رفیق هم گفته‌ام تو توی دنیا هیچ کس را قبول نداری. فقط خودت. شیوه‌های برخورد رفیق با اختلافات درست نبود. به خصوص در مورد مبارزه ایدئولوژیک در نشریه موضع گیریهایش درست نبوده و همانطور که در چند روز اخیر دیدیم اعتقادی به مبارزه ایدئولوژیک به معنی راه‌حل اصولی حل اختلافات و راه وحدت اصول کمونیستی ندارد.

۳. درباره رفیق نظام [یدالله گل‌مژده]: رفیق نظام، رفیق پرکار و فعالی است. خیلی دلش برای سازمان می‌سوزد، منتها رفیق به مقدار زیادی بروکرات‌منش است، از لحاظ سیاسی خیلی ضعیف است. برخوردهایش با رفقای تحت مسئولیتش آنطور که دیده و شنیده‌ام برخورد بروکراتیک و از بالاست؛ البته دلیلش هم این است که در شرایطی به سازمان پیوست که دیگر جنبش توده‌ای راه افتاده بود و دیگر به جای آموزش دیدن، خودش آموزگار شد.

۴. درباره رفیق هادی [غلامیان لنگرودی]: رفیق هادی همانطور که یکی از رفقا گفت پدر خانواده فداییان است و سعی دارد که به خاطر حفظ آرامش و وحدت همه با هم خوب باشند. رفیق اخیراً قدری مطالعه کرده است ولی پایه‌ای ندارد و حتماً باید روی مبانی مطالعه کند. رفیق عمیقاً دگماتیست است و بسیاری از مسائل کوچک را بزرگ و بزرگ را کوچک می‌کند.

۵. درباره رفیق مهدی [سامع]: رفیق مهدی از لحاظ سیاسی - ایدئولوژیک مطالعه دارد و می‌فهمد چه می‌گوید منتها ایدئولوژی‌اش از دیدگاه من آمیخته به گرایشات لیبرالی است که خود را در سیاست هم بروز می‌دهد، چه سیاست در قبال رویدادهای سیاسی و پدیده‌ها و چه در برخوردهای روزمره سیاسی - تشکیلاتی. طرفدار این است که هر جور شده کارها پیش برود. مسائل را بیشتر می‌خواهد از بالا حل کند و حتی از این مسئله دفاع می‌کند. رفیق با تجربه‌ای است منتها مثل سایر رفقا به او اطمینان ندارم که برای همیشه با ما خواهد ماند یا نه؟! حتی شاید تعجب کنید و درست نباشد چنین پیش‌بینی کرد[۴] اما با توجه

به نقطه نظرات شکل گرفته‌ای که دارد این احتمال وجود دارد که فردا با بروز یک اختلاف از سازمان جدا بشود.

۶. درباره رفیق کاظم [محمد رضا بهکیش]: رفیق کاظم اسکندر دیگری است منتها با قدری تفاوت‌ها. اشکال اساسی‌اش این است که زود جوش می‌آورد. البته تأکید می‌کنم نه در موارد جدی و درباره تصمیمات معمولاً در برخورد‌های پیش پا افتاده به خودش اجازه می‌دهد عصبانی شود.

البته هاشم درباره خود نیز نوشت که تصمیم داشت در صورت انتخاب شدن برای مرکزیت استعفا دهد زیرا در خود توان لازم برای طرد گرایش‌هاست ماستمالیستی را نمی‌بیند. او اعتراف می‌کند که توانایی و قابلیت رهبری سازمان را ندارد و هیچ‌گاه نتوانسته وظایف خود را به خوبی انجام دهد و به لیبرالیسم تن داده است و به دلیل نداشتن توانایی در تصمیم‌گیری‌های مهم، خود همواره دچار تردید و تزلزل بوده است.

هاشم همچنین در نامه‌ای خطاب به بیژن می‌نویسد:

نمی‌دانم تو خودت به موضع‌گیری‌هایی که در کنگره داشتی (در مجموع) فکر کرده‌ای؟ به نظر من و رفقای دیگر، موضع تو در مقاطع مختلفی تغییر کرد (و حتی شبیه بندبازی به نظر می‌رسید) به ویژه برای من که پیش از کنگره صحبت کوتاهی با تو درباره شورای ملی مقاومت و برخورد مارکس در خطابه داشتیم عجیب به نظر می‌رسید! عجیب از این جهت که تو آدم زیرکی هستی و می‌فهمی که فلان فورمول‌بندی درباره شورای ملی مقاومت علیرغم مخالفتش با رفتن در شورا اساساً با سیاست مستقل پرولتری بیگانه است در حالی که تو خودت را (پیش از کنگره) هوادار متد مارکس در برخورد با شورای ملی مقاومت نشان دادی! البته ممکن است من درباره میزان آگاهی (زیرکی) تو دچار اشتباه شده باشم، بدین معنی که واقعاً تو قادر نیستی تفاوت بین برخورد مارکس را با برخوردی که از طرف اکثریت کنگره با شورای ملی مقاومت [و کلاً اتحاد با نیروهایی غیرپرولتری و...] صورت گرفت تشخیص دهی. اگر چنین باشد (که از نظر من نیست) مثل بسیاری از رفقای که در کنگره به دلیل

نداشتن شناخت کافی این طرف و آن طرف می‌شدند و یا در مواردی اظهار نظر نمی‌کردند، مسئله به شکل دیگری مطرح خواهد بود و اساساً بحث بر سر تزلزل یا بندبازی و فرصت‌طلبی نیست.

درباره موضع‌گیری‌ات راجع به ریشه بحران (سانتریسم) باید بحث ظریفی را طرح کرد. تو در نوشته اخیرت گفته‌ای: اگر من در کنگره با رحیم موضع‌گیری کردم تنها در رابطه با ریشه بحران بود و ... نمی‌دانم هیچ به خاطر داری که رحیم در صحبت‌هایش درباره سانتریسم چه گفت و چطور مسئله کلیت دیدگاه‌ها را (چه در عرصه سیاست و چه در عرصه ایدئولوژی و...) خاطر نشان کرد؟ به هر حال آنچه که در این باره قابل تأکید است، این است که از دیدگاه رحیم سانتریسم یعنی تمایل به سازش طبقاتی که خودش را در برخورد با شورای ملی مقاومت جبهه با می‌جاهدین در این مقطع و ... نیز نشان می‌دهد. حال باید اینجا روشن شود که تو باز هم با سانتریسمی که رحیم (و دیگران) طرح می‌کنند موافقی یا سانتریسم خاصی مورد نظر هست؟ در این باره مایلیم که بدانم نظرت چیست.

به هر تقدیر رفیق عزیز درباره تو شناخت مستقیم دیگری که بشود بدان استناد کرد (فاکت آورد) ندارم. فقط از طریق برخی از کسانی که تو را پیش از قیام می‌شناختند چیزهایی شنیده‌ام که در مجموع می‌شود آن را در مقوله آدم غیرسیاسی خلاصه کرد [خط خوردگی] خیلی مواظب این آدم باشید. سیاسی نیست و سوابق خوبی ندارد. به اعتقاد من هر چند باید این چیزها را مدنظر داشت ولی به حکم تغییر و تحولاتی که در جامعه پدید می‌آید، آدم‌ها هم تغییرات انقلابی در درون و در شخصیتشان پدید می‌آید. به همین خاطر اساس قضاوت ما گذشته تو نیست بلکه پراتیک و شخصیت تو در فعالیت‌های جاری است و به قول معروف باید در پروسد دید [آنچه که من یا ما بدان توجه داشته‌ایم این واقعیت بود که باید در ربط با تو دقت بیشتری داشت و در پروسه دید که چه از آب درخواهی آمد و به صرف قابلیت‌هایی که داری به تو مسئولیت ندهیم. زیرا از نظر ما دو معیار اساسی را باید در نظر گرفت یکی صلاحیت - یکی قابلیت.].

منوچهر کلانتری، دایی بیژن جزینی، یکی از افراد شرکت‌کننده در کنگره بود. او به جناح حیدر نزدیک بود. بنابراین به تعرض و جوخه‌های رزمی اعتقادی نداشت. در نتیجه تصمیم گرفت به انگلستان بازگردد. او پس از ضربات اسفند سال ۶۰، تهران را به مقصد ایرانشهر ترک کرد تا از آنجا راهی پاکستان و سپس انگلستان شود. کلانتری در این سفر به یکی از همراهان که او نیز در صدد ترک ایران بود، گفت: «عده‌ای جوان بی‌تجربه و بی‌اطلاع که با پارتنری‌بازی دور هم جمع شده‌اند و اختیارات را بین خودشان تقسیم کرده‌اند راجع به انقلاب تئوری‌بافی می‌کنند و برای سرنوشتش تصمیم می‌گیرند. منوچهر گفت این مسائل را طی نامه‌ای به مرکزیت سازمان توضیح داده و گفته است با این اوضاع و احوال من چشمم آب نمی‌خورد که سازمان بتواند به نتیجه‌ای برسد. یا بر اثر ضربات منهدم خواهد شد یا بر اثر تشنگی و سردرگمی منفعل و تماشاچی وقایع خواهد شد.»

عمر کلانتری کوتاه‌تر از آن بود که تحقق پیش‌گویی خود را مشاهده کند. گرچه نمی‌دانیم چه عللی موجب نزدیکی کلانتری به اقلیت شد؛ اما او سرنوشت محتوم اقلیت را در خشت خام دید. برای همین تصمیم داشت پس از بازگشت به انگلستان به مناسبات خود با اقلیت پایان بخشد. چنانکه در سال ۱۳۴۶ به مناسبات خود با گروه جزینی پایان داد و راهی انگلستان شد. هر تعریفی که از عنوان سازمان داشته باشیم، کنگره نشان داد که اقلیت نیز مانند «چریک‌های فدایی خلق»، سازمان نبود؛ بلکه محفلی بود مرکب از تعدادی افراد آنارشویست و ماجراجو که در او هام خویش قدرت را می‌جستند. زیرا خود گفتند سازمانشان بحران‌زده، متشتت و دنباله‌رو حوادث است و هیچ‌گونه پیوندی با مردم خصوصاً با پرولتاریا که مدعی‌اش بودند ندارد. آنان حتی برای کسب قدرت که در آرزویش می‌سوختند، برنامه‌ای نداشتند. آنان به اشتباهات مکرر، بی‌هویتی، حیرانی و سرگردانی خود اقرار می‌کردند و پس از هر اقدامی خود را به واسطه

انجام آن نکوهش می‌کردند. آنان خود گفتند که سازمانشان در حضيض است. آنان همدیگر را به بی‌اعتقادی؛ کم‌دانشی؛ فریبکاری؛ بی‌پرنسیبی؛ تذبذب، فرصت‌طلبی و بندبازی متهم کردند.

آنان ماجراجویانه مرده‌ریگ پیشینیان را دستمایه‌ای برای جاه‌طلبی‌های خود ساختند. اقلیت همواره از توهم توده‌ها نسبت به حاکمیت سخن می‌گفت؛ ولی در حقیقت نقش خویش در آینه می‌دید. پوسته توهم آنان چنان سخت بود که حتی اعترافات خودشان نیز نتوانست آن را بشکند. آنان چنان در توهمات خویش غرق بودند که با تقلید از انقلاب روسیه و حتی بدون در نظر گرفتن توان خویش، خشونت لجام گسیخته‌ای به جامعه تزریق می‌کردند و فرصتی استثنایی را از جامعه می‌ربودند. رحیم به درستی می‌نویسد:

قیام [انقلاب] چشم‌انداز جدیدی می‌گشاید. شرایط سیاسی، مطلوب، [و] از حد انتظار رهبران فراتر رفته است.^۱

اما رهبری سازمان نتوانست و یا نخواست ارزش این شرایط مطلوب و فراتر از حد انتظار را بداند و درک کند؛ بنابراین به تخریب آن همت گماشت. آنان که خود نمی‌دانستند چه می‌خواهند، با ژاژخایی به رد و انکار مطلوب، پرداختند. اقلیت گویا با چشمانی شیشه‌ای به جامعه می‌نگریست. نگاهی که در عمق نفوذ نمی‌کرد و فقط بازتابی از تحولات اجتماعی بر جداره کبود آن می‌نشست. در نتیجه نیاز به زمان درازی نبود که این بار امیر بگوید: «سقوط خویش را تماشا می‌کنند».^۲

انشعاب در اقلیت و تحلیل مرکزیت از ضربات

سازمانی که از درون فروپاشیده بود فقط یک تلنگر نیاز داشت تا کاملاً فروبیفتد. این تلنگر در اسفندماه زده شد و طی آن چند تن از اعضای مرکزیت ضربه خوردند. اقلیت دیگر توان بازسازی و ترمیم خود را نداشت؛ نه بدان جهت که

۱. ترازنامه و چشم‌انداز.

۲. مقاله درون تشکیلاتی. اساس بحران مورخه ۳۰/۱۰/۶۰.

عناصر ورزیده خود را از دست داده باشد - زیرا ملاحظه کردیم هادی و نظام که در ضربات اسفندماه سال ۶۰ کشته شدند فاقد هرگونه توانایی‌های سیاسی تئوریک برای رهبری سازمان می‌بودند - بلکه از آن جهت که ضربات راه را بر انشعاب‌ها و اخراج‌های بعدی گشود و «این وضعیت به گرایش انحرافی و خصوصاً جناح توکل، بر بستر عدم تناسب و تعادلی که در مصوبات کنگره وجود داشت امکان می‌دهد که شروع به یکه‌تازی نماید.»

کنگره نه تنها اخراج اعضای را «که نقش مهمی در شکل‌گیری اقلیت داشتند» تصویب نمود - و این «یک چالش جدی برای سازمان» به حساب می‌آمد^۲ - بلکه زمینه را برای اخراج جناح دیگر فراهم ساخت. در رأس این جناح که «سوسیالیسم انقلابی» نامیده می‌شدند رحیم قرار داشت. رحیم به رغم آن که به داشتن دانش تئوریک مشهور بود؛ در کنگره فقط توانست ده رأی را به خود اختصاص دهد. بنابراین از راه یافتن به مرکزیت بازماند. برای یک سازمان عمل‌گرا و پراگماتیست دانش تئوریک یک امر تشریفاتی و غیرضروری بود. کنگره نشان داد که آنان همچنان به پراتیسین احتیاج دارند و نه به تئوریسین. رحیم از حمایت هاشم که با ۲۲ رأی و کاظم که با ۲۱ رأی به مرکزیت راه یافته بودند برخوردار بود. هاشم که در آن زمان گویا مسئولیت شمال را برعهده داشت، شیفته دانش رحیم بود. او در انتقاد از خود می‌گوید در «استفاده از اندوخته عظیم تئوریک رحیم سستی نابخردانه‌ای از خود نشان داده» است.

پس از کنگره، رحیم دست به کار شد و «ترازنامه و چشم‌انداز» را در نقد و استهزاء کنگره نوشت. او گفت کنگره «کاری نکرد مگر که ریشه‌دار بودن بحران را تصریح کرد، حقیقتی که مباحثات کنگره خود آن را برملا ساخته بود.»

رحیم می‌نویسد که سانترالیزم دمکراتیک ادعا و توهمی بیش نبود؛ زیرا هنگامی که ما مرکزیت را به مبارزه ایدئولوژیک فراخواندیم سکوت اختیار کردند

۱. سعید یزدان‌پناه، نبرد خلق؛ ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق، پیرو برنامه هویت؛ دوره چهارم، سال ششم، شماره ۶۶، دی‌ماه ۶۸، ص ۹.
۲. مهدی سامع، نشریه آرش؛ همان.

و هنگامی که هیأت اجرایی از مرکزیت موقت پرسید که چرا مبارزه ایدئولوژیک علنی را به عنوان یک اصل زیر پا نهاده؛ آنان پاسخ دادند که مبارزه ایدئولوژیک به سود رفرمیست‌هاست.

سپس موضوع را به کنگره احاله کردند و در کنگره نیز تصریح کردند که مبارزه ایدئولوژیک یک اصل دائمی نیست. به مقتضای شرایط گاه می‌تواند باشد و گاه می‌تواند نباشد.

رحیم می‌افزاید مرکزیت با بحران نیز چنین روبرو شد. در ابتدا آن را به بحران تشکیلاتی فروکاستند و یا گفتند بحران در نتیجه رشد بی‌رویه تشکیلات ایجاد شده است و یا آن را ناشی از تنبلی این یا آن فرد دانستند، ولی بالاخره اعتراف کردند که بحران هست؛ اما این بار نیز آن را به سنگ‌اندازی دیگران منتسب ساختند و موانع درون‌تشکیلاتی و برون‌تشکیلاتی برای آن یافتند. موانع برون‌تشکیلاتی پیمان رجوی - بنی‌صدر بود که موانع «تجسم یافتن قدرت توده‌ها» می‌شد. بنابراین پیشنهاد کردند که این پیمان را در هم بشکنند و موانع درون‌تشکیلاتی کسانی بودند که به ائتلاف و سازش با لیبرال‌ها تمایل نشان می‌دادند. هنگامی که این افراد استعفا کردند و از سازمان طرد شدند، باید به موانع درون‌تشکیلاتی غلبه کرده باشند؛ ولی چنین نشد. «سازمان از لحاظ برون‌تشکیلاتی شکست خورده است و بی‌لیاقتی‌اش در عمل برملا شده است. از لحاظ درون‌تشکیلاتی هم در مشکلات خود آفریده دست‌وپا می‌زند.»

نقد‌گزنده و سی‌وشش صفحه‌ای رحیم بر بی‌سامانی اقلیت، سازمانی که مبارزه ایدئولوژیک را بر نمی‌تابید خبر از انشعاب دیگری می‌داد. انشعاب این بار در کمیته چاپ و توزیع رقم خورد. اولین بار در کنگره از وجود بحران در کمیته چاپ و توزیع سخن به میان آمد. مدت کوتاهی پس از کنگره، کمیته چاپ با ارسال نامه تهدیدآمیزی به مرکزیت با تعیین ضرب‌الاجل خواهان پاسخ به سئوالاتشان شدند. پرسش اول آنان درباره معیارهای شرکت در کنگره بود و پرسش دوم این بود که چرا مباحث کنگره در سطح سازمان انتشار نیافته است؟ مرکزیت به دو پرسش فوق پاسخ داد. مدت کوتاهی بعد کمیته مزبور به

مرکزیت نوشت که مسائلی دارد و باید با یک یا دو تن از اعضای مرکزیت دیدار کنند. همزمان با این وقایع بنا به تصمیم کمیته امنیتی توزیع کار از سیزدهم بهمن ماه الی سوم اسفند متوقف شد. پس از پایان یافتن زمان مقرر، کمیته چاپ و توزیع این بار رأساً تصمیم گرفت که از توزیع کار به این بهانه که متوقف ساختن توزیع به شیوه دمکراتیک صورت نگرفته خودداری کند. در شانزدهم اسفند یکی از افراد مرکزیت نزد آنان رفت تا سخنانشان را بشنود. این بار آنان گفتند که باید یک کمیسیون کنترل و بازرسی ایجاد شود تا به مسائل آنان رسیدگی کند و ضمناً هیچ‌یک از اعضای مرکزیت نباید عضو این کمیسیون باشد. پس از کش و قوس‌های فراوان بنا به تصمیم مرکزیت، اعضای کمیته چاپ و توزیع به خاطر انتقاداتی که داشتند به حالت تعلیق درآمدند. در هجدهم اسفند اعضای کمیته چاپ و توزیع با انتشار اطلاعیه‌ای و با اشاره به اختلافات خود نوشتند: «کمیته مرکزی مدعی است که می‌تواند مابین دو کنگره، حتی سر تشکیلات را به سنگ بزند، هر تصمیمی بگیرد و فعال مایشاء سرنوشت یکایک ما و سرنوشت کل سازمان است... تعلیق ما بدون بررسی اختلافات طرفین و خودسرانه صورت گرفته است. هرگاه این خودسری ادامه یابد، انحطاط مطلق کل تشکیلات باروبر قطعی آن خواهد بود. ما که تعلیق چند نفر را در برابر انحطاط عمومی توسط رهبران علی‌السویه می‌دانیم با تأکید بر سنت لنینی طرح زیر را برای روشن کردن مسائل پیش می‌کشیم: الف) می‌باید بلادرنگ یک کمیسیون کنترل تشکیل شود و به بازرسی مسائل طرفین پردازد و آنگاه کل بررسی را در اختیار تشکیلات قرار دهد. ب) کمیسیون کنترل می‌باید هم کلیه سمت‌گیری‌های کمیته مرکزی (امنیتی، تشکیلاتی و عملی) را تا لحظه کنونی مورد بررسی قرار دهد. ج) ما خود را موظف می‌دانیم که کلیه مسائل مورد مشاجره را مورد بررسی قرار داده، وارد بحث با کمیته مرکزی شویم. در صورتی که به طرح کمیسیون کنترل پشت پا زده شود، آنگاه یک بحث علنی را به ما تحمیل خواهند کرد».

۱. اسناد درون‌گروهی. گزارش کمیته مرکزی تا تاریخ ۶۰/۱۲/۱۸.

چند روز بعد توکل به این اطلاعیه پاسخ داد و نوشت اقدام سازمان‌شکناهی که اخیراً از سوی چهار تن از مسئولین نشریه کار صورت گرفته است، نخستین تجلی حاد پراتیک ضد تشکیلاتی و سازمان‌شکناهی گرایشی است که می‌باید درون سازمان را از پلیدیهای وجود آن پاک کنیم.

توکل در بیانیه خود این «بحران حاد» را محصول شرایطی می‌داند که مجاهدین خلق با حرکت بی‌موقع خود پس از سی خرداد ایجاد کردند. او ادامه می‌دهد که پس از سی خرداد دو گرایش انحرافی درون سازمان پدید آمد. یک گرایش به صراحت از تاکتیک‌های انقلابی روی برمی‌تابد و حتی در درستی مارکسیسم - لنینیسم تردید می‌کند و گرایش دیگر اگر چه جملات انقلابی بر زبان می‌راند، ولی عملاً همان گرایش به راست را برمی‌گزیند. توکل می‌افزاید گرایش دوم در کنگره چیزی جز الفاظ و عبارات زیبا ارائه نکرد. این گرایش حاضر نبود یک ذره از انقلاب سوسیالیستی کوتاه بیاید؛ اما عملاً یأس و نومیدی و بی‌عملی را اشاعه می‌داد و اکنون این گرایش به بهانه شرایط امنیتی پیشنهاد می‌دهد که برای چند ماه تشکیلات تعطیل شود. اینها نمایندگان همان گرایشی هستند که از بی‌عملی سازمان می‌نالیدند، اما امروز عملاً خانه‌نشینی را توصیه می‌کنند.

توکل گرایش به بی‌عملی را ناشی از جذب شدن روشنفکران به سازمان‌های مارکسیست - لنینیست پس از قیام می‌داند. زیرا آنان بنا به خصوصیات طبقاتی و ایدئولوژیک خود آن توان را ندارند تا بر سر هر پیچ تند تاریخ بریدگی و بی‌تابی آنارشیستی خود را بروز ندهند. توکل بالاخره تهدید می‌کند چنانچه این عده بخواهند به سازمان‌شکنی روی آورند تنبیه سخت تشکیلاتی تا مرحله اخراج علیه آنها به کار گرفته خواهد شد.^۱

اما هاشم چند روز بعد با این تصمیم مخالفت کرد و نوشت یکی از اعضای مرکزیت با این استدلال که اعتصاب در یک تشکیلات کمونیستی معنایی ندارد بلادرنگ خواستار اخراج آنان شد. از نظر هاشم اقدام کمیته چاپ و توزیع نمودی

۱. علیه سازمان‌شکنی مبارزه کنیم. مورخ ۱۳۶۰/۱۲/۲۱.

دیگر از بحران تشکیلاتی می‌باشد که مرکزیت چشم خود را بر روی آن بسته است و اکنون می‌خواهد با حذف مکانیکی این نمود بحران، سیاست‌های گذشته را ادامه دهد. هاشم می‌پرسد مسائل آنان مگر چیست که باید اخراج شوند؟ «آنها می‌پرسند؛ سازمان نظرش درباره ریشه بحران چیست و چرا ریشه‌یابی آن را در دستور کار تشکیلات قرار نمی‌دهید؟ سازمان چرا هیچ قدمی در راه تحقق حرف‌ها و شعارهایی که عنوان می‌کند بر نمی‌دارد؟ چرا جوخه‌های رزمی تشکیل نشد؟ کانون‌های پارتیزان چه شد؟ چرا در هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی شرکت و مداخله نداریم؟ چرا باید کلت بی‌سوزن در اختیار ما قرار دهند؟»

هاشم می‌گوید که بنیان حرف و تمایل توکل و همفکرانش این است که سازمان را از عناصری که روشنفکران خرده‌بورژوا می‌خواند تصفیه کند و با یک جمع ده - پانزده نفره سازمان را به پیش ببرد. به گفته وی جناح توکل پشتشان به مصوبات کنگره گرم است و گمان می‌کنند که بی‌خطی و بی‌برنامگی به پایان رسیده است و خط و برنامه موردنظرشان همان قطعنامه‌های مملو از تناقض است که با «گدایی اسفباری در کنگره به تصویب رسید» و ملغمه‌ای است از نظرات مخالف و متضاد که برای احراز حدنصاب سرهم بندی کردند و گویا فراموش کردند که خودشان به وجود بحران و بی‌هویتی خویش اعتراف کردند. اکنون آن بحران کجا رفت؟ هاشم هشدار می‌دهد که این خودفریبی‌ها و توهمات خرده‌بورژوایی تشکیلات را بر باد خواهد داد.

هاشم تأکید می‌کند که ما می‌گوییم تشکیلات دچار بحران است، اما آنها در پاسخ می‌گویند «این بحران شماسست؛ بحران بریدگی است» زیرا نمی‌خواهند به ریشه بحران، به بی‌کفایتی خود و به بی‌اساس بودن بسیاری از نقطه‌نظرانشان بپردازند.

ضربه خوردن کمیته چاپ و توزیع، اخراج آنان را منتفی کرد؛ ولی اختلافات آنان با مرکزیت فراتر از مسائل تئوریک بود. در گزارشی که توکل در اواخر اسفند

به تشکیلات ارائه می‌کند از اختلاس یک میلیون و پانصد هزار تومانی کمیته چاپ و توزیع خبر می‌دهد.^۱ ادعای توکل از یک سو می‌تواند اتهامی باشد علیه کمیته چاپ و توزیع برای تکمیل محمل اخراج آنان؛ و از دیگر سو می‌تواند تلاشی باشد از سوی کمیته چاپ برای جمع و جور کردن امکانات برای اعلام انشعاب. خصوصاً آنکه مدتی بعد «الف. ر.» و «ح» در مؤخره اطلاعیه که بخش نخستین آن در ۲۳ اسفند امضای کاظم را نیز به همراه دارد، عمق بدبینی کمیته چاپ و توزیع نسبت به مرکزیت را برملا کردند: «هنگامی که رفقای شمارش [چاپ و توزیع] بی‌توجهی به این عوامل [امنیتی] را می‌دیدند، بی‌اعتقادی‌شان (نسبت به مسئولان) افزون‌تر می‌شد. از پیش، البته بی‌مسئولیتی سیاسی آنان را دریافته بودند، و هر اعتراضشان با جواب سربالا روبرو می‌شد و حال چنان که خود می‌گفتند: برای آپاراتچی‌ها تا جایی اهمیت داریم که بارکش خوبی باشیم. از ما کار می‌خواهند، اما حاضر به شنیدن مسائلمان نیستند... امکانات می‌خواهیم - طفره می‌روند. حتی سه ماه دویدیم تا سیانور گرفتیم. گویی این هم تلفدی نسبت به ماست که به خاطر حفظ اسرار سازمانی سیانور داشته باشیم. همین نشان می‌دهد که چقدر ولنگارند و برایشان آدم نسبت به موقع و امکانشان علی‌السویه است.

حتی نسبت به سلاح‌هایی که گرفته بودند، تردید کردند. پس برنامه‌ای برای تمرین آنها ریختند. آنگاه دریافتند که سلاح‌ها قلابی‌اند. اسلحه بدون سوزن. تنها یکی سوزن داشت که سوزن آن هم قلابی بود ... هنگامی که به ما اسلحه می‌دادند، گفتند که به دقت آزمایش شده است و ما را از تمرین بازداشتند.^۲

این اطلاعیه مشتمل است بر یک مقدمه و متن اصلی با امضای کاظم، الف. ر. [رحیم] و ح [حسن/هاشم] به تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۶۰. این اطلاعیه پس از ضربه خوردن کاظم، با یک مؤخره در تاریخ نهم اردیبهشت ۶۱ منتشر شد. اطلاعیه با نقد مختصر موضع‌گیریهای سازمان که در سرمقاله‌های کار منعکس شده بود می‌نویسد:

۱. سبک کار حزبی یا شیوه کار محفلی؛ نشریه ویژه کار؛ شماره ۱۱، فصل دوم، قسمت ۳.
 ۲. «الف. ر.» و «ح» اطلاعیه‌ای بدون عنوان. مورخ ۶۱/۲/۹.

«کسانی که در کنگره بر تصویب قطعنامه‌های خود اصرار می‌ورزیدند و از رفتن به میان توده‌ها و جوخه‌های رزمی و کانون‌های پارتیزانی و کمیته‌های اعتصاب سخن می‌گفتند و آن را دلیل زنده بودن سازمان می‌پنداشتند اکنون پس از چند ماه به حذف برخی از کمیته‌ها و اخراج دست زده‌اند و برخی مصوبات را ملغی ساخته‌اند».

این اطلاعیه که توکل در اردیبهشت ماه از وجود آن مطلع می‌شود، از جانب وی بدون پاسخ نماند. او امضاکنندگان اطلاعیه را روشنفکران خرده‌بورژوازی خواند که چون از یافتن پایگاه درون سازمان مأیوس شده‌اند، ماهیت واقعی و سازمان‌شکنانه خود را آشکار کرده‌اند. توکل اینان را اپورتونیست‌هایی می‌داند که چهره کریه خود را در پشت چپ‌ترین شعارها پنهان کرده‌اند. توکل می‌نویسد: «نظریات «ح» در مورد تعطیل کار سیاسی و تشکیلاتی که در نامه‌های متعددش مندرج است، او را از معرفی کردن بی‌نیاز می‌سازد. اما «الف. ر» نیز به رغم گذشت شش ماه از کنگره هنوز قادر نیست مباحث کنگره را برای انتشار بیرونی تنظیم کند». توکل می‌نویسد «شرافت کسانی که با اعلام سپری شدن دوران انقلاب به خانه‌های خویش بازگشتند صد برابر بیش از این افرادی است که با این کارنامه هنوز در نوشته‌های خود به عبارت‌پردازی انقلابی می‌پردازند».

توکل جناح رحیم و هاشم را به تلاش برای متلاشی کردن سازمان متهم کرده و می‌نویسد که «آنان با طرح شعار حق سازماندهی خود برای انقلاب در حقیقت به تشکل و نظم و انضباط پشت پا زده و از محفل‌گرایی و لیبرالیسم دفاع می‌کنند». توکل بخش نخستین همین اطلاعیه را که در ۲۳ اسفند ۱۳۶۰ به امضاء کاظم، الف. ر [رحیم] و ح [حسن / هاشم] رسیده مصداقی از توطئه‌گری آنان می‌داند؛ زیرا آنان بدون آنکه ارتباط تشکیلاتی با یکدیگر داشته باشند، در روابطی فراتشکیلاتی و فراکسیونی اطلاعیه می‌نویسند و می‌پراکنند و یارگیری می‌کنند و با افراد اخراج شده قرار اجرا می‌کنند و در بزنگاه از انتشار نشریه جلو می‌گیرند و یک‌وینیم میلیون تومان را بین خود تقسیم می‌کنند.^۱

۱. توکل، مقاله درون‌تشکیلاتی، آخرین کلام و تازه‌ترین شعار انحلال‌طلبان.

ضربه به بخش چاپ و توزیع به مرکزیت نیز سرایت کرد که طی آن هادی و نظام و کاظم کشته شدند. این ضربات خود بهانه‌ای شد برای آنکه بار دیگر توکل و هاشم به منازعه پردازند.

هاشم نوشت پس از ضرباتی که به مرکزیت پیکار و موسی خیابانی وارد شد ما احساس خطر کرده و خواستار چاره‌اندیشی عاجل کمیته مرکزی با مسئله ضرباتی شدید که از نظر ما حتمی بود. اما اکثریت کمیته مرکزی ما را به ترس و وادادگی متهم کرد. پیشنهاد ما خصوصاً کاظم عقب‌نشینی موقت برای بازسازی تشکیلات و انتشار پانزده روز یک بار نشریه بود که با استهزا اکثریت کمیته مرکزی مواجه گردید. هاشم می‌افزاید در گفت‌وگویی که با توکل درباره ضربات داشته است، او عامل اصلی ضربات را روابط محفلی گرایش اقلیت درون سازمان می‌داند و استدلال می‌کند که هر جا چنین روابطی بوده است ما ضربه خورده‌ایم. هاشم ادامه می‌دهد که توکل در ادامه «تحلیل‌های مشعشع» خود که عبارتست از «ضربه زدن اقلیت محفل باز به بخش‌هایی که خودش در آن فعالیت داشته» به دنبال عامل ضربه به دیگر بخش‌ها می‌گردد. هاشم ادامه می‌دهد که توکل، گاو را از روی دمش می‌شناسد. بنابراین به ما می‌گوید که فردی از گرایش شما هادی را به سر قرار کشانده است. او به جای آنکه تحلیل و بررسی کند که چرا ضربه مثل باد و برق سه روزه بخش عظیمی از تشکیلات را نیست و نابود کرد، چنین اراجیفی تحویل ما می‌دهد. بالاخره هاشم نتیجه می‌گیرد که رهبری سازمان بیش از گذشته قدرت و صلاحیت خود را از دست داده است.

اینک نوبت توکل بود که به حملات هاشم پاسخ گوید. او می‌نویسد که از بهمن‌ماه تا بیستم اسفند مرکزیت دو جلسه تشکیل داد که مهم‌ترین مسائل مورد بحث، مسائل امنیتی بود. بنابراین مقرر شد که کاظم به عنوان مسئول امنیتی سازمان شناسنامه امنیتی از همه اعضا تهیه و جمع‌بندی آن را به جلسه ارائه کند؛ ولی کاظم هیچ اقدامی نکرد و مشاجره‌ها نیز بدون نتیجه بود. بالاخره هادی در

آخرین جلسه گفت این کمیته امنیتی قادر نیست مسائل امنیتی سازمان را حل کند. بنابراین به پیشنهاد او مقرر شد که هر بخش به مسائل امنیتی بخش خود رسیدگی کند و کاظم نیز مسئول بخش محلات شود. اما کاظم از پذیرش این مسئولیت هم سر باز زد. بنابراین قرار شد که در اوایل فروردین ماه جلسه‌ای برگزار گردد تا معلوم گردد چرا برخی از افراد از پذیرش مسئولیت طفره می‌روند و از انجام مسئولیت محوله شانه خالی می‌کنند؛ خصوصاً از زمستان سال ۶۰ اخبار جسته و گریخته‌ای می‌رسید که این افراد می‌خواهند انشعاب کنند.

توکل با اشاره به تعلیق چهار تن از افراد کمیته چاپ و توزیع و استعفای احمد عطاءاللهی از مسئولیت چاپ در اعتراض به حکم تعلیق آن چهار نفر، می‌افزاید: «پس از استعفای عطاءاللهی به صحت نظر خود بیش از پیش متقاعد شدم که یک سلسله تحرکات سازمان یافته ضدتشکیلاتی در جریان است. وقتی با پیشنهاد تعطیل تشکیلات و عمده کردن مبارزه ایدئولوژیک و انتشار چند هفته یک بار نشریه مخالفت شد، ناگهان ما شاهد عدم پخش نشریه از سوی این گرایش شدیم. همه این شواهد نشان می‌دهد که حرکات ضدتشکیلاتی در بخش‌های معینی بروز کرده است». توکل در ادامه با بیان سیر ضربات به کمیته چاپ و مرکزیت، در ریشه‌یابی این حوادث می‌گوید که فاکت‌های متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد سردمداران گرایشی که در کنگره در اقلیت قرار گرفتند، پس از کنگره در جهت ایجاد یک فراقسیون ضدتشکیلاتی حرکت کردند و محور آن هاشم و رحیم بودند. آنان در بیانیه‌ای که منتشر کردند آشکار کردند که در صدد انشعاب هستند و هدفی جز در هم شکستن تشکیلات و خرد کردن روحیه درون سازمان را دنبال نمی‌کردند. توکل می‌نویسد در بررسی‌هایی که پس از ضربات انجام دادیم نشان می‌دهد که متعاقب اعلام تعلیق آن چهار نفر، رحیم با آنان ارتباط غیرتشکیلاتی برقرار کرد و تا روز ضربه به «بخش شمارش» این ارتباط ادامه داشت و هاشم نیز از این روابط مطلع بود. بنابراین اکنون آشکار می‌گردد که ریشه این ضربات در کجا نهفته است. توکل می‌افزاید: «پس از ضربات، هاشم برای آنکه صحت پیش‌بینی‌های مشعشعانه خود را به اثبات

برساند می‌گوید اگر تشکیلات را موقتاً تعطیل کرده بودیم ضربه‌ای هم در کار نبود، ولی من پاسخ می‌دهم که خیر! هنگامی که تشکیلات شکنی و شیوه‌های تخریب تشکیلاتی پدید آید، آنگاه ضربه اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و مسئولیت ضربات به عهده کسانی است که پنهانی دست به ایجاد فراكسیون زدند».

توکل پس از آن، این فراكسیون‌ها را تهدید به اخراج می‌کند و می‌نویسد که اگر آنان می‌خواهند در تشکیلات بمانند به هیچ‌وجه حق هیچ‌گونه حرکتی در جهت ایجاد فراكسیون به نحو پنهان و یا آشکار را ندارند. او می‌گوید که اگر این افراد را تا به حال تحمل کرده است صرفاً به این خاطر بوده است که هر چه بیشتر ماهیت ایدئولوژیک آنها را افشا کند و در یک مبارزه ایدئولوژیک با آنان تسویه حساب کند.^۱

صرف‌نظر از توکل و هاشم که در دو سوی این منازعه و رقابت بودند، مهدی سامع نیز درباره این ضربات تحلیلی ارائه کرد و با سنگین خواندن آن نوشت ضربه به سازمان امری محتوم بود. او این حتمیت را ناشی از بی‌عملی سازمان و انفعال و سرخوردگی و بریدگی افراد دانسته و می‌نویسد در سازمان چنان جوی حاکم شد که عمده‌ترین مشغله افراد - اگر منفعل نشده یا نبریده باشند - بحث‌های محفلی، غر زدن، سردرگمی، استعفا دادن و ... بود.

سامع می‌گوید:

هر گاه مروری بر حرکات گذشته سازمان بیفکنیم^۲، هر گاه ماجرای گرایش راست سازمانی (حیدر و یارانش)، ماجرای برخورد به مجاهدین و مشی لیبرال آناارشیستی آنان، ماجرای حرکت مشترک با پیکار و بدون توده‌ها، ماجرای وحدت با جناح چپ و ... را به بررسی بنشینیم به روشنی درمی‌یابیم که در تمامی آنها خط زردی سراسری کشیده شده است. حل و فصل مسائل در بالا و عدم اتکاء به توده‌های پایینی. سیر این روند که عمده‌ترین گرایش حاکم بر مرکزیت

۱. توکل، مقاله درون تشکیلاتی، مورخه ۶۰/۲/۲۹.

۲. کذا فی الاصل. مرور افکنندنی نیست.

است از سویی منجر به جدایی کامل بالا از پایین گشت و از سوی دیگر به تدریج روابط حاکم بر سازمان را در وجه غالب به سانترال‌یسم بوروکراتیک بدل نمود.

عقب‌نشینی به کردستان و بازسازی سازمان

سامع گذشته از تحلیل علل ضربات، طرحی برای بازسازی و تداوم حرکت سازمان ارائه می‌دهد. او می‌نویسد که رژیم هنوز خود را تثبیت نکرده و شرایط همچنان کشاکش انقلاب و ضدانقلاب است و وظایف ما تماماً بر محور تدارک قیامی که بسیار نزدیک است، قرار دارد. او پیشنهاد می‌دهد که مرکزیتی سه نفره تشکیل گردد و این مرکزیت بیش از یک ماه در شهرستانی که جلسات در آنجا برگزار می‌شود حضور نداشته باشد. او می‌گوید برای تدارک قیام، لازم است پشت جبهه‌ای قوی ایجاد کنند. او می‌افزاید که سه کانون کردستان، بلوچستان و شمال باید تقویت شوند. سامع می‌گوید باید تیم‌های مصادره تشکیل شود و این تیم‌ها رابطه یک‌جانبه با سازمان داشته باشند. این تیم‌ها باید عمدتاً بر روی خانه‌ها و مسیرهای عبور سرمایه‌داران و همچنین جواهرفروشی‌ها و ... فعالیت کنند.^۱

در دهه پنجاه، مصادره پول فقط به بانک‌ها محدود می‌شد. صرف‌نظر از اینکه بانک، مهم‌ترین مکان تجمع پول بود؛ نماد سرمایه‌داری وابسته و نزول‌خواری نیز به شمار می‌رفت. نسل پیشین چریک‌ها برای مصادره هیچ‌گاه پا از این فراتر نگذاشتند. اگر در چند مورد به سرقت‌های جزئی پرداختند، برای تأمین منابع مالی نبود. اما اینک سامع پیشنهاد می‌دهد که تیم‌های مصادره، جواهرفروشی‌ها را زیرنظر داشته باشند. این توصیه سامع فقط ناشی از تنگناهای مالی نبود، بلکه بیانگر تغییر نگاه در شیوه مبارزه بود. مبارزه با هر قیمتی و با هر وسیله‌ای و به هر نحوی. این نه تنها انحطاط در اصول مبارزه را به نمایش می‌گذارد، بلکه انحطاط در اخلاق فردی و سیاسی را به تمامی بازمی‌گوید.

۱. بیژن؛ مقاله درون تشکیلاتی. طرح مقدماتی بازسازی سازمان و تداوم حرکت، مورخه

پس از کنگره، بیژن به عنوان مسئول کردستان بدانجا رفت و هاشم نیز مسئول شمال بود. بابک [محمود محمودی] و چند تن دیگر نیز به شمال اعزام شدند. هاشم کوشید از نارضایتی اعضای شاخه شمال به نفع جناح خود بهره گیرد؛ اما بابک چنین اجازه‌ای به او نداد. در نتیجه ارتباط شاخه شمال با هاشم و لاجرم با تشکیلات برای چند ماه به کلی قطع شد؛ و این فرصتی به آنان داد تا در «رد کنگره» و در نقد مشی رحیم «مشتی بر نیم کاسه لنینیسم و تروتسکیسم» را بنویسند. با بالا گرفتن اختلاف بین توکل و هاشم، توکل از مهدی سامع خواست تا برای یک جلسه اضطراری کمیته مرکزی که اکنون فقط سه تن از آن باقی مانده بودند به تهران سفر کند. این جلسه در اردیبهشت ماه برگزار شد. بنا به اظهار سامع، مستوره احمدزاده نیز در جلسه حاضر بود. وی به یاد نمی‌آورد آیا رحیم که نظریه‌پرداز بود، در جلسه حضور داشت یا خیر؟ به هر تقدیر جلسه پرتنش بود. سامع پیشنهاد داد کمیته مرکزی و اعضا به کردستان منتقل شوند و با برگزاری یک نشست فوق‌العاده به ریشه‌یابی اختلافات و تعیین تکلیف آن بپردازند.^۱ این پیشنهاد ظاهراً پذیرفته شد؛ چون ترجیحاً بقیه اعضا نیز به کردستان منتقل شدند. اما هاشم ضمن بیان موارد اختلاف خود با جناح توکل، «عقب‌نشینی به کردستان» برای حفظ تشکیلات را، طرح خود می‌داند. توکل در پاسخ او به نقل از لنین نوشت: کمونیست‌ها آخرین کسانی هستند که سنگرها را ترک می‌کنند. پس از این نشست توکل برای یارگیری و با وعده و وعید به سراغ بابک و کمیته شمال رفت و علت تمام نارسایی‌ها را به عهده جناح رحیم و هاشم نهاد؛ ولی پاسخ بابک به توکل همان پاسخ وی به هاشم بود. او گفت نه با شما هستیم و نه با جناح رحیم. پس از رفتن توکل به کردستان، اینک نوبت هاشم بود که بدانجا رود. هاشم که می‌دانست با توکل به نتیجه‌ای نخواهد رسید، با رحیم مشورت کرد. رحیم به او گفت که بر تشکیل جناح پافشاری کند و اگر نپذیرفتند بیانیه «روش کار سوسیالیستی» را توزیع کند.

۱. نشریه آرشر؛ همان.

احتمالاً توکل مقاله «لنینیسم و تروتسکیسم» را در دوران اقامت خود و هاشم در کردستان نوشت. توکل با انتشار این مقاله می‌خواست زمینه اخراج افراد منسوب به گرایش سوسیالیستی را فراهم سازد. توکل در مدخل مقاله خود وضعیتی رقت‌بار از سازمان‌های کمونیستی ترسیم می‌کند. او می‌نویسد که تمام سازمان‌های مارکسیست - لنینیست بدون استثناء با بحرانی همه‌جانبه مواجه هستند و اختلافات ایدئولوژیک بین این سازمان‌ها به نحو بی‌سابقه‌ای رشد کرده است و بحران تشکیلاتی نیز ابعاد وخیمی به خود گرفته است. انشعاب یک امر روزمره و عادی است و روحیه یأس و سرخوردگی بر نیروهای این سازمان‌ها چیره شده است و ابتکار انقلابی به نحو حیرت‌آوری تنزل کرده است. توکل ریشه‌های این بحران را از یک سو در عدم پیوند سازمان‌های مارکسیست - لنینیست با طبقه کارگر و از دیگر سو فقدان تئوری و برنامه منسجم انقلابی پرولتری می‌داند که در اولین نمود خود موجب تقسیم سازمان به اقلیت و اکثریت شد. توکل می‌افزاید که پس از سی خرداد، بحران در سطح اختلافات ایدئولوژیک آشکار گردید؛ ولی به تدریج ابعاد تشکیلاتی به خود گرفت و تشکیلات شکنی و نفی نظم نمودی از این بحران بود. توکل، تمایلات رنگارنگ ایدئولوژیک را به چند دسته تقسیم می‌کند. یک دسته به موضع ارتداد و سازشکاری طبقاتی می‌لغزند؛ و دسته دیگر شیفته مبارزه قانونی می‌شوند و دیگران را به منجلاب مبارزه قانونی دعوت می‌کنند؛ و بالاخره عده‌ای دیگر گرایش‌های منحط تروتسکیستی بروز می‌دهند. جان کلام توکل در اینجا بود. او با اشاره به مقاله «ترازنامه و چشم‌انداز» می‌نویسد که با این مقاله مدافعین دروغین لنینیسم پرده‌ها را کنار زدند و به دفاع از تروتسکیسم پرداختند.

توکل می‌نویسد در کنگره هنگامی که پیرامون مرحله انقلاب و روش سیاسی پرولتاریا بحث و گفت‌وگو بود، رحیم با این فرمولبندی که در انقلاب دمکراتیک توده‌ای، پرولتاریا باید با ملحق ساختن دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری به خود، بورژوازی وابسته را سرنگون ساخته و دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا را مستقر سازد، به مخالفت برخاست؛ و گفت پرولتاریا

باید به تنهایی دیکتاتوری خود را برپا دارد و این به معنای جایگزین ساختن دیکتاتوری یک طبقه به جای دیکتاتوری طبقات که متناسب با مرحله کنونی انقلاب است می‌باشد. توکل نتیجه می‌گیرد که رحیم بدون توجه به شرایط روسیه و شرایط ایران «می‌خواهد افکار بی‌معنا و آنارشستی تروتسکی را با توسل به انقلاب سوسیالیستی اکبر توجیه کند.» توکل می‌گوید اما ما باید تفاوت قائل شویم بین انقلاب دمکراتیک توده‌ای که اینک ایران در این مرحله است، با انقلاب سوسیالیستی. در نتیجه باید برنامه حداقل و حداکثر خود را برای مرحله انقلاب دمکراتیک توده‌ای ارائه دهیم. توکل می‌افزاید چون در ایران مبارزه علیه امپریالیسم و به منظور کسب استقلال نمی‌تواند از مبارزه علیه بورژوازی جدا باشد، عناصر سوسیالیستی از همان آغاز در انقلاب دمکراتیک همراه خواهند شد و چون رحیم از درک این خصوصیت انقلاب دمکراتیک و دیکتاتوری دمکراتیک [!] کارگران و زحمتکشان شهر و روستا عاجز است، آن را رد کرده و از انقلاب سوسیالیستی دفاع می‌کند. توکل به رحیم می‌آموزد که برخلاف تصور او مشابهتی بین انقلاب قرون دمکراتیک ۱۸-۱۹ که به رهبری بورژوازی رخ داد، با انقلاب دمکراتیکی که به رهبری طبقه کارگر رخ خواهد داد وجود ندارد؛ زیرا انقلاب اخیر در مقوله دیکتاتوری پرولتاریا می‌گنجد. توکل می‌افزاید که در انقلاب دمکراتیک ایران، بورژوازی نقشی ضدانقلابی ایفا می‌کند و این طبقه کارگر است که رهبری آن را بر عهده دارد و این مقدمه گذار به سوسیالیسم است.

توکل در خاتمه به یکی از مهم‌ترین موارد اختلاف اکثریت کنگره با رحیم اشاره کرده و می‌نویسد هنگامی که در قطعنامه کنگره از اردوگاه سوسیالیسم به عنوان یکی از متحدین پرولتاریای ایران نام برده شد، رحیم با این استدلال که اکنون نباید درگیر این مسائل شد با آن مخالفت کرد و به این بند از قطعنامه نیز رأی نداد. توکل می‌گوید: «او همانند یک خرده‌بورژوا، یک کاسبکار و حسابگر استدلال می‌کند. در حالی که در پشت این استدلال یک سیاست فریبکارانه قرار دارد. فریب توده‌ها و پنهان داشتن نظرات ارتجاعی که مدت‌ها پیش بی‌اعتباری آنها در سطح جهان به اثبات رسیده است... او در حقیقت همان ترهات تروتسکی

را تکرار می‌کند.^۱

توکل با این مقاله نشان داد که دیگر تاب تحمل رحیم و هاشم را از دست داده است. بنابراین دست به کار شد و با اغتنام از فرصت، هاشم را اخراج کرد. سامع می‌گوید هنگامی که اعضا تدریجاً به کردستان می‌آمدند، برای سرکشی به جنوب کردستان رفتم و پس از یک ماه که بازگشتم ملاحظه کردم که توکل به تنهایی تصمیم به اخراج هاشم گرفته است. هاشم نیز پس از اخراج به روستای مجاور رفت. سامع در این باره با توکل سخن گفت و او گفت اگر هاشم را اخراج نمی‌کرد، کار به درگیری می‌انجامید. سامع سپس با هاشم گفت‌وگو کرد تا شاید راهی برای تفاهم پیدا کند. هاشم از او خواست که در ابتدا حرکت توکل را محکوم کند، اما سامع این پیشنهاد را نپذیرفت.^۲ سامع راه مامشات با توکل را پیشه ساخت. بعدها گروه سامع از اینکه یک عضو مرکزیت، عضو دیگر را اخراج می‌کند و «کسی هم لب به اعتراض» نمی‌گشاید تعجب می‌کند.^۳ توکل می‌گوید که «گرایش سوسیالیسم انقلابی» تصمیم خود را برای انشعاب گرفته بود. آنان با انتشار اطلاعاتی که اولین و آخرین اطلاعات آنان بود انشعاب کردند و به «دنبال کار و زندگی خودشان» رفتند. اما هاشم فقط به موارد اختلاف خود با جناح غالب بسنده می‌کند و بیش از آن توضیح نمی‌دهد. هاشم «نخستین و اصلی‌ترین» مورد اختلاف را مبارزه ایدئولوژیک علنی می‌داند. اما حقیقت این است که اختلاف هاشم با سازمان قدیمی‌تر و عمیق‌تر از آن بود که ادعا می‌کند. او در سفری که در سال ۵۸ برای معالجه حنجره خود به اروپا داشت شیفته بورژوازی شد و روح خود را به بورژوازی فروخت. او در نامه‌ای نوشت «دنیای بورژوازی خیلی قشنگتر و خیلی وسیع‌تر از آن چیزی است که ما فکر می‌کنیم. به امید آن روز که همه‌اش را تقسیم کنیم.»^۴ هاشم برخلاف تمامی آموزه‌های مارکسیسم - لنینیسم خواهان نابودی

۱. توکل؛ لنینیسم یا تروتسکیسم، بولتن مبارزه ایدئولوژیک علنی، مورخه ۶۱/۳/۱۵.

۲. آرش؛ همان، ص ۱۳.

۳. سعید یزدان‌پناه؛ همان.

۴. نامه به لیلیا (ویدا گلی آبکناری)، مورخه سه‌شنبه ۵۸/۱۰/۴.

بورژوازی نبود بلکه می‌خواست آن را از شدت زیبایی تقسیم کند. وی در آن سفر دریافت که بورژوازی بسیار زیباتر از دیکتاتوری پرولتاریاست که او بخشی از عمر خود را برای استقرار آن صرف کرده است. می‌توان شیفته بورژوازی شد ولی نمی‌توان در عین حال جامه پرولتری بر تن کرد و بدان بالید. عضویت هاشم در سازمانی که دیکتاتوری پرولتاریا را هدف قرار داده بود عضویتی فریبکارانه بود. او هرگز این شجاعت را نداشت که این خواست و آرزوی خود را آشکار سازد. پیوند او با گذشته آرمانی مانع از آن می‌شد که آرمان‌های بعدی خود را فاش گوید. اندیشه‌های تروتسکیستی رحیم بهترین فرصتی بود تا او بتواند از آن گذشته آرمانی فاصله بگیرد.

اعلامیه اقلیت که جدایی آنان را اطلاع می‌دهد مربوط است به پانزدهم تیرماه سال ۶۱. به موجب این اطلاعیه در آخرین نشست مرکزیت در اردیبهشت تصمیم گرفته شد که به منظور آگاهی هر چه بیشتر هواداران از مسائل مورد اختلاف، مبارزه ایدئولوژیک علنی ادامه یابد، اما مدت کوتاهی پس از نشست، آنان در اول تیرماه با انتشار یک بیانیه با عنوان روش کار سوسیالیستی آغاز حرکت خود را اعلام کردند. پس از اطلاع مرکزیت از این بیانیه از هاشم توضیح خواسته شد و او نیز بیانیه را تأیید نمود و افزود انتشار این بیانیه با عضویت چهار نفر صورت گرفته است. با دو نفر دیگر نیز صحبت شد. آن دو نیز پخش بیانیه را تأیید کردند. در نتیجه کمیته مرکزی اقلیت - که اکنون فقط شامل توکل و بیژن می‌شد - اعلام کرد که آنان از سازمان جدا شده و دیگر هیچ مسئولیتی ندارند.

گرایش موسوم به «سوسیالیسم انقلابی» پس از آن برای انتشار مطالب خود به حزب کارگران سوسیالیست نزدیک شد. یکی از افراد این گرایش بعدها گفت که رحیم در یکی از جلسات اظهار داشت که از مدت‌ها پیش با کارگران سوسیالیست در تماس بوده است.^۱

از افراد این گرایش، رحیم و هاشم به اروپا رفتند. رحیم به کار تئوریک

۱. شاهیندخت شایان. بازجویی بدون تاریخ.

پرداخت و هاشم نیز به راه فدایی نزدیک شد. زهرا بهکیش (اشرف) همسر سیامک اسدیان که در کنگره با برادرش کاظم در جناح رحیم بود، بلافاصله توبه‌نامه نوشت و با جناح توکل ماند. او نیز نوشت «مبارزه با امپریالیسم نمی‌تواند جدا از مبارزه با سرمایه‌داری وابسته معنا و مفهوم پیدا کند»^۱ در تحلیل او بورژوازی ملی بین انقلاب و ضدانقلاب در نوسان است؛ ولی خرده‌بورژوازی از آنجا که تحت ستم انحصارات امپریالیستی است. در انقلاب دمکراتیک حتماً در صف انقلاب قرار می‌گیرد. این قشر که با انقلاب سفید گسترش کمی یافت، ضمن آنکه همواره ناراضی است، ولی به خاطر از دست دادن موقعیت خود متزلزل و ناپیگیر است. گسترش کمی خرده‌بورژوازی موجب تأثیر ایدئولوژی این قشر بر ایدئولوژی طبقه کارگر شده است که گاه به صورت رفرمیسم حزب توده و گاه به صورت انحرافات آنارکو سندیکالیستی^۲ پیکار خود را بروز می‌دهد. بنابراین طبقه کارگر چاره‌ای جز تشکیل صف مستقل خود را ندارد تا این قشر عظیم را به دنبال خود بکشانند و بالاخره اشرف با پذیرش «اردوگاه سوسیالیسم که نمایشگر طبقه کارگر پیروزمند در عرصه جهان می‌باشد»^۳، خط خود را از رحیم جدا ساخت.

چند نفر دیگر باقی ماندند و نشریه‌ای به نام «نظم کارگر» منتشر کردند که مدتی بعد همگی ضربه خوردند و پراکنده شدند.

با رفتن هاشم اینک از مرکزیت، توکل و بیژن باقی مانده بودند. به تعبیر یزدان‌پناه «هر کدام متعلق به گرایشی بودند که در کنگره بنای سازش و مصالحه را گذارده بودند.» یزدان‌پناه توضیح نمی‌دهد که گرایش هر یک در کنگره چه بود و این الزام سازش و مصالحه از چه بابت حاصل شده بود. توکل تصمیم گرفت دو نفر دیگر را نیز به مرکزیت بیفزاید. این دو نفر اعظم [مستوره

۱. اشرف، مقاله درون تشکیلاتی؛ صف‌بندی نیروهای انقلاب و ضدانقلاب در عرصه

بین‌المللی، مورخه ۶۱/۴/۱۴.

۲. کسانی که معتقدند با اعتصاب مدام می‌توان حاکمیت را از پای درآورد.

۳. همان.

۴. سعید یزدان‌پناه، همان.

احمدزاده] و بهرام [حسین زهری] بودند. توکل در نشستی که در اواخر تیرماه در منزل حمید با شاخه شمال داشت، موضوع را با آنان در میان گذاشت. ولی این شاخه با این تصمیم به علت بی‌ضابطه‌گی آن مخالفت کرده و شدیداً به توکل حمله کردند. توکل موقتاً عقب‌نشینی کرد. شاخه شمال همچنین نامه‌ای سرگشاده در تحریم انتخابات سازمان به مرکزیت نوشت.^۱ اما توکل پس از بازگشت به کردستان بی‌اعتنا به نظر شاخه شمال، آن دو نفر را به مرکزیت افزود.

با وحدتی که به تازگی بین اقلیت و جناح چپ اکثریت ایجاد شده بود این گروه توانسته بود موقتاً به خود سروسامانی دهد و در کردستان به عنوان چرخ پنجم در برخی عملیات همراه حزب دمکرات ظاهر شود. اما اختلافات همچنان ادامه داشت. این بار نیز مقرر گردید برای کاستن از اختلافات پلنوم وسیعی در دی‌ماه برگزار گردد.

پلنوم دی‌ماه اقلیت

پلنوم در دی‌ماه سال ۶۱ با شرکت اعضای مرکزیت و مشاورین و مسئولین کمیته‌های اصلی تشکیل گردید. کمیته مرکزی در گزارش خود یادآور شد که وضعیت سیاسی جامعه نسبت به یک سال گذشته تغییری نکرده و بحران اقتصادی و سیاسی همچنان پابرجاست و نارضایتی مدام گسترش می‌یابد و تضادهای درونی حاکمیت که مدتی تخفیف یافته بود دوباره تشدید شده است. در نتیجه بحران سیاسی به سوی یک بحران پردامنه پیش می‌رود. از این روسرنگونی جمهوری اسلامی و تدارک برای قیام مجدد همچنان در دستور قرار دارد. این گزارش می‌افزاید که نخستین کنگره سازمان پس از مدت‌ها دنباله‌روی از سیر حوادث گامی بود برای رهایی از آن وضعیت که این امر با واکنش عناصر اپورتونیست که در سازمان جا خوش کرده بودند مواجه شد. واکنش گروه مستعفی‌ها در برابر مصوبات کنگره و سپس ابراز علنی دیدگاه‌های تروتسکیستی

۱. محمود محمودی، بازجویی مورخه ۶۴/۲/۱۰.

در کنگره تجلی گرایش‌های اپورتونیستی و خرده‌بورژوازی بود. در نخستین جلسات مرکزیت که پس از کنگره تشکیل گردید، برنامه زمان‌بندی شده برای اجرای مصوبات کنگره طرح گردید و زمان ارزیابی این برنامه نیز در اوایل اردیبهشت تعیین شد. اما از اواسط بهمن ماه گرایش تروتسکیستی اخلاص‌گری خود را آغاز کرد و با انتشار «اطلاعیه» مناسبات فراثشکیلاتی آنان آشکار گردید و بالاخره این روابط محفلی منجر به ضربات اسفندماه شد «که به جرأت می‌توان گفت که در مقایسه با ضربه سال ۵۵ این ضربه سهمگین‌تر بود و سازمان را به کلی فلج کرد. پس از این ضربه یک سازمان سراسری از هم پاشید... هنوز چند روزی از ضربه اسفندماه نگذشته بود که شاخه خوزستان ضربه خورد.» در چنین شرایطی اختلافات درونی شدت گرفت و گرایش تروتسکیستی که دریافته بود دیگر جایگاهی ندارد طی یک اطلاعیه جدایی خود را اعلام کرد. مرکزیت با ترمیم خود بازسازی و سازماندهی بخش کارگری و هسته‌های مقاومت را در اولویت قرار داد.

این گزارش در بررسی شاخه‌های مختلف سازمان می‌گوید که «شاخه شمال در یک سال گذشته نه تنها یک گامی در جهت فعالیت‌های سازمان برنداشت، بلکه مسئولین این بخش ضربات محکمی بر اتوریت و اعتبار سازمان وارد آوردند. این عناصر ضدتتشکیلاتی که در حقیقت بقایای دارودسته ضدتتشکیلاتی تروتسکیست‌ها محسوب می‌شوند، بنای اخلاص‌گری در مناسبات تشکیلاتی را گذاشته و بیش‌رمانه‌ترین توهین‌ها را به سازمان و ارگان‌های رهبری و تصمیم‌گیری آن از جمله کنگره و ک.م. سازمان نمودند. بنام مبارزه ایدئولوژیک و بدون اجازه مرکزیت و یا مسئولین مبارزه ایدئولوژیک مبتذل‌ترین نوشته‌ها را در درون شاخه و بیرون سازمان پخش کردند... یکی از اعضای این کمیته در نامه‌ای که اخیراً فرستاده ضمن تکرار تمام ترهات قبلی خود این بار مسئول این بخش را، مسئول نابسامانی و بی‌سازمانی شاخه معرفی کرده است.»

پس از قرائت گزارش کمیته مرکزی، کمیته‌های مختلف به ارائه گزارش خود پرداختند. در ابتدا کمیته کارگری به شرح فعالیت‌های خود پرداخت. مسئول این

کمیته ضمن توضیح اقدامات خود گفت: «کمیته‌های مخفی اعتصاب تنها در یک بخش تشکیل شد که قبل از ضربه این بخش فعالیت تبلیغی وسیعی داشت. پس از ضربه ارتباط با این کارخانه برای مدتی قطع شد. در سایر کارخانجات نیز نتوانستیم کمیته‌ها را تشکیل دهیم. رفقای کارگر اکثراً در مقابل پافشاری ما نبود افراد مناسب را مطرح می‌کردند و حتی در مواردی که از آنها می‌خواستیم با افرادی که واجد کلیه شرایط نبوده ولی مبارزتر از سایر کارگران بودند به تشکیل کمیته بپردازند اما این افراد هم در چند مورد پیشنهاد رفقا را برای تشکیل کمیته مخفی اعتصاب رد کردند. تنها راهی که باقی مانده بود یک کار تبلیغی توسط هسته‌های سرخ‌کارگری با اسم کمیته‌های مخفی اعتصاب بود؛ برای شناساندن کمیته‌ها و دیگر اینکه کارگرانی را انتخاب و با آنها کار کنیم تا آماده شرکت در این کمیته‌ها شوند. کار تبلیغی تنها در چند کارخانه پیش رفت و دومی نیز تاکنون بازدهی نداشته است... به طور کلی کمیته کارگری در طی این مدت در انجام وظایف محوله ناموفق بوده است... ضربات پی‌درپی ما را فلج کرده بود تنها کار تبلیغی که در این مدت داشتیم یک اعلامیه کارگران پیشرو بوده است.» مسئول کمیته کارگری با ناموفق خواندن این کمیته به تبیین علل آن می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که درک روشنی از هسته‌های سرخ وجود ندارد و نمی‌شود به طور مکانیکی کمیته مخفی اعتصاب را درست کرد.

یدی [خسرو نوری] مسئول تشکیلات آذربایجان در گزارش خود گفت: «وظایف ما عبارت بود از سازماندهی کمیته‌های مخفی اعتصاب در کارخانجات، کمیته‌های مخفی مقاومت، کمیته‌های دهقانی و کانون‌های پارتیزانی و جوخه‌های رزمی با هدف آموزش عملی رهبران قیام. اما با ضربات وارده به سازمان و بروز اختلافات به حادترین شکل خود، امید به حل معضلات تشکیلات در منطقه به یأس کامل تبدیل شد.» او می‌افزاید که تشکیلات قدرت و کشش آنچه را که کنگره تصویب کرد، نداشت و در شرایط کنونی از شاخه آذربایجان بخش‌های محدود باقی مانده است.

پس از او نوبت به بابک رسید که گزارش شاخه شمال را ارائه کند. او گفت:

«پس از کنگره ما در جهت [سازماندهی] کانون پارتیزانی؛ کمیته مقاومت محلات و کمیته‌های کارگری حرکت کردیم. ارتباط ما با هاشم به مدت سه ماه قطع بود. در این مدت مصطفی [ابوالفضل قزل ایاق] مقاله‌ای نوشت تحت عنوان تراژدی تاریخی. همچنین جزواتی نوشتیم در «ردّ کنگره» و «مشتی بر نیم کاسه لنینیسم و تروتسکیسم» و نظر خود درباره تحریم انتخابات کمیته مرکزی را ارائه کردیم و در سطح تشکیلات توزیع شد و اکنون می‌پذیرم که به خاطر سوءاستفاده افراد منفعل و بدون توجه به انحرافات هاشم مسئول قبلی شاخه و پی نبردن به اهداف او این کار اشتباه بوده است».

پس از سخنان بابک و انتقاداتی که به شاخه شمال شد، پلنوم به این جمع‌بندی رسید که شاخه شمال به دلیل تأثیرات ناشی از ترویج ایده‌های تروتسکیستی هاشم، «دارای زمینه‌های بروز نوسانات ایدئولوژیک و انحرافات مختلف است. اما هنگامی که جریان انشعاب طلب قصد خود را مبنی بر پاشاندن تشکیلات عملی ساخت، شاخه شمال با موضع‌گیری خود رویای واهی آنان را که مدعی بودند این شاخه از آنان تبعیت می‌کند، در هم ریخت ولی این شاخه هنوز نتوانسته خود را در سطح شرکت در مبارزه طبقاتی ارتقا دهد. بنابراین باید مسائل آنان به طور ریشه‌ای حل گردد».

نفر بعدی بیژن بود که گزارش شاخه کردستان را ارائه کرد. او با اشاره به اینکه در کردستان نام فدایی در اثر انشعاب اکثریت لطمه خورده بود می‌گوید تلاش شد که این نام احیا گردد. او ادامه می‌دهد که در کردستان دو گرایش موجب بحران شده است. اول گرایش سکتاریستی که ماهیت تشکیلات پیشمرگه سازمان را درک نمی‌کند و از آن برداشتی چون یک سازمان کمونیستی دارد و دوم گرایش لیبرالی است که تمایز این دو را درک نمی‌کند و مرز بین آنها را روشن نمی‌نماید. به اعتقاد بیژن تشکیلات پیشمرگه تشکیلاتی دمکراتیک و تحت رهبری سازمان است و وحدت آن سیاسی است و نه ایدئولوژیک.

بیژن مشکلات شاخه کردستان را مسئله مالی، کمبود کادر و عدم تحلیل از نیروهای موجود در کردستان می‌داند.

بیژن در پاسخ به چگونگی رابطه تشکیلات پیشمرگه و شاخه می‌گوید «این رابطه روشن نیست. این تشکیلات بر اساس مسئله ملی به وجود آمده و تشکیلی است دمکراتیک و نظم آن انقلابی است و نه پرولتری. سازمان را در مسئله ملی قبول دارد ولی مارکسیست نیست. آن گرایشی که تمامی پیشمرگان را یک کمونیست به حساب می‌آورد و دیسپلین کمونیستی را مبنای سنجش قرار می‌دهد به سکتاریسم؛ و آن گرایشی که به قیود تشکیلاتی و حدود مرزهای مشخص وقعی نمی‌نهند به لیبرالیسم دچار خواهند شد».

مسئول بخش ارتباط با خارج از کشور گفت «بر اساس تصمیم کنگره این بخش به هاشم واگذار گردیده بود. پیش از آن بخش خارج از کشور پاسخگوی نیازهای مالی و تدارکاتی سازمان بود. هاشم پس از اینکه این مسئولیت را گرفت تمام ارتباطات تشکیلاتی را قطع کرد به طوری که این هواداران در خارج از کشور مدت‌ها از سازمان بی‌اطلاع بودند؛ ولی در همین حال چند نفر از افراد خائن و بی‌مسئولیت را به عنوان اعضای سازمان به خارج گسیل داشت و در خارج به وسیله عنصر مرموزشان یعنی همانا ناطق به درون تشکیلاتی هوادار فرستاده می‌شدند و چنین تبلیغ می‌کردند که سازمان پس از ضربه اسفند نابود شده و دیگر نامی از سازمان وجود ندارد. آنان حتی پنج هزار دلار کمک‌های هواداران را به تشکیلات بازنگرداند. عناصر و نیروهای اپورتونیست و فرصت‌طلب هم به این امر دامن زدند که در این میان محفل راه فدایی فعال‌ترین آنها بود. مجاهدین نیز برخوردهای مغرضانه‌ای داشتند. آنان هواداران خود را متقاعد ساخته بودند که سازمان از بین رفته و دیگر مبارزه نمی‌کند. اما اکنون توانستیم این روابط را مجدداً با هواداران برقرار کرده و عناصر گرایشی را ایزوله و افشا کنیم».

پس از آنکه بخش‌ها و شاخه‌ها گزارش خود را ارائه کردند، نوبت به بررسی عملکرد کمیته مرکزی رسید. در این مورد گفته شد که عملکرد شاخه‌ها نشان می‌دهد سازمان پس از کنگره در مبارزه طبقاتی هیچ نقشی نداشته است؛ قطعنامه‌های کنگره در مورد جوخه‌های رزمی و کمیته‌های مخفی اعتصاب اجرا نشده است؛ سازمان همچنان دنباله‌روی حوادث است؛ به توده‌های تشکیلاتی

اتکایی ندارد؛ کادرها برای پیشبرد سیاست‌های سازمان آموزش نمی‌بینند مرکزیت در عرصه تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیک دچار اشکالات اساسی است؛ در درک ضرورت‌های سیاسی و در ترویج ایده‌ها ناتوان است و لیبرالیسم همچنان خود را در تشکیلات نشان می‌دهد؛ ارتباطی بین رهبری و شاخه‌ها وجود ندارد و کادرسازی نیز صورت نمی‌گیرد.

در پاسخ به این انتقادات یکی از اعضای رهبری به دفاع از مرکزیت پرداخت و سپس پلنوم در ارزیابی کمیته مرکزی به این نتیجه رسید که مرکزیت با گرایش ضدتشکیلاتی تروتسکیستی برخورد اصولی و قاطعانه‌ای داشته و ترمیم مرکزیت نیز اقدام ضروری بوده است بنابراین قاطعیت انقلابی آنان مورد ستایش است. البته پلنوم برخی اشتباه‌کاریها را که اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، بدین شرح به مرکزیت گوشزد ساخت: ۱. فقدان پیوند ارگانیک بین مرکزیت و بدنه تشکیلات؛ ۲. عدم ترویج برنامه عمل؛ ۳. فقدان نظارت بر کل تشکیلات؛ ۴. عدم اجرای اساسنامه سازمان؛ ۵. فقدان آموزش؛ ۶. سیستم‌تیزه نکردن مبارزه ایدئولوژیک علنی.

این ارزیابی همچنین شامل رهنمودهایی است برای سازماندهی که مطابق آن سازماندهی باید جهت‌گیری حزبی داشته باشد و به سوی تشکیل حزب کمونیست حرکت کند. بدین منظور باید طی یک پروسه تمام ایران به چند قطب مهم استراتژیک تبدیل شده و در این مناطق کمیته ایالتی مستقر شود. اما چون در این شرایط چنین امری ناممکن است، باید کیفیت هر بخش به نحوی باشد که آمادگی لازم برای تدارک قیام و رهبری قیام را داشته باشد. بنابراین لازم است به کمیته‌های کارگری اهمیت درجه اول داده شود. کمیته‌های کارگری باید در جهت ایجاد هسته‌های سرخ و ایجاد کمیته‌های مخفی اعتصاب بکوشند و خود را به دور از هرگونه گرایش سکتاریستی برای رهبری اعتصاب عمومی همگانی آماده نمایند.

صرفنظر از مشاجره‌ای که در جریان پلنوم بین بیژن و یکی دیگر از افراد شرکت‌کننده درگرفت و منجر به اخطار کتبی به بیژن و محرومیت وی از شرکت در یکی از جلسات گردید، پلنوم با اغتنام از فرصت یک بار دیگر خانه‌تکانی کرد. حمید، یکی از اعضای شاخه شمال، به دلیل رعایت نکردن پرنسپ‌های

سازمانی اخراج شد. او در نامه‌ای به مرکزیت در تاریخ ۶۱/۹/۹ نوشت که مرکزیت از اعتماد اعضا سوء استفاده کرده و قطعنامه‌های «آنچنانی» صادر کرده و آن را «چون چماقی» بر سر اعضا می‌کوبد. او در آن نامه همچنین نوشت: «باند توکل»، رحیم را مجبور به فرار کرده است و ترمیم مرکزیت را نیز انتخاب قلابی و توطئه‌گرانه خواند. جمال یکی دیگر از مسئولین شمال به علت قطع ارتباط اخراج گردید. بابک مسئول شمال نیز از مسئولیت شمال خلع گردید و قرار شد به مدت چهار ماه تحت آموزش قرار گیرد که طی این مدت «به صحت جمع‌بندی پلنوم پیرامون شاخه شمال واقف گردد». بابک فرصت‌طلبانه این تصمیم را «با کمال میل» پذیرفت. او بعدها گفت «پلنوم به این علت تشکیل شد که از شر ما راحت شود». علی عضو سابق جناح چپ اکثریت به دلیل ارتباط غیرمجاز با عناصر قبلی جناح چپ و شانه خالی کردن از مسئولیت‌های محوله اخراج گردید. جلیل که پس از ضربات اسفندماه دچار سرخوردگی شده و استعفا داده بود، استعفایش پذیرفته شد. عباس [اسماعیل شب‌انگیز] به دلیل یأس و ناامیدی اخراج گردید.

تنبیه حماد شیبانی

سعید [حماد شیبانی (محمود اخوان بی طرف)] تنبیه گردید. علت تنبیه آن بود که «نام حماد شیبانی به طور غیرواقعی بزرگ شده بود و این بر خصوصیات وی تأثیر منفی بر جای گذارده بود و وی دچار خودبزرگ‌بینی شده بود. روحیه غیرتشکیلاتی؛ دخالت‌های بی‌مورد در کار دیگران؛ خرده‌کاری و برخوردهای نامناسب با دیگران» نتایج آن خودبزرگ‌بینی به شمار می‌رفتند.

پلنوم به این نتیجه رسید «در مرحله اول باید به پرونده حماد شیبانی در جنبش خاتمه داده شود و برای این منظور تصمیمات زیر اتخاذ شد»: از مسئولیت روابط بین‌المللی خلع گردد؛ حق هیچ‌گونه دخالت در امور تشکیلاتی که مربوط

به وی نیست ندارد؛ حق تماس با هیچ نیرویی به ویژه در خارج از کشور و داخل کردستان را ندارد؛ و به مدت پنج ماه تحت آموزش قرار گیرد. سعید [حماد شبیانی] به این تصمیم که در غیاب او گرفته شد کتباً اعتراض کرد و آن را مخالف اساسنامه دانست و در امضا از نام «حماد» استفاده نمود. مرکزیت در پاسخ به او نوشت که این تصمیم مطابق اساسنامه است و چنانچه اعتراضی دارد در جلسه مرکزیت حضور یابد تا درستی آن را به وی تفهیم کنند.

سعید در جلسه شرکت کرد. برای او توضیح داده شد که منظور از جمله «به پرونده حماد شبیانی باید در جنبش خاتمه داده شود» این است که نام تشکیلاتی او هنگامی علنی شد که وی محتوای سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی آنچه از نام حماد شبیانی مستفاد می‌شد را نداشت. در ذهن مردم و نیروهای انقلابی نام حماد شبیانی مترادف با سمبل فدایی بود، در حالی که برخوردها و رفتار وی در اکثر قریب به اتفاق این ذهنیت را می‌شکست. سعید در پاسخ گفت: «حماد شبیانی و سازمان با هم مترادف است. حماد شبیانی یعنی سازمان و سازمان یعنی حماد شبیانی. اگر من محتوای آنچه در بیرون از من و به نام حماد شبیانی منعکس است ندارم، سازمان نیز محتوای آنچه از آن در بیرون منعکس است ندارد. بنابراین اگر لازم است به پرونده حماد شبیانی خاتمه داده شود باید به پرونده سازمان نیز خاتمه داده شود.»

آنچه که نام حماد شبیانی را علنی ساخت و او را سمبل فدایی کرد، تلاش وی برای خارج کردن غیرمجاز دو نفر از کمونیست‌های عراق از مرز فرودگاه مهرآباد بود. در تاریخ ۵۸/۱/۱۵ هنگامی که اسقف کاپوچی از ایران به کشور خود مراجعت می‌کرد، شبیانی سعی کرد دو نفر عراقی مزبور را با این بهانه که از همراهان اسقف هستند از ایران خارج کند. پس از تحقیقات معلوم شد که نه تنها گذرنامه دو فرد عراقی فاقد روادید ورود به ایران است، بلکه آن دو از همراهان کاپوچی نیز نیستند و مقصد آنان نیز یکی نیست. بنابراین شبیانی که خود را عباس معرفی کرده بود دستگیر شد. در جریان تحقیقات از وی همچنین آشکار شد که او پس از انقلاب به هنگام ورود به ایران با گذرنامه لیبیایی، پنج چمدان

اسلحه با خود به ایران آورده است که توسط مأمورین فرودگاه توقیف گردید. دستگیری او سر و صدایی به راه انداخت. چریک‌ها نسبت به دستگیری او موضع گرفتند. عکس او و تفصیلات مربوط به دستگیری وی در مطبوعات منعکس شد. هواداران چریک‌ها نزدیک به یک ماه در ساختمان دادگستری متحصن شدند. با اقداماتی که صورت گرفت حماد شیبانی آزاد و «سمبل فدایی»‌ها شد.

مرکزیت اقلیت درست می‌گفت. حماد شیبانی نماد سازمان فدایی بود. خصوصاً آنکه پیش از انقلاب مدتی در اردوگاه‌های نظامی فلسطین دوره دیده بود. او یکی از اسطوره‌های سازمان فدایی شده بود. کافی بود حماد شیبانی در حادثه‌ای جان می‌باخت تا در زمره قدسیین بی‌خطای سازمان به شمار رود. اما اینک آشکار گردیده است که او بیش از ظرفیتش بزرگ شده است به طوری که خود او نیز فریب این بزرگی را خورده است. اینک آشکار شده است که او از محتوای ایدئولوژیک و سیاسی بی‌بهره است و به واسطه پیشینه خود فخر می‌فروشد. حماد شیبانی نیز درست می‌گفت. او این نکته ظریف را دریافت که اگر وی محتوای آنچه که به نام حماد شیبانی در بیرون منعکس است را ندارد، سازمان نیز فاقد آن محتوایی است که در بیرون منعکس شده است. اما هر دو، هم حماد شیبانی و هم سازمان، توافق فریبکارانه‌ای داشتند. می‌توان و باید محتوای یکدیگر را مکتوم داشت.

یکی از پیشمرگه‌های اقلیت در مورد وی می‌نویسد:

در زمستان سال ۶۱ در [مقر] باغچه شخصی را با قدی از همه بلندتر، هیکلی متوسط و متناسب قدش با سیلی از اطراف کمی آویزان مثل ترازو با چشمانی سیاه و درشت و صورتی پهن و بلند، موی سر و سیل سیاه یک جلیقه‌ای از پوست گوسفند به تن داشت [دیدم] و گفتم این رستم زال کی باشد و کی رستم زنده شده و از شاهنامه فردوسی بیرون زده است... این شخص سعید لر نام داشت ولی دیری نپایید که خودش را و شخصیت واقعی‌اش را نشان داد... انسان اگر نمی‌دانست که این آقا چه ادعایی دارد و چقدر خودبزرگ‌بین است و [از] رده تشکیلاتی‌اش خبر نداشت خیلی بهتر بود. خوشبختانه من اسم حماد شیبانی را هم نشنیده و اصلاً به گوشم نخورده تا اینکه بدانم روزگاری این

گروهک چقدر این آقا را بزرگ نموده. ابتدا فقط می‌دانستم سعید لُر است و در پلنوم تویخ شده است و تحت آموزش مستقیم توکل (کامیابی) قرار گرفته است، همیشه یکی را به گوشه‌ای می‌کشید و برایش حرف می‌زد و از وضع شکایت می‌کرد. زیاد طول نمی‌کشید که از خودش بیزارت می‌کرد... خیلی طول کشید که من دانستم این آقا حماد شیبانی است ولی در مورد حماد شیبانی هم چیزی نمی‌دانستم و نمی‌شناختم تا فهمیدم که قبلاً دستگیر شده و گروهک اطلاعیه داده در مورد حماد شیبانی که چنین شاخی دارد و دمش چقدر دراز است و ... زمانی قبل از رفتن بهرام به اروپا مسئول خارج از کشور گروهک بوده مسئول ارتباط با عراق هم بوده. آن وقت آدم توی سر خود می‌زند که چه دیوانه‌ای می‌خواهد انقلاب کند... در پلنوم در اثر بی‌کفایتی و ... تویخ شد و بایستی آموزش داده شود و توکل او را آموزش دهد. هیچ اثری از او در نوشتن ندیدم. فقط ابتدای تأسیس رادیو در کمیته خبر بود در زمان باغچه با یدی ترک خوب نبود و از مصطفی مدنی بدش می‌آمد...

برکناری سامع

پس از این اخراج‌ها و تنبیه‌ها و رسمیت یافتن عضویت بهرام و اعظم در کمیته مرکزی، اینک توکل موقعیت برتر در گروه داشت و این آغاز علنی شدن اختلافات توکل و سامع بود. ملاحظه کردیم که سامع در پلنوم گفت که تشکیلات پیشمرگه‌ها، تشکیلاتی دمکراتیک و غیرپرولتاری است و وحدت آنان با سازمان، وحدتی سیاسی است و نه ایدئولوژیک، ولی گرایش سکتاریستی درون گروه از آن برداشتی کمونیستی دارد. آشکار است که او توکل را به باد انتقاد گرفته بود؛ زیرا او تلاش می‌کرد هر چه سریع‌تر حزب طبقه کارگر را با نیروهایی که «تازه وارد سیاست شده بودند»^۱ تشکیل دهد.

برای «پرولتاری» کردن این نیروها «کمیته کردستان تصمیم گرفت که دوره‌ای از

۱. مهدی سامع، آرش؛ همان.

آموزش در دستور کار قرار گیرد.^۱ اما تشکیلات پیشمرگه‌ها دچار «هرج و مرج و رقابت‌های ناسالم»^۲ بود. بنا به اظهار توکل «تمام پیشمرگان یکی از مقرهای سازمان در اعتراض به مهدی سامع، مقر را ترک کردند و رفتند.»^۳ البته یدی می‌گوید: «سامع آشکارا می‌گفت که طرفدار مجاهدین است و اتحاد عمل با آنها را تبلیغ می‌کرد»^۴ و این را یکی از علل اختلاف آن دو می‌داند. سامع که نیاز داشت خود را در گروه تثبیت کرده و موقعیت هژمونیک بیابد، عملیاتی را طرح‌ریزی کرد. به مناسبت بزرگداشت ۱۹ بهمن «سه عملیات توسط کمیته کردستان طراحی شد و واحدهای پیشمرگ راهی منطقه عملیات شدند. فقط یکی از این سه عملیات توانست صورت بگیرد.»^۵ ولی این عملیات که در ۲۳ بهمن سال ۶۱ انجام شد موفقیتی دربر نداشت. در نتیجه این عملیات ۱۱ تن از پیشمرگه‌ها کشته شدند. این شکست عصیان مابقی پیشمرگه‌ها علیه سامع را به دنبال داشت. سامع می‌گوید «توکل بخشی از تشکیلات را به شدت علیه من تحریک کرد.»^۶ سامع نه تنها موقعیت هژمونیک نیافت، بلکه موقعیت او به شدت تضعیف شد. او در نامه‌ای به اعظم ضمن یادآوری همکاری‌اش با گروه سیاهکل از وضع بد خود شکایت کرد. او نوشت:

رفیق اعظم

مدتی است ارتباط ما قطع شده و واقعاً علاوه بر بی‌خبری؛ بی‌پولی و همچنین بی‌خبری شما مسائل زیادی پیش می‌آورد. حتماً اطلاع دارید که ۱۰ نفر از رفقای اینجانب مسبب عملیات سیاهکل شهید شدند... البته دو ریگای گل^۷ منتشر کرده‌ایم. یک اطلاعیه کمیته مرکزی هم منتشر کرده‌ایم که به حامل این نامه می‌دهم برایتان بیاورد. اما در مورد پول به بهرام اگر تلفن کردی [ی] بگو تا

۱. سامع، همان.

۲. توکل، همان.

۳. همان.

۴. یدی شیشوانی، همان.

۵. سامع، همان.

۶. سامع، همان.

۷. نشریه سازمان به زبان کردی.

آخر اسفند یعنی ۴ ماه ۱۰۰ هزار تومان فقط دریافت کرده‌ایم. واقعاً وضع ما وحشتناک بد است. خواهش می‌کنم حداقل حدود ۵۰۰ هزار تومان از کانال‌های مختلف که سراغ دارید و خودتان می‌دانید برای ما بفرستید. چون کاک عباس هم پول احتیاج دارد. واقعاً دارم دیوانه می‌شوم. دیگر چیزی نمانده که تمام باغچه و... به ما قرض بدهند... رفیق اعظم در مورد آن اراجیف آن دختر شمال (فکر می‌کنم او را تو نمی‌شناسی) که محمد به تو گفت اطمینان داشته باش. نیم کاسه‌ای زیرش می‌باشد و من همه آن را تکذیب می‌کنم. البته دلایل زیاد هم دارم ولی به هر حال تصمیم گرفتیم او را فروردین و اوایل اردیبهشت به کردستان بیاورد تا با آمدن بهرام صحبت کنیم و تصمیم بگیریم. به هر حال حساب ما صاف است و از محاسبه باکی نیست و این چیزها هم بما نمی‌چسبد. در خاتمه به همه رفقا سلام گرم می‌رسانم. با ایمان به پیروزی.

بیژن ۶۱/۱۲/۱۲

نمی‌دانیم این نامه به چه منظوری نوشته شد و به چه مواردی اشاره دارد؛ ولی احتمالاً باید آخرین مکاتبه بیژن باشد؛ زیرا او در آستانه سال جدید مجبور به کناره‌گیری از شاخه کردستان شد. اما این استعفا از شاخه کردستان برای توکل کافی نبود. او می‌بایست «عناصر نفوذی بورژوازی»^۱ را از گروه اخراج می‌کرد. این امر تا خردادماه به تعویق افتاد. سامع می‌نویسد که در خردادماه جلسه مرکزیت و بدون حضور مشاورین برای تصمیم‌گیری درباره او تشکیل گردید و طی ۱۵ دقیقه حکم اخراج او را به دستش دادند.^۲

کمیته مرکزی همچنین گزارشی از عملکرد خود از پلنوم تا خرداد ۶۲ منتشر کرد. کمیته ادعا کرد فعالیت سازمان طی این مدت پیشرفت چشمگیر و قابل ملاحظه‌ای داشته است. بر اساس این گزارش، پس از پلنوم، کمیته کارگری سراسری از سه بخش مرکز، جنوب و شمال ایران تشکیل گردید. سازماندهی

۱. اسناد درون‌گروهی. نامه بیژن به اعظم.

۲. یدی شیشوانی، همان.

۳. سامع، همان.

کمیته کارگری تهران طبق برنامه پیشرفت نموده است. اما پیشرفت در کمیته کارگری شمال ایران کند صورت گرفته است. در مورد شاخه شمال گفته شد که به علت ضربه خوردن مسئول شاخه، فعالیت محسوسی در این شاخه صورت نگرفته است و در جلسه اخیر مرکزیت فردی برای مسئولیت آن شاخه و فرد دیگری برای سازماندهی شیراز و اصفهان در نظر گرفته شدند. این گزارش در مورد شاخه کردستان می‌گوید که پس از پلنوم دی‌ماه برای بررسی نابسامانی‌های موجود در آن شاخه کمیسیونی تشکیل گردید. بررسی نشان داد که این نابسامانی‌ها در لیبرالیسم حاکم بر شاخه ریشه دارد. «در آن مقطع اختلافات شدیدی در شاخه بروز نموده بود و دسته‌بندی‌های درون تشکیلات سازمان و پیشمرگه به اوج خود رسیده بود. بی‌بندوباری و فقدان انضباط انقلابی به ویژه در تشکیلات پیشمرگه به شدت رشد نموده بود و روحیه یاغیگری نظامی و انحرافات متعدد دیگری نیز در شاخه رشد نموده بود... مسئولین شاخه نقش مهمی در ایجاد این بحران بر عهده داشتند. اختلافات به حدی شدت گرفته بود که عده‌ای با نوشتن نامه به مرکزیت خواهان برکناری مسئول شاخه بودند... کمیسیون پس از بررسی وضعیت شاخه به این نتیجه رسید که می‌باید با برکناری مسئول شاخه که خود نقش مهمی در نابسامانی‌های شاخه داشت یک سیاست تشکیلاتی قاطع پرولتاری پیش برده شود.»

بالاخره کمیسیون پس از بحث و بررسی و مشورت با اعضای شاخه به این نتیجه رسید که سه ماه به مسئولین شاخه فرصت دهد تا در جهت رفع بحران گام بردارند؛ ولی این مسئولین چنین نکردند و «مسئول شاخه نه تنها دست به تنبیه و اخراج مخالفین خط و مشی لیبرالیستی زد»، بلکه به رقابت‌های ناسالم در تیم‌های نظامی دامن زد به نحوی که یکی از علل اصلی «کشته شدن ده پیشمرگه سازمان در ۲۳ بهمن ماه به این مسئله بازمی‌گردد. در نتیجه تعدادی از پیشمرگه‌ها جدا شدند و در چنین شرایطی یکی از اعضای کمیته کردستان به نام رئوف که نقش بارزی در این نابسامانی‌ها داشت تشکیلات را ترک کرد و مسئول شاخه نیز استعفا داد. بنابراین کمیته مرکزی در نشست خردادماه خود با رسیدگی به

نابسامانی‌های شاخه کردستان و نقش مسئول شاخه به علل زیر: «۱. عدول از خط ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی سازمان؛ ۲. رهبری خط لیبرالیستی حاکم بر شاخه؛ ۳. تصفیه عناصر مخالف خط و مشی حاکم بر شاخه؛ ۴. دامن زدن به رقابت‌های ناسالم بین تیم‌ها که منجر به از هم‌پاشیدگی و ضربه وارد آوردن به تشکیلات شده؛ ۵. خلع سلاح خودسرانه گروه هرمزگان؛ ۶. عدول از تصمیمات متخذه کمیسیون در دی‌ماه؛ ۷. بی‌توجهی در امر حفظ و نگهداری سلاح‌های سازمان؛ ۸. عدم پذیرش اشتباهات و انحرافات گذشته و پافشاری بر مواضع گذشته خود، تصمیمات زیر را اتخاذ می‌نماید: الف) عدم صلاحیت در کمیته مرکزی سازمان. ب) عدم صلاحیت در مسئولیت شاخه. ج) لغو عضویت از سازمان. بر طبق تصمیمات فوق‌الذکر حکم اخراج طی همین نامه ابلاغ می‌گردد. ک.م.س ۶۲/۳/۱۳».

کمیته مرکزی در این نشست خود همچنین استعفای زهره [زینت میرهاشمی] همسر بیژن را پذیرفت و رئوف را نیز اخراج کرد. کمیته مرکزی همچنین بابک را که «با انحرافات فکری خود برخورد نموده بود» به عضویت پذیرفت و به او مسئولیت داد، ولی به سعید [حماد شیبانی] که با انحرافات خود برخورد جدی نداشته سه ماه دیگر مهلت داد و اخطار کرد که اگر با انحرافات خود برخورد جدی نداشته باشد با وی تعیین تکلیف قطعی خواهد شد.

بیژن و دیگر افراد پس از اخراج مدتی به یکی از مقرهای حزب دمکرات رفتند تا درباره آینده خود تصمیم بگیرند. در جلسه‌ای که اعضای اخراجی داشتند قرار شد که بیژن و زهره به خارج رفته و بقیه افراد نیز به حزب دمکرات بپیوندند. این تصمیم به اجرا گذاشته شد؛ اما مدتی بعد بیژن «تصمیم تاریخی و بسیار باارزش» خود را گرفت. آن اعلام موجودیت ذیل عنوان سازمان چریک‌های فدایی خلق - پیرو برنامه هویت- و پیوستن به شورای ملی مقاومت بود. آن گسست و این

۱. سعید یزدان‌پناه، همان.

۲. همان.

پیوست مقدماتی داشت. جناح توکل که شاهد بی‌تابی سامع برای پیوستن به شورای ملی مقاومت بود، در شماره فروردین ماه نشریه کار بدون مقدمه به مجاهدین و شورای ملی مقاومت حمله کرد و نوشت دیگر همه اقشار و طبقات می‌دانند حکومتی که «یک پای آن بنی‌صدر و پای دیگر آن رجوی» باشد قادر نخواهد بود به خواست مردم پاسخ گوید. چنین حکومتی جز ادامه فقر و فلاکت و مصائب اجتماعی ثمره‌ای برای مردم نخواهد داشت. مقاله می‌افزاید که مجاهدین درک نمی‌کنند که «اوضاع سیاسی جامعه راه‌حل‌های بینابینی حکومت‌های لیبرال - دمکراتیک را به گور سپرده است.» و مردم به آنها اعتماد چندانی ندارند و شورای ملی مقاومت با «ورشکستگی مطلق روبرو شده است.»

مقاله با ساده‌لوحانه ارزیابی کردن دفاع حزب دمکرات از مجاهدین، آن را کمک به هر چه بیشتر فرو رفتن مجاهدین در منجلاب می‌داند و به حزب دمکرات متذکر می‌شود که همه ایران کردستان نیست تا همه اشکال مبارزه مسلحانه به خدمت گرفته شود. مقاله با مضر خواندن تاکتیک‌های مجاهدین، سودمندی تاکتیک‌های اقلیت را تبلیغ می‌کند. «امروز در مناطق دیگر سوای کردستان کسی به جنبش انقلابی خدمت می‌کند که تاکتیک‌های بسیج سیاسی توده‌ای را تاکتیک عمده می‌داند. هسته‌های مخفی مقاومت را در میان توده‌ها شکل می‌دهد؛ کمیته‌های مخفی اعتصاب را ایجاد می‌کند و تاکتیک مسلحانه را به مثابه یک تاکتیک فرعی به کار می‌گیرد.» بالاخره مقاله از مرگ شورا خبر می‌دهد: «شورای ملی مقاومت ورشکسته شده است؛ مرده است و تنها نامی از آن باقی مانده است که آقای رجوی می‌خواهد با جنجال‌های تبلیغاتی خود این نام را حفظ کند. از این رو دفاع از مرده بی‌فایده است.» سه ماه پس از درج این مقاله و پس از آن که نامه اخراج مهدی سامع را در سیزدهم خرداد در جلسه مرکزیت به دستش دادند، او در نامه‌ای به «همرمز مجاهد» از این مقاله برائت جست و نوشت که رهبری سکتاریستی حاکم

۱. دو راه بیشتر وجود ندارد؛ کار؛ ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران؛ شماره ۱۶۶، مورخه ۲۷ فروردین ۱۳۶۲.

بر سازمان با درج این مقاله و با ادعاهای کودکانه سیاست‌های آنارشیستی و سکتاریستی خود را به نمایش گذارد. سامع سپس این ادعای مقاله را که می‌تواند توده‌های میلیونی را علیه حاکمیت بسیج کند دروغ محض خواند. او در انتها از مسئول اول سازمان مجاهدین می‌خواهد که به هر ترتیبی صلاح می‌داند مفاد نامه را به اطلاع کادرها و هواداران سازمان برساند. مجاهدین نیز نامه سامع را به عنوان نامه پرسابقه‌ترین عضو کمیته مرکزی در یکصدوشصتمین شماره نشریه مجاهد درج کردند.^۱ سامع به این برائت‌جویی بسنده نکرد بلکه کوشید تا نشان دهد که «چه کسی بر سر دوراهی قرار گرفته است؟» سامع در مقاله خود، «دو راه بیشتر وجود ندارد» را کم‌دی مطلقاً دانسته است که نویسنده آن دروغ‌گویی، جاروجنجال کودکانه، توهم‌پراکنی و بزرگ‌نمایی در مورد خود، ذهنی‌گرایی و سکتاریسم را به نمایش گذارده است. او خطاب به نویسنده مقاله که ادعا کرده بود سازمانش قادر به بسیج میلیونی مردم علیه حاکمیت است می‌گوید: «من به عنوان فردی که از ریز و درشت اقدامات خبر دارم، به خوبی می‌دانم که شما دست به یک دروغ بزرگ و یک توهم‌پراکنی خطرناک زده‌اید؛ شما که به علت فقدان انسجام سیاسی - ایدئولوژیک - تشکیلاتی نمی‌توانید حتی هواداران نزدیک خود را سازمان دهید چگونه مدعی بسیج توده‌های میلیونی می‌شوید؟» سامع با ارائه فهرستی از دروغ‌های نویسنده مقاله از مجاهدین و حزب دمکرات دفاع می‌کند. او می‌نویسد درست است که امپریالیسم آمریکا «به خوبی می‌داند که ماهیت و شکل رژیم کنونی به هیچ‌وجه با نیازهای عینی جامعه سرمایه‌داری تطبیق نمی‌کند» اما آمریکا نگران آلترناتیوی است که ممکن است از خلاً قدرت استفاده کند. بنابراین آمریکا اکنون می‌خواهد مجاهدین و حزب دمکرات را از سر راه بردارد. سامع با این استدلال به غایت عجیب نتیجه می‌گیرد که نویسنده مقاله اهداف استراتژیک را فدای مصالح تاکتیکی نموده است و ادامه می‌دهد: «اکنون می‌توان نتیجه‌گیری کرد که چه کسی واقعاً بر سر دوراهی قرار گرفته است. کسانی که عملاً همان خطی را

۱. مجاهد: ارگان سازمان مجاهدین خلق ایران، سال چهارم، ۲۳ تیرماه ۱۳۶۲.

برگزیده‌اند که استراتژی امپریالیسم آمریکا بر اساس آن پایه‌ریزی شده...^۱ اکنون شرایط فراهم بود تا سامع «مواضع سیاسی» خود را در بیانیه‌ای به اطلاع مسئول اول سازمان مجاهدین خلق برساند. او در این بیانیه که آن را «یک ادعاینامه علیه سکتاریسم» خوانده با اشاره به سوابق فعالیت‌های خود، درباره اخراجش می‌نویسد: «وجود من برای رهبری خط سکتاریستی یک مانع بزرگ در حاکم کردن مطلق خط خود می‌بود.»^۲ سامع تصفیه و اخراج خود را «شبه کودتا» می‌خواند؛ و استدلال می‌کند که اخراج او با هیچ‌یک از ضوابط مربوط به اخراج اعضا که در اساسنامه پیش‌بینی شده انطباق نداشته و «در یک فضای خفقان و ارباب‌صورت گرفت.» او درباره علل این اقدام «شبه کودتایی» می‌نویسد: «چون از مصوبات کنگره دفاع می‌کرده و ضوابط تشکیلاتی را شدیداً رعایت می‌کرده و شاخه کردستان تنها شاخه فعال درون سازمان بوده است و در تحولات سیاسی سریعاً موضع می‌گرفته خط سکتاریستی حاکم بر سازمان که فاقد هرگونه موضعگیری نسبت به بسیاری از تحولات سیاسی بود از جانب وی احساس خطر می‌کرده است و با بهانه ساختن عملیات منجر به کشته شدن ده تن از پیشمرگه‌ها فرصت را مناسب دانست تا او را از پیش پای بردارد.» سامع در ادامه علل پیوستن خود را به شورا برمی‌شمارد.

نتیجه فوری اخراج سامع این بود که این بار نوبت او فرارسید تا دربابد جنبش کمونیستی در بحران عوطه‌ور است. او با اشاره به «تکه پاره» شدن سازمان فدایی در چند سال گذشته و حضور نداشتن این سازمان در صحنه اجتماعی، اعتراف کرد که «سازمان فدایی در پروسه بعد از قیام و خصوصاً بعد از انشعاب بی‌هویت بوده، اندیشه‌ها و گرایش‌ها متعدد در آن وجود داشته، ... اشکال توطئه‌گری و شبه‌کودتایی در آن عملکرد داشته و...»^۳ او تأکید می‌کند که

۱. همان؛ شماره ۱۶۱، مورخه ۳۰ تیر ۱۳۶۲.

۲. بیانیه و مواضع سیاسی آقای مهدی سامع؛ مجاهد؛ شماره ۱۶۲، مورخه پنجشنبه ۶ مردادماه ۱۳۶۳.

۳. مهدی سامع، بحران در جنبش کمونیستی ایران؛ راه‌حل برون‌رفت از آن و نقش ما؛ مجاهد؛ شماره ۱۶۵، مورخه پنجشنبه ۲۷ مردادماه ۱۳۶۲.

سازمان‌های کمونیستی در مواجهه با بحران ناتوان بودند. بسیاری از آنها فروریختند؛ تعدادی تغییر موضع دادند؛ در تعدادی دیگر انشعاب صورت گرفت؛ و خلاصه آنکه همه آنها به وضع فلاکت‌باری گرفتار شدند. «اتحاد مبارزان کمونیست به سازمان راه کارگر اتهام مزدوری شوروی می‌زند و راه کارگر این افتخار را پیدا کرده که اولین جریانی باشد که ما را سرسپردهٔ مجاهدین بنامد. اقلیت همه را ورشکسته اعلام نموده و مدعی بسیج توده‌های میلیونی می‌شود. کومله همه را خرده‌بورژوا و پوپولیسم می‌نامد و همهٔ این نیروها مدعی تشکیل فوری حزب کمونیست می‌شوند. گرایش موسوم به سوسیالیسم انقلابی با [زدن] مارک سانتریسم بر همهٔ نیروها خیال خود را راحت کرد.» سامع به درستی یادآور می‌شود که بحران این سازمان‌ها ناشی از ناتوانی آنها در پاسخگویی درست به شرایط عینی جامعه است. بی‌تردید او این مقاله را برای خوشایند مجاهدین نوشت تا با نشان دادن بی‌سامانی سازمان‌های کمونیستی، نقش محوری سازمان مجاهدین خلق را برجسته سازد.

این اقدام سامع، عصبانیت جناح توکل را برانگیخت. مسئول کمیته خارج از کشور اقلیت در مصاحبه‌ای گفت که مجاهدین پس از مدت‌ها دشمنی پنهان با چریک‌ها اکنون به «شیوه‌های کثیفی» متوسل شده‌اند و سعی کردند فرد اخراجی را به عنوان «یکی از افراد با اعتبار جنبش علم کنند»؛ ولی «کارشان خیلی مضحک» از آب درآمد. او می‌گوید که مجاهدین از مدت‌ها قبل با سامع در ارتباط بودند و پس از اخراج او با نامبرده تماس گرفتند و او را به پاریس رساندند. مجاهدین به دروغ او را پرسابقه‌ترین عضو مرکزیت معرفی کردند. «در حالیکه او تنها چند ماه بعد از انشعاب جریان موسوم به اکثریت، به عضویت سازمان درآمد.» مسئول کمیته خارج از کشور اقلیت مقاله سامع با عنوان «بحران در جنبش کمونیستی و راه‌حل برون‌رفت از آن را» تحریف مارکسیسم؛ جانبداری از اپورتونیسم راست و تبلیغ تزه‌ای رویونیستی خروشچف دانسته که با «ظفره رفتن از پذیرفتن رهبری

پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک» علناً به سود مجاهدین موضع گرفته است.^۱
سعید شاهسوندی یکی از اعضای برجسته و پیشین سازمان مجاهدین خلق
درباره پیوستن سامع به شورای ملی مقاومت می‌گوید:

... زمانی بود که من خودم در کردستان و در رادیو [مجاهدین] بودم. ایشان
تعداد انگشت‌شماری افراد با خودشان داشتند. بعداً اظهار تمایل کردند که به
شورای ملی مقاومت که آن موقع وجود داشت بپیوندند. مسعود رجوی هم
استفاده کرد از این مسئله. اول یک تیر خواست برای ایشان درست شود و
ترجیح داد ایشان به هویت فرد نباشند. به ایشان توصیه و راهنمایی کرد که
ایشان یک سازمان به وجود بیاورد و این سازمان بعداً عضو شورا بشود. به هر
حال شورا در آن موقع می‌خواست که بال‌چپ مارکسیستی هم داشته باشد.
سازمان چریک‌های فدایی خلق پیرو برنامه هویت؛ این اسمی بود که آقای
مهدی سامع در آن زمان برای تشکیلات خودش و آن چند نفر گذاشت. اینها
به تعداد انگشتان دست و بعضی اوقات کمی بیشتر نیرو داشتند. اسلحه و
امکانات و پول و همه چیزشان را مسعود رجوی می‌داد. خود آقای مهدی سامع
و خانمشان ساکن فرانسه بودند. از امکانات مالی سازمان مجاهدین استفاده
کرده و می‌کنند.^۲

بیژن پس از پیوستن به شورای ملی مقاومت از سوی اقلیت، خائن شناخته
شد. در نامه‌ای که «ک. الف. ش» در آذر سال ۶۲ خطاب به «رفیق جواد» نوشته
آمده است:

بیژن خائن بعد از اخراج... خیلی از مسائل امنیتی و حیاتی را به مجاهدین [داد] و
حتی در نامه‌هایش به مجاهدین خیلی اسرار امنیتی و تشکیلاتی سازمان را طرح

۱. مصاحبه با یکی از رفقای عضو کمیته مرکزی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و
مسئول کمیته خارج از کشور، جهان؛ ارگان خارج از کشور سازمان چریک‌های فدایی خلق،
۳۰ سپتامبر ۱۹۸۳.

۲. گفت‌وگوی حسین مهری از رادیو صدای ایران با سعید شاهسوندی، در تاریخ ۱۳ تیرماه ۱۳۸۷.

نموده ... و رسماً همه چیز را به مجاهدین داده، خائن شناخته شده^۱ و در حال حاضر خیلی چیزهای دیگر بعد از اخراج او مثلاً ارتباط قبلی بیژن خائن با سران مجاهدین و خیلی مسائل دیگر. بیژن از نظر سازمان فردی خائن به سازمان شناخته شده و در حال حاضر سازمان مسئول امنیتی بیژن را مجاهدین می‌داند؛ تا جمع‌آوری تمام تحقیقات در مورد وی و محاکمه علنی این خائن در آینده.^۲

بالاتکلیفی در سازمان و اختلال در شاخه‌ها

پس از آنکه بابک، تحت آموزش توکل قرار گرفت و به اشتباهاتش پی برد به عضویت پذیرفته شد و مسئولیت هواداران در شهرهای اصفهان و شیراز را به او سپردند. عضویت بابک زمانی پذیرفته شد که او در نامه‌ای به توکل اتهام تروتسکیستی را از خود زدود. او در این نامه با اشاره به پیدایش جریان تروتسکیسم در جنبش سوسیال دموکراسی جهان، می‌نویسد:

اما از نظر ما گرایش تروتسکیستی از لحاظ طبقاتی بیان فشرده سیستم فکری روشنفکران خرده‌بورژوا، ذهنی گرا، متفرعن، خودخواه و عقب‌مانده است که با ظاهری انقلابی و بس فریبنده به مثابه قاطع‌ترین نماینده طبقه کارگر در یک زمان مساعد از پستوی مغازه عطاری خرده‌بورژوازی بیرون آمده و به عنوان یک متاع کمیاب در جنبش طبقه کارگر خودنمایی می‌کند اما به خاطر وجود مبارزه طبقاتی پس از چندی به انبار کالای متروکه اسقاطی برده می‌شود.^۳

بابک در ادامه به علل رشد تروتسکیسم اشاره کرده و می‌نویسد:

در سازمان ما نیز رهبر این گرایش قبل از کنگره توانست با استفاده از بحران سازمانی بعضی از رفقای صادق و ناراضی را همراه با اشخاص بی‌پرنسیب و جاه‌طلب دور خود جمع کند. در کنگره سازمانی این دورویان سیاسی با خدعه و فریب تحت لوای مبارزه با نارسایی‌های سازمانی، بعضی از رفقای سازمانی را

۱. ریگای گه ل ۹.

۲. اسناد درون‌گروهی، نامه «ک.الف.ش» به «رفیق جواد».

۳. اسناد درون‌گروهی. نامه بابک به رفقای مرکزیت - رفیق توکل، مورخه ۶۱/۱۲/۲۵.

با خود هم‌آواز گردانده و با استفاده از موقعیت بحرانی کنگره تحت جمله پرطمطراق بر علیه سانترال‌سِم اعلان جنگ کنیم به عنوان یک گرایش انقلابی اعلام موجودیت کردند.

بابک سپس با بیان اندیشه‌ها و نقش تروتسکی در انقلاب روسیه، به تروتسکیست‌های سازمان اشاره کرده و می‌نویسد «ر.الف» خود را انقلابی واقعی می‌پنداشت. نسبت به اطرافیان خود، دیدِ تحقیرگونه داشت، حتی به همپالگی خود (ه). تمام نارسایی‌ها و مشکلات را به گردن دیگران می‌انداخت؛ چون همیشه خود را نماینده پیگیر طبقه کارگر می‌دانست. نسبت به دیگران احساس نفرت می‌کرد. به خاطر جدا بودن از تشکیلات، وقتی می‌بیند افکار او در سازمان بردی ندارد، توده‌های تشکیلاتی را به بره بودن و کوتاه‌بینی متهم می‌کند. او برای ساختن و به تکامل رساندن سازمان در راستای پرولتری نفرت دارد، ناچاراً کار تشکیلاتی را خسته‌کننده و بی‌فایده و حتی شرکت در خیانت دیگران می‌داند... برای فراکسیون بازی، تجزیه و پاشیدگی سازمان و مانیفست این عمل جزوه ترازنامه و چشم‌انداز را تدوین می‌کند تا سوپ پیش غذایی آماده کند برای اشتیهای روشنفکرانی که بیشتر به خاطر شرایط مناسب زمان انقلاب به عنوان توریست سیاسی بار سفر به ایران بسته بودند.^۲

بابک با این برائت‌نامه به عضویت پذیرفته شد. اما از همان آغاز، با اعظم درگیر شد. اعظم به بهانه اینکه هواداران در شهرهای اصفهان و شیراز در کمیته کارگری جنوب سازماندهی شده‌اند، از تحویل آنان به بابک خودداری کرد.

اعظم در پاسخ به یک نامه بابک با لحن تمسخرآمیزی می‌نویسد:

در مورد آواره بودن ای کاش همه آواره‌ها مثل شما باشند که هفته به هفته به مسافرت بروند. شما طی هفته گذشته و هفته‌های قبل به مسافرت رفتید و حتی قبل از شبه به دلیل مسافرت حاضر نشدید قراری بگذارید. بعد هم صریحاً

۱. همان.

۲. همان.

بگویم مرکزیت با شرایط موجود محدودیت‌هایی که خود بهتر می‌دانید نمی‌تواند برای تمام اعضایش جا تهیه کند اگر عضوی قادر نباشد امکان فراهم کند وای به حال تشکیلات. آن هم عضوی با آن همه سوابق و تجربه. من در یکی از ملاقات‌ها مطرح کردم که شما با مسائل دگم برخورد می‌کنید و بوروکراتیک به حل مسائل می‌نشینید. حال در مورد مسئولیت جدید اگر خواهان جواب کتبی توکل و چرایی و علل هستید ناچاراً باید به شیوه‌ای بوروکراتیک مدتی منتظر آن جوابیه‌ای که خواستار آن هستید، باشید. این به خود شما بستگی دارد. من هم اقدام لازم را در جهت آن خواهم کرد.

اعظم ۶۲/۴/۲۹^۱

شاخه شمال نیز دچار بحران بود. اعظم با انتخاب مرتضی به عنوان مسئول شاخه شمال به این بحران دامن زد. جمشید در نامه‌ای که مخاطب آن مشخص نیست از بی‌پرنسیبی، بی‌اطلاعی و بی‌سوادی و دروغ‌گویی مرتضی شکوه می‌کند و تهدید می‌کند که مایل به ادامه همکاری نیست. محسن نیز نامه‌ای بدان ضمیمه می‌کند و برای اعظم ارسال می‌کند. از مفاد نامه محسن اطلاعی نداریم. اعظم در نامه‌ای به محسن می‌نویسد:

اخیراً نامه‌ای از سوی تو و جمشید دریافت کردم. هر چند که خطوط کلی در مسائل مطروحه در هر دو نامه کاملاً مشترک و بیانگر سیستم فکری کاملاً هدایت شده از سوی مسئول قبلی شما بود و پاسخی مشترک را می‌توانست داشته باشد اما از آنجا که دو سه نکته مربوط به هر یک از شما مطرح بود پاسخ نامه‌ها را جداگانه می‌دهم.

چنانکه از نامه‌ات برمی‌آید دچار بحران شده‌ای. من در آخر نامه خواهم گفت که بحران تو چیست؟

در بخش الف، قسمت (۱) مطرح کرده‌ای که مسئول جدید، پاسخگوی مسائل سیاسی ایدئولوژیک تو نیست و توانایی لازم را ندارد. آیا به نظر تو می‌شود با یکی

۱. اسناد درون‌گروهی. نامه اعظم به بابک.

دو مبحث خیابانی این امر را چنین با اطمینان مطرح کرد. استدلال تو آن قدر مسخره است که حتی یک عامی را ممکن است متحیر سازد. می گویی در مدت اقامت چند هفته ای تو در منطقه او کتاب در دست نداشته. اولاً تو در هنگام معرفی او کاملاً او را نمی شناختی. حال چگونه تمام مدت چند هفته ای اغراق آمیز تو که حداکثر ۳-۴ هفته می شد، مواظب او بوده ای که کتاب می خواند یا نه؟

در مورد تأثیرپذیری تو از بابک باید بگویم حتی از این حد نیز فراتر است و به صورت دنباله روی مطلق تجلی کرده است چرا که تو حتی برای طرح مسائلی که پس از دیدن چند پاسدار برایت ناگهان مطرح شد برای کسب تکلیف به سراغ او رفتی. به علاوه تمام مواردی که در مورد رفیق مسئول جدید مطرح کرده ای بر اساس اطلاعاتی است که از بابک دریافت کرده ای و به عنوان موارد ثابت شده و خدشه ناپذیر مورد پذیرش تو واقع شده است.

ب- ۱- جریان کروکی - شیوه طرح مسئله از جانب تو تحریف شده است. حتی به اسناد نامه ضمیمه کروکی که توسط بابک نوشته شده؛ مسئله به این صورت بود که به رفیق بابک مطرح کردم رفیق محسن چند عنصر منفرد را تحویل داده، شما کروکی تشکیلات را به ما بدهید تا مشخص شود که رفیق محسن با بقیه نیروها چه کرده و عملکرد سه ماهه او روشن گردد. برای ما مسئله ای مطرح بود به این صورت که آیا آن تشکیلات عریض و طویل شما همین است؟

۲- در مورد مسموم بودن تشکلات شمال گزارش پلنوم در مورد شمال را در منطقه [تقاضا] کردی و نظر مرکزیت قبلاً ارائه شده است.

۳- در مورد موقعیت تو - حتماً اساسنامه را نخوانده ای یا سطحی خوانده ای - کسی کاندید عضو می شود که عملکرد دوساله اش کاملاً برای سازمان روشن باشد. اما تو رفیق حتی طی سه ماهی که مسئولیت مستقیم در زمینه پیشبرد وظایف مشخصی در شاخه داشتی کارنامه ات روشن است. بی عملی مطلق. حتی یکی از آن وظایف را انجام ندادی. مسئول جدید شاخه در مورد کاندیدای عضویت بر این اساس برخورد کرده که تو به او گفته ای که قرار بوده رفیق محمد گزارش پلنوم را به تو بدهد و حال آن که این مسئله صحت

نداشته و تنها قرار بود بخش مربوط به شمال داده شود که قبلاً در منطقه به تو داده شده و یابرایت خوانده شد.

۴- در مورد جواب نامه من و تبرئه خود، چون توضیحی نداده‌ای برایم مسئله روشن نیست.

۵- انتخاب مسئولین - یکی از مواردی که تو را به دنباله‌روی کشانده طرح مسئله مماشات‌طلبی رفیق است. بر اساس اسناد کنفرانس آبان ماه شاخه، برخورد رفیق کاملاً قاطعانه بوده و انتقادات صریح خود را در کنفرانس نسبت به شاخه ارائه داده بود و تو بدون تحقیق و تنها بر اساس نظر بابک او را متهم به مماشات‌طلبی کرده‌ای و این برخورد غیراخلاقی و بی‌پرنسیبی تو را نشان می‌دهد.

ج - راجع به بابک - تو شاید از دیدگاه خودت بتوانی خود را یک عنصر تربیت شده از نظر سیاسی ایدئولوژیک و ... بدانی اما عملکرد تو حداقل برای سازمان این امر رانفی می‌کند. تو نه تنها حتی مواضع سازمان را درک نکرده‌ای بلکه از لحاظ تشکلاتی نیز یک تربیت محفلی یافته‌ای.

۱. در مورد شمال گزارش پلنوم مربوط به آن بخش که مرتبط با شاخه شمال می‌شد برای تو خوانده شد (در منقطع) و رفقایی که عضو یا کاندید عضو هستند کلیه گزارشات را دریافت می‌کنند و در مورد مسئول قبلی شما که ظاهراً هنوز به عنوان مسئول و ولی شما عمل می‌کند موظف به پاسخگویی نیستیم و تصمیم در مورد او نیز به شما ربطی ندارد.

۲. در مورد گردش و ماهیگیری بهتر بود از خود بابک سؤال می‌کردی که در گزارشش نوشته بود.

از موارد ذکر شده نتیجه گرفته‌ای که مسئول جدید پاسخگویی مسائل ایدئولوژیک سیاسی تو نیست؟ اولاً کدام مسائل سیاسی ایدئولوژیک را مطرح کرده‌ای (منظور در نامه است گرچه شفاهاً مسائلی گفته‌ای). در مورد مسائل ایدئولوژیک سیاسی ممکن است مسئول یا مسئولینی پاسخگو باشند یا نباشند که طبیعی است اگر مسئول پاسخگو نباشد، مسئول بالاتر بالاخره مسئول م.ا.ع پاسخگو خواهد بود. در مورد مقالات کار نیز تحریریه پاسخگو است. به هر

حال مسئول شاخه منتخب مرکزیت بوده و نفی مسئول جدید به مثابه بی‌اعتقادی به سازمان و مرکزیت از جانب شما تلقی می‌گردد.

من به عنوان مسئول مستقیم شاخه در ک.م. به دلایل زیر [عدم] صلاحیت شما را در مورد ادامه مسئولیت و کار در شاخه اعلام می‌کنم:

۱. بر اساس صحبت‌های شفاهی با مسئول جدید مطرح کرده‌ای که نظر سازمان را در مورد مرحله انقلاب قبول نداری و گفته‌ای که در متون آموزشی نقل قول از استالین است و استالین و نظرات او را انحراف از م.ل اعلام کرده‌ای بدین دلیل نظرات تو در چهارچوب سازمان نمی‌گنجد.

۲. حرکت ضد تشکیلاتی مبنی بر تماس با بابک و جذب القائات وی.

۳. عدم اجرای قرارها با مسئول جدید شاخه.

۴. بی‌مسئولیتی در تحویل نیروها.

۵. عدم اجرای قرار رفیق مهوش و قطع ارتباط رفیق احمد.

۶. علیرغم اصرار و تحویل پول جهت ایجاد امکان انتشارات عدم حرکت در این رابطه.

۷. عدم تحویل ۲۵ هزار تومان پول سازمان علیرغم فشارهای مالی سازمان در شرایط کنونی به بهانه احتیاجات شخصی.

۸. تحویل ۱۰ هزار تومان پول سازمان به رفیق ج بدون اجازه مسئول و بیان شفاهی ۱۳ هزار تومان که گویا ۳ هزار تومان آن را طی مدت‌ها قبل داده‌ای.

۹. عدم پیشبرد وظایف محوله طی سه ماه از فروردین تا تیرماه و عدم اقدام در جهت ایجاد امکانات لازم.

۱۰. بر اساس کروکی ارائه شده از بابک، ۴۰ نفر نیروی شهر «الف» قطع ارتباط شده در سایر شهرها از کروکی ارائه شده تنها یکی دو نفر باقیمانده «آ» قطع ارتباط شده، شهرهای «ف» و «ر» نیرو وجود ندارد و ۲۷ نفر رفقای مازندران اصلاً قطع ارتباط هستند. این امر بی‌کفایتی تو را در حفظ و نگهداری نیروها و ارتباطات حداقل طی مدتی که تو مدعی بودی نیروهای تشکیلاتی را حفظ کرده‌ای می‌رساند. هر چند تو در پاسخ به این سؤال که چرا اخبار و گزارش

نمی‌دهید غیرصادقانه برخورد کردی و نگفتی که اصلاً تشکیلاتی وجود ندارد. ۱۱. عدم رساندن نثریات سازمانی و بی‌عملی مطلق تو در امر تبلیغ و پیشبرد وظایف سازمانی و بسنده کردن مسئولیت در ارائه چند نوار سازمان به عناصر و محافل روشنفکری بی‌عمل که در فکر حل مسائل شخصی و ذهنی خود هستند. در مورد مسئله پول من در اولین دیدار با تو متذکر شدم که بر اساس اصول سازماندهی همه رفقا باید کار کنند تنها اعضای از سازمان که از نظر امنیتی امکان کار ندارند و سازمان آن موارد را تأیید کند می‌توانند از سازمان پول دریافت دارند. حرکت تو مبنی بر بدل و بخشش پولهای سازمان که به همت تلاش شبانه‌روزی رفقای پرشور و انقلابی ما تهیه شده است بی‌ایمانی؛ بی‌مسئولیتی و عدم دلسوزی تو را نسبت به سازمان می‌رساند. روحیه سوءاستفاده از اموال سازمان به این بهانه که مدتی از وقت را برای اجرای قرار صرف کرده‌ای و روحیه کاسبکارانه تو را که چون حقوق‌بگیران دولتی حق و حقوق می‌خواهی، می‌رساند. لذا به دلایل فوق اولاً به هیچ‌وجه نمی‌توانی با این شیوه برخوردها و عملکرد و دیدگاه‌ها در چهارچوب تشکیلات سازمان جای‌گیری. طی سه ماه باید نقطه نظراتت را تدوین کرده و نظرت را نسبت به مصوبات کنگره؛ برنامه عمل و بولتن‌ها ارائه دهی، تا مرکزیت در مورد تو تصمیم لازم را بگیرد. در مورد پولهای سازمان اگر در اسرع وقت آنها را تحویل ندهی اقدامات دیگری صورت خواهد گرفت.

در مورد بحران

بحران تو همان بحران روشنفکران خرده‌بورژوازی متزلزلی است که از سویی می‌خواهد از هرگونه ضربه‌ای مصون بماند و پیوندها و علایق به زندگی او را در حصار گرفته و از سوی دیگر برای ارضای خود خواستار شرکت در محافل روشنفکری و سرگرمی با بحث‌های تئوریک است. این تفکر در توجیه امیال خود چنین خود را توجیه می‌کند که چون بحران رهبری پرولتاریا وجود دارد ما باید به مثابه رهبران آتی پرولتاریا بدون شرکت در مبارزه انقلابی واقعاً موجود در محافل متشکل شویم و مسائل ایدئولوژیک را حل و فصل نماییم. اگر بورژوازی مغلوب

مجدداً قدرت گرفت و یا بورژوازی لیبرال بر مبارزات اوج یابنده توده‌ها سوار شد اشکالی ندارد از دمکراسی اهدایی آنها استفاده کرده و پرولتاریا را متشکل می‌سازیم. بی‌توجهی به مبارزات توده‌ها و عدم شرکت در آنها با این توجیه که جنبش خرده‌بورژوازی است و حتی سراغ پرولتاریا نرفتن چون هنوز رهبران آماده نیستند! و سرانجام اگر شد، چون رحیم [علیرضا محفوظی] فرار را بر قرار ترجیح دادن و یا به بهانه‌های گوناگون از مبارزه فرار کردن.

رفیق عزیز! عملکرد تو آشکارا این تفکر تو را نشان می‌دهد؛ تو در این مدت حتی از مبارزات و حرکات اعتراضی شمال خیر نداشتی چرا که تشکیلات نداشتی. تو حتی یک ارتباط کارگری را نتوانستی حفظ کنی چرا که در عمل اعتقادی بدان نداشتی.

سازمان نیز اعلام کرده است آنهایی که مسئله دارند بروند مسئله‌شان را حل کنند. ما در شرایط کنونی به رفقای رزمنده‌ای نیاز داریم که نه تنها به مبارزه انقلابی معتقد باشند بلکه در جهت آن حرکت کنند و بقای منفعل را مرگ حتمی می‌دانیم.

ما عناصر بهانه‌جو را از صفوف خود طرد می‌کنیم. ما رهبری پرولتاریا را با شرکت عملی در مبارزه جستجو می‌کنیم نه در اطاقهای دربسته. ما به مسائل تئوریک آن دسته از رفقا پاسخ می‌گوییم که هدفشان حل مسائل فکریشان نباشد بلکه حل مسائل فکریشان را وسیله‌ای جهت رسیدن به اهداف انقلابی خود بدانند. ما با ایمان به مواضع انقلابی سازمان بدون ترس از مرگ و با تمام وجود برای رهایی کارگران و زحمتکشان به مبارزه انقلابی دست می‌زنیم و برای اجرای قرار جهت حمل یک نشریه، نیم ساعت چانه نمی‌زنیم و از زیر بار مسئولیت شانه خالی نمی‌کنیم (توضیح اینکه در اولین قرار شمال نیم ساعت بحث داشتی که قرار نشریه را اجرا نکنی)

مسئول مستقیم شمال در مرکزیت «الف» ۶۲/۵/۸^۱

۱. اسناد درون‌گروهی. نامه اعظم به محسن.

گرچه مضامین نامه چندان روشن نیست ولی به روشنی ابعاد بحران آشفتگی سوءاستفاده و اختلافات درون اقلیت را بازمی‌تاباند.

دو هفته بعد بابک نامه‌ای سراسر شکایت به منظور «تصمیم‌گیری قاطع و انقلابی» برای توکل می‌نویسد. او خاطرنشان می‌سازد که پس از بازگشت از کردستان مشاهده می‌کند که ارتباط اشرف، یدی، غلام و ... با یکدیگر قطع است. به توصیه اعظم او پادرمیانی کرده و روابط را برقرار می‌کند. پس از گفت‌وگو با یدی مطلع می‌شود که غلام برای سازماندهی منطقه شیراز و اصفهان به آن نقاط سفر کرده است. بابک [محمود محمودی] نامه اعتراضی به مسئول خود می‌نویسد. اعظم می‌پذیرد که آنان اشتباه کرده‌اند و به بابک می‌گوید که طبق دستور کمیته مرکزی شما مسئول آن مناطق هستید. در قرار بعدی که بابک با اعظم داشت، درمی‌یابد که اعظم تغییر عقیده داده است. او به بابک می‌گوید: «منطقه محل مأموریت شما که می‌بایستی توسط شما به مدت سه ماه سازماندهی شود، توسط دیگران در عرض یک روز سازماندهی شده است. دیگر وجود شما در آنجا لازم نیست.» این آغاز بلا تکلیفی بابک بود.

بابک در ادامه، به نامه اشرف به خود اشاره کرده و می‌نویسد نکته جالب نامه این بود که «رفیق خسرو فرمانده عملیات بوده و در لحظه عملیات فراری شد و رفیق آدرس او را از من می‌خواست...» بابک به توکل توصیه می‌کند برای آنکه بداند در کمیته محلات چه می‌گذرد، حتماً نامه اشرف که مسئول کمیته محلات بود را بخواند. بابک به توکل اطلاع می‌دهد که کمیته محلات هر چند روز به چند روز تغییر سازماندهی می‌دهد. به خاطر منفعل شدن عده‌ای، کمیته محلات از چهار منطقه به سه منطقه و سپس به دو منطقه تقلیل یافته است. «هر روز دهها اعلامیه نوشته می‌شود؛ اما از توزیع خبری نیست؛ به قول معروف تیراژ اعلامیه‌ها برای گزارش‌دهی به کمیته مرکزی بالا می‌رود نه برای حل مسئله جامعه.»

بابک ادامه می‌دهد که در قرار مورخه ۶۲/۴/۱۸ اعظم می‌گوید که محسن در موقع تحویل شاخه شمال فقط سه نیرو به مسئول جدید معرفی کرده است. بنابراین از او می‌خواهد که کروکی تشکیلات شمال را که به پلنوم ارائه شده بود دوباره تهیه کند. بابک این کروکی را آماده می‌کند و در قرار بعدی به همراه نامه‌ای

به اعظم می‌دهد. بابک در نامه درخواست می‌کند که جلسه‌ای مرکب از خود؛ اعظم؛ محسن و مرتضی تشکیل گردد. اعظم به او می‌گوید که مرکزیت موافقت کرده است که او به کمیته کارگری برود و ادعا می‌کند که توکل نیز کتباً خواسته است که او تحت نظر یدی به قزوین برود. چون مسئول آنجا به خاطر راست شدن و اینکه خواهان کنگره مشترک با جناح علی کشتگر است برکنار شده و محسن نیز گفته خط سازمان را قبول ندارد. بابک از اعظم دستخط توکل را مطالبه می‌کند. اعظم به بهانه اینکه نامه توکل حاوی مطالب دیگری نیز هست، از نشان دادن آن به بابک طفره می‌رود. اعظم با این بهانه که از این پس مسئول بابک یدی خواهد بود، می‌خواهد رابطه‌اش را با وی قطع کند. بابک هشدار می‌دهد که تا تعیین تکلیفش چنین قطع ارتباطی را قبول ندارد و عواقبش به عهده اعظم است. اعظم با بی‌اعتنایی او را ترک می‌کند. بابک سر قرار یدی حاضر می‌شود. یدی از آنچه که اعظم برای بابک گفته بود اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و فقط می‌گوید که اشرف به او گفته بابک به کمیته شمال منتقل شده است و خود در این باره توضیح خواهد داد.

بابک نامه‌ای به اعظم می‌نویسد، از او می‌خواهد به عنوان عضو کمیته مرکزی باید به سؤال او پاسخ دهد که چرا مسئولیت اصفهان و شیراز به او واگذار شد و چرا از او سلب مسئولیت شد و چرا در حالی که توکل خود مسئول کمیته کارگری است مسئولیت کمیته کارگری شمال به او تفویض شده است و چرا باید تحت نظر یدی قرار گیرد؟ بابک در این نامه از اعظم می‌خواهد که او را ببیند. آن دو یکدیگر را ملاقات می‌کنند. اعظم به تندی به بابک پرخاش می‌کند. به او می‌گوید: «تا کی می‌خواهی برخوردهای غیرتشکیلاتی داشته باشی. چرا علیه مسئول جدید شمال سمپاشی می‌کنی؟ شما مسئول شاخه شمال را مامانات طلب معرفی کرده‌اید. من حرکت شما، جمشید و محسن را یک حرکت غیرتشکیلاتی و سازمان‌شکنانه اعلام می‌کنم. آنها به خاطر این حرکت، تنبیه تشکیلاتی می‌شوند و در مورد خود تو نیز مسئله را به اطلاع مرکزیت می‌رسانم؛ چرا که من پس از منتفی شدن مسئله مسئولیت قبلی تو به رفقا اعلام کرده‌ام که حاضر به پذیرش مسئولیت تو نیستم. معتقدم که باید تنبیه مشخصی از سوی مرکزیت در رابطه با

تو اجرا شود. بهرام راست می‌گفت که تو کلک می‌زنی و من و توکل خوش‌باور بودیم که فکر کردیم تو تغییر کرده‌ای.»

بابک از این اقدامات اعظم بوی توطئه و خیانت استشمام می‌کرد. چند روز بعد آن دو بار دیگر همدیگر را ملاقات کردند. اعظم نامه‌ای به بابک دال بر جلسه مشترک او با جمشید و محسن به او نشان داد. بابک اظهار بی‌اطلاعی کرد. اعظم نیز احتمال داد که این بار ممکن است جمشید و محسن دروغ گفته باشند. بابک با اشاره به توطئه‌ای که اعظم و نسترن [نفیسه ناصری] در تابستان علیه او تدارک دیدند، اعظم را به پرونده‌سازی علیه خود متهم می‌کند.

بابک همچنین از اینکه بدون مشورت با او به عنوان مسئول کمیته کارگری شمال انتخاب شده گلیه می‌کند و آن را برخلاف اساسنامه سازمان دانسته و آن را اقدامی از سوی توکل برای خلاص شدن از «شر وی» ارزیابی می‌کند.^۱

این دو نامه به تنهایی کفایت تا عمق بحران را در تشکیلاتی که مدعی بود می‌تواند میلیون‌ها مردم را علیه حاکمیت بسیج کند به نمایش گذارد. استعفاها و اخراج‌ها هیچ‌گاه از شدت بحران نکاستند بلکه هر دم بر آن می‌افزودند. فراقسیونیسیم؛ بی‌اعتقادی و بی‌اعتمادی به رهبری؛ بحران ایدئولوژیک؛ سوءاستفاده‌های مالی؛ بی‌انگیزگی؛ توطئه‌چینی علیه یکدیگر؛ بهانه‌جویی؛ شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت؛ فروپاشی تشکیلات و ناتوانی و بی‌لیاقتی در سازماندهی هواداران، فقط بخشی از بحرانی است که اقلیت با آن دست به گریبان بود. اقلیت هر اقدامی که می‌کرد نتیجه آن پشیمانی بود.

کبوتر پرقیچی

در تاریخ ۱۳۶۲/۵/۲۵ کمیته محلات که اشرف [زهره بهکیش] مسئولیت آن را به عهده داشت به سفارت‌خانه ژاپن در تهران حمله کرد. این عملیات از سوی برخی اعضاء آنارشویستی دانسته شد. بنابراین با آن مخالفت کردند. اعظم که در

۱. نامه بابک به توکل؛ مورخه ۶۲/۵/۲۳.

تدوین و انتشار اعلامیه توضیحی عملیات مشارکت داشت، به سرعت تغییر موضع داد. مدت کوتاهی بعد یعنی در ۶۲/۶/۳ اشرف ضربه خورد و اعظم ناچار بابک را به عنوان مسئول دوم کمیته محلات برگزید. در این زمان شاخه شمال نیز ضربه خورد و اعظم به عنوان مسئول، دستور توقف دوماهه شاخه را اعلام کرد.

برای تنظیم روابط، کمیته هماهنگی مرکب از اعظم، یدی، بابک و بهروز تشکیل گردید. اما جلسات کمیته به محلی برای مشاجره و جدل تبدیل شد. بابک روابط پنهان خود را با محسن و جمشید از سر گرفت. اعظم نامه دیگری به بابک نوشت و با اشاره به ضربات، احتمال داد که او حامل ضربات باشد. بنابراین به او گفت:

«با دریافت این نامه کلیه ارتباطات تشکیلاتی خود را به سازمان تحویل می‌دهید و از آنجا که تعیین مسئولیت شما به اینجانب واگذار شده بود از این تاریخ و با توجه به مسائل مطروحه مسئولیت شما را از جانب خود ملغی شده اعلام می‌دارم و هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال شما نمی‌پذیرم چرا که معتقدم شما در چهارچوب ضوابط و معیارهای تشکیلاتی نمی‌توانید حرکت کنید. لازم است برای تعیین تکلیف وضعیت خود به منطقه مراجعه کرده و یا تا اعلام نظر سایر رفقای مرکزیت بدون داشتن ارتباطات تشکیلاتی منتظر بمانید.»

روابط بابک با تشکیلات برای مدت کوتاهی قطع می‌شود. سپس از او خواسته می‌شود سرقراری حضور یابد. بابک در نامه‌ای به توکل و بهرام می‌نویسد:

روز ۶۲/۸/۲۶ توسط رفیق مادر سرقرار که به خاطر کمبود بهتر بگویم نداشتن مکان مجبور بود که در یک خانه مشکوک به سربرد، مطلع شدیم که رفقا پیغامی به این شرح فرستادند «وانت را فروختیم بیا پولش را بگیر» رفیق مادر سرقرار حاضر می‌شود و بسته‌ای حاوی یک نامه از اعظم و یک پیام دستوروار از یدی و دو ارتباط برای وصل کردن رفقای زیر مسئولیتیم (...) ... یدی در نوشته خود امر کرده بود که در صورت قانع نشدن از فلان تاریخ، ۱۵ روز بعد می‌توانم با اعظم تماس بگیرم. نامه آنها به تاریخ ۶۲/۸/۲۷ به دستم رسید. اعظم تبیینی

تئوریک از ضربات کرده بود (که شاهکاری از تحلیل و بینش او می‌تواند باشد) همراه با دستور تشکیلاتی و یا بهتر بگوییم تعلیق دوباره. یک نسخه از نامه را برای شما خواهم فرستاد. در نامه معلوم نیست کیفرخواست صادر می‌کنند یا حکم دادگاه انقلاب را، یا سؤال طرح می‌کند و یا به خاطر ترس و از زیر بار مسئولیت‌ها شانه خالی کردن دچار جنون شده است (از نظر خودم آخری درست است) در چند بند با اگر و شاید و مگر، امکان، احتمال و غیره به صورت دو پهلو ما را متهم و یا بهتر بگوییم محکوم می‌کند و بعد دستور می‌دهد که نیروهای زیرمسئولیت خود را تحویل بدهیم (کدام نیرو، حتماً این دفعه مطرح خواهد کرد، هزاران هزار نیرویی که به تو تحویل دادم)، تاکنون او یک نیرو به من تحویل داد که آن را قبلاً اشرف از من گرفته بود و قرار ر- محسن که از ترس به من سپرد، بعد می‌گوید که دیگر مسئولیت تو را قبول نمی‌کنم؛ نمی‌دانم مسئول مستقیم محلات در کمیته مرکزی اوست؟ دستور می‌دهد به منطقه مراجعه کنم؛ کدام منطقه؟ مگر او چند هفته قبل چنین دستوری به ر- حبیب نداد و باعث دستگیری‌اش نشد؟ خودش با آنکه هر روزه با خارج تماس دارد؛ از منطقه بی‌خبر است. حالا چگونه من که در بدترین وضعیت امنیتی و مالی و مکانی و ارتباطات و... قرار دارم، می‌بایست در منطقه با رفقا ارتباط بگیرم؟... امروزه با دریدن ماسک انقلابی از چهره او کلید رمز این دستورات کاملاً برایم روشن شده است که در جواب به نامه او؛ مطالعه خواهید کرد.

امروز از تحویل ر- مهدی که مسئول مستقیم تشکیلاتی‌اش بودم و بنا به گزارش خودشان به خاطر دستورات من (چه بد چه خوب) فرار کرده، سر باز زده‌اند! چرا؟ با تحقیقاتی که تاکنون کردم، امروزه معلوم شده که ر- یدی بدون اطلاع من که مسئول تشکیلاتی، پدر، برادر و رفیقشان بودم خانه آنها را به یک میهمانسرای خانوادگی و مکانی برای جلسات و... تبدیل کرده بود، تاکنون مکشوف شده، علاوه بر خانواده فراری از تبریز (که قبلاً به اطلاع کمیته هماهنگی رسانده بودم) که رفیق در جواب گفت: چون خانه بیچه‌ها مکان سازمان است من هم به نوبه خود می‌توانم رفقای فراری را به آنجا بیاورم.

درک رفیق در استفاده از امکانات سازمانی را می‌بایست در تشکیلات ترویج کرد!!... ۱۵ روز بعد از آن تاریخ روز تعطیلی است. روز ۶۲/۹/۱۱ اطلاع می‌دهند که رفیق بهروز گفته شنبه و یکشنبه و دوشنبه قرار فراموش نشود. چرا قرارها عوض می‌شوند؟ سر قرار نمی‌آیند. اگر چک امنیتی می‌خواهند بکنند تا کی؟ اگر بر رابطه ما مشکو کند چرا قطع رابطه نمی‌کنند و خیالمان را راحت نمی‌کنند؟! آیا رفقا عازم فرنگ شده‌اند؟! خدا می‌داند که رفقا می‌خواهند به خاطر این کارها ما را دیوانه کنند (هر کاری از اینها بعید نیست) اما امروزه یقین دارم که اعظم توطئه به دام انداختنم را در سر می‌پرورانند! چرا؟ در جواب نامه به اعظم تشریح کردم تا این لحظه سر قرار روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه رفتم اما سر قرار نیامدند، روز چهارشنبه پیغام دادند سر قرار بهروز بیا، باز هم نیامدند، می‌دانم باور کردن چنین اعمالی برایتان دشوار است و تبیین را نسبت به اعظم قبول ندارید. همان طوری که وقتی گفتم بیژن خائن مشغول تدارک توطئه است و زهره هر شب برای فریفتن پیشمرگه‌ها جلسات شبانه می‌گذارد، پوزخندی می‌زدید!! امروزه خیانت اعظم محرز است، شاخه شمال را متلاشی کرده، باعث قتل حداقل دو نفر شده (تا آنجا که مدارک نشان می‌دهد) شما از جریاناتی که بر تحریریه گذشت خبر ندارید که چگونه ر- سیامک و ر- مینا در آستانه دیوانگی قرار داشتند، به خاطر برخوردهای کثیف او. شما از پاسیفیسم حاکم بر کمیته کارگری مرکز به خاطر اختلافات اعظم و یدی خبیر ندارید. شما نمی‌دانید تا آنجا که مدارک گواهی می‌دهد چگونه اعظم با دست به یکی کردن با اشرف انحرافی‌ترین تفکرات را در کمیته محلات پیاده کرده... تاکنون یقین دارم که تمام گزارشاتم که حاوی آن است که چگونه چون کلثوپاترا فرمان بر انتصاب، عزل، دوباره به خدمت آوردن، تعلیق و... می‌داد و می‌دهد، می‌باشد، به دست شما نرسیده است. اما خوشبختانه تعداد زیادی از رفقای تشکیلاتی پی به ماهیت کثیف او برده‌اند، فاکت‌ها و مدارک و شواهد زیادند (که حتماً به کمیسیون تحقیق ارائه خواهم داد) به خاطر روشن شدن این قضایا و اینکه می‌داند آرشو خیانت او نزد من است، به هر دری

می‌زند که باعث دستگیری و قتل شود. در نتیجه برای جلوگیری از این جنایت یگانه شیوه انقلابی را چنین دیدم که تصمیمات ضمیمه را اتخاذ نمایم. در اسفند ۶۱ در مورد بیژن خائن پیشنهادی دایر بر دستگیری و محاکمه او نمودم، اما تو، رفیق توکل با دادن قول شرف جلوی آن را گرفتی و فاجعه اتفاق افتاد. این بار نخواهم گذاشت چنین خائنی از ضعف سازمانی حاکم بر سازمان سوءاستفاده کند و یکی دیگر بر ساحل‌نشینان رودخانه سن اضافه شود. اگر مکان مطمئنی داشتم او را مدتی زندانی کنم تا تحویل دادگاه سازمانی دهم، لحظه‌ای درنگ نمی‌کردم. فقط نداشتن جای مطمئن مرا از این کار تاکنون بازداشته است. رفقا توجه شما را به لحظات تاریخی‌ای که سرنوشت سازمان به مویی بسته است جلب می‌کنم و در انتظار اقدامات قاطع شما هستم. حداقل مدت ۴ ماه است که کوچکترین خبری از شما به ما نرسیده است؛ نمی‌دانم برنامه شما چیست، طبق اساسنامه سازمانی، می‌بایست تاکنون کنگره دوم برگزار می‌شد، هنوز تدارک کنگره [ناخوانا] پیشنهاد می‌کنم، همان طوری که در جلسه کمیته هماهنگی برایتان نوشتیم جلسه‌ای از مسئولین تشکیل شود تا برنامه‌ریزی جدید صورت گیرد. در صورت تخلف اعظم از دستورات ضمیمه این نامه در صورت امکان بازداشتش خواهم کرد و منتظر پیشنهادات شما خواهم بود و گرنه از این تاریخ تا ۲ ماه دیگر اگر نتوانستم با همه کوشش و امکان‌سازی که خواهم کرد با شما ارتباط بگیرم، تمام اسناد و مدارک و اطلاعات خود را (که هم‌اکنون در چندین نسخه در مکان‌های به‌طور نسبی امن قرار دارد) در خبرنامه محلات درج خواهم کرد تا دگر بار تراژدی فرخ‌نگهدار به صورت کم‌دی یا خاله‌زنک تکرار نگردد.

پسگفتار - روز چهارشنبه نیز به خاطر احترام به ضوابط تشکیلاتی سر قرار رفتم، اما دوباره نیامدند.

بابک ۶۲/۹/۱۱

از نامه ضمیمه خبری نداریم و نمی‌دانیم که دستورات او به اعظم چه بوده است. همچنین نمی‌دانیم آیا او تهدید خود را مبنی بر انتشار اسناد و مدارک در خبرنگارانه محلات، عملی ساخت یا خیر؟ اما نامه‌ای از بابک به بهروز در دست است که در آن ضمن آنکه خواسته شده است نامه فوق را به توکل و بهرام برساند، تأکید شده است که مستوره^۱ نباید آن را بخواند. ضمناً اشاره شده که به اعظم «دستور داده تا تمام رمزها و ارتباطات با رفقای بالا را به ما وصل کند.»

با اوج‌گیری اختلاف فیما بین اعظم و بابک، مرکزیت اقلیت بابک را به کردستان فرامی‌خواند. اما بابک در نامه دیگری به توکل و بهرام به محاکمه آن دو می‌پردازد. او می‌نویسد:

بنا به وظیفه انقلابی خود، به طور مستمر و پیگیر شما را در جریان امور قرار می‌دهم؛ اگر چه تاکنون با همه امکاناتی که در اختیار دارید، نه موفق به دریافت جواب نامه و گزارشات شدم و نه رهنمودی دریافت کردم و نه حداقل مبلغی برای ادامه حیات تشکیلات.

برای تکمیل آرشیو سازمانی مضمون مکالمه تلفنی با ر. بهرام را منعکس می‌کنم. رفیق بهرام در تاریخ ۶۲/۱۰/۲۵ بعد از مدت‌ها تلاش برای تماس گرفتن و دادن آخرین گزارشات، با من تلفنی صحبت کرد که مضمون اصلی مکالمه آن طوری که درک نمودم، چنین بود که تشکیلات را به فرد خائنی چون مستوره بسپارم و خود عازم منطقه کردستان شوم! پرسیدم با چه امکاناتی؟ توسط چه رابطی؟ یا آدرسی؟ گفت با استفاده از آشنای قبلی! گفتم چنین شخصی وجود ندارد و در ضمن مدتهاست بی‌خبر هستم. گفت جای بچه‌ها همان نزدیکی‌هایی است که قبلاً بودی! گفتم چون به خاطر زیر ضرب رفتن فاقد امکانات مالی هستم برایم پول بفرست؛ گفت سعی می‌کنم، تورا به امان خدا رها نمی‌کنم، برایت پول حواله خواهم کرد. پیشنهاد کردم که برای بررسی اوضاع و روشن شدن قضایا حداقل یکی از رفقا خصوصاً ر. توکل به تهران بیاید. تاکنون یعنی ۶۲/۱۲/۱۰ منتظر تلفن یا پیام یا

۱. در اصل مسطوره. در چند جای نامه تکرار شده است.

حواله رفیق بودم و رفیق رابط نیز با لندن تماس گرفت اما کوچکترین خبری نشد. بر روال عادی امشب با رفیق رابط تماس گرفتم. خبر داد که ر. بهرام تلفن کرد چون عازم بود لازم دیدم چند کلمه‌ای برای شما بنویسم. نمی‌دانم تقدیم را به گزارش کمیته مرکزی در مورد نشست و اخراج بیژن را خوانده‌اید؟ یا نامه‌هایم را به ر. توکل دریافت نموده‌اید. می‌خواستم نامه‌های متبادله به رفیق اشرف و نامه‌های متبادله با خائنی چون مستوره را ریزنویس کنم و برایتان بفرستم اما به خاطر کمبود وقت و اینکه ممکن است بعضی از آنها به دست شما رسیده باشد امتناع کردم. در تلفن از دلایل تصمیمات اخیر خود مرا مطلع نکردید! اینکه چرا دوباره به کردستان احضار شدم؟ چرا تنها من؟ آیا چون شهریور ۶۱ برای فحش کاری یا چون دیمه برای محاکمه در پلنوم یا مثل بهمن تا خرداد برای گذراندن دوره تعلیق! چرا با اصرار مرا برای سازماندهی اصفهان و شیراز فرستادید؟ در حالی که منطقه مسئولیت قبلاً توسط کمیته جنوب در حال سازماندهی بود!! بعد از ۴ ماه بلا تکلیفی به مستوره تفویض اختیار نمودید و مرا به عنوان مسئول کمیته محلات و عضوی از کمیته هماهنگی انتخاب کردید، البته با اصرار مسطوره اینکه در آینده نزدیک کمیته محلات به کمیته ایالتی تبدیل خواهد شد مسئولیت را پذیرفتم (طبق گزارش جلسه اول کمیته هماهنگی).

امروزه آن طوری که از مضمون صحبت تلفنی شما برمی‌آید، گویا تصمیم گرفتید کمیته محلات را منحل نمایید! برای برنامه دیگری مرا به کردستان احضار نمودید! لطفاً توضیح دهید بنا به چه ضوابط اساسنامه یا نظامنامه چنین تصمیمی گرفته‌اید؟ آیا برای روشن شدن یک پدیده و تصمیم قاطع منحل کردن یک کمیته و احضار مسئول آن، بدون دادن توضیح و جواب نامه و گزارشاتش عملی لنینی و انقلابی است؟ آن هم بدون آنکه رابطی یا پیکی یا حداقل آدرسی در اختیارم قرار دهید؟ یا امکانات مالی‌ای که بتوان با آن باقیمانده تشکیلات را سروسامان داد از من می‌خواهید تشکیلات را در اختیار فرد یا اشخاصی قرار دهم که اشتباهات و خطاهایشان جبران‌ناپذیر یا به عبارت بهتر در حد خیانت است؟ گویا تجربه کارهای بیژن خائن چشمه‌ایتان را به

حقایق آشنا نکرده؟!۱

می‌خواهم سؤال کنم به چه دلیل منطقی، امنیتی، ایدئولوژیکی، سیاسی با آنکه خود دارای اطلاعات و امکانات و ارتباطات بیشتر و مسئولیت عظیم‌تر از ما هستید. برای نظارت و صحت و سقم قضایا و گزارشات، خود به تهران نمی‌آیید و بنا به مسئولیتی که پذیرفته‌اید انجام وظیفه نمی‌کنید؟

رفقا! اگر در رابطه رفیقانه به مفهوم مارکسیستی نبودیم، بل در رابطه برده و برده‌دار قرار داشتیم، حداقل برده‌دار زندگی برده را از لحاظ مادی و معنوی به طور نسبی تأمین می‌کرد در حالی که شما نه تنها وظایف تشکیلاتی خود را فراموش کرده‌اید بل هر آن با دستورات ضدونقیض خود حیات سازمان را به مخاطره انداخته‌اید. امروزه مسائل مبتلابه سازمان تنها مربوط به کمیته محلات خلاصه نمی‌شود که شما حکم به انحلال آن گرفته‌اید بل تمام تشکیلات کمیته کارگری شمال، مرکز، جنوب، تحریریه در یک بحران عمیق دست‌وپا می‌زند. تاکنون با آنکه به طور مداوم و پیگیر انتقادات و گزارشات خود را برایتان فرستادم، موفق به دریافت جواب نشدم، علت چیست؟ آیا مسائل امنیتی است؟ این ما هستیم که به خاطر عدم لیاقت منصوبین شما هر آن زیر ضرب و تعقیب قرار داریم. فکر نمی‌کنم جواب نامه و انتقادات و گزارشات خطر امنیتی برای شما داشته باشد. شما می‌توانستید و می‌توانید بدون کوچکترین ریسک امنیتی (که شما را زیر ضرب ببرد) توسط رفیق رابط جواب نامه و گزارشات ما را بدهید، در حالی که با تماس تلفنی نه تنها مسائلی روشن نمی‌گردد بلکه علاوه بر به خطر انداختن ما بر اتهامات می‌افزایند. در تماس تلفنی با کلماتی مبهم و... تصمیماتی چنین حیاتی را ابلاغ می‌نمایند. بدون اظهار نظر کردن در صحت و سقم گزارشات و نامه و انتقادات؛ بدون تحلیل و تفسیر و مشورت کردن، تصمیم به احضار می‌گیرد. آن هم بدون ارائه آدرس و رابط و امکانات و رهنمود

۱ ۶۲/۱۲/۱۰

۱. اسناد درون‌گروهی. نامه بابک به توکل و بهرام.

بابک دریافته بود که دیگر نمی‌تواند با این تشکیلات همراه باشد. او به این نتیجه رسید که سازمانش «به رهبری جناح توکل از لحاظ ایدئولوژی به انحراف اپورتونیسم چپ که به مراتب از اپورتونیسم راست خطرناکتر است دچار می‌باشد»^۱

از آخرین ارتباطات بابک با تشکیلات اطلاع دقیقی در دست نیست. او خود بدون آنکه به تاریخ وقایع اشاره کند سیر جدایی خود را چنین توضیح می‌دهد:

... تحریریه ضربه خورد. قرار بود آن روز ماشین تایی را از یکی از بچه‌های تحریریه به نام سیامک تحویل بگیرم و ماشینم را در اختیار او گذاشتم. بعد از مراجعه به خانه‌ای که قبلاً قرار گذاشته بودیم، به موارد مشکوک برخورد کردم، از منطقه متواری شدم که دستگیر شدم و پس از یک بازجویی خیابانی آزاد شدم که فرار را بر قرار ترجیح دادم. می‌بایست خانه مسکونی را تغییر دهم چون سند ماشین آدرس منزل را در برداشت. باید اعظم را از واقعه خانه زیر ضرب رفته مطلع کنم. در آن موقع از لحاظ عاطفی مسئولیت سرپرستی خانواده قزل [ایاق] را به عهده داشتم. آنها در خیابان سرباز خانه اجاره کرده بودند. همسرم آنجا بود. رفتم آنجا و به اتفاق او عازم کرج شدیم. رفیق محمود در آن موقع به عنوان سرایدار در یک باغ استخدام شده بود. شب را آنجا گذرانیدیم. فردا سر قرار اعظم حاضر شدم و جریان را به او گفتم. پس فردا با یدی قرار داشتم... یدی گفت که خانه بچه‌ها لو رفته و مهدی فرار کرده است. روز بعد با بهروز قرار داشتم. سر قرار او حاضر شدم. گفت یدی در پایین منتظر است. با فولکس استیشن او به محل قرار که در پامنار بودم رفتیم. بازجویی آنها از من شروع شد. معلوم گردید که قبلاً به اتفاق اعظم جلسه‌ای داشتند و علت تمامی ضربات را از جانب من ارزیابی کرده بودند. با آنکه می‌دانستند در وضعیت بد مالی هستم [از کمک مالی] امتناع کردند. گفتند باید هر چه زودتر به اتفاق خانواده به خارج کشور بروی و یا حداقل خودت را به کردستان برسانی؛ شدیداً مخالفت کردم و

۱. محمود محمودی، بازجویی، مورخه ۶۴/۴/۲۷.

عمل آنها را نارفقانه دانستم. از آن به بعد سر قرار حاضر نمی شدند. نزدیک به یک ماه در سرگردانی بسر بردیم تا اینکه یک روز بهروز سر قرارم حاضر شد. علت نیامدن سر قرار را به من نسبت داد که شدیداً به او پرخاش کردم و در این مدت شاخه شمال نیز ضربه خورده بود و مسئول مستقیم آن اعظم از جابجایی بچه‌ها غفلت کرده بود که باعث دستگیری بچه‌های شمال شده بود. سعید و محمود که در طی مسئولیت مرتضی که خودش تحت مسئولیت اعظم بود بنا به توصیه اعظم هر کدام شش ماه تعلیق شده بودند. در آن موقع سعید در بندر انزلی خانه‌ای داشت در ملاقاتی که با او در تهران داشتیم تصمیم گرفتیم او بلافاصله خانه‌اش را تخلیه کند. طی این مدت در باغی که اجاره کردیم و سعید در خیابان اوقاف. نشست‌های ما در باغ انجام می گرفت و ما تشکیلات را ارتجاعی ارزیابی کردیم. در این موقع کسانی که با هم همکاری می کردیم، محمود، سیاوش، منوچهر، سعید، مهری و من بودیم که بعد از یک ماه بهرام به ما پیوست. ما تصمیم گرفتیم از تشکیلات جدا شویم و تمام ارتباطات خود را با آن بگسلیم و اقدام به نشر یک خبرنامه بکنیم و سعی کنیم همزمان با شرکت فعال در مبارزه طبقاتی، چهره جناح توکل را افشا نماییم. موفق شدیم اولین شماره نشریه را به مناسبت ۱۹ بهمن منتشر کنیم... در اواخر تابستان بود که کاوه با ما تماس گرفت. قرار شد بعد از خواندن نشریه و اظهارنظر در مورد آن به بحث در مورد اختلافات نظری پردازیم. در این بحث‌ها چند نفر دیگر به وسیله کاوه با ما تماس گرفتند. رفیق «م» حسن و بهروز در نشست‌هایی که ما با حسن و بهروز داشتیم به توافق نرسیدیم و آنها به راه خود رفتند. در این موقع ما سعی کردیم با خارج تماس بگیریم. سراغ منصور رفتیم و به اصرار نامه‌ای برای هاشم فرستادم. هاشم از جدا شدن ما استقبال کرد اما نامه دیر به دیر می رسید. تا اینکه یکی از رفقا عازم خارج شد (سیمین) به وسیله او پیامی برای تمامی کسانی که قبلاً می شناختم از رسول و هاشم و شالگونی و شهاب نوشتم... تمامی کوشش ما صرف خارج

۱. باید توجه داشت که این بهرام فردی غیر از بهرام (حسین زهری) عضو مرکزیت است.

شدن از کشور بود و برنامه‌ریزی برای آنجا که چه کار بکنیم. رفقای راه کارگر در آبان ماه چنین پیشنهادی کردند و گفتند حرکت کن. اما ما برای این کار تصمیم به وقت زیادی داشتیم و نمی‌خواستیم از امکانات راه کارگر نیز استفاده کنیم. زیرا ممکن بود فردا در پشت میز مذاکرات از آن سوءاستفاده کنند...»^۱

بدین ترتیب انشعابی دیگر در اقلیت، اما این بار بی‌سر و صدا، صورت گرفت. پس از این انشعاب و احتمالاً پس از آنکه بابک مواضع خود علیه مرکزیت را در نشریه ویژه کار منتشر کرد، اقلیت با انتشار اطلاعیه‌ای در بیست و پنجم تیرماه، او را «کبوتر پرقیچی» حاکمیت خواند.

نفرت بابک از مستوره احمدزاده و رهبری اقلیت بدان حد بود که پس از آن که دستگیر و روانه بازداشتگاه شد در معرفی خود گفت: «من محمود محمودی هستم از بازماندگان گروه سیاهکل که چند ماه قبل بر اساس گزارشی که مستوره احمدزاده از اعضای مرکزیت اقلیت به پلیس داد، دستگیر شدم و...»^۲

مستوره احمدزاده که در دوره‌های مختلف مسئول بابک بود و نقشی ویژه در طرد و حذف بابک ایفا کرد، بدون اشاره به نقش خود در این حذف و تصفیه‌ها، بعدها نوشت این نوع مناسبات در سازمان‌های سیاسی که به تصفیه مخالف می‌پردازد «ملهم از ایده تک‌حزبی و الگوی استالینیستی» است.^۳

تردید و تزلزل

به گواهی اسناد و مدارک موجود، اقلیت، مسیر انحطاط و فروپاشی را به سرعت می‌پیمود. بولتن کمیته سازماندهی هسته‌های مخفی مقاومت، سراسر گله و شکایت از بی‌عملی اعضا و هواداران است. مسئول بخش جوخه‌های رزمی غرب تهران در جلسه این کمیته می‌گوید:

یکی از اساسی‌ترین مشکلات این حوزه، انتخاب ناصحیح مسئول جوخه‌های

۱. محمود محمودی؛ بازجویی، مورخه ۶۴/۲/۱۰.

۲. رحمان دورکشیده، خیال‌پردازی و دستی بر آتش از راه دور، آرش؛ شماره ۵۰.

۳. مستوره احمدزاده، رفیق بابک و تشکیلات، گفتگوهای زندان، شماره ۷-۵، ص ۲۶۰.

رزمی و انتظار خارج از توان تشکیلات از این بخش بود. رفقای که به عنوان جوخه رزمی به ما معرفی شدند در طی مدت قطع ارتباط فاقد هر نوع حرکتی بوده و به یک هسته هوادار که فقط به دور هم جمع می‌شدند و گه‌گاه مطالعاتی می‌کنند تنزل یافته بودند. پس از ارتباط، رفقا در اولین گام عملی مصادره بانک را از جوخه رزمی خواستار شدند که قطعاً خارج از توان آن بود و بی‌هدفی و ندانم‌کاری و اصلاً کم‌کاری بازتاب آن از جانب جوخه بود.

وقتی از مسئول غرب تهران خواسته می‌شود که از نیروی این «جوخه رزمی» برای پخش اعلامیه‌ها و تراکت‌ها استفاده کند، او می‌گوید: «رفقا قبول نخواهند کرد و بیشتر به فکر حفظ خود هستند.» نویسنده این بولتن درباره مسئول جوخه‌های رزمی غرب تهران می‌نویسد: «رفیق در هر جلسه بنا بر اینکه کدام مسئله، مسئله عمده‌ای بوده عامل بی‌حرکتی را همان مسئله می‌دانست.»

نویسنده این بولتن همچنین با اشاره به اینکه وقتی در تاریخ ۶۲/۲/۵ از مسئول یک جوخه خواسته می‌شود «که در عملیات مصادره ماشین شرکت کند. وی سر قرار حاضر نمی‌شود و از آن زمان تاکنون با وجودی که سالم می‌باشد از وی بی‌خبرند و این نشان می‌دهد که رفیق نمی‌تواند قاطعانه در مورد تصمیمات متخذه عمل نماید که این شیوه برخورد باعث نوعی عدم اعتماد به مسئول و تن‌دادن به اتوریته سازمان و اتوریته مسئول سازمانی و در هم ریختگی تشکیلاتی می‌شود». فرد گزارش‌دهنده می‌افزاید:

پس از آن (رفتن بدون اطلاع مسئول جوخه رزمی) بلا تکلیفی و ندانم‌کاری به اوج خود می‌رسد. به طوری که یکی دیگر از رفقا به بهانه [های] مختلف سعی در کنار کشیدن داشت و ما در هر موردی که برای حرکت داشتیم با بهانه‌ای روبرو می‌شویم. در ضمن قابل ذکر است که رابطه بین رفقای جوخه بسیار ناسالم و متشنج می‌باشد...

بولتن، گزارش‌های متعددی از این کنار کشیدن‌های نابهنگام به دست می‌دهد. «رفیق مریم» قرار بود در بخش مرکز سازماندهی شود. «وی درست در روزی که قرار بود او را به مسئول مرکز معرفی کنیم ناگهان مطرح نمود مسائلی دارد و

چهارچوب نظرات سازمان را قبول ندارد.»

ترس از همکاری تمامی سطوح تشکیلات را دربر گرفته بود. به یاد داریم که در جریان کنگره سال ۶۰ امیر طی نامه‌ای نوشت تردید و تزلزل رهبران مثل خوره روح اسکندر را می‌خورد. امیر پس از اسکندر مسئول نظامی شد؛ امیر در دو عملیات نظامی با اسکندر همراه بود. او که فعالیتش را از سال ۱۳۵۸ با فروش نشریات سازمان آغاز کرده بود، پس از انشعاب به سوی اقلیت رفت. مدتی مه‌ران [منصور اسکندری] و مدتی نیز نظام مسئولین او بودند. در آستانه برگزاری مراسم ۱۷ بهمن ۱۳۵۹ در ارتباط با داود مدائن قرار گرفت. پس از آنکه اسکندر مسئول بخش نظامی شد، امیر نیز تحت مسئولیت او قرار گرفت. در اولین عملیات نظامی، او و اسکندر، داود مدائن، لقمان مدائن و رضا به یک بانک در نزدیکی میدان تجریش دستبرد زدند. دومین عملیات طرح سرقت از بانک در آمل بود. او می‌نویسد: «از مدتها قبل سوژه‌ای (بانک) به اسکندر داده شده بود که روی آن عمل شود. برای شناسایی‌های مربوطه، از زمانی که هنوز داود مدائن دستگیر نشده بود تا آن روز با ترکیب‌های مختلف برای این کار رفته بودیم و هر بار به دلیلی میسر نشده بود که علت اصلی عدم کشش خود اسکندر بود. وی عملیات را در آن شرایط قبول نداشت. به هر حال تا آخرین بار برای کار فوق اسکندر، حمید، مسعود، حسین، خودم و جلیل رفتیم که اتفاقاً از روز قبل باز اسکندر متزلزل بود و کشش برای این موضوع نداشت. به هر حال آن روز روی سوژه تصمیم به حرکت گرفتیم. ظهر روبروی بانک مستقر شدیم تا اسکندر به ما بگوید که کی این کار را انجام بدهیم و این زمان حدود سه ربع طول کشید از استقرار ما در آن منطقه اهالی مشکوک شده بودند که بالاخره اسکندر اعلام متنی شدن کار را نمود.»

اعضای گروه که موفق به سرقت از بانک نشده بودند، طبق برنامه پراکنده می‌شوند تا چند ساعت بعد در خارج از شهر یکدیگر را بیابند و به تهران بازگردند. اما اسکندر [سیامک اسدیان] و مسعود بریری و علیرضا صفری مورد سوءظن

نیروهای امنیتی واقع شده و طی درگیری در روز سیزدهم مهرماه کشته می‌شوند. امیر می‌نویسد: «صبح روز بعد به تهران آمدیم. در تهران روز بعد کاظم را دیدیم و سپس هادی را. از آن روز جایگزین اسکندر، هادی گردید... نیرویی که با مسعود بریری کار می‌کرد - اصغر - از کار دست کشید و رفت سربازی. حسین نیز یکی از نیروهایش به نام بهروز دستگیر و دیگری قطع رابطه کرد.»

امیر پیش از کنگره دو بار دیگر دست به سرقت زد؛ این بار از منازل افراد ثروتمند. او اموال مسروقه را به مستوره احمدزاده تحویل داد. روابط امیر با مستوره احمدزاده چنان بود که بعد از کنگره، مستوره احمدزاده و احمد غلامیان لنگرودی به مدت یک ماه و نیم در منزل وی سکونت داشتند. امیر در مقطع ضربات کنار کشید.

وی مجدداً خواستار همکاری با سازمان شده بود. طبق تصمیم مرکزیت قرار شد در ارتباط با تشکیلات ما قرار گیرد. منتها یک دوره به طور جانبی کار کند و در این مورد صداقت او مورد تأیید رفقا قرار گیرد تا سپس در رابطه مستمر و مستقیم سازمان قرار گیرد. در این ارتباط جنبی وی کمال عدم صداقت را از خود نشان داد و به خصوص در گزارش مالی به سازمان این عدم صداقت را به اوج خود رساند. در کمیته روی وضعیت و شیوه برخورد وی نیز صحبت شد. رفیق وضعیت او را مشکوک ارزیابی نموده، معتقد بودند که یا باید ارتباط او قطع گردد و یا در صورت ادامه ارتباط تا مستدل نشدن مسائل می‌بایست ارتباط با او چنان باشد که احتمالاً ضربه‌ای به سازمان منتقل نگردد. از پیشنهادات رفقا یکی این بود که وی را به نقطه امنی منتقل کنیم و در آنجا دقیقاً از او در مورد ابهاماتی که وجود دارد بازجویی کنیم و سپس تصمیم مقتضی در مورد او بگیریم. در جریان این برخوردها با او بودیم که او توسط دو نوار طی انتقاداتی به سازمان و کمیته (مسئول کمیته) اعلام نمود که معتقد به کار با شورای ملی مقاومت می‌باشد و هم‌اکنون مشغول فعالیت با این جریان می‌باشد و خواستار تعیین تکلیف از سوی سازمان بود.

پاسخ ما به وی این بود که طبق اساسنامه یک عضو سازمان نمی‌تواند توأماً با سازمان و سازمان سیاسی دیگری همکاری نماید. بنابراین با اعلام چنین موضعی از جانب وی و برخوردهای قبلی که داشت طبق مشورتی که با رفقای مرکزیت سازمان شد عضویت وی از سازمان ملغی گردید.^۱

امیر که پس از کنگره منفعل شده بود، در اواخر سال ۶۱ از اقلیت جدا شد و همکاری خود را با محفلی از هواداران سازمان مجاهدین آغاز کرد. پس از آن که علیرضا صفری به همراه سیامک اسدیان و مسعود بریری در پاییز سال ۶۰ در آمل کشته شدند. امیر از جانب اقلیت مأموریت یافت تا خانواده وی را تسلی دهد. در این ارتباط، او با فردی به نام «علی صفری» که عضو آن محفل بود، آشنا شد. پس از چند ملاقات دیگر، امیر به علی گفت: «که از همکاری با اقلیت قطع رابطه کرده و در صدم در رابطه با شورا فعالیت کنم و زمینه فعالیت را نیز مشخص کردم و گفتم خیلی تمایل دارم ارتباطاتی با خانواده کسانی که اعدام شده‌اند داشته باشم.»

امیر عضو این محفل می‌شود. او تلاش کرد از طریق علی که عازم کردستان بود با مهدی سامع ارتباط برقرار کند. ولی چون در آن روزها، سامع در کردستان نبود موفق به این امر نمی‌شود. امیر که اینک نام مستعار او مهرداد بود دل‌باخته یکی از دختران محفل به نام منیژه [...] می‌شود و از او خواستگاری می‌کند. امیر که همسرش به نام مینا [...] در زندان بود، به دروغ به منیژه می‌گوید که وی اعدام شده است. منیژه نیز خواهان این ازدواج بود. منیژه برای این ازدواج نظر دیگر اعضای محفل را جویا شد. یکی از اعضای این محفل می‌نویسد: «یک بار در نشستی منیژه بدون ذکر نام طرفین نظر من و نادر را راجع به ازدواج مجاهدین با مارکسیست‌ها پرسید که ما مسئله وحدت ایدئولوژیک؟! را در ازدواج به عنوان یک اصل مطرح کردیم و نظر منفی دادیم.»^۲

۱. بولتن کمیته سازماندهی هسته‌های مخفی مقاومت سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، شماره (۱).

۲. حمیدرضا زمانی کندوانی، بازجویی، مورخه ۱۳۶۴/۹/۲۱.

۳. خانم ف. ح. خ. بازجویی، مورخه ۱۳۶۴/۹/۱۴.

اما آن دو در تاریخ ۶۲/۱۰/۱۵ ازدواج می‌کنند. این ازدواج دیری نمی‌پاید. منیژه مدتی بعد یعنی در تاریخ ۶۳/۵/۵ توسط امیر کشته می‌شود. وی می‌نویسد: «همان طور که روز قبل گفتم داخل غذای وی سیانور ریختم و او در اثر خوردن غذای فوق کشته شد. سیانور موردنظر را از زمانی که از علی سیانور برای نادر و بچه‌ها گرفته بودم کمی نگه داشته بودم که از آن استفاده کردم و انگیزه‌ام نیز از این کار مجموعه اختلافاتی بود که در زمینه‌های مختلف با هم داشتیم. اختلافات موردنظر مرا وادار به این کار کرد که این زمینه‌ها در ابعاد سیاسی، فکری شکل گرفت که علت اصلی‌اش نیز از گزارشاتی که او قبلاً از من برای نادر اینها رو کرده بود شکل می‌گرفت». جسد نیمه جان منیژه توسط خانواده امیر به بیمارستان لقمان‌الدوله منتقل می‌شود و امیر در تماس با برادر منیژه به وی اطلاع می‌دهد که خواهرش مسموم شده و در بیمارستان بستری است. پزشکی قانونی در تاریخ ۶۳/۵/۱۷ علت مرگ را «واکنش بسیار شدید سیانور در امعاء و احشاء» مقتول ذکر می‌کند.

آشکار است که آشفتگی و ترس همه تشکیلات را دربر گرفته بود. ضرباتی که پی‌درپی بر آن وارد می‌آمد، بر این ترس و آشفتگی می‌افزود؛ تا آنجا که یک عضو ترجیح می‌داد در کارهای پرمخاطره همسر خود را جایگزین خود سازد. ناهید به «رفقا» گزارش می‌کند:

در مورد رفیق ۱۳۲ (همسر رفیق ۱۲). این رفیق یک فرد عادی است و به شدت می‌ترسد ما به رفیق ۱۲ گفته بودیم که کارهای بیرونی را به آن رفیق ندهد زیرا که ممکن است امکانات ما را زیر ضرب ببرد و غیره، اما رفیق دستور تشکیلاتی را نقض می‌کرد و توزیع را به وی واگذار می‌کرد که در این مورد می‌گفت «اگر من ضربه بخورم حیف است اما به ۱۳۲، ضربه بخورد چون تجربه‌اش کمتر است، اشکالی ندارد». رفقا! من از اینگونه استدلال‌ات، از اینگونه برخوردها متنفرم و آن را خرده‌بورژوازی می‌دانم.^۲

۱. حمیدرضا زمانی کندوانی، بازجویی، مورخه ۱۳۶۴/۹/۱۷.

۲. اسناد درون‌گروهی، نامه ناهید به رفقا، مورخه ۶۲/۱۰/۳.

کشتار در گاپیلون

در کردستان نیز وضع بهتر از این نبود. با آزادسازی مناطقی که در دست گروه‌های مسلح بود، آنان مجبور به ترک منطقه و عزیمت به کردستان عراق شدند. با وجود این آنان هنوز از «بحران انقلابی» حاکم بر جامعه سخن می‌گفتند. به گمان آنان «توده‌ها در موضع تعرض قرار گرفته ... و عملاً به مبارزه انقلابی علیه رژیم برخاسته‌اند»^۱ اقلیت همچنان بر این باور بود که «مجموعه شرایط قابل لمس در حدی است که دیگر اثری از اعتقاد به شکست انقلاب هم باقی نمانده است. در تمامی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شواهد دال بر وجود بحران انقلابی و روند شدت‌یابی آن است»^۲.

اقلیت در حالی از اعتلاء انقلابی سخن می‌گفت که خود هنوز درگیر تضادهای داخلی‌اش بود. این بار تصفیه و انشعاب در این گروه چند نفره با جنگ تن به تن و کشتار همراه بود.

اقلیت پس از ترک کردستان ایران، به کردستان عراق رفت. آنان در روستایی به نام گاپیلون مستقر شدند و رادیوی خود را نیز در آنجا دایر کردند. سه دنبال اوج‌گیری اختلافات مصطفی مدنی و حماد شیبانی با توکل و بهرام، در روز چهارم بهمن‌ماه سال ۶۴ تعدادی از هواداران جناح مدنی و شیبانی مسلحانه به سوی مقر رادیو حرکت می‌کنند. چون این مسئله «کاملاً مشکوک تلقی شد» از سوی جناح توکل «آماده‌باش نظامی» داده شد. توکل همچنین به دو تن از افراد خود مأموریت داد با استقرار در محل روابط عمومی رادیو مانع از ورود مسلحانه افراد به مقر اصلی شوند. پس از آنکه مهاجمان به نزدیکی مقر رادیو رسیدند، از ورود دو تن از پیشمرگه‌ها که قصد داشتند مسلحانه وارد شوند، ممانعت به عمل آمد. «هنوز چند لحظه‌ای از دور شدن آنان نگذشته بود که دارودسته مهاجم از دور نمایان شدند»^۳.

۱. ارزیابی از وضعیت کنونی (بحران انقلابی)، کار، سال هفتم، شماره ۱۹۳، شهریورماه ۱۳۶۴، ص ۱.

۲. همان، ص ۴.

۳. کار، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، سال هفتم، شماره ۱۹۸-۱۹۷، دی و بهمن‌ماه ۱۳۶۴،

ص ۵.

مهاجمان در حالی که «حماد و دو فراری از مقر» در میان آنان بودند، مجدداً به روابط عمومی مراجعه کردند. آنان بدون توجه به هشدار محافظین مستقر در روابط عمومی مسلحانه وارد مقر شدند. از این پس درگیری آغاز می‌شود که در نتیجه آن پنج نفر از طرفین کشته می‌شوند. «با اتمام درگیری توطئه‌گران در یکی از مقرهای اتحادیه میهنی اسکان داده شدند. در این موقع مصطفی مدنی که در چادر خود به سر می‌برد توسط رفقای ما به یکی از اطاقهای پایگاه انتقال داده شد تا از فرار او ممانعت بعمل آید اما ساعتی بعد یکی از مسئولین اتحادیه میهنی برای تحویل گرفتن او مراجعه کرد. ما به این امر اعتراض کردیم و متذکر شدیم که او مسئول و عامل اصلی این توطئه جنایتکارانه است و باید تحت محاکمه قرار گیرد».

یکی از پیشمرگه‌های جناح توکل در تک‌نویسی خود درباره حماد شیبانی می‌نویسد:

[حماد] از مصطفی مدنی بدش می‌آمد و او هم در مقابل چنین بود ولی برای چهارم بهمن چنان یکدیگر را بغل کردند که خون چند نفر به جلو پایشان ریخته شد. در داخل مقر فریاد زده بود (رو به چند نفر) که حاضر شوید بر ضد توکل (کامیابی) قیام کنید. تا او را اخراج می‌کنند و کتباً نامه اخراجش را به دستش می‌دهند. وی می‌گوید اگر خونم ریخته شود، نمی‌روم و او را روی برف‌های محوطه مقر تا چادر روابط عمومی زمین کش نموده و بیرون می‌کنند. دستش را می‌گیرند و می‌کشند و ناچاراً سر را زمین انداخته به گلاله می‌رود و باند مسلحان را می‌آورند و با شلیک اولین تیر که می‌داند آمادگی هست کلتش را مسلح رو به آسمان و پشت به مقر رادیو و رو به پایین و جاده گاپیلون فرار می‌کند. آن روز کاوه کرمانشاهی که با احمد شنگه مسئولیت نظامی را به عهده گرفته بودند کاوه به ما گفت که کسی شلیک نکند. گفتم نمی‌گذاریم بیایند بالای سرمان. هر کس آمد ایست می‌دهم اگر توجه نکرد باید شلیک

نمود و الا او تو را می‌کشد. گفت بله اگر کاوه در روز چهارم بهمن در سنگر می‌نشست بدون اینکه سر پا باشد و بحث کند و خواهش نماید و اخطار می‌کرد و ایست می‌داد در مقابل بی‌توجهی آنها فقط یک تیر هوایی شلیک می‌کرد. در اول آنها همگی فرار می‌کردند تا آنها کاوه و اسکندر را نکشتند تیری شلیک نشد و حسن هم که اصلاً جنگ ندیده و آشنایی با اسلحه نداشته از هواداران گروه در آمریکا بود که به گاپیلون آمده بود. احتمالاً سرپا ایستاده در گوشه‌ای که اصلاً لازم نبود آنجا کسی باشد و فقط یک تیر به منطقه شکمش خورده بود که گویای آن است سرپا ایستاده بوده. اگر کاوه جانب احتیاط را در نظر می‌گرفت آنها نمی‌توانستند مقاومت کنند و یا تعداد خیلی بیشتری از آنها کشته می‌شد زیرا کاوه در خط اول و نزدیک به آنها بود؛ حماد و یدی در عقب و آخر همه افراد می‌آیند و قبل از همه فرار می‌کنند.

وی همچنین در تک‌نویسی خود درباره همسر مصطفی مدنی می‌نویسد:

... در درگیری و فاجعه چهارم بهمن سال ۱۳۶۴ خورشیدی نیلوفر (مرضیه) در گاپیلون بود. وقتی که افراد نیروهای اتحادیه میهنی عراق برای میانجیگری آمدند، گفتم صبر کنید به توکل (اکبر کامیابی) گفتم راه بدهیم بیایند. گفت: بیایند. توکل (اکبر کامیابی) و مستوره احمدزاده رنگ از چهره‌شان پریده و در اطاقی نشسته بودند. گفتم مصطفی مدنی را ببریم پشت اطاق پخش کارش را تمام کنیم. پاسخ مثبت داد. مصطفی مدنی در چادرش نبود زیرا بعد از پاسخ مثبت برای ورود پیشمرگان اتحادیه میهنی عراق دنبال مصطفی مدنی می‌گشتم در چادرش نبود خود را در گوشه‌ای پنهان نموده که مهری و مجید شیرازی دستهایش را گرفته بودند. بالا می‌آمدند که نشستیم و گلنگدن زدم ولی مریم [مهری؟] جلویش افتادند و نگذاشتند. بعد از این بود که به پشت اطاق گفتم برده شود. در اطاقی زندانی شده بود. زنش با ناهید حرفشان شده بود و زبان‌درازی ناهید و دادوقال کردن او از پشت پنجره اطاق دیگر باعث کشف شدن مصطفی مدنی شد و همسرش مرضیه (نیلوفر) به پیشمرگان گفت که این اسیر و از دسته دیگر است و او را بردند و به دارودسته‌اش پیوست ولی مصطفی مدنی شلوارش

را خیس کرده بود داخل اطاق یکی دیگر هم از جناح کمیته مرکزی رفت او را بیاورد و من قصد رفتن به سلیمانیه را داشتم که مرا صدا می کرد. حدود نیم ساعتی تازه بیشتر او را در اطاق زندانی و قایم (پنهان نموده بودیم) که من با پیشمرگان اتحادیه به گاپیلون رفتم و تراکتور آوردم برای بردن جنازه‌ها به مسجد با پیشمرگان اتحادیه می گشتم برای جنازه‌ها... بعد از چهارم بهمن حماد شیبانی (محمود اخوان بیطرف) را دیدم که از مخابرات بیرون می آید. من و مجید شیرازی بودیم. ماشین را پشت نگه داشته بودم. کلت را مسلح نمود. گفتم مجید این را داشته باش نکند حماد بیاید ولی او از آن طرف رفته الان سریع برمی گردم دنبالش می روم. کوچکترین حرکتی کرد کارش را بسازیم. ولی محمود اخوان بیطرف (حماد شیبانی) مرا دید که می خواستم به اداره مخابرات بروم. ترسید برگشت با فریاد و داخل مخابرات شد و گفت ماشین را بگیرد و به من بدهید ماشین مال من است. آنها هم خندیده بودند... ولی بیرون نیامد تا من رفتم. مدتی هم منتظر بودیم. نیامد دیگر ناچاراً رفتیم. به هر حال مرضیه (نیلوفر) مصطفی مدنی را در حالیکه خود را خیس نموده بود نجات داد و بعدها من از افرادی بودم که شورای عالی حکم اعدام مرا صادر نموده و لقب شرافت را برایم درست کردند. فکر کردند که مادرم رسمش شرافت می باشد.

کمیته مرکزی سازمان در اولین اطلاعیه خود نوشت که در رأس این توطئه مصطفی مدنی و فرید - از اعضای سابق اکثریت پس از آنکه از «گذشته ننگین خود» اظهار ندامت کردند به سازمان پیوستند - و حماد شیبانی - نیز طرفدار مجاهدین و شورای ملی مقاومت و اخراجی سازمان است - قرار دارند. این اطلاعیه می افزاید: «سران این باند توطئه گر به نیروهای منطقه پناه برده اند.» کمیته مرکزی همچنین می نویسد که عوامل رنگارنگ بورژوازی این توطئه را تدارک دیدند تا صدای فدایی بانگ رسای کارگران را خاموش سازند.

۱. اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران درباره حمله مسلحانه به مرکز،

کمیته مرکزی در دومین اطلاعیه خود از اتحادیه میهنی کردستان عراق مصراً می‌خواهد که این «افراد جنایتکار» را به آنان تحویل دهد.^۱ اما در تاریخ نهم بهمن اتحادیه میهنی «افراد این باند توطئه‌گر» را تحت حمایت پیشمرگه‌هایش به مقر رادیو آورده و در آنجا اسکان داد. کمیته مرکزی با انتشار اطلاعیه دیگری این اقدام اتحادیه را «دخالت در امور داخلی سازمان» دانسته و خطاب به اتحادیه می‌نویسد: «اگر به هر دلیل این عناصر را جهت محاکمه به سازمان تحویل نمی‌دهید... آنها را در مکانی دیگر خارج از مقر رادیو نگهداری کنید.»^۲

برای روشن شدن ابعاد این واقعه به پیشنهاد اتحادیه میهنی کمیسیونی تشکیل می‌گردد تا به تحقیق بپردازد. نماینده سازمان شواهد و مدارکی دال بر برنامه‌ریزی قبلی برای اشغال رادیو در اختیار کمیسیون قرار می‌دهد. اما گویا نتیجه تحقیقات به سود جناح توکل نبود. بنابراین کمیته مرکزی با انتشار اطلاعیه می‌نویسد:

چه جای تعجب است وقتی که سازمان مجاهدین خلق، حزب دمکرات کردستان ایران، راه کارگر و سازمان‌هایی امثال کومله و اشرف دهقانی و خلاصه کلام همه نمایندگان و عوامل رنگارنگ بورژوازی در یک جبهه واحد علیه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران متحد می‌شوند و مشترکاً علیه سازمان موضع می‌گیرند.^۳

این اطلاعیه موضع این گروه‌ها و سازمان‌ها را ناشی از هراس بورژوازی از طبقه کارگر و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران می‌داند.

بر اساس این بیانیه «باند توطئه‌گر مصطفی مدنی - حماد شیبانی پیش از اجرای توطئه سفیهانه خود مخفیانه دست به تشکیل ارگان غیرتشکیلاتی به نام شورای عالی سازمان زده و سپس از طریق عوامل خود در کمیته کردستان سازمان

۱. فرستنده رادیویی سازمان؛ کار، مورخه ۱۳۶۴/۱۱/۵، سال هفتم، شماره ۱۹۷۸-۱۹۷، ص ۷. همان.

۲. اطلاعیه شماره ۳، همان.

۳. اطلاعیه شماره ۵، کمیته مرکزی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران پیرامون حمله مسلحانه به مرکز فرستنده رادیویی سازمان و موضعگیری اتحادیه میهنی کردستان، کار، ص ۷.

طرح تسخیر مرکز رادیویی سازمان را در دستور کار خود قرار دادند.»
 به موجب این اطلاعیه در عصر روز سوم بهمن یکی از افراد گروه توطئه‌گر به
 مقر گروه اشرف دهقانی که یکی از مراکز توطئه بود رفته و با مادر سلاحی‌ها قرار
 برای رفتن به کمیته کردستان را برای روز بعد می‌گذارد. فردای آن روز فرد مزبور
 به همراه یکی دیگر از افراد که از مقر رادیو ناپدید شده بود، به همراه مادرسلاحی
 توسط مسئول قبلی کمیته کردستان که به تازگی به علت فعالیت‌های ضدتشیکیلاتی
 عزل و اخراج شده بود به کمیته کردستان می‌روند. با فرارسیدن زمان مقرر آنان
 «سیم مخصوص بی‌سیم را می‌سوزانند و سپس با دو دستگاه لندکروز که از پیش
 آماده کرده بودند به سوی مرکز فرستنده رادیویی سازمان حرکت می‌کنند.»^۱

حماد شیبانی که روز قبل به علت فعالیت‌های ضدتشیکیلاتی از سازمان اخراج
 شده بود به همراه یکی از پیشمرگه‌های حزب دمکرات از محل روابط عمومی به
 یکی از روستاهای نزدیک مقر رادیو رفته و منتظر رسیدن افراد مسلح می‌ماند.
 «نزدیک ساعت ۳ بعد از ظهر دارودسته مسلح توطئه‌گر به روستای مجاور مقر
 رادیو می‌رسند و پس از پیوستن حماد شیبانی و دو پیشمرگه فراری از مقر رادیو
 به آنها، توطئه‌گران در فاصله بین روستا و مقر رادیو خارج از دید نگهبانان مقر
 پیاده می‌شوند و پیاده به سوی مقر حرکت می‌کنند.»^۲

طرح اولیه مهاجمان این بود که افراد مستقر در رادیو را غافلگیر کنند؛ ولی
 چون پیش از آن خبر به توکل رسیده بود آنان آمادگی مقابله را داشتند. مهاجمان
 به نزدیکی محل روابط عمومی می‌رسند. «چند تن از افراد ورزیده این باندها
 آمادگی نظامی قبل از همه خود را به محل روابط عمومی می‌رسانند». نگهبانان از
 آنان می‌خواهد که سلاح خود را تحویل داده و سپس داخل شوند ولی آنان امتناع
 می‌کنند. «... همزمان با او فرد دیگری به نام مسعود که در کنار قادر بوده است
 کاوه را به رگبار می‌بندد... به محض اینکه جنایتکاران توطئه‌گر کاوه را به رگبار

۱. همان.

۲. همان.

می‌بندند، یکی از رفقا به نام اسکندر که دورتر از کاوه قرار داشته است، به مقابله با توطئه‌گران برمی‌خیزد که احتمالاً عباس یکی از افراد اصلی این بانده در همین لحظات به هلاکت می‌رسد. یکی از جنایتکاران به نام فؤاد که در نزدیک اسکندر سنگر گرفته بود او را به رگبار می‌بندد و همزمان با آن مسعود و قادر نیز پیکر زخمی کاوه و اسکندر را به رگبار می‌بندند...»^۱

کمیته مرکزی در این اطلاعیه خود اتحادیه میهنی را به جانبداری از جناح مدنی - شیبانی متهم می‌کند. جناح توکل در اطلاعیه دیگر خود ضمن اعتراض به اتحادیه میهنی به سبب تصمیم برای تقسیم امکانات سازمان می‌نویسد:

این تصمیم همچنین ماهیت رسوای همه سازمان‌های ایرانی را که در کمیسیون اتحادیه میهنی به عنوان ناظر حضور یافتند فاش و برملا می‌سازد و نقش آنها را در این ماجرا روشن می‌نماید.^۲

البته مهم نیست که این واقعه چگونه رخ داد و چه کسی در آغاز حمله کرد. بلکه آنچه مهم است این است که آنان انحطاطی را به نمایش گذاشتند که در نوع خود کم‌سابقه بود. آنان نشان دادند که دیگر «مرگ کسب و کارشان» شده است و همچون «گانگسترها» حتی پیکر زخمی یکدیگر را به رگبار می‌بندند. اقلیت همواره سعی می‌کرد بین جامعه ایران پس از انقلاب بهمن و جامعه روسیه پیش از انقلاب اکتبر و گروه‌های سیاسی دو کشور شباهت‌هایی بیابد اما شاید از یک شباهت غافل ماند. ادوارد رازنیسکی نقل می‌کند: «وقتی انقلاب ۱۹۰۵ به شکست انجامید هر روز تعداد بیشتری از جوخه‌های رزمی به باندهای معمولی سارقین و گانگستری تبدیل شدند.»^۳

۱. همان.

۲. اطلاعیه شماره ۶، کمیته مرکزی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران پیرامون حمله مسلحانه به مرکز فرستنده رادیویی سازمان و مداخله آشکار اتحادیه میهنی کردستان در امور داخلی سازمان، کار، شماره ۱۹۹، ص ۱۱.

۳. ادوارد رازنیسکی، نخستین زندگی‌نامه استالین، ترجمه مهوش غلامی، مؤسسه اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۸۰، ص ۹۶.

حادثه گاپیلون تصادفی نبود بلکه در نتیجه انباشت هزاران شیوه غیرانسانی بود که این سازمان برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بکار بسته بود.

توکل در مصاحبه‌ای با ادبیات معمول و مرسوم گفت که این توطئه‌ای بود از جانب همه بورژوازی و خرده‌بورژوازی اعم از حاکم و اپوزیسیون علیه تنها نماینده طبقه کارگر. او می‌گوید چون جنبش امروز برخلاف دوران شاه یک جنبش عموم خلقی و همگانی نیست و هر طبقه با نمایندگان خاص خود در انقلاب شرکت می‌کند، بنابراین بورژوازی و خرده‌بورژوازی می‌کوشند «مانع شرکت مستقل طبقه کارگر در انقلاب بشوند»^۱

او می‌گوید که «مصطفی مدنی یکی از سران این باند به لحاظ سیاه بودن کارنامه سیاسی‌اش شناخته‌ترین چهره این دارودسته است». توکل با اشاره به پیشینه مدنی ادعای او مبنی بر عضویت در هیأت سیاسی را دروغ محض می‌خواند؛ همانطور که عضویت حماد شیبانی در تحریریه سازمان را، زیرا حماد شیبانی «هیچ‌گاه در درون تشکیلات سازمان نه توان آن را داشت و نه صلاحیت آن را که عضو یکی از ارگان‌های عالی سازمان باشد»^۲

اما مصطفی مدنی در تعلیل این واقعه به بحران‌آفرینی رهبری اقلیت اشاره می‌کند که هر روز علیه حزب و گروهی جنجال می‌آفرید. حتی در «سپتیه یونیورسپتیه پاریس» نیز مخالفین خود را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد و با افتخار از آن صحبت می‌کرد.^۳ «کلاه بوقی برای هر عضو مخالف این جنجال‌ها از پیش آماده بود و اگر کارساز نمی‌افتاد اخراج قطعی می‌شد».

مدنی به درستی می‌گوید:

از نظر من دلارهای کلانی که دستگاه امنیتی صدام دور از چشم اعضاء تشکیلات در اختیار رهبری اقلیت قرار می‌داد و اسلحه‌هایی که مخفیانه در

۱. مصاحبه نشریه کار با رفیق توکل مسئول تشکیلاتی رادیو؛ عضو کمیته مرکزی و عضو تحریریه کار؛ ضمیمه کار، شماره ۱۹۹، اسفندماه ۱۳۶۴.

۲. همان.

۳. آرش؛ همان.

بازار سیاه به دلار مبدل می‌گشت، عامل اصلی جسارت شوم رهبری برای دستور تیراندازی روی دوستان خویش بود. رهبری بی‌دسترسی به این گنجینه قدرت بخش هرگز جسارت چنین تصمیم مهیبی را نمی‌توانست داشته باشد.^۱

این سخن و اعتراف مدنی کاملاً صحیح است؛ ولی می‌توان پرسید که آیا او پس از چهارم بهمن‌ماه پی برد که استخبارات عراق پول و اسلحه در اختیار سازمان متبوعش قرار داده است و یا آنکه تاکنون به مصلحت نبوده است آن را برملا کند؟ آیا مدنی به راستی نمی‌دانست که حماد شیبانی خود با استخبارات روابطی دارد؟ و پول‌های کلانی از آنان دریافت می‌کند.^۲ ایشان حتماً مکاتبات حماد شیبانی با ابوخلود را حداقل در جریان کشته شدن بهزاد شهلائی و ارسال کلت «سمکو» که متهم به قتل بود را برای بررسی قطره خونی که روی آن نقش شده بود به یاد می‌آورد. ایشان حتماً از روابط حسنه شیبانی با این افسر اطلاعاتی عراق از پیش با اطلاع بود.

مدنی می‌افزاید: «راست این بود که اقلیت، با تدارک ۴ بهمن به دست خویش اقدام به خودکشی کرد و به نقش سیاسی خود برای همیشه پایان داد.»^۳

مدنی نیز مانند دیگر اعضای اخراجی و مستعفی، زمان خروج خود را پایان حیات سازمان تصور می‌کند؛ در حالیکه حیات سازمان مدت‌ها پیش پایان یافته بود. واقعه چهارم بهمن فقط یک کالبدشکافی بود تا درون این کالبد بی‌روح آشکار گردد. مهدی سامع عضو پیشین اقلیت با انتشار اطلاعیه‌ای واقعه چهارم بهمن‌ماه را نتیجه سیاست‌های رهبری سکتاریست اقلیت می‌داند؛ که «پس از کودتای خرداد ۶۲» به صورت تصاعدی تکامل یافت. سامع در این بیانیه به مواردی از جنایات و دروغ‌پردازی‌های جناح حاکم بر اقلیت اشاره می‌کند. مثلاً می‌نویسد در شهریور ۶۳ یک پیشمرگ اقلیت در یک توطئه درونی به قتل رسید و اقلیت بدون آنکه اجازه تحقیقات لازم را بدهد قاتل او را در یک دادگاه در بسته محاکمه و به اعدام محکوم کرد؛ و یا پس از درگیری نظامی پیشمرگه‌های اقلیت با ارتش [جمهوری اسلامی] در

۱. همان.

۲. رک به اسناد ضمیمه.

۳. همان.

بهمن‌ماه ۶۳ دو نفر از پیشمرگه‌ها کشته و چند نفر دستگیر و تعدادی تسلیم و «یک نفر را نیز خودشان اعدام و جسد او را به رودخانه سقز می‌اندازند و تنها از آن واحد ۲ نفر به منطقه محرمه بازمی‌گردند. اقلیت از این درگیری یک افسانه قهرمانانه می‌سازد، بدون آنکه اصل واقعیت را توضیح دهد.»^۱ سامع ریشه اصلی این درگیری را در فاصله‌گیری باند حاکم بر اقلیت از صف انقلاب دانسته که با شعارهای پوچ و انقلابیگری مبتذل تضادهای درون خود را شدت می‌بخشد. سامع که بارها «این باند حقیر و توطئه‌گر را افشا» کرده است، بار دیگر به معرفی رفقای دیروز خود می‌پردازد: «۱. اکبر کامیابی (توکل - عباس) - رهبر تئوریک اقلیت. فردی بی‌ظرفیت بی‌صلاحیت، خودخواه، توطئه‌گر، خیال‌پرداز، غیرصادق و مقام‌پرست؛ ۲. حسین زهری (بهرام - پرویز) مسئول خارج از کشور اقلیت و چهره مافیایی آن، فردی دروغگو، مزور، بی‌پرنسیب، سودجو، مال‌اندوز، بی‌رحم و فاقد عاطفه انسانی؛ ۳. مستوره احمدزاده (اعظم) - مردد، سطحی، فاقد هرگونه ایمان تئوریک و دنباله‌رو».^۲

سامع رهبری اقلیت را بدان خاطر که ادعاهای دروغ و متضاد مطرح می‌کند «شیاد سیاسی» خوانده و می‌افزاید: «درگیری مسلحانه اخیر، تنها یک فاجعه نبود، یک جنایت کامل بود، شاید در تاریخ نیروهای سیاسی در نوع خود بی‌سابقه باشد».^۳

پس از آنکه «جنایت کامل» صورت گرفت، جناح مدنی عنوان «شورای عالی» را به نام سازمان اضافه و استقلال خود را اعلام نمود. اعضای این شورا عبارت بودند از: «مصطفی مدنی (امین)؛ محمود اخوان بی‌طرف (حماد شیپانی - سعید لری)؛ مسعود بوراچالو (فرید)؛ خسرو نوری (یدی)؛ مهدی اصفهانی؛ رضا سلاخی. اما این کشت و کشتار و انشعاب پس از آن نیز اوضاع اقلیت را بسامان نکرد. اقلیت به مناسبت فرارسیدن ششمین سال جنگ خطاب به کارگران؛ دهقانان؛ سربازان و روشنفکران انقلابی می‌نویسد که قیام مسلحانه راه‌حل انقلابی پایان دادن به جنگ

۱. درباره آخرین جنایت باند حاکم بر اقلیت و سرنوشت رقت‌برانگیز آنان، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (پیرو برنامه هویت).

۲. همان.

۳. همان.

است. در متن این اعلامیه آمده است: «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران از استقرار یک حکومت انقلابی دمکراتیک در ایران دفاع می‌کند که در آن قدرت سیاسی در دست کارگران، دهقانان و عموم زحمتکشان قرار داشته باشد.»^۱

گویا توکل فراموش کرده بود که در مصاحبه سال گذشته خود اعلام کرده بود که امروزه جنبش، همگانی و عموم خلقی نیست و یا آنکه نوشت:

آنجا که دیگر انقلاب عموم خلقی آخرین ذخایرش را شلیک می‌کرد، طبقه کارگر تازه صف آرائی‌اش را کامل می‌کرد و پرچم انقلاب را پیشاپیش توده‌ها به اهتزاز درمی‌آورد. آنجا که اقشار میانی، یکی پس از دیگری یا در مقابل قدرت حاکم گرنش می‌کردند یا تسلیم می‌شدند و یا ... این تنها طبقه کارگر بود که با تمام افت و خیزها همچنان پیشتاز باقی ماند و پرچم انقلاب را در اهتزاز نگهداشت.^۲

اگر به تعبیر او جنبش، عموم خلقی نیست، دیگر وعده تشکیل حکومت با عموم خلق بی‌معناست. اما صرف‌نظر از این سخنان پرتناقض، جمع سه نفره توکل، بهرام و اعظم نیز در بحران غوطه‌ور بود. در نهم خرداد ۱۳۶۶ کمیته اجرایی اقلیت با انتشار اطلاعیه‌ای این بحران را آشکار می‌سازد. در این اطلاعیه آمده است:

در پی تشدید اختلاف ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در درون سازمان، که منجر به استعفای اعضا و مشاورین کمیته مرکزی سازمان از جمله رفقا اعظم، توکل و بهروز در فروردین ماه ۱۳۶۶ و انحلال کمیته مرکزی گردید، پیشنهادات متعددی از سوی بخش‌های مختلف تشکیلات به منظور ایجاد یک ارگان رهبری موقت و برگزاری هر چه فوری‌تر کنگره سازمان ارائه گردید؛ اما همه این پیشنهادات با مخالفت کمیته خارج از کشور روبرو گردید. این کمیته که با عدول از مواضع ایدئولوژی - سیاسی سازمان و دفاع از مناسبات تشکیلاتی ماقبل حزبی و محفلی اختلافات خود را با همه بخش‌های تشکیلات

۱. اطلاعیه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران؛ قیام مسلحانه راه‌حل انقلابی پایان دادن به جنگ. مورخه شهریورماه ۱۳۶۵.

۲. کار، ارزیابی از وضعیت کنونی، سال هفتم، شماره ۱۹۲، مهرماه ۱۳۶۴، ص ۳.

آشکار نموده بود، در ادامه ارتداد مسلکی خود به تشکیلات شکنی و انحلال طلبی روی آورد؛ پیوند خود را با تمام بخش‌های تشکیلات قطع نمود... مسئول این کمیته، بهرام، که علاوه بر مسئولیت کمیته خارج از کشور مسئولیت امور مالی و روابط خارجی سازمان را بر عهده داشت، با سوءاستفاده از مسئولیت خود بودجه مالی و ارتباطات بخش‌های دیگر تشکیلات از جمله کردستان و مقرر رادیو را قطع نمود... و در شرایطی که کمیته مرکزی سازمان از فروردین ماه منحل شده بود با انتشار یک اطلاعیه به نام کمیته مرکزی سازمان در تاریخ ۶۶/۳/۶ با جعل و تحریف واقعیات اوج انحلال طلبی خود را به نمایش گذاشت.^۱

به موجب اطلاعیه بعدی اقلیت، این اختلاف از درج مقاله‌ای با عنوان «متحدین بین‌المللی پرولتاریای ایران در عرصه بین‌المللی» در مهرماه سال ۶۵ آغاز شد. این مقاله به دو اردوگاه در دوران معاصر اشاره دارد که در یک اردوگاه کشورهای سوسیالیستی، پرولتاریای کشورهای امپریالیستی و جنبش‌های رهایی‌بخش خلق‌های تحت ستم و سلطه قرار دارند و در دیگر اردوگاه امپریالیسم، کلیه دولت‌های مرتجع و کلیه مرتجعین قرار گرفته‌اند. در نتیجه سیاست اقلیت مبتنی بر همکاری با کشورهای سوسیالیستی و جنبش انقلابی طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی اعلام گردید. بهرام که این متحدین را بر نمی‌تابید با انتشار آن مخالفت کرده بود؛ ولی هیأت تحریریه نشریه کار که آن را با مواضع سازمان همسو یافته بود، آن را منتشر کرد. بهرام به مخالفت با آن برخاست و در «اسفندماه ۶۵ صریح و آشکار ارتداد مسلکی خود را با نوشته باز هم اپورتونیست راست به نمایش گذاشت، موجودیت اردوگاه سوسیالیسم را انکار نمود و برای اینکه پوششی به افکار و اعتقادات بورژوازی خود بدهد از تبدیل شدن انحرافات اردوگاه به یک خط اپورتونیستی - رفرمیستی سخن گفت.^۲ توکل در اعتراض به رفتارهای بهرام

۱. اطلاعیه کمیته اجرایی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران درباره انحلال کمیته خارج از

کشور، مورخه ۱۳۶۶/۳/۹.

۲. اطلاعیه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، مورخه ۶۶/۳/۱۰.

در اول فروردین‌ماه ۶۶ از مرکزیت استعفا داد. عضو دیگر مرکزیت یعنی اعظم به رغم آنکه به تعبیر توکل موضعی سانتیستی داشت در تاریخ ۶۶/۱/۱۶ استعفا داد و بدین ترتیب کمیته مرکزی عملاً منحل شد.

البته مدت کوتاهی بعد جناح توکل گفت: «اختلاف بین اعضای مرکزیت بر سر مسائل تشکیلاتی شدت گرفت.»^۱ زیرا اقلیت به این نتیجه رسیده بود که آنچه «مانع بر سر راه انجام وظایف سازمانی بوده و منجر به بحران‌های مداوم در تشکیلات» شده است مربوط است به «سیستم تشکیلات و سبک کار.»^۲ سبک کار تاکنون محفلی و ماقبل حزبی و غیرپرولتری بوده است. بنابراین جناح توکل خواهان «نفی این سیستم تشکیلاتی و سبک‌کار» بود؛ ولی بهرام «از برخورد جدی به مسائل و مشکلات تشکیلات طفره می‌رفت.»^۳

«بهرام که شاهد زوال قطعی تفکر اپورتونیستی» خود بود، اموال سازمان را تصاحب کرد و با انتشار اطلاعیه‌ای به نام کمیته مرکزی سازمان «اوج انحلال‌طلبی خود را بر همگان آشکار ساخت.»^۴ او سپس «به منظور متوقف ساختن فعالیت صدای فدایی، دست به دامان رژیم عراق گردید و با استمداد از آن، که رادیو سازمان را در اختیار خود گرفت، مانع از ادامه فعالیت رادیو سازمان گردید» و با این «عمل ننگین و شرم‌آور» خود بی‌پرنسیبی را به نهایت خود رساند «که در جنبش انقلابی ایران بی‌سابقه است.»^۵

بهرام، این «بورژوای مرتد»، پس از انشعاب وارث «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» شد. اعظم، در هفتم خرداد با اعلام جدایی، «هسته اقلیت» را تشکیل داد و نشریه‌ای به نام سوسیالیسم منتشر ساخت و توکل نیز از تیرماه همان سال و تا مدت‌ها از عنوان اقلیت همچنان استفاده می‌کرد.

-
۱. گزارش سیاسی و تشکیلاتی کمیته اجرایی به کنفرانس سازمان، کار اقلیت؛ سال نهم، شماره ۲۱۱، تیرماه ۱۳۶۶، ص ۱۰.
 ۲. همان، ص ۲.
 ۳. همان، ص ۱۰.
 ۴. همان.
 ۵. اطلاعیه، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، مورخه مرداد ۱۳۶۶.

توکل اما همچنان در انتظار «وقوع یک قیام در حین جنگ و حتی پس از آن»^۱ به سر می‌برد و آن را بسیار جدی می‌دانست. بنابراین تبدیل جنگ به جنگ داخلی یک وظیفه مبرم سیاسی به حساب می‌آمد. ایجاد هسته‌های سرخ در کارخانه‌ها و محلات و ایجاد آمادگی برای اعتصاب عمومی همچنان در دستور کار توکل بود. انشعاب، فرصتی فراهم می‌ساخت تا طرفین با صدور اطلاعیه و انجام مصاحبه یکدیگر را افشاء کنند. مثلاً بهرام که خود یکی از دریافت‌کنندگان کمک‌های مالی و تسلیحاتی رژیم صدام حسین بود و متهم اصلی در اختلاس ۱۵ میلیون دلاری بانک سپه شعبه پاریس به شمار می‌رفت. توکل را متهم کرد که توسط جاسوس‌های از منابع مالی امپریالیستی پول دریافت کرده است. بهرام چون نگران اعتبار سازمان بود در اطلاعیه‌ای که به همین مناسبت منتشر کرد آورده است:

توکل در خردادماه ۱۳۶۶ پس از اخراج از سازمان ابتدا با اندیشه پیوستن به حزب توده و گرفتن رهبری طیف توده‌ای - اکثریتی دن کیشوت‌وار به سوی «اردوگاه سوسیالیسم» شتافت. هنگامی که آنها دست رد به سینه‌اش زدند بدون هیچ‌گونه اعتقاد به خط‌مشی و گذشته انقلابی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به سوءاستفاده از نام و اتوریتت اقلیت دست زد و سازمان «فدائیان اقلیت» را برپا ساخت. وی با برداشتن اسلحه از آرم سازمان و نفی مشی انقلابی فدائیان خلق، مناسبات دوستانه‌ای را با طیف وسیعی از جریانات بورژوا - رفرمیست برقرار ساخت. از آنجا که اکثر این جریانات در سال‌های گذشته دچار انشعاب و تحولات درونی گردیده‌اند، لذا جبهه‌سازی‌های توکل با این جریانات به نتیجه نرسید.

سازمان «فدائیان اقلیت» در سال‌های گذشته برای تأمین بودجه مالی‌اش به اقدامات غیرانقلابی و شرم‌آوری روی آورده است. جنجالی که چندی پیش فرد کم‌سواد و نیمه‌دیوانه‌ای به نام علی فرمانده به عنوان نماینده تام‌الاختیار توکل به راه انداخت هنوز از خاطره نیروهای مبارز زدوده نشده است. توکل با در اختیار گذاردن

۱. گزارش سیاسی و تشکیلاتی...، کار اقلیت؛ ص ۱۱.

مدارک قلابی روانپزشکی موجب شد تا علی فرمانده نیمه روانی به برپایی یک مطب خصوصی روانپزشکی در کشور سوئد دست بزند. وی چندین سال به این شغل مشغول بود و پول‌های حاصله را در اختیار سازمانش قرار می‌داد تا اینکه سرانجام دولت سوئد وی را تحت تعقیب قانونی قرار داد.

کشتار در گاپیلون و نثار هزاران ناسزا به یکدیگر مانع از آن نبود که طرفین درگیر بار دیگر به وحدت بیندیشند. زمینه اندیشیدن به وحدت از آنجا ناشی می‌شد که «شورای عالی» در کنگره‌ای که اخیراً برگزار کرده بود قطعنامه‌ای را به واقع چهارم بهمن ماه اختصاص داد و انتقاد ملایمی از خود کرد. شورای عالی در این انتقاد از خود نوشت که در آن زمان به «محفلیسم و آنارشیسیم» درغلتیده بود. توکل که به تازگی پی برده بود ریشه همه انحرافات و مصائب اقلیت نه در جاه‌طلبی؛ بی‌پرنسیبی؛ خودستایی؛ بی‌دانشی؛ سودجویی؛ بی‌رحمی؛ دروغ‌گویی؛ و سطحی‌نگری، بلکه صرفاً در سبک کار محفلی و غیرپرولتاری نهفته است، از این قطعنامه استقبال و اعلام نمود «مناسبات خود را با این سازمان بر مبنای دوستانه‌ای قرار می‌دهیم و می‌کوشیم در عرصه‌های مختلف مبارزاتی همکاری و اتحاد نزدیک داشته باشیم».

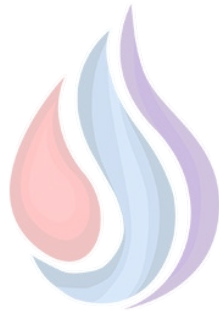
در نتیجه «مناسبات رسمی» بین دو گروه برقرار گردید. آنان طی یک نشست، توافق کردند که کمیسیونی مرکب از نمایندگان دو گروه کار وحدت را به پیش برد. کمیسیون همچنین از اعظم خواست که بار دیگر به آنها بپیوندد؛ اما وی بدین درخواست پاسخی نداد.

یکی از وظایف «کمیسیون وحدت»، ریشه‌یابی بحران منجر به چهارم بهمن بود. این کمیسیون پس از تحقیقات بسیار اعلام نمود «بحران‌هایی که سازمان تا اوایل سال ۶۳ با آنها روبرو بود. اساساً بحران‌های ایدئولوژیک سیاسی بودند. سرمنشأ این

۱. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، رسوایی‌های سازمان موسوم به فدائیان اقلیت (توکل) هیچ ربطی به سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران ندارد. مورخه ۲۲ دی‌ماه ۱۳۸۵..
 ۲. موضع سازمان ما نسبت به انتقاد از خود شورای عالی، کار اقلیت؛ سال دهم، شماره ۲۲۰، فروردین ماه ۱۳۶۷، ص ۹.

بحران‌ها ایدئولوژیهای عموم خلقی و غیرپرولتری بودند که روشنفکران خرده‌بورژوا حاملین آن محسوب می‌شدند.^۱ اما «بحران‌هایی که از این پس در سازمان بروز نمودند، اساساً بحران‌هایی تشکیلاتی بودند.» بحران تشکیلاتی از یک سو و عدم پیوند با طبقه کارگر از سوی دیگر موجب تغییر ترکیب سازمان به سود روشنفکران خرده‌بورژوا شد. در نتیجه غلبه این روشنفکران «محفلیسم؛ لیبرالیسم؛ بوروکراتیسم و آنارشیزم» در سازمان رشد کرد. کمیته مرکزی نیز «با انحراف از موازین لنینی تشکیلاتی؛ شیوه‌های برخورد غیراصولی؛ توسل به شیوه‌های بوروکراتیک برای حل اختلافات، این بحران را تشدید نمود. از سوی دیگر بخشی از نیروهای تشکیلاتی (شورایعالی) به انحرافات دیگری درگلتیدند؛ به ایجاد مناسبات محفلی و فراتشکیلاتی دست زدند؛ و به لیبرالیسم و آنارشیزم دامن زدند.»^۲ همه این عوامل دست به دست هم داد و واقعه چهارم بهمن رقم خورد. اما کمیسیون وحدت از این «ماستمالی» کردن موضوع که در حقیقت فرمالیسم را نیز به همه آن خطاها افزود، سودی نبرد. زیرا وحدت توکل و مدنی بیش از انتشار چند اطلاعیه دوامی نداشت. آنان هر یک به سویی رفتند. امروزه می‌توان به گروه‌های زیادی اشاره کرد که هر یک به نحوی و در زمانی از اقلیت انشعاب کردند. این گروه‌های تک و یا چند نفره گهگاه با یکدیگر وصلت می‌کنند و پس از سپری شدن ماه عسل از یکدیگر جدا می‌شوند.

۱. ضمیمه کار اقلیت؛ سال دهم، شماره ۲۲۵، شهریور ۶۷، ص ۴.
 ۲. همان.



TerrorSpring

اکثریت و حاکمیت

در اولین شماره نشریه کار، ارگان سراسری سازمان چریک‌های فدایی خلق، که در ۱۹ اسفند سال ۵۷ یعنی قریب به یک ماه پس از پیروزی انقلاب انتشار یافت، شعار «نابود باد حاکمیت امپریالیسم و نوکرانش» درج شده بود. این شعار، استراتژی چریک‌ها را در برابر حاکمیت برآمده از انقلاب بازمی‌تاباند. پیش از آنکه ماهیت حاکمیت برای چریک‌ها آشکار گردد، آنان رویکرد خود را در قبال آن روشن ساختند. انتخاب این شعار بدان معنا بود که انقلابی رخ نداده است و فقط جابجایی قدرت صورت گرفته است. چریک‌ها برخلاف سنت جاری نیازی به تحلیل پایگاه طبقاتی حاکمیت و مناسبات داخلی و خارجی آن نداشتند. تحلیل آنان از پیش آماده بود و اگر این تحلیل‌ها با رویدادها منطبق نمی‌بود، پس بدا به حال این رویدادها!

در جریان اولین پلنوم سازمان که در مهرماه سال ۵۸ برگزار شد، عده‌ای که به اقلیت مشهور شدند بر تدوین برنامه اصرار می‌ورزیدند. تحلیل این عده از حاکمیت روشن بود؛ فقط باید با تدوین برنامه راه تصاحب قدرت توسط نمایندگان پرولتاریا تعیین و هموار می‌شد. اما عده‌ای دیگر که در اکثریت بودند، بر ناب‌سازی ایدئولوژی سازمان تأکید می‌کردند. از نظر این عده مادامی که سازمان ایدئولوژی خود را از تمامی پیرایه‌های مائوئیستی و غیر آن، پاکسازی نمی‌کرد و موضع خود را نسبت به قطب‌بندی ایدئولوژیک جنبش کمونیستی جهان روشن نمی‌کرد، تدوین هرگونه استراتژی و تاکتیک به بیراهه رفتن بود. زیرا تدوین استراتژی، مؤخر بر تحلیل نیروهای طبقاتی در کشور و در مقیاس جهانی و تعیین صف انقلاب و ضدانقلاب در سطح جهان و منتج از آن بود.

پس از انشعاب اقلیت، مطالعه آثار تئوریک احزاب کمونیستی جهان در دستور

کار اکثریت قرار گرفت. گرچه در آغاز به خاطر پیشینه اتحاد جماهیر شوروی، نسبت به تئوری‌های روسی بی‌اعتمادی وجود داشت، ولی تدریجاً با مطالعه آثار تئوریک احزاب دیگر کشورها «و خصوصاً دفاع شدید له‌دوان دبیر اول حزب کمونیست ویتنام از شوروی و جایگاه تئوریک حزب کمونیست شوروی» در جنبش کمونیستی این بی‌اعتمادی جای خود را به پذیرش تام و تمام تئوری‌های آن حزب داد. بنابراین ترجمه آثار تئوریک حزب کمونیست شوروی و انتشار آن به تصویب رسید و مهم‌ترین وظیفه کمیسیون ترویج قرار گرفت.

بر پایه این تحولات نظری، اکثریت تدریجاً دیدگاه منسجمی نسبت به حاکمیت می‌یافت و از برخی رفتارهای خود فاصله می‌گرفت.

بلافاصله پس از انشعاب اقلیت، فرخ نگهدار و مصطفی مدنی نزد آیت‌الله بهشتی رئیس دیوان عالی کشور و دبیرکل حزب جمهوری اسلامی رفتند تا در فضایی «غیر بوروکراتیک و غیر بورژوازی» به ایشان بگویند «که رژیم جمهوری اسلامی را درست» قبول ندارند، ولی معتقدند «در چارچوب اشکال غیرقهرآمیز می‌توان با این جمهوری مبارزه کرد و مبارزات ضدامپریالیستی را پیش برد.» این نمایندگان همچنین به آیت‌الله بهشتی گفتند که معتقدند «امام خمینی ضدامپریالیست است و رهبری این مبارزه هنوز هم به دست ایشان است.» آنان از اعتقاد خود به مهار خشونت در کردستان نیز سخن گفتند و از حزب جمهوری اسلامی انتقاد کردند که «بیشترین فشار را روی آزادی‌های سیاسی آورده است.» آنان به آیت‌الله بهشتی گفتند که: «به بازرگان و لیبرال‌ها هیچ اعتمادی ندارند و اگر اینها بیایند سر کار، خط‌مشی» خوددارانه‌شان نسبت به حکومت شکسته می‌شود. شاید برای این نمایندگان سازمان قابل پیش‌بینی نبود که آیت‌الله بهشتی نیز بگوید که خود با بازرگان اختلاف اساسی دارد. حتی آیت‌الله بهشتی نیز به آنان توصیه کرد که برای دریافت کارت حمل سلاح و پروانه نشر اقدام کنند.

پس از انشعاب، اکثریت به سرعت از جنگ کردستان کنار کشید و به تصحیح

۱. گزارش درون‌تشکیلاتی؛ ملاقات نمایندگان سازمان با آیت‌الله بهشتی مورخه ۵۹/۳/۱۱.

دیدگاه‌های خود پرداخت. اکثریت ضمن قائل شدن به ضدامپریالیستی و ضددیکتاتوری بودن انقلاب، رهبری آن را از آن خرده‌بورژوازی سنتی دانست که توانسته حاکمیت سرمایه انحصارات وابسته را در هم شکسته و طیفی از نیروهای خرده‌بورژوازی تا بورژوازی را به حاکمیت برساند. اکثریت، نیروهای سیاسی این طیف را به چهار دسته خرده‌بورژوازی سنتی، بورژوازی لیبرال، بورژوازی دمکرات و خرده‌بورژوازی دمکرات تقسیم می‌کرد. بر اساس این تحلیل گرچه بورژوازی انحصاری حق شرکت در حاکمیت را ندارد و خرده‌بورژوازی آن را به پس می‌راند، ولی بورژوازی لیبرال آماده است تا هویت بورژوازی انحصاری را به رسمیت شناخته و در کنار خود جای دهد.

اکثریت با برقرار کردن نسبت مستقیم بین آزادی سیاسی و استقلال سیاسی می‌پذیرد که «جنبش ضدامپریالیستی - دمکراتیک خلق‌های ایران در بعد سیاسی آن که تأمین استقلال سیاسی و آزادی سیاسی باشد به پیروزی رسیده است.»^۱ اکثریت می‌داند که جنبش کارگری ایران چنان ضعیف است که حتی اگر بتواند حاکمیت را قبضه کند قادر نخواهد بود حمایت مردمی را برای بقای خود جلب کند؛ ضمن آنکه اساساً هژمونی پرولتاریا در یک جنبش احتمالی توده‌ای را نامحتمل دانسته و نتیجه می‌گیرد «احتمال اینکه کمونیست‌ها، حتی اگر چنانچه سیاست درست در پیش گیرند، بتوانند پشتیبانی وسیع‌ترین اقشار خلق را تأمین کنند، بسیار ضعیف است. لذا کمونیست‌ها به تنهایی آلترناتیو قدرت نیستند. انقلاب پرولتری در آستانه وقوع نیست.»^۲

هدف نهایی مقاله این است که نشان دهد جنبش کمونیستی ایران از تداوم پروسه گسترش مسالمت‌آمیز مبارزه سود خواهد برد و تبدیل اشکال مسالمت‌آمیز مبارزه به اشکال قهرآمیز، زمینه حذف آن را فراهم خواهد ساخت. زیرا بار دیگر «آوانتوریسم رشد خواهد کرد و جدایی پیش‌رو از توده باز هم تداوم خواهد

۱. نشریه به پیش، کردستان؛ ضمیمه شماره ۲، مورخه ۵۹/۴/۳۱.

۲. همان.

یافت.» مقاله، گروه‌های چپ را از هرگونه ماجراجویی به منظور ساقط کردن حکومت برحذر داشته و هشدار می‌دهد که «سقوط این حکومت قطعاً به روی کار آمدن یک حکومت آمریکایی منجر خواهد شد.» اکثریت نشان داد که از تجربه حزب توده درس‌های لازم را آموخته است.

این دریافت که کمونیست‌ها آلترناتیو قدرت نیستند و اگر این حکومت سقوط کند یک حکومت آمریکایی جایگزین آن خواهد شد، اکثریت را به حمایت از حاکمیت فرامی‌خواند. اکثریت از آن پس، خود را حامی «خط امام» می‌دانست. اکثریت ضمن حمایت از مواضع ضدامپریالیستی «خط امام»، بر تعمیق آن پای می‌فشرد و از ناپیگیری‌ها شکوه می‌کرد. این تاکتیکی بود که در آثار تئوریک مارکسیستی روسی، می‌شد نشانه‌هایی از آن پیدا کرد. اولیانفسکی این تاکتیک را چنین توضیح داده است:

تاکتیک صحیح اتحاد و مبارزه را که جنبش جهانی کمونیستی طی پنجاه و چند سال در حل مسئله روابط احزاب پرولتری با بورژوازی ملی، با اپوزیسیون رفرمیستی ناسیونالیستی ضدامپریالیستی آزموده است، می‌توان چنین شرح داد. تلفیق پشتیبانی از اقدامات مترقی بورژوازی ملی و انتقاد قاطع از محدودیت‌ها و ناپیگیری‌های آن، یافتن راه همکاری با جناح چپ آن و برانگیختن این جناح به پیگیری بیشتر به رادیکالیسم و مبارزه آشتی‌ناپذیر با نوسانات و مصالحه‌هایش با محافل نو استعماری.

بدین ترتیب، نظریه «راه رشد غیرسرمایه‌داری» راهنمای عمل اکثریت واقع گردید. اکثریت نیز بسان حزب توده با استناد بر این نظریه، پیوند با «خرده‌بورژوازی ضدامپریالیست» و تکیه بر اردوگاه را گامی به سوی سوسیالیسم ارزیابی می‌کرد.

اکثریت، برای آنکه تهاجم امپریالیسم در هم شکسته شود، «خط امام» را به

۱. همان.

۲. ر. اولیانفسکی، مسائل معاصر آسیا و آفریقا، انتشارات حزب توده ایران؛ چاپ سوم.

اتخاذ سیاست‌های سختگیرانه نسبت به لیبرال‌ها ترغیب می‌کرد. از نظر اکثریت، همه لیبرال‌ها دوستان آمریکا و ضد انقلاب بودند؛ و دفاع لیبرال‌ها از آزادی‌های سیاسی را دروغین می‌خواند که به منظور مهار انقلاب و تضعیف نیروهای انقلابی و ضدامپریالیست صورت می‌گرفت. اکثریت حتی «آزادی‌های دمکراتیک» را برای لیبرال‌ها بر نمی‌تابید. زیرا از نظر آنان «آزادی و دمکراسی یک مقوله طبقاتی بود که خودبخود نمی‌تواند مفهوم ترقی خواهانه داشته باشد.»^۱

بنابراین آزادی بالااصاله فاقد ارزش می‌بود. آنچه که آزادی را واجد ارزش می‌ساخت، در خدمت گسترش و تعمیق مبارزه علیه امپریالیسم قرار گرفتن بود. در تحلیل آنان تصادمات و کشمکش‌های میان خط امام و لیبرال‌ها از مواضع طبقاتی آنان سرچشمه می‌گرفت. «دعوایی میان نیروهایی که خواهان ادامه مبارزه علیه امپریالیسم هستند، با نیروهایی که از ادامه این مبارزه به وحشت افتاده‌اند و خواستار عقب‌نشینی و یا توقف انقلابند.»^۲

اکثریت، حساب رئیس‌جمهور بنی‌صدر را از لیبرال‌ها جدا می‌کرد و در اختلافات میان او و خط امام تلاش می‌کرد موضعی میانه داشته باشد. از نظر آنها مضمون و ماهیت آزادی‌ای که بنی‌صدر وعده می‌داد با مضمون و ماهیت آزادی لیبرال‌ها تفاوت داشت. لیبرال‌ها دشمن حقوق اولیه مردم دانسته شدند که فریبکارانه ماسک آزادی‌خواهی به چهره زده و خیلی «موذیانه و ظریف» ماهیت طبقاتی خود را پنهان می‌کنند. اگر آزادی موردنظر بازرگان در خدمت امپریالیسم و سرمایه‌داران وابسته بود، آزادی موردنظر بنی‌صدر می‌توانست با استقبال مردم مواجه گردد؛ البته به شرطی که این آزادی «با مبارزه‌ای پیگیر با نیروهای سازشکار» همراه گردد.^۳

از نظر آنان مضمون طبقاتی سیاست‌های بنی‌صدر متعلق به بورژوازی ملی و

۱. دوستان مجاهد وظیفه شما جدا کردن صف دوستان و دشمنان مردم است و نه مخدوش کردن آن، کار؛ شماره ۹۴، مورخه ۵۹/۱۱/۱.

۲. دعوا بر سر چیست؟، کار؛ شماره ۹۱، مورخه ۵۹/۱۰/۱۰.

۳. آزادی‌های سیاسی و بیکار ضدامپریالیستی، کار، شماره ۷۵، مورخه ۵۹/۶/۱۹.

«دارای تمایلات ضدامپریالیستی و استقلال طلبانه» بود.^۱ بدین جهت خطاب به او می‌گویند که حساب او را از «بازرگان و شرکاء و امثال آنها» جدا می‌دانند و از وی می‌خواهند که لیبرال‌ها را از خود براند.^۲ سپس از رئیس‌جمهور می‌پرسند که آزادی وی با آزادی لیبرال‌ها چه فرقی دارد؟ همچنین سئوالات دیگری مطرح کرده و از رئیس‌جمهور می‌خواهد که به آن پرسش‌ها، پاسخ دهد. این پرسش‌ها مربوط است به ارتباط با کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی، تجارت خارجی، ملی شدن بانک‌ها و صنایع و... .

شاید آنچه که اکثریت را به طرح پرسش از رئیس‌جمهور واداشت، ملاقات نماینده سازمان با نماینده «جنبش مسلمانان مبارز» بود. در این ملاقات نماینده جنبش مسلمانان مبارز «در مورد بنی‌صدر تأکید داشت که وی لیبرال است. معتقد بود شما فریب حرف‌هایش را می‌خورید. اولاً از نظر فردی ثروتمند است، ثانیاً در شورای انقلاب برای مثال در مورد ملی کردن بانک‌ها مخالف بوده و همواره در موضع‌گیریها در سمت لیبرال‌ها بوده و امروز مسائل را به دروغ مطرح می‌کند و... می‌گفت در مورد ملی کردن تجارت خارجی فقط حرفش را می‌زند و در همه موارد عملش چیز دیگری است».^۳

دیری نپایید که اکثریت، سیاست خود را درباره رئیس‌جمهور تغییر داد. در روز چهاردهم اسفند سال ۵۹ به مناسبت بزرگداشت دکتر محمد مصدق و به دعوت رئیس‌جمهور مراسمی در دانشگاه تهران برگزار گردید. جبهه ملی، نهضت آزادی، سازمان مجاهدین خلق، جاما و حزب رنجبران از هواداران خود خواستند که در این مراسم شرکت کنند.

این مراسم مانور قدرتی بود برای رئیس‌جمهور که از مدت‌ها قبل علیه خط امام سخن می‌گفت و آن را به انحصارطلبی متهم می‌کرد. چنانکه پیش‌بینی می‌شد

۱. پاسخ به هواداران، کار؛ شماره ۸۸، مورخه ۵۹/۹/۱۹.

۲. آقای رئیس‌جمهور آیا حاضرید به این پرسش‌های مردم پاسخ دهید، کار؛ شماره ۸۹، مورخه ۵۹/۹/۲۶.

۳. گزارش درون‌تشکیلاتی، قرار با امت، مورخه ۵۹/۹/۱۱.

مراسم به خشونت و آشوب کشیده شد. این مراسم، شکاف بین رئیس جمهور و دیگر نهادهای حکومتی را عمیق‌تر کرد. اکثریت، به ناکامی مراسم اشاره کرد و در تخفیف آن نوشت که جمعیت حاضر در دانشگاه به سختی به صد هزار نفر می‌رسید. به نظر اکثریت، بارزترین ویژگی میتینگ ۱۴ اسفند آن بود که در سراسر نطق رئیس جمهور و در جریان شعارهای داده شده هیچ شعاری علیه امپریالیسم و مبارزه ضدامپریالیستی نبود. اکثریت نوشت که «پدیده حمله به اجتماعات و محدود کردن آزادی‌های سیاسی وسیله‌ای شده است که رئیس جمهور جوهر سیاست خود را که مغایر منافع و مصالح توده‌ها و انقلاب است، از چشم مردم پنهان سازد» و از پدیده چماق‌داری، «چماقی ساخته است برای کوبیدن خط امام و دیگر نیروهای ضدامپریالیست و پیشبرد سیاست‌های خود».^۱

اکثریت، در سال ۵۹ در تحلیل شرایط سیاسی کشور معتقد بود که امپریالیسم می‌کوشد دولتی میانه‌رو را بر سر کار آورد و در این مسیر اتحادی از مائویست‌های دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور، مجاهدین خلق، جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب رنجبران و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم شکل گرفته است که همگی در زیر چتر رئیس جمهور گرد آمده‌اند.^۲ اما حداقل جناحی درون سازمان همچنان امیدوار بود که همه این نیروها از زیر چتر رئیس جمهور متفرق شوند. شاید آنچه که مانع از آن می‌شد که اکثریت موضع روشن‌تری نسبت به رئیس جمهور اتخاذ کند، گزارش‌هایی بود که شاخه‌های ایالتی به مرکز ارسال می‌کردند. همه این گزارش‌ها بدون استثنا موقعیت برتر رئیس جمهور را نشان می‌دادند. اکثریت منتظر بود تا ببیند که جنگ به نفع چه کسی مغلوبه می‌شود. اکثریت با استقبال از بیانیه ده‌ماده‌ای رهبر انقلاب که یازده روز پس از مراسم دانشگاه صادر شده بود، و در آن موقعیت بنی‌صدر به عنوان فرمانده کل قوا

۱. پیرامون حوادث ۱۴ اسفند، آقای رئیس جمهور این بازی‌ها درد مردم را درمان نمی‌کند؛ کار؛ شماره ۱۰۱، مورخه ۵۹/۱۲/۲۰.

۲. همان.

۳. دولت میانه‌رو تاکتیک جدید امپریالیسم، کار؛ شماره ۱۰۲، مورخه ۵۹/۱۲/۲۷.

ثبیت و تحکیم گردید، نوشت «گرایشی که بخواهد رئیس‌جمهور را با لیبرال‌ها یکی کند و او را از صف نیروهای استقلال و آزادی براند گرایشی خطرناک و به زیان انقلاب است»^۱

پس از ۱۴ اسفند اوضاع کشور رو به ناآرامی می‌رفت. اختلافات میان رئیس‌جمهور از یک سو و نخست‌وزیر و حزب جمهوری اسلامی از سوی دیگر هر روز گسترده‌تر می‌شد. بیانیه ده ماده‌ای رهبر انقلاب گرچه به مدت کوتاهی از شدت درگیریها کاست، ولی پایان‌بخش آن نبود. در آن فضای تیره و تاریک هیچ سخن ناصحانه‌ای شنیده نمی‌شد. نفرت از هر سو زبانه می‌کشید. گروه‌هایی که به پیشواز مبارزه مسلحانه رفته بودند، به ناآرامی‌ها دامن می‌زدند؛ به طوری که با شروع سال جدید بار دیگر صحنه سیاسی کشور ملتهب شد و «بسیاری از شهرهای میهن در آتش درگیری و زدوخوردهای پرمایه می‌سوخت»^۲

اکثریت نوشت امپریالیسم آمریکا در پی ناکامی از بکارگیری شیوه‌های مختلف برای نابودی انقلاب ایران اکنون تلاش دارد «جوّ تشنج تب‌آلودی را در محیط سیاسی میهن حاکم گرداند» تا در تیرگی‌های گردوغبار آن، دولت میانه‌رو و مطلوب خود را بر سر کار آورد.^۳

اطلاعیه ده‌ماده‌ای دادستان برای ترغیب سازمان‌های سیاسی به رعایت قانون با رد و انکار برخی از این گروه‌ها مواجه گردید. برگزاری اجتماعات و میتینگ نوعی قدرت‌نمایی به شمار می‌رفت. این اجتماعات از گزند و آسیب رقبا در امان نمی‌ماند. حمله به آنان امری رایج بود. این خود به التهابات می‌افزود. به آشوب کشاندن فضای عمومی کشور در دستور کار برخی از جریانات سیاسی قرار گرفته بود. آنان امید داشتند با گرت‌برداری از حوادث منجر به سقوط دولت قانونی دکتر

۱. بیانیه ۱۰ ماده‌ای آیت‌الله خمینی، اقدامی در جهت تخفیف کشمکش میان نیروهای جمهوری اسلامی همراه با حفظ رهبری خط امام، کار؛ شماره ۱۰۳، مورخه ۶۰/۱/۱۱.
 ۲. تفرقه، جدایی و جنگ‌های خانگی خواست امپریالیست است. به درگیریها پایان دهید! کار؛ شماره ۱۰۷، مورخه ۶۰/۲/۹.
 ۳. همان.

مصدق در سال ۱۳۳۲ و ماجرای آئنده در شیلی، در سال ۱۹۷۳، دولت رجایی و سپس کل حاکمیت را ساقط کنند.

میتینگ اکثریت به مناسبت اول ماه مه، روز جهانی کارگر، مصادف با یازدهم اردیبهشت سال ۱۳۶۰ که در میدان آزادی تهران برگزار شد دو کشته و چندین مجروح بر جای گذاشت. اکثریت حمله به میتینگ قانونی خود را به حزب رنجبران و مائویست‌های آمریکایی نسبت داد.

رجایی نخست‌وزیر با اظهار تأسف دربارۀ حادثه خشونت‌بار مراسم فداییان گفت که گرچه این سازمان فاقد مشروعیت است، ولی دولت مبتنی بر اطلاعاتی ده ماده‌ای دادستانی به حفظ امنیت آنان پای‌بند است. تأکید رجایی بر فقدان مشروعیت فداییان موجب شد که اکثریت بگوید وی «هنوز اعتقاد محکمی به آزادی و مشروعیت قانونی نیروهای انقلاب ندارد و به میزان زیادی هنوز آلوده به سیاست انحصارطلبانه و تفرقه‌افکنانه‌ای است که با آزادی‌های مصرحه در قانون اساسی مخالفت دارد»^۱

در شرایطی که هر روز اوضاع جامعه بغرنج‌تر می‌شد، و رئیس‌جمهور رسماً در قامت اپوزیسیون برانداز ظاهر شده بود، اکثریت با دفاع از رئیس‌جمهور، شدیدترین حملات را متوجه بازرگان و لیبرال‌ها می‌ساخت. اما هنگامی که بنی‌صدر از سوی رهبر انقلاب از فرماندهی کل قوا خلع گردید و مجلس نیز عدم کفایت سیاسی وی را در دست بررسی داشت، اکثریت نیز عنوان کرد که «هیچ‌گونه مشروعیت و اعتباری برای بنی‌صدر به عنوان رئیس‌جمهور باقی نمانده است»؛ زیرا «علیرغم کوشش‌های امام خمینی در جهت حفظ اختیارات ریاست جمهوری در چهارچوب قانون اساسی به دلیل عملکرد خودخواهانه و جاه‌طلبانه و طغیان‌گرانه آقای بنی‌صدر صلاحیت وی محل تردید واقع شده است»^۲

پس از آن که مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر رأی داد،

۱. در اجرای قانون اساسی علیه جنایتکارانی که میتینگ قانونی میدان آزادی را به خون کشیدند چه اقدامی کرده‌اید؟ آقای رجایی! به مردم پاسخ دهید، کار؛ شماره ۱۰۹، مورخه ۶۰/۲/۲۳.
۲. روند استقرار قانون اساسی و آینده مدافعان رئیس‌جمهور؛ کار، شماره ۱۱۴، مورخه ۲۷ خرداد ۵۹.

اکثریت، عزل وی را «تحدید قدرت بورژوازی در جمهوری اسلامی» و موجب فروریختن یکی از نقاط اتکاء امپریالیست‌ها در دشمنی با جمهوری اسلامی دانست^۱ و متعاقب فرار وی از کشور، اکثریت اعلام نمود که نقشه آمریکا برای روی کار آوردن دولت میانه‌رو با شکست مفتضحانه‌ای روبرو شده است و «امپریالیسم لااقل در این مرحله، دیگر قادر نیست از طریق نفوذ دادن عناصر خود به طور مستقیم و بلاواسطه قدرت سیاسی را به دست دولت میانه‌رو بسپارد»^۲.

در یکصد و دویست و ششمین شماره نشریه کار مقاله‌ای با عنوان «دولت میانه‌رو و تاکتیک جدید امپریالیسم» درج شده بود. بنا به تحلیل این مقاله امپریالیسم تلاش داشت که در ایران دولتی میانه‌رو بر سر کار آورد. در زمان نگارش این مقاله یعنی پیش از آن که بنی‌صدر از سوی رهبری انقلاب طرد شود، اکثریت او را از دایره «بورژوازی لیبرال» خارج می‌دانست. بنابراین «دولت میانه‌رو» که امپریالیسم خواهان روی کار آمدن آن در ایران بود، دولت «بورژوازی لیبرال» بود و نه دولت بنی‌صدر، اما اینک با حذف شدن بنی‌صدر، اکثریت ادعا می‌کند که تحلیلیش در آن زمان اصولی و صحیح بوده است.

اکثریت که اکنون بنی‌صدر را تلویحاً نفوذی امپریالیسم می‌داند، در توضیح اینکه چرا همواره از بنی‌صدر دفاع می‌کرده است می‌گوید که تلاش داشته است که بنی‌صدر را به آغوش لیبرال‌ها نراند و او را در کنار نیروهای خط امام حفظ کند. اکثریت این سیاست را «مشی اصولی امام خمینی می‌داند که تا اوایل خرداد بنی‌صدر و مجاهدین را مؤکداً به سوی انقلاب و پذیرش قانون اساسی» فرامی‌خواندند. اکثریت می‌افزاید ولی عده‌ای قشری و انحصارطلب متقابلاً تلاش داشتند بنی‌صدر را به سوی امپریالیسم برانند تا به گمان خود هر چه سریعتر ماهیت وی را روشن سازند. این جریان قشری فکر می‌کند «هر کس مثل او فکر نمی‌کند، هر کس خود او نیست، حتماً دشمن اوست و باید او را افشا و از آن هم

۱. مهدی فتاپور، در برابر خط سازش همچنان از خط امام بدون کوچکترین تزلزل دفاع

خواهیم کرد، کار؛ شماره ۱۲۰، مورخه ۶۰/۵/۷.

۲. ردیابی تاکتیک امپریالیسم تجارب برخوردار با دولت میانه‌رو، کار؛ شماره ۱۲۰، مورخه ۶۰/۵/۷.

بدتر نابود کرد.^۱ اکثریت ادامه می‌دهد که امام با تأکید بر اجرای قانون و نامگذاری سال ۶۰ به نام قانون و پیام ۲۵ اسفند، و نیز دادستانی با اطلاعیه ده ماده‌ای خود، تمام تلاش و مساعی خود را به کار بستند که کار بنی‌صدر و مجاهدین به اینجا کشیده نشود؛ اما با بی‌درایتی بنی‌صدر و رهبری مجاهدین، این سیاست درست، نتیجه‌بخش نبود.^۲

فرار بنی‌صدر که از سوی اکثریت «تجلی اراده خلق‌های ستم‌دیده ایران» خوانده شد، بار دیگر فرصتی در اختیار این گروه نهاد که به بازرگان و دولت او حمله کند. اکثریت در تحریفی آشکار، قرار گرفتن مهندس مهدی بازرگان در رأس دولت موقت را در نتیجه بکار افتادن «تمام نیروی اهریمنی» امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا دانسته و برافتادن دولت وی را نیز آغاز فاز دوم انقلاب می‌داند.^۳ توجه داریم که رهبری انقلاب تسخیر سفارت آمریکا را حرکتی بزرگ‌تر از انقلاب اول که سقوط سلطنت پهلوی بود خواند؛ ولی اکثریت با مترادف قرار دادن تسخیر سفارت با سقوط دولت بازرگان، دومی را فاز دوم انقلاب می‌خواند و اینک نیز اظهار امیدواری می‌کرد که با فرار بنی‌صدر فزای سوم انقلاب که همان تأمین خواسته‌های توده‌های محروم و زحمتکش است، آغاز گردد.

در انتخابات ریاست جمهوری که پس از برکناری بنی‌صدر صورت گرفت، اکثریت با حفظ انتقادات خود از محمدعلی رجایی حمایت کرد. دشمنی با امپریالیسم آمریکا، ضدلیبرال بودن، عدم پیوند و همکاری با سرمایه‌داران و فروتنی و قدرت‌طلب نبودن از اهم دلایلی بود که موجب گردید اکثریت به رجایی رأی دهد. همزمان با انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس نیز برگزار گردید. پیش از انتخابات، اکثریت اعلام کرد در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس ترکیبی از مجموعه نیروهای وفادار به انقلاب را انتخاب و معرفی خواهد کرد. ترکیبی که معرف شرکت همه نیروهای مدافع انقلاب باشد؛ و چون

۱. همان.

۲. همان.

۳. فرار بنی‌صدر! تجلی اراده خلق‌های ستم‌دیده ایران، کار؛ شماره ۱۲۱، مورخه ۶۰/۵/۱۴.

«سهم دیگران را در این جنبش ضدامپریالیستی به رسمیت می‌شناسد»، بنابراین تنظیم لیست خود را بر روش‌های انحصارطلبانه مبتنی نخواهد کرد. صرف‌نظر از حمایت اکثریت از کاندیداهای خط امام، از سوی اکثریت و حزب توده نورالدین کیانوری، احسان طبری، محمدعلی عمویی، مهدی فتاپور و رقیه دانشگری برای نمایندگی مجلس از حوزه انتخابیه تهران ثبت‌نام کردند؛ اما صلاحیت هر پنج تن از سوی شورای نگهبان رد شد. اکثریت در اعتراض به این حذف نوشت که این اقدام خلاف اطلاعیه ۱۰ ماده‌ای دادستانی، خلاف قانون اساسی و به نحو آشکاری پایمال کردن آزادی‌های مصرح در قانون اساسی است.

اکثریت معتقد بود که «محافل واقعاً قشری و به ظاهر قشری» با قانون‌شکنی و ایستادگی در برابر انقلاب و تلاش برای به بیراهه کشاندن آن همان نیات و اهداف رهبران مجاهدین و لیبرال‌ها و مائویست‌ها و بنی‌صدری‌ها و سلطنت‌طلبان را پی‌می‌گیرند و در انتخابات میان‌دوره‌ای نیز رهبران خائن مجاهدین، گروه‌های چپ‌رو، سلطنت‌طلبان و شبکه‌های وابسته به امپریالیسم آرزو دارند کسی در انتخابات شرکت نکند و «سیاست قشری و تنگ‌نظر به همراه خط آیت و همفکرانش نیز در عمل همین کار را می‌کنند. آنها زیر پوشش مذهب تلاش خود را به کار بستند که به خصوص سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران در انتخابات میان‌دوره‌ای شرکت نکنند. آنها در هر کجا که دستشان رسید، خودسرانه و بدون کوچکترین توضیح قانونی و دلیل منطقی کاندیداهای ما را حذف کردند و ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های مصرح در قانون اساسی را زیر پا نهادند.»^۱

سرانجام اکثریت به همه نیروهای مدافع انقلاب توصیه می‌کند که خدعه‌های امپریالیسم را بشناسند و انقلاب را به راهی نکشانند که دشمنان طالبند؛ «راهی که در پایان آن به قول امام خمینی جایی برای هیچ‌کدام از ما باقی نیست.»^۲

۱. در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس فعالان شرکت کنیم، کار؛ شماره ۱۱۸، مورخه ۶۰/۵/۲۴.
 ۲. حذف کاندیداهای ما در انتخابات تهران تمکین به کدام سیاست‌هاست؟، کار؛ شماره ۱۱۹، مورخه ۳۱ تیر ۱۳۶۰.
 ۳. همان.

ریاست جمهوری رجایی دیری نپایید. او به همراه نخست‌وزیر، محمدجواد باهنر، در هشتم شهریورماه طعمه تروریسم مجاهدین خلق شدند و به شهادت رسیدند.

موضع اکثریت این بود که «تروریسم کور و لجام گسیخته‌ای که امپریالیسم آمریکا آن را به مثابه یک نقشه تاکتیکی در پیش گرفته است»، به منظور ایجاد بی‌ثباتی در جمهوری اسلامی است. بنابراین پیشنهاد داد که باید هر چه سریعتر همه نیروهای ضدامپریالیست میهن متحد شوند و سپس در کنار اتحاد جهانی ضدامپریالیستی قرار گیرند تا آمریکا را در انجام این تاکتیک خود ناکام گذارند. آنان در پیام تسلیتی که به مناسبت «این اقدام جنایتکارانه» برای رهبری انقلاب ارسال کردند، «بار دیگر آمادگی خود را در دفاع تا پای جان از انقلاب و جمهوری اسلامی و از میهن انقلابی اعلام» داشتند. اکثریت در تحلیلی که از بمب‌گذاری‌ها و ترورهای آن ایام به دست داد، نوشت که «توطئه‌گر اصلی سیا است». بر اساس این تحلیل، نیرویی سازمان یافته و مجرب، متعلق به سازمان اطلاعاتی آمریکا، هدایت این اقدامات «جنایتکارانه» را بر عهده داشتند و «جنایتکاران صدامی نیز در این ارکستر هماهنگ کشتار و تخریب و انفجار جای ویژه‌ای داشتند.»

بر اساس تحلیل فوق، نیروی سازمان یافته، خطرناک و مجهزی که مستقیماً توسط جاسوسان سیا هدایت و رهبری می‌شد، به طور عمده دست‌نخورده باقی مانده بود و در آستانه خرداد ۶۰ به هنگام شکست توطئه دیگر آمریکا یعنی «توطئه باند بنی‌صدر» از آمادگی لازم جهت عملیات برخوردار بود. پس از آن که مهم‌ترین مهره جبهه براندازی یعنی بنی‌صدر افشا شد و سقوط کرد «رهبری ضدانقلابی مجاهدین خلق نیز علم طغیان علیه انقلاب ایران برافراشت و اعلام کرد که علیه جمهوری به اقدامات مسلحانه دست می‌زند.» این تحلیل می‌افزاید که بخش بزرگی از هواداران و اعضای سازمان مجاهدین خلق دچار توهم هستند که می‌پندارند در رأس جبهه براندازی قرار دارند؛ توهمی که «دستگاه‌های تبلیغاتی امپریالیستی که مستقیماً توسط سیا کنترل و هدایت می‌شوند» آن را القا

می‌کند؛ در حالی که صحنه‌گردان همه این اقدامات سازمان سیا است.^۱ هنگامی که مهندس مهدی بازرگان در نطق خود در مجلس شورای اسلامی اظهار داشت در این ترورها آمریکا دخالتی ندارد، اکثریت مبتنی بر همان تحلیل خود که آن را برای مقبول ساختنش در چارچوبی خبری بیان کرده بود، سخنان بازرگان را «یاوه‌گویی» دوست با حسن‌نیت و بی‌ریای امپریالیسم خواند که این «سرمایه‌دار پیر» می‌کوشد بدین وسیله آمریکا را تبرئه کند. اکثریت می‌افزاید «توجه کنیم که این علمدار کهنه و پوسیده و ورشکسته سرمایه‌داری لیبرال ایران با چه خلوص نیتی و با چه شهامتی از دوست بزرگ همه سرمایه‌داران ایران - آمریکا - دفاع می‌کند؛ وقتی که می‌گوید در توطئه‌های بمب‌گذاری اخیر سیا دست نداشته است».^۲

به رغم ترورها و بمب‌گذاری‌های سهمگینی که مجاهدین خلق در سراسر سال ۶۰ انجام دادند و امید داشتند از طریق آن قدرت را به دست گیرند، پس از ضرباتی که بر پیکر این سازمان وارد آمد تدریجاً آرامش به کشور بازگشت. از سوی دیگر با حذف لیبرال‌ها، حاکمیت نسبتاً یکدست شد و از شدت تشنجات کاسته شد و بالاخره در جنگ نیز ایران در موقعیت برتر قرار گرفت؛ به طوری که در سوم خردادماه سال ۱۳۶۱ خرمشهر از دست نیروهای عراقی بازپس گرفته شد و در دیگر خطوط نیز عراق مجبور به عقب‌نشینی شد. کشور به رغم برخی تنگناها و دشواریها که با آن مواجه بود، شرایط تثبیت شده‌ای یافته بود. در این شرایط، اکثریت طرح برنامه خود را «برای پیشبرد همه‌جانبه انقلاب و شکوفایی جمهوری اسلامی ایران» ارائه کرد. این «طرح برنامه» که شامل دو بخش و هفت فصل است، شامل تحلیلی از انقلاب و پیشنهادهایی برای تعمیق آن می‌باشد.

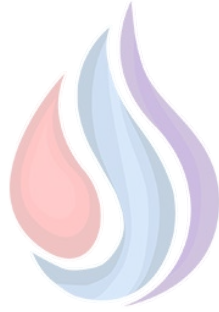
این «طرح برنامه» با اشاره به شرایط اقتصادی - اجتماعی که موجب شکل‌گیری سازمان چریک‌های فدایی خلق شد و با تحلیل از دوران معاصر و روند جهانی

۱. توطئه‌گر اصلی سیا است، کار؛ شماره ۱۳۰، مورخه ۱۳۶۰/۷/۱۵.

۲. در حاشیه دفاع بازرگان از مجاهدین تروریست؛ بازرگان: آمریکا دخالتی ندارد، کار؛ شماره ۱۳۱، مورخه ۶۰/۷/۲۲.

انقلاب و نقش اردوگاه سوسیالیستی در این دوران به بیان خصلت‌ها و ویژگی‌های مهم انقلاب ایران و دستاوردهای آن می‌پردازد. بر اساس این «طرح برنامه»، در ماه‌های اول پیروزی انقلاب حاکمیتی دوگانه با دو رشته نهادهای قدرت و با دو سمتگیری شکل گرفت. یک جناح از حاکمیت که منافع سرمایه‌داری لیبرال ایران را نمایندگی می‌کرد تلاش داشت با زدوبند با امپریالیسم، بندهای وابستگی به امپریالیسم را حفظ کند و جناح دیگر می‌کوشید تسلط همه‌جانبه امپریالیسم را قطع کند. شورای انقلاب نیز محل تجمع رهبران این دو جریان انقلابی و سازشکار بود. با تسخیر سفارت آمریکا در آبان سال ۵۸ سرمایه‌داری لیبرال تعرض خود را به نیروهای انقلابی برای به عقب نشاندن آن آغاز کرد. این رویارویی تا تابستان ۶۰ ادامه یافت و در این زمان تاکتیک امپریالیسم برای روی کار آوردن یک دولت میانه‌رو با شکست سختی مواجه شد و انقلاب خطر بزرگی را از سر گذراند. اما به رغم شکست سنگین سرمایه‌داری لیبرال، هنوز نیروهای مخالف سمت‌گیری ضدامپریالیستی و مردمی در حاکمیت حضور دارند و می‌خواهند نظام غارتگرانه سرمایه‌داری را پابرجا نگهدارند و آن را گسترش دهند. بدین ترتیب در یک سر طیف حاکمیت جمهوری اسلامی نمایندگان بخشی از طبقات زحمتکش قرار دارند و در سر دیگر طیف نیروهایی قرار گرفته‌اند که از منافع طبقاتی سرمایه‌داران دفاع می‌کنند. «این وضعیت نشان می‌دهد که هنوز انتخاب راه غیرسرمایه‌داری، به مثابه راه تکامل اجتماعی و تعمیق خصلت مردمی انقلاب و طرد راه سرمایه‌داری در حاکمیت جمهوری اسلامی قطعیت نیافته است و خطر انحراف و بازگشت از جهت‌گیری ضدامپریالیستی و مردمی همچنان جدی است». اکثریت سپس برنامه خود را «برای پیشروی انقلاب در راه استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی» در سه زمینه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ارائه می‌دهد.^۱

۱. طرح برنامه سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) برای پیشبرد همه‌جانبه انقلاب و شکوفایی جمهوری اسلامی ایران، خردادماه ۱۳۶۱.



TerrorSpring

اکثریت و اقلیت

بازنگری راه طی شده و داوری درباره آن مهم‌ترین دغدغه بخشی از مرکزیت سازمان بود. قرار بود پلنوم مهرماه ۱۳۵۸ موضع سازمان را در این مورد روشن سازد؛ ولی این نشست نه تنها مؤثر واقع نشد بلکه به اختلافات بیش از پیش دامن زد؛ به طوری که یک عضو برجسته که امکان حضور در این نشست را نیافته بود، نوشت که اپورتونیست‌های راست خود را رسوا می‌کنند.^۱

مرکزیت سازمان آشکارا به دو قطب تقسیم شده بود و چنانکه نقی حمیدیان تصریح می‌کند فرخ نگهدار و احمد غلامیان لنگرودی در رأس این دو قطب «نقش اصلی و محوری داشتند»^۲

نگهدار، کادر ویژه به حساب می‌آمد و نماد «سیاسی کاری» بود. رفتارهای او در زمان اختفاء در ماه‌های پایانی عمر رژیم پهلوی متناسب با رفتارهای یک چریک نبود؛ به طوری که برخی از اعضا به او خوش‌بین نبودند و هشدارهای لازم را داده بودند. اما در شرایط فقدان دانش سیاسی و تئوریک و در کوران انقلاب، که چریک‌ها به راهنمای عمل نیاز داشتند، نگهدار به مدد توانایی‌های نسبی خود توانسته بود موقعیت هژمونیک بیابد و «به تنها نویسنده فعال اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌های سازمان تبدیل» شود.^۳ متقابلاً غلامیان لنگرودی نماد چریکی جزم‌اندیش بود. این دو از منظر متفاوت به تحولات جامعه می‌نگریستند. نگهدار توانست با زیرکی لنگرودی را به محاق براند.

۱. حسن میرزائی‌ان؛ نامه به لیلا.

۲. نقی حمیدیان، همان، ص ۳۰۳.

۳. همان، ص ۳۰۲.

فرخ نگهدار در سال ۱۳۲۵ متولد شد. او در آغاز دهه چهل هنگامی که در دبیرستان مروی تحصیل می‌کرد، تدریجاً با مسائل سیاسی آشنا شد و گهگاه به منزل میرمحمد صادقی، یکی از عناصر شاخص جبهه ملی، که جلساتی در آنجا برگزار می‌شد، می‌رفت.

نگهدار در سال تحصیلی ۱۳۴۴ به دانشکده فنی دانشگاه تهران راه یافت. در اوایل سال ۴۶ با بیژن جزنی آشنا شد. جزنی از او خواست تا برای احیای سازمان دانشجویی جبهه ملی که عملاً متلاشی شده بود با وی همکاری کند. برای این منظور نگهدار توسط جزنی به دکتر حشمت‌الله شهرزاد معرفی شد. شهرزاد و نگهدار به اتفاق قاسم رشیدی و مجید احسن که آن دو نیز توسط جزنی به شهرزاد معرفی شده بودند جلساتی برگزار کردند تا با یکدیگر درباره فعالیت‌های صنفی به تبادل نظر بپردازند. پس از چند جلسه حسن ضیاء‌ظریفی جایگزین شهرزاد شد. مدت کوتاهی بعد، قاسم رشیدی راهی اصفهان شد و جلسات بدون او در منزل مجید احسن و تا زمان دستگیری جزنی و سورکی در تاریخ ۱۹/۱۰/۴۶ ادامه یافت. یک ماه پس از دستگیری جزنی یعنی در تاریخ ۱۹/۱۱/۴۶ نگهدار نیز بازداشت و در دادگاه به پنج سال زندان محکوم شد.

در آبان‌ماه سال ۴۹ نگهدار مشمول عفو واقع و از زندان آزاد گردید و مجدداً به دانشگاه بازگشت. این زمان مصادف بود با حضور بازماندگان گروه جزنی در جنگل‌های شمال کشور و اوج تحرکات حمید اشرف برای تأمین نیازمندی‌های گروه.

حمید اشرف که هنوز نام او لو نرفته بود و مخفی نشده بود همچنان به دانشکده فنی رفت و آمد می‌کرد. بنابراین نگهدار و اشرف که از دوستان دیرین بودند بار دیگر در ارتباط با یکدیگر قرار گرفتند. می‌دانیم که علینقی آرش توسط نگهدار به حمید اشرف معرفی شد.

پس از واقعه سیاهکل و با امنیتی شدن فضای کشور و به راه افتادن موج

دستگیری‌ها و مخفی شدن حمید اشرف، فرخ نگهدار بدین نتیجه رسید که کشور را ترک کند. او در سوم فروردین سال ۵۰ به سوی مشهد حرکت کرد. در آنجا به همراه دختر عمویش که در مشهد ساکن بود به تایباد رفت و از آنجا نیز توسط عوامل محلی به افغانستان رفت و در گرگ‌آباد به فردی به نام شیرمحمد سپرده شد. فرخ نگهدار که در افغانستان نام مظفر را برای خود انتخاب کرده بود، توانست با کمک شیرمحمد و فرد دیگری به نام ظریف برای خود شناسنامه و گذرنامه جعلی تهیه کند. هشت ماه اقامت پرماجرا در افغانستان و سفر به پاکستان نتوانست او را به اروپا که مورد نظر وی بود برساند. ساواک که مدت کوتاهی پس از متواری شدن وی، ردّ او را یافته بود، توانست او را توسط همان عوامل و در تاریخ نهم آذر سال ۵۰ به ایران بازگرداند. نگهدار این بار نیز به پنج سال حبس محکوم شد. با سپری شدن مدت محکومیت، مدیرکل اداره سوم ساواک در هامش نامه‌ای به تاریخ ۵۶/۱/۱۵ «مقرر فرمود: در زندان بماند.» نگهدار بالاخره در مردادماه سال ۵۶ آزاد شد و در اواسط سال ۵۷ به عنوان «عضو ویژه» مجدداً به سازمان پیوست.^۱ این عضو ویژه توانست به سرعت موقعیت ویژه‌ای در سازمان بیابد و در رأس یک جناح قرار گیرد.

با وجود نگرش‌ها و رفتارهای متفاوت و متضاد نگهدار و غلامیان لنگرودی، که هر یک در رأس یک جناح قرار گرفته بودند، نمی‌توان قطب‌بندی درون سازمان را به اختلافات و سلوک فردی این دو فروکاست. توانایی نگهدار در تحلیل شرایط اجتماعی و نگارش اعلامیه‌های سازمان کافی نبود تا نگاه کادرهای باسابقه را نسبت به مشی پیشین تغییر دهد؛ بلکه این شرایط اجتماعی بود که این کادرها را خواهی نخواهی به تغییر نگاه و رویکرد متقاعد می‌ساخت. در نتیجه این تغییر نگاه بود که مبارزه مسلحانه در نزد اکثریت کمیته مرکزی نقش محوری خود را از دست داد و جای خود را به تمامی به کار سیاسی سپرد. اقلیت کمیته مرکزی که در رأس آن غلامیان لنگرودی قرار گرفته بود، همچنان با شیفتگی و

۱. نقی حمیدیان، همان، ص ۲۷۹.

احترام به گذشته می‌نگریست. به همان نسبت که اکثریت از کار مسلحانه دوری می‌کرد و بر وسوسه‌های حفظ و نگهداری سلاح فائق می‌آمد، اقلیت مغلوب این وسوسه‌ها می‌شد. پس از مدت‌ها کشمکش پنهان ادامه همکاری این دو جناح ممکن نبود. اکثریت کمیته مرکزی در یک تصمیم دیرهنگام پذیرفت که مبارزه ایدئولوژیک علنی شود.

هیأت سیاسی سازمان در گزارشی به تاریخ ۵۹/۳/۶ و به شماره ۲۰۳۱ خطاب به «رفقا» می‌نویسد:

همانطوری که در گزارش جلسه شنبه ۲۷ اردیبهشت‌ماه مرکزیت که تحت عنوان پیرامون پیشنهادات اخیر اقلیت به رفقا اطلاع داده شد؛ این پیشنهادات در جلساتی به تاریخ ۲/۳۱ و ۲/۳۲ با رفقای اقلیت طرح گردید. رفقای اقلیت پیشنهادات مرکزیت سازمان را در رابطه با ضرورت بحث درون سازمانی به مدت یک ماه حول مسئله مبارزه ایدئولوژیک علنی و رابطه با رفقای اقلیت نپذیرفتند و در آخرین جلسه اعلام داشتند چنانچه مرکزیت سازمان در مدت یک هفته تصمیم قطعی خود در مورد مبارزه ایدئولوژیک علنی به آنها اعلام نکند؛ رفقا به طور یک جانبه مبارزه ایدئولوژیک را علنی خواهند کرد و مواضع خود را در نشریه‌ای به نام کار در سطح جامعه اعلام خواهند نمود. (رفقا اعتقاد داشتند که فرصت خواستن مرکزیت برای تصمیم‌گیری سازمانی سنگ‌اندازی آگاهانه برای به تعویق انداختن علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک است.)

از این رو مرکزیت در نشست روز ۵۹/۳/۴ خود ضمن اعتراض به برخورد غیرمسئولانه رفقا تصمیم گرفت با توجه به شرایط خاص کنونی و توجه به سمت‌گیری مثبت رفقای سازمانی نسبت به علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک در نشریه تحلیلی - تئوریک سازمان مثلاً نبرد خلقی پیشنهاد جلسه ۵۹/۲/۲۷ خویش را علیرغم اشکالات تشکیلاتی؛ برای احتراز از انتشار دو نشریه [با نام] کار در سطح جامعه به عنوان تصمیم سازمانی به رفقای اقلیت اعلام کند یعنی:

۱. ارگان مبارزه ایدئولوژیک نمی‌تواند ارگان تبلیغی - سیاسی سازمان، نشریه کار؛ باشد. بلکه باید ارگان دیگری مثلاً نبرد خلقی منعکس‌کننده دیدگاه رفقای

مختلف سازمان منجمله رفقای اقلیت باشد. روشن است درج مواضع سیاسی اقلیت در ارگان تبلیغی - سیاسی سازمان در کنار مواضع رسمی سازمان؛ عملاً به معنی انحلال سیاسی سازمان است و این به هیچ وجه نمی‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد.

۲. ارگان مبارزه ایدئولوژیک علنی مثلاً نبرد خلق یکی از ارگان‌های سازمان تلقی می‌شود و مانند هر ارگان دیگری تنها می‌تواند زیر رهبری مرکزیت سازمان هویت و موجودیت یابد. در این ارگان رفقای اقلیت با امضای خود به طرح تئوریک نظریات خود خواهند پرداخت و از آنجا که در شرایط کنونی ابعاد اختلاف نظر بین اقلیت و اکثریت گسترش یافته است، لذا ما با تأکید بر مصوبات فروردین ماه مرکزیت در زمینه بنیان‌های اختلاف ایدئولوژیک معتقدیم مبارزه ایدئولوژیک برای نشان دادن عمق انحرافات می‌تواند در تمامی عرصه‌ها از جمله تحلیل حاکمیت نیز جریان یابد. شیوه و چگونگی سازماندهی این مبارزه ایدئولوژیک می‌باید در بحث عمیق‌تر و زمان بیشتری مورد ارزیابی قرار گیرد.

۳. اتخاذ تصمیم سازمانی پیرامون بقیه خواسته‌های اقلیت و نظرات پیشنهادی مرکزیت بر عهده رفقای سازمانی خواهد بود. ارگانی که در مورد اقلیت و روابط آن با سازمان تصمیم خواهد گرفت. پس از بحث درون سازمانی مشخص می‌شود.

مرکزیت پس از جمع‌بندی گرایشات و نظرات عمومی سازمان، تدارک لازم برای تشکیل این ارگان را فراهم می‌کند.

این گزارش از «رفقای سازمانی» می‌خواهد که نظرات خود را تا تاریخ ۵۹/۳/۲۰ به مرکزیت سازمان ارسال کنند، اما دیگر بی‌فایده بود؛ زیرا اقلیت تصمیم خود را برای انشعاب گرفته بود.

شماره ۶۱ نشریه کار با دو روز تأخیر به همراه یک ضمیمه منتشر شد. در این

۱. اسناد درون‌گروهی. نامه هیأت سیاسی به «رفقا»، مورخه ۵۹/۳/۶.

ضمیمه اقلیت کمیته مرکزی نظرات خود را درباره ماهیت حاکمیت و مبارزه ایدئولوژیک علنی بیان داشت. پس از انتشار این ضمیمه، اقلیت با این بهانه که اکثریت در بیان نظرات خود از عنوان سازمان استفاده کرده است، تأخیر و تعلل را جایز ندانست و با انتشار کار مستقل انشعاب را رسمیت بخشید و سازمان را «از پیرایه‌های غیرمارکسیستی جدا ساخت».^۱ جناح اکثریت در بیانیه‌ای که به این مناسبت منتشر کرد نوشت که این انشعاب بر پایه تضاد ایدئولوژیک میان دو جریان شکل گرفت که یکی بر پایه بینش گذشته سازمان دفاع از اپورتونیزم چپ را به عهده گرفته است و دیگری با تجهیز به مارکسیسم - لنینیسم بینش و نظریات گذشته سازمان را انحراف از اصول تشخیص داده است.

بر پایه توضیحات این بیانیه، پس از برگزاری پلنوم مهرماه جناح اقلیت با فراکسیون‌سازی به تدوین نظرات خود پرداخت و با بی‌اعتنایی به دعوت مرکزیت، از مبارزه ایدئولوژیک طفره می‌رفت و بالاخره پس از هفت ماه همان «تعابیر سهل‌انگارانه، ذهنی و چپ‌نگرانه رایج را به شکلی دیگر به عنوان نظریات مشخص تدوین کرد. با پافشاری جناح اقلیت، مرکزیت سازمان با قبول مبارزه ایدئولوژیک علنی پذیرفت که نظرات هر دو جناح در ضمیمه کار انتشار یابد. اما این روش نیز سودی نداشت و بالاخره اقلیت «به شیوه‌ای سازمان‌شکنا و ماجراجویانه با زیر پا گذاشتن هرگونه ضابطه کمونیستی و بدون در نظر گرفتن نظر رهبری سازمان انشعاب کردند».^۲

اکثریت که می‌دانست حزب توده از این انشعاب خشنود خواهد شد و این امر می‌تواند بهانه‌ای در دست مخالفین باشد، در بیانیه خود هشدار می‌دهد که اپورتونیزم چپ و راست تلاش خواهند کرد از این انشعاب «در جهت ضربه وارد آوردن بر سازمان بهره گیرند».^۳ اکثریت همچنین می‌نویسد که حزب توده «محیلانه»

۱. بیانیه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران درباره انشعاب اقلیت، کار؛ ارگان اکثریت، شماره ۶۲، مورخه ۰۹/۳/۲۱.

۲. همان.

۳. همان.

می‌کوشد اقلیت را قدرتمند جلوه دهد و از آنان به عنوان اقلیتی در مرکزیت یاد می‌کند؛ در حالی که مدتهاست که اقلیت در مرکزیت هیچ نیرویی ندارد. اکثریت ضمن تأکید بر اینکه اختلافش با اقلیت «بیش از هر چیز بر سر بینش و جهان‌بینی طبقه کارگر است»، رفتار «محیلانه» حزب توده را به ترس این حزب از سمت‌گیری صحیح سازمان منتسب می‌سازد؛ زیرا این سمت‌گیری «ناقوس مرگ اپورتونیسیم راست حزب توده را در جنبش کمونیستی ایران و جهان به صدا درمی‌آورد.»^۱ اکثریت، اپورتونیسیم راست و اپورتونیسیم چپ را لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند که یکی موجب بقای دیگری می‌شود. بنابراین یادآور می‌شود که حزب توده «مبارزه ظاهری خود علیه اپورتونیسیم چپ را به گونه‌ای سازمان می‌دهد که منجر به تقویت چپ و لاجرم تقویت اپورتونیسیم راست شود.»^۲ البته نویسنده این مقاله فراموش نمی‌کند که بگوید حزب توده برای آنکه «در نزد روشنفکران انقلابی» برای خود آبرویی دست‌وپا کند، «در تبلیغات خود کوشش می‌کند سیاست‌ها و معتقدات سازمان را نزدیک به سیاست‌های حزب معرفی کند.»^۳

باید پرسید اگر حزب توده به عنوان اپورتونیسیم راست بقای خود را در حیات اپورتونیسیم چپ جست‌وجو می‌کرد، چرا باید از فاصله گرفتن سازمان از اپورتونیسیم چپ خرسند باشد و آن را نزدیک به سیاست‌های خود ارزیابی کند؟ می‌توان جمله فوق را شاه‌بیت مقاله دانست که در مقام انتقاد از زبان حزب توده بیان شده است. به عبارت دیگر نزدیک شدن سیاست‌های سازمان به سیاست‌های حزب توده تلویحاً مورد اشاره قرار گرفته بود. مسلماً حزب توده تحولات درونی چریک‌ها را به دقت دنبال می‌کرد. بنابراین نمی‌توانسته است سهل‌انگارانه اقلیت را قدرتمند جلوه دهد و از آن به عنوان اقلیتی در کمیته مرکزی یاد کند. پس از آنکه در سرمقاله شماره ۵۹ نشریه کار تغییر گرایشی از سوی چریک‌ها مشاهده

۱. چرا تبلیغات و شایعات علیه سازمان شدت گرفته است؟!، کار اکثریت؛ شماره ۶۲، مورخه ۵۹/۳/۲۱، ص ۴.

۲. همان.

۳. همان.

شد، دبیرخانه کمیته مرکزی حزب توده بلافاصله در تاریخ ۵۹/۳/۴ در نامه‌ای به شماره ۸۷ به «رفقای عزیز» نوشت:

پیش از هر چیز موضع‌گیری شما را در سرمقاله روزنامه کار شماره ۵۹ به شما تیریک می‌گوییم. ما آن را به عنوان گام مثبتی ارزیابی می‌کنیم. چه خوب بود اگر این گام خیلی زودتر از این برداشته می‌شد.

چریک‌ها در این سرمقاله اتحاد همه زحمتکشان را برای مقابله با امپریالیسم آمریکا یک ضرورت تاریخی خوانده و نظر خود را درباره اردوگاه و مسئله عصر روشن ساختند. این نظرات همان اعتقادات حزب توده بود. آنان نوشتند:

... زحمتکشان جهان، احزاب و سازمان‌های ترقی‌خواه جهان و اردوگاه سوسیالیستی از جنبش ضدامپریالیستی - دمکراتیک مردم ما بی‌دریغ و قاطعانه حمایت می‌کنند و عمیقاً نگران سرنوشت آن هستند.

آنان همچنین ضمن تأکید بر اینکه «آیت‌الله خمینی رهبری مبارزه با امپریالیسم آمریکا را همچنان در دست دارد»، با جریان‌ات آناشیشستی که شعار سرنگونی می‌دادند مرزبندی کردند.^۱

حزب توده در این نامه یک خبر محرمانه و یک رهنمود نیز به مخاطبین نامه می‌دهد که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

صرفنظر از مناقشات صوری بین اکثریت و حزب توده این پرسش به جد مطرح است که آیا حزب توده در این انشعاب نقشی ایفا کرد یا خیر؟ زیرا گفته شده است که نورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده پس از انشعاب در دیدار با آیت‌الله بهشتی به ایشان گفت ما وظیفه خود را در قبال چریک‌ها انجام دادیم.^۲ مراد کیانوری از این سخن، آوردن چریک‌ها به راه انقلاب بود.

انشعاب اقلیت اما نمی‌توانست به معنای پایان بحران درون سازمانی باشد. بحران عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر از آن بود که با حذف عده‌ای بتوان بر آن فائق آمد.

۱. کار، ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، شماره ۵۹، مورخه ۵۹/۲/۳۱.

۲. گفت‌وگو با عبدالله شهبازی.

هیأت سیاسی سازمان در گزارشی به تاریخ ۵۹/۳/۲۷ که طبقه‌بندی «دو صفر» دارد، ابعاد و عمق این بحران را نشان می‌دهد:

مرکزیت سازمان در آخرین نشست خود بحران درون سازمان و علل و وجوهی که بحران خود را در آن نشان می‌دهد، مورد بررسی و ارزیابی مجدد قرار داد. بحران عمیقی که سازمان را فراگرفته است خود را عمدتاً در وجه سیاسی ایدئولوژیک و در این رابطه در مناسبات فی‌مابین رهبری سازمان و توده‌های سازمانی نشان می‌دهد.

نقض سانترالسم دمکراتیک توسط رهبری سازمان که از جانب تشکیلات مطرح می‌شود بیان مشخصی است از مقوله اخیر. بحران هر چند عمدتاً خود را در این وجوه نشان می‌دهد، ولی اینها علت اصلی بحران نیستند. علت واقعی آن را در منازعات طبقاتی باید جستجو کرد که در درون سازمان به روشنی آشکار است و خود را در تمایلات متفاوت بخش‌های مختلف وابسته به سازمان می‌نمایاند.

مرکزیت در نشست خود تصمیم گرفت جهت حل بحران تدارک لازم را برای تشکیل پلنوم وسیع (و یا کنگره) فراهم نموده و انرژی سازمان را برای این تدارک کانالیزه کند. در این دوره (دوره تدارک پلنوم وسیع و یا کنگره) کلیه ارگان‌های سازمان از جمله ارگان رهبری موظفند بر حول مسائل تعیین شده بحث‌های درون سازمان را پیش برند. بر اساس ارزیابی مرکزیت دوره تدارک حدود دو ماه خواهد بود. پس از پیشرفت نسبی مباحثات درون سازمانی و روشن شدن اختلافات نظری و عملی رفقا و نیز اتخاذ موضع صریح و روشن هر یک از رفقای سازمان نسبت به اختلافات و بلوک‌بندی احتمالی پلنوم وسیع یا کنگره فراخوانده می‌شود. در این صورت پلنوم وسیع یا کنگره موفق خواهد شد در کیفیتی بالاتر و با آگاهی به اهمیت تاریخی خود به گزینش و بازسازی ارگانهای رهبری بر اساس برنامه و تاکتیک اکثریت اقدام کند. مرکزیت تعیین مضمون مباحثات و سازماندهی پیشبرد و هدایت آن را به عهده کمیته ترویج و سازماندهی مناسب تشکیلاتی برای این امر را به هیأت سیاسی واگذار کرد.

لازم به یادآوری است که وظیفه کلیه رفقا است که در تعیین مضمون مباحثات و چگونگی سازماندهی و شیوه‌های پیشبرد این امر خطیر به کمیته ترویج و هیأت سیاسی یاری رسانند.

مرکزیت بر اساس ارزیابی خود از مجموعه وظایف و توان کنونی سازمان، با پرهیز آگاهانه از بلندپروازی تصمیم گرفت:

الف: تحلیل بحران، علل و جنبه‌های مختلف آن مورد بحث قرار گیرد و به عنوان شروع کار رفقای از هیأت سیاسی موظف به تدوین آن شدند که از طریق نشریه داخلی به سازمان عرضه خواهد شد.

ب: کمیته ترویج تره‌های مربوط به تحلیل حاکمیت و تاکتیک کمونیست‌ها را به سازمان ارائه نموده و ارگان‌های مختلف سازمان بر حول آن به مبارزه ایدئولوژیک بپردازند. طبیعی است که ناچار نقد تئوری و پراتیک پس از قیام سازمان، در این مباحثات و ترها باید تحت بررسی قرار گیرند. همچنین مباحثات پیرامون نقد گذشته در چارچوب نقد پلنوم ادامه خواهد یافت و در شرایط کنونی به آن ختم می‌شود. سازمانده اصلی این کار نشریه داخلی خواهد بود. مرکزیت به رفقای سازمان هشدار می‌دهد که در انتظار تحلیل جامع و بی‌نقص از برنامه و تاکتیک حداقل انقلاب ایران نباشند. مرکزیت سازمان دارای چنین توانی نیست بلکه باید همه رفقای سازمان به همراه مرکزیت در این راستا بکوشند.

مرکزیت سازمان جهت انجام این وظایف هیأت سیاسی و کادرهای مسئول شاخه و بخش‌های مختلف سازمان را موظف نمود که پس از پیشرفت نسبی مباحثات در حوزه‌ها، به سازماندهی کنفرانس‌های محلی اقدام کنند تا نمایندگان منتخب کنفرانس‌های محلی در پلنوم وسیع یا کنگره شرکت کنند. هیأت سیاسی در جهت عملی کردن دستورات مرکزیت اقدام خواهد کرد.

در مباحثات نشست‌های اخیر مرکزیت سازمان پیرامون بحران و نمودهای آن در تشکیلات سازمان، مسائلی عنوان شد که ما طرح آن را برای رفقای سازمان ضروری می‌دانیم و توجه دقیق همه رفقا را به آن جلب می‌کنیم:

۱. به موازات حساس تر شدن وضع عمومی جامعه و در خطر بیشتر قرار گرفتن

انقلاب ایران از جانب نیروهای امپریالیستی و ارتجاع داخلی، بحران سازمان عمیق تر می شود. انقلاب ایران در شرایط کنونی از هر سو در محاصره نیروهای ضدانقلابی قرار گرفته است. جبهه ضدانقلاب هر چه می گذرد متشکل تر و خطرناک تر می شود و متقابلاً مسئولیت تاریخی و وظایف نیروهای طرفدار انقلاب از جمله سازمان بزرگ تر و پیچیده تر می شود. درست در این شرایط حساس، سازمان در انجام وظایف خویش از هر زمان دیگر ناتوان تر شده است. حیات جنبش کمونیستی و به درجه معینی جنبش انقلابی میهنمان به این امر بستگی دارد که ما چگونه و در چه مدتی از این بحران پیروز خارج شویم. لازمه این برخورد دقیق و جدی مسئولانه به مسئله بحران و بازشناسی و اندیشیدن در راستای حل آن است.

واقعیت آن است که سازمان هنوز جوان و ناپخته می باشد. توان ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی آن، هنوز توان دوران کودکی یک سازمان کمونیستی است. در بین اعضا و کادرهای سازمان، رفقای که سالهای طولانی در مبارزه سیاسی توده ها بوده باشند اقلیت کوچکی را تشکیل می دهند. این واقعیت را ترکیب سنی اعضا نشان می دهد. دیسپلین چریکی در هم شکسته شده است در حالیکه انضباط کمونیستی می رود که شکل گیرد. منش و اخلاق پیشین می رود که از بین رود و هنوز اخلاق ناشی از مشی نوین این خلأ را پر نکرده است. اعتماد به رهبری به شیوه پیشین در حال زوال است و اعتماد نوین جای آن را نگرفته است. در نتیجه این گذار گرایش های سازمان شکنانه و ضداتوریته (در مفهوم نفی هر نوع سانترالیسم) در کنار گرایشهای اصولی و رشددهنده، برای جانشینی اتوریته نوین، خود را نشان می دهند. همانگونه که سازمان در حال گذار از اخلاقیات خرده بورژوازی به کمونیستی است ما شاهد بروز جلوه های نوینی از اخلاق خرده بورژوازی هستیم. وحدت بر اساس تاکتیک و برنامه در سازمان می رود جای خود را به وحدت بر اساس ایدئولوژی و نیز تاکتیک و برنامه بدهد. در این گذار ما شاهد گریستن، بر بستر بیماری افتادن رفقای هستیم که ناراحتی خویش را از انشعاب و از دست رفتن وحدت پیشین

بدین گونه نشان می‌دهند. این وقایع نشانه‌ای است از ضعف این رفقا در مقابله با بحران. آری بحران همه سلول‌های سازمانی را دربر گرفته یا به زودی دربر خواهد گرفت و هر یک از رفقای سازمانی را به شکلی تحت تأثیر خویش قرار خواهد داد. این بحران انرژی عظیمی از سازمان را به ناچار - در حالی که جنبش نیاز شدید بدان دارد - صرف حل بحران درونی خواهد کرد. ولی تفاوت این بحران با نمونه‌هایی از آن که در گذشته سازمان وجود داشته در این است که بحران کنونی، بحران رشد است نه قهقرا رفتن. ایده‌های پرولتری و خرده‌بورژوازی هر کدام می‌کوشند که خود را به سازمان تحمیل کنند. از این رو جدالی تازه را در سازمان به پیش می‌برند.

۲. بعضی از رفقا در برخورد با رفقای اقلیت، چه آنها که در سازمان مانده‌اند و چه آنها که رفته‌اند، برخورد غیرمسئولانه داشته‌اند. این دسته از رفقا به جای برخورد ایدئولوژیک سیاسی، به جای برخورد کمونیستی و رفیقانه با آنها شیوه‌های غیر کمونیستی و دشمنانه اتخاذ کرده و گاهی به درگیری متوسل شده‌اند. ما قویاً این شیوه‌ها را محکوم کرده...

۳. برخی از رفقا راه حل بحران را در تشکیل هر چه سریع‌تر پلنوم می‌دانند. هدف این رفقا در درجه اول بازسازی رهبری سازمان است. در واقع آنها برای پلنوم مضمونی تشکیلاتی قائل هستند و مایلند بحران ایدئولوژیک - سیاسی و منازعه طبقاتی داخلی سازمان را به شیوه تشکیلاتی - بازسازی مرکزیت - حل کنند. رفقا! مرکزیت سازمان بازتاب ضعف‌ها و ناتوانی‌های سازمان است. این تفکر که مرکزیت را تافته جدا بافته‌ای از تشکیلات می‌داند، اساساً نادرست و غیرعلمی است. این تفکر خود را به اشکال گوناگون در مناسبات بین رهبری و تشکیلات نشان می‌داده است. زمانی - همانگونه که تاکنون بوده است - از مرکزیت می‌خواهد که همه مسائل را برای او حل کند و خود در حل معضلات زحمت اندیشیدن و کوشیدن را به خود راه نمی‌دهد و مرکزیت نیز رسالت حل تمام مسائل را به تنهایی به عهده خود می‌گیرد و بدین ترتیب خطاهای اساسی می‌کند - همان گونه که مرکزیت مرتکب شده - وقتی

رویاها نقش بر آب می‌شود، اشتباهات خود را نشان می‌دهند. آنگاه گرایش‌ها گوناگون طبقاتی خود را در مناسبات جدید رهبری و تشکیلات نشان می‌دهند. دسته‌ای از رفقا به خودشان نیز بی‌اعتماد می‌شوند و این بی‌اعتمادی را مطلق می‌کنند. عده‌ای دیگر منفعل می‌شوند. عده‌ای دیگر به نفی هر نوع اتوریته می‌رسند و مشی تخریبی و سازمان‌شکنانه و انحلال‌طلبانه در پیش می‌گیرند.

۴. ما هر نوع تشکیل پلنوم وسیع یا کنگره را بدون تدارک مقدماتی و با عجله و شتاب نادرست می‌دانیم. این را صریح و آشکار به رفقا می‌گوییم. رفقایی که اینگونه می‌اندیشند به اعتقاد ما از پلنوم اول درس‌های لازم را نگرفته‌اند. افراد و ارگان‌های سازمان با تفکر و مشی سیاسی آنهاست که معنی پیدا می‌کنند. تعویض افراد و ارگانها چنانچه به تعویض یا تحکیم خط رهبری نینجامد در واقع فقط وظیفه پلنوم را تا سطح تشکیلات تنزل دادن است...^۱

اکثریت کمیته مرکزی که توانسته بود به تعبیر خود ۹۰ درصد کادرها، اعضا و هواداران را با خود همراه سازد، از آن پس «کج‌روی‌ها و انحرافات اقلیت» را به آنان گوشزد می‌کرد.

حاکمیت و تحلیل ماهیت آن

گفتیم که در آغاز، گذشته سازمان مورد بحث و اختلاف بود؛ ولی اقلیت آن را به ترکیب و ماهیت حاکمیت تعمیم داد و نظر خود را در این باره در ضمیمه کار بیان داشت و پس از انشعاب نیز از اکثریت انتقاد می‌کرد که فاقد تحلیل درباره ماهیت حاکمیت است. در نتیجه مهم‌ترین مسئله‌ای که اینک اکثریت با آن مواجه بود، ارائه تحلیل درباره حاکمیت بود. اقلیت، حاکمیت برآمده از انقلاب را ارگان سازش بین خرده‌بورژوازی و بورژوازی متوسط می‌دانست و بورژوازی متوسط را نیز به دو جناح حزب جمهوری اسلامی و لیبرال‌ها تقسیم می‌کرد، اکثریت این نحو تحلیل را تقلیدی کورکورانه از لنین می‌دانست که بورژوازی را به دو جناح

۱. اسناد درون‌گروهی.

لیبرال و کلریکال (مذهبی) تقسیم می‌کرد. اکثریت از اقلیت می‌خواست چنانچه به تحلیل خود و لوازم آن پای‌بند است، باید منشأ طبقاتی و منافع‌ی که این دو جناح یعنی حزب جمهوری اسلامی و لیبرال‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد، نشان دهد. اکثریت تأکید می‌کرد که ویژگی مذهبی کفایت نمی‌کند که عامل جداسازی دو فراقسیون بورژوازی از یکدیگر باشد. اکثریت همچنین از اقلیت می‌خواست ادعای خود را مبنی بر اینکه بین خط امام و خط حزب جمهوری اسلامی تضاد ریشه‌ای (تاریخی - طبقاتی) وجود دارد، ثابت نماید و این تضاد را نشان دهد. اکثریت توضیح می‌داد که: «هر کس یک جو مغز در سر داشته باشد» درمی‌یابد که «سیاست‌های مورد تأیید آیت‌الله خمینی» با سیاست‌های حزب جمهوری اسلامی تضاد قابل ملاحظه‌ای ندارد.^۱

اکثریت می‌گفت اقلیت برای آنکه نشان دهد حاکمیت بورژوازی است و نه خرده‌بورژوازی، انتظاراتی از آن دارد که فقط و فقط پرولتاریا می‌تواند آن را تأمین سازد از جمله انهدام ماشین دولتی.

به نظر می‌رسد که اکثریت نیز خود دچار تناقض شده بود؛ زیرا می‌گفت:

مارکس، انگلس و لنین در تحلیل‌ها و جمع‌بندی‌هایی که از نخستین انقلاب کارگری جهان ارائه داشتند، نشان دادند که چگونه پرولتاریا به علت بی‌تجربگی پس از فتح پاریس برای نابودی ارگان‌ها و نهادهای رژیم گذشته اقدام نکرد و این خود یکی از دلایلی بود که شکست کمون را تسریع کرد.^۲

به عبارت دیگر پرولتاریا نیز می‌تواند بنا به هر علت و دلیلی از جمله بی‌تجربگی از انهدام ماشین دولتی بازماند. به عبارت بهتر اگر از منظر درون مارکسیستی به این سخن توجه کنیم، ناتوانی دولت خرده‌بورژوازی در نابودی ارگان‌های رژیم گذشته نقص و کاستی برای آن به حساب نمی‌آید زیرا ممکن است که دولت پرولتاری نیز به همان میزان در انجام این امر ناتوان باشد. در این

۱. نظری بر پیش‌داوری‌های منشعبین، کار/اکثریت؛ شماره ۷۰، مورخه ۵۹/۵/۱۵.

۲. همان، شماره ۶۳، مورخه ۵۹/۳/۲۸.

صورت چه تفاوتی است بین دولت پرولتری و دولت غیرپرولتری؟ اما برخلاف آنچه که اکثریت مدعی است هم مارکس و هم لنین از تلاش کمون پاریس برای خرد کردن ماشین دولتی سخن می‌گویند.

اکثریت همچنین می‌نویسد که اقلیت تلاش دارد هر چه سریع‌تر پرولتاریا را با خرده‌بورژوازی درگیر سازد و آن را به نفع پرولتاریا می‌داند؛ در حالی که هسته اصلی این «چپ‌روی کُردکانه» همان تروتسکیسم است. اقلیت معتقد بود که در این ارگان سازش، خرده‌بورژوازی تنها قدرت صوری را در اختیار دارد و قدرت اصلی در اختیار دو فِراکسیون بورژوازی مرکب از لیبرال‌ها و حزب جمهوری اسلامی است. اینک اکثریت به آنان یادآور می‌شود که معنای قدرت را نمی‌دانند، زیرا چگونه ممکن است که با یک اشاره «آیت‌الله خمینی» در قدرت تلاطم ایجاد شود و نخست‌وزیر و یا رئیس‌جمهور از پست خود برکنار گردد. بنابراین اکثریت نتیجه می‌گیرد که قدرت در اختیار «آیت‌الله خمینی» و پیروان اوست که گروگان‌های آمریکایی را در اختیار دارند؛ ارتش را به تبعیت از خود واداشته‌اند و احکام دادگاه‌های انقلاب را صادر می‌کنند و نه در اختیار لیبرال‌ها.^۱

اکثریت می‌گوید که اقلیت شرایط ایران را مشابه شرایط روسیه بین دو انقلاب فوریه و اکتبر می‌داند؛ در حالی که از بیان این مشابهت‌ها عاجز است؛ آنان برای آنکه حاکمیت کنونی را با حاکمیت روسیه آن زمان یکی بدانند و آن را ضدانقلابی معرفی کنند به این توهمات متوسل می‌شوند.^۲

اکثریت با ایراد اشکالی متدیک بر اقلیت می‌نویسد که اقلیت با نقل بریده‌هایی از سخنان بنیانگذاران مارکسیسم و بدون توجه به شرایطی که آن سخنان گفته شده روح آن سخنان را نابود می‌کند و این تکرار کورکورانه سخنان آنان و بدون در نظر گرفتن تفاوت در دوره‌های تاریخی تکامل کشورها «بیش از همه ناشی از خشک‌مغزی و بی‌خردی» است که این خود می‌تواند موجب انحرافات

۱. لنین، دولت و انقلاب.

۲. نظری بر پیش‌داوری‌های منشعبین، همان.

۳. همان، شماره ۷۰، مورخه ۰۹/۰۵/۱۵.

دگماتیستی را فراهم سازد.

بالاخره اکثریت خطاب به اقلیت می‌گوید وقتی که آنان حزب جمهوری اسلامی را حزب بورژوازی دانسته و تضاد حزب با لیبرال‌ها را تضاد درون طبقاتی می‌دانند و «هر دو جریان را متعلق به سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم می‌دانند، باید روشن کنند که کدام یک از فراکسیون‌های بورژوازی امپریالیستی جهانی از هر یک از اینها پشتیبانی می‌کنند؟» و می‌افزاید در صورتی که اقلیت معتقد باشد که بخشی از بورژوازی وابسته ایران می‌تواند وجود داشته باشد که مورد حمایت هیچ جناحی از بورژوازی کشورهای امپریالیستی قرار نگیرد «درک مبتذل و عامیانه خود را از حکومت وابسته به نمایش گذاشته است.»^۱

در پروسه اختلافات اکثریت با اقلیت چه پیش از انشعاب و چه پس از آن، دو رویداد به یاری اکثریت آمد تا آنان بتوانند با استناد به آن درستی نظر خود را به اقلیت نشان دهند. اولین رویداد بلافاصله پس از برگزاری پلنوم مهر ۵۸ رخ داد. در سیزدهم آبان ماه همان سال «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» سفارت آمریکا را تصرف کردند و کادر مستقر در آنجا را به عنوان جاسوس به گروگان گرفتند. نخست‌وزیر مهندس مهدی بازرگان در اعتراض به این اقدام استعفا داد. گرچه مرکزیت سازمان شاید تحت تأثیر اقلیت در اولین واکنش خود تصمیم به محکومیت این عمل گرفت و حتی اعلامیه آن نوشته و به چاپ سپرده شده بود. اما پس از دریافت اخبار تکمیلی، مرکزیت سازمان با انتشار بیانیه‌ای به حمایت از دانشجویان برخاست.^۲ اقلیت برای آنکه تحلیلش درباره حاکمیت مخدوش نشود، اصالت این اقدام را مورد انکار قرار داده و آن را ناشی از شدت یابی تضاد بین دو جناح بورژوازی دانست. اما اکثریت این عمل را بازتاب ستیز ضد امپریالیستی خرده‌بورژوازی سستی می‌دانست که چون مشاهده کرد بورژوازی لیبرال درصدد سازش با امپریالیسم و قبضه تمام قدرت سیاسی است بدین طریق واکنش نشان داد.^۳

۱. همان.

۲. نقی حمیدیان؛ همان، ص ۳۲۲.

۳. کودتا: قافیه تنگ اقلیت، کار اکثریت؛ شماره ۷۳، مورخه ۵۹/۶/۷۵.

هنگامی که مجلس شورای اسلامی از سوی رهبری انقلاب مأموریت یافت که به مسئله گروگان‌گیری خاتمه دهد، اکثریت این اقدام را خردمندانه توصیف کرد و ضمناً تعریضی نیز به اقلیت داشت.

اکثریت نوشت که اقلیت برای اثبات تئوری‌های ورشکسته‌اش چشم و گوش خود را بر روی واقعیات بسته است و هر اقدام جمهوری اسلامی را دلیلی بر وابستگی‌اش می‌داند. در گذشته تسخیر سفارت را توطئه می‌دانست و آن را محکوم می‌کرد و اینک تصمیم درست و منطقی حکومت برای تعیین تکلیف گروگانها را قطعاً به عنوان سازش و توطئه محکوم خواهد نمود.^۱ و این امر بی‌اعتقادی «بینش چپ» به ابتدایی‌ترین اصول مارکسیسم - لنینیسم را نشان می‌دهد «و همین بی‌اعتقادی است که امروز چپ‌روها را در سیاست و تاکتیک در کنار بورژوازی یعنی دشمن طبقاتی طبقه کارگر قرار داده است.»^۲

دومین رویداد، کودتای نافرجام موسوم به نوژه بود. این واقعه نیز با فاصله اندکی پس از انشعاب اتفاق افتاد و شرایطی فراهم آورد که اکثریت علیه رقیب خود بتازد. اقلیت که از درک و تحلیل این واقعه عاجز مانده بود گفت که کودتا نشانی از ملی بودن حاکمیت نیست؛ زیرا امپریالیسم هرگاه لازم باشد علیه دولت‌های دست‌نشانده خود به کودتا متوسل می‌شود. اکثریت نیز در پاسخ گفت قافیه اقلیت به تنگ آمده است. اکثریت نوشت چون اقلیت ارزیابی شتابزده از حاکمیت دارد و بر این اعتقاد است که امپریالیسم سلطه خود را از کانال تقویت حاکمیت موجود تثبیت می‌کند، لذا نمی‌تواند کودتا را باور کند.^۳

جنگ بین ایران و عراق نیز یکی دیگر از موارد اختلاف بین اکثریت و اقلیت بود. اقلیت در نخستین واکنش‌های خود به تجاوز نظامی رژیم بعثی عراق به هواداران خود رهنمود داد که با تشکیل هسته‌های مسلح به طور مستقل به دفاع

۱. برای در هم شکستن خط سازش از دستاوردهای تسخیر سفارت دفاع کنیم، کار اکثریت؛

شماره ۹۵، مورخه ۵۹/۱۱/۸.

۲. همان.

۳. همان.

از شهرها برخیزند و توده‌ها را متشکل و مسلح سازند و این را تنها سیاست درست در قبال جنگ می‌دانست. اکثریت این رهنمودهای اقلیت را «مزخرفاتی بی‌نهایت سفیهانه» نامید و پرسید که کدام یک از هواداران اقلیت توانسته از شورای مسلح توده‌ای پیشنهادی گلوله‌ای به سوی متجاوزین عراقی شلیک کند؟^۱ البته مدت کوتاهی بعد نظر اقلیت درباره جنگ تغییر کرد و با ارتجاعی خواندن آن شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی را سر داد.

پس از آنکه سازمان مجاهدین خلق خود را برای ورود به فاز نظامی مهیا می‌ساخت، اقلیت که «از تحولات موجود عقب مانده بود»^۲ به امید جبران عقب‌ماندگی خود و حضور در صحنه مبارزه و به تقلید از مجاهدین به طرح شعار «مرگ بر حزب جمهوری اسلامی» پرداخت. اکثریت نوشت که اقلیت با طرح این شعار «مسخره» دست در دست آمریکا و شبکه‌های تروریستی سلطنت‌طلبان نهاده است، زیرا که آنها نیز با طرح این گونه شعارها «مشروعیت و قانونیت این جمهوری و رهبری امام خمینی را مورد تهاجم قرار داده و می‌دهند»^۳ و سپس هشدار می‌دهد که هر کس با هر نیتی شعار سرنگونی دهد با امپریالیسم آمریکا و شبکه‌های بمب‌گذار همدل و هم‌زبان است.

اقلیت که در سودای سرنگونی حاکمیت به سر می‌برد اعلام کرد که پس از سرنگونی و برای تعیین نوع حکومت، مجلس مؤسسان تشکیل خواهد داد و البته یادآور شد که این مجلس یکی از نهادهای بورژوازی است و تفاوت مجلس مؤسسان پیشنهادی اقلیت با مجلس مؤسسان بورژوازی در آن است که مجلس آنان حکومت را به شوراهای انقلابی خواهد سپرد؛ اکثریت با طرح این پرسش از اقلیت که «در این اتحاد ضدانقلابی، بورژوازی و امپریالیسم، رهبری شما را پذیرفته‌اند یا شما رهبری آنها را؟!» شوراهای انقلاب اقلیت را به پستانک پلاستیکی تشبیه می‌کند که بورژوازی در دهان آنان گذاشته است.

۱. اقلیت در سالگشت انشعاب؛ کار اکثریت؛ شماره ۱۱۶، مورخه ۱۰/۴/۷۰.

۲. پیش از توفان، کار اقلیت؛ ۱۳/۱/۱۳۶۰.

۳. اقلیت در سالگشت انشعاب، همان.

کنگره اقلیت که در آذرماه سال ۶۰ برگزار شد، بهانه‌ای شد تا اکثریت یک بار دیگر «وضعیت رقت‌بار و فلاکت‌بار» آنان را که «دفاع از مواضع گنبدیده شبه مائوئیستی» بود گوشزد کند. اکثریت با ریشخند نوشت که این کنگره به تجمع اعضای یک شبکه تروریستی و زیرزمینی در یک خانه تیمی شباهت داشت که به واسطه یک توهم کنگره نام گرفت^۱ و سپس آمال و آرزوهای اقلیت برای تشکیل ارتش مسلح پرولتاریا؛ پایان بخشیدن به تفرقه و پراکندگی در جنبش کمونیستی؛ و تدوین تئوری انقلابی طبقه کارگر را طوفان در فنجان می‌نامد. اما آنچه که بیش از هر موضوع دیگر مورد توجه اکثریت واقع شد، اعتراف اقلیت به بی‌برنامگی و زودرس بودن انشعاب بود که این اعتراف به تعبیر اکثریت «روح سرگشتگی و پریشان روزگاری یک دسته آنارشویست ورشکسته را نشان می‌دهد»^۲ و آن را «اعترافی صریح به جنایت و خیانت» می‌داند.

یک سال پس از انشعاب در یازدهم اردیبهشت سال ۶۰ مطابق با اول ماه مه اکثریت با انتشار اعلامیه‌ای نام خود را به «سازمان فداییان خلق ایران - اکثریت» تغییر داد. بدین ترتیب کلمه «چریکها» از نام سازمان حذف گردید. این سازمان در توضیح این اقدام خود نوشت که سازمان در زمان شاه سازمانی سیاسی - نظامی بود که به طور مسلحانه با رژیم دست‌نشانده شاه مبارزه می‌کرد؛ ولی اکنون به یک سازمان سیاسی پرنفوذ تبدیل شده است که برای سازماندهی طبقه کارگر تلاش می‌کند و چون پس از سرنگونی شاه، حکومتی ملی و ضدامپریالیست جایگزین آن شده است مبارزه مسلحانه علیه آن اقدامی ضدانقلابی و در خدمت لیبرال است. این سازمان افزود که در برخورد با حاکمیت کنونی از سیاست اتحاد و مبارزه پیروی می‌کند.^۳

۱. درباره برگزاری نخستین کنگره اقلیت، کار اکثریت؛ شماره ۱۴۵، مورخه ۳۰-۱۰۶۰.

۲. همان.

۳. اعلامیه کمیته مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، درباره اصلاح نام سازمان، کار؛ شماره ۱۰۸، مورخه ۶۰/۲/۱۶.